

سرگذشت
کتاب
شید جاوید
رضا استادی

بخشمه دور رساله
در علم امام
از
علامه طباطبائی ره

استادی رضا، ۱۳۱۶ هـ ش .
 سرگذشت کتاب شهید جاوید / تألیف رضا استادی
 (۱۳۱۶ هـ ش)؛ قم : قدس ، پاییز ۱۳۸۲ .
 ۶۰۸ ص. - (قدس ؛ نقد ؛ ۱) چاپ اول
 کتابنامه : ص. ۶۰۸ ؛ همچنین بصورت زیرنویس .
 ۱. مطالب کلامی ۲. مذهبی .
 الف) استادی، رضا، ۱۳۱۶ - مؤلف . ب) نشر قدس

سرگذشت کتاب شهید جاوید

رضا استادی

ناشر : قدس

همکار فنی : ارزشمند

صفحه آرایی : مؤسسه فرهنگنرسیا

چاپ اول : پاییز ۱۳۸۲

شمارگان : ۱۵۰۰ نسخه

چاپ متن : کیمیا - چاپ جلد : یاران

شابک : ۹۶۴-۶۳۹۵-۴۵-۷

کلیه حقوق چاپ و نشر محفوظ و مخصوص مؤلف است



تهران : انقلاب - ۱۲ فروردین - جنب اداره پست - پخش آثار
 قم - خیابان شهدا - کوی ۲۳ - پلاک ۲۵+۱ - تلفن ۷۷۴۴۱۲۵

۴۰۰۰ تومان

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظر امام خمینی علیه السلام درباره قیام امام حسین علیه السلام

حضرت سید الشهداء سلام الله علیه... از اول می دانست که در این راه که می رود راهی است که باید همه اصحاب خودش و خانواده خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند...

در جمع روحانیان در تاریخ ۶۱/۷/۲۵

«در خبر شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید. حضرت فرمود به آن مظلوم که: از برای تو درجه ای است در بهشت نمی رسی به آن مگر به شهادت».

این خواب را هنگام خروج از مدینه کنار قبر پیامبر مشاهده کرده است.

کتاب اربعین ص ۲۴۲

فهرست اجمالی

۹	 مقدمه
۹	 دوازده پرسش و پاسخ
۱۱	 پرسش اول:
۱۳	 پرسش دوم:
۱۶	 پرسش سوم: اقوال صاحب نظران درباره ماهیت قیام سیدالشهداء علیه السلام
۴۳	 پرسش چهارم:
۴۵	 پرسش پنجم:
۴۷	 پرسش ششم:
۵۲	 پرسش هفتم: باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است
۶۴	 پرسش هشتم:
۶۶	 پرسش نهم:
۶۸	 پرسش دهم:
۷۲	 پرسش یازدهم:
۷۹	 پرسش دوازدهم:

فصل اول

۸۳	 نظر امام خمینی ره درباره قیام امام حسین علیه السلام
۸۷	 دیدگاه امام خمینی ره درباره قیام حسینی
۸۸	 ۱- قیام برای تشکیل حکومت
۹۰	 ۲- آگاهی به شهادت و حرکت برای حکومت

۹۱	۳- تقدم مصالح عاليه
۹۲	۴- عاشورا الگویی برای همه
۹۴	جمع بندی دیدگاه امام
۹۶	تشکیل حکومت اسلامی و علم امام به شهادت
۹۹	امام خمینی رحمته الله و قیام سید الشهداء علیه السلام

۱۱۹	فصل دوم
۱۱۹	سرگذشت کتاب شهید جاوید
۱۲۳	آیا علی قاتل خود را بیدار کرد؟
۱۲۷	پس این دو شایعه از کجاست؟
۱۲۹	نقد نوشته آقای صالحی
۱۲۹	علی علیه السلام در کجا شهید شد؟
۱۳۳	آیا امام علیه السلام در محراب ضربت خورد؟
۱۳۴	شهید جاوید (نوشته سوم)
۱۳۴	آیه الله صدیقین
۱۳۸	آیه الله حاج سید ابوالفضل زنجانی ره
۱۴۳	اصل نامه آیه الله زنجانی
۱۵۱	نامه اینجانب به آیه الله زنجانی
۱۵۵	نامه آیه الله زنجانی در پاسخ نامه اینجانب
۱۵۸	علامه محمدتقی جعفری ره
۱۶۰	سخنی کوتاه در علم امام نوشته علامه محمدتقی جعفری ره
۱۸۱	آیه الله مشکینی
۱۸۳	آیه الله حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی
۱۸۵	علامه طباطبائی صاحب تفسیر «المیزان»
۱۸۹	آیه الله حاج شیخ محمدتقی بروجرودی

۱۹۰		آیه الله العظمی گلبایگانی
۱۹۱		آیه الله حائری
۱۹۲		آیه الله مرعشی نجفی (ره)
۲۰۳		آیه الله حاج شیخ جعفر صبورى از علمای کاشان
۲۰۸		آیه الله زاده حجّت
۲۰۹		محمد حسین نوریان
۲۱۰		آیه الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی ره
۲۱۱		کتابهایی که در ردّ کتاب شهید جاوید نگاشته شده
۲۸۵		فصل سوم
۲۸۵		داستان نقد نگارنده بر کتاب شهید جاوید
۲۸۶		بخش اول
۲۹۰		نوشتاری از آیه الله میلانی درباره ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام
۲۹۲		هشدار امام خمینی ره
۲۹۶		دعای ندبه و علامه تستری صاحب «قاموس الرجال»
۳۰۰		آیه الله شهید قاضی طباطبائی تبریزی
۳۰۲		نامه آیه الله شهید صدوقی
۳۰۳		کتاب خمس و نامه آیه الله میلانی
۳۰۵		نامه آیه الله شهید مطهری
۳۰۸		کتاب بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید
۳۱۳		چرا حساسیت
۳۱۶		چاپ دوم شهید جاوید
۳۱۹		بخش دوم
۳۱۹		یادداشت هایی درباره کتاب شهید جاوید که بیشتر چاپ نشده بود
۳۲۰		تناقض صریح

۳۶۷	بخش سوم
۳۶۷	شهید آگاه و جاوید یا بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید
۳۷۵	شهید آگاه و جاوید حسین بن علی علیه السلام
۴۷۳	بخش چهارم
۴۷۳	قسمتی از کتاب عصای موسی و پاسخ آن
۴۷۷	آیا ادعای خود را ثابت کرده؟
۴۸۳	بخش پنجم
۴۸۳	مصاحبه‌ای درباره قیام حضرت سیدالشهداء و نظریه صحیح

فصل چهارم

۵۰۷	رساله‌هایی پیرامون علم امام (ع)
۵۰۹	بخش اول
۵۱۰	گفتار مرحوم سید شرف الدین
۵۲۱	گفتار مرحوم شیخ جعفر شوشتری
۵۲۵	بخش دوم
۵۲۵	رساله در علم امام علیه السلام از علامه طباطبائی رحمته الله علیه
۵۴۳	بخش سوم
۵۴۳	پاسخ علامه طباطبائی به قسمتی از کتاب عصای موسی
۵۶۱	بخش چهارم
۵۶۳	رساله علم امام آیه الله شهید قاضی تبریزی
۵۸۱	بخش پنجم
۵۸۱	رساله دیگر درباره علم امام از علامه طباطبائی
۵۸۷	خاتمه: مصادر کتاب
۵۹۵	فهرست تفصیلی

مقدمه

دوازده پریشی و پاسخ

پرسش اول:

سی و سه سال قبل کتابی در حدود صد صفحه (درباره اینکه حضرت سید الشهداء علیه السلام می دانسته است که در سفر عراق و کربلا به شهادت می رسد و با شهادت خود اسلام را احیا می کند) نوشته و منتشر ساختید. چه شد که پس از سی و سه سال به فکر تجدید چاپ آن به صورت فعلی افتادید؟

پاسخ:

آن جزوه نایاب شده بود و برخی از اعظم فرمودند: تجدید چاپ آن بد نیست.

دیگر اینکه یادداشت هایی از همان زمان مانده بود خواستم آنها هم هدر نرود.

سوم آنکه چون کتاب «شهید جاوید» مکرر چاپ شده و چاپ می شود خواستم داستان آن کتاب و نظرات مختلف درباره آن، بفراموشی سپرده نشود و کسی خیال نکند نظریه ای که در کتاب «شهید جاوید» مطرح شده مورد قبول قرار گرفت.

و از همه مهم تر خواستم روشن شود اینکه مؤلف شهید جاوید، امام خمینی رضوان الله علیه را موافق نظر خود معرفی کرده، خلاف واقع است.

و ضمناً بیان شود اینکه گفته شده هرکس با نظر مؤلف شهید جاوید موافق نیست (و می گوید امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت به طرف عراق نرفت) حتماً با کاری که امام خمینی رحمته الله انجام و حکومت اسلامی تشکیل داد مخالف

است، گفتار نادرستی است زیرا دلیل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت، منحصر در قیام حضرت حسین علیه السلام نیست و امام خمینی ره با ادله فراوان لزوم تشکیل حکومت را اثبات کرده اند که ممکن است یکی از آنها هم پیروی از قیام حضرت امام حسین علیه السلام باشد.

پرسش دوم:

آیا شما با همه آثار و تألیفات جناب آقای صالحی نجف آبادی آشنا هستید؟

پاسخ:

ده اثر منتشر شده از ایشان دیده‌ام:

- ۱ - کتاب «جمال انسانیت» تفسیر سورة يوسف است. تنها کتابی که در بین تألیفات ایشان مورد اعتراض قرار نگرفت.
- ۲ - مقاله چاپ شده در مجله مکتب اسلام. نتیجه این تحقیق این بود که معلوم نیست علی علیه السلام در محراب در حال نماز شهید شده باشد (تردید در یکی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام)
- ۳ - مقاله چاپ شده درباره آیه تطهیر و نوشتار چاپ نشده عربی در همین موضوع. نتیجه این شد که معلوم نیست آیه تطهیر مختص به اهل بیت باشد (باز هم تردید در یکی از امتیازات اهل بیت علیهم السلام)
- ۴ - کتاب «شهید جاوید». محتوای آن اینست که امام حسین علیه السلام از آغاز نمی‌دانست که در این سفر شهید می‌شود و اینکه گفته شود حضرت حسین علیه السلام به استقبال شهادت حتمی رفت خلاف واقع است (تردید در اینکه داستان کربلا و سید الشهداء با سایر جنگ‌ها و شهدا فرق دارد).
- ۵ - کتاب «عصای موسی یا درمان غلو». به خاطر عصبانیت مؤلف از برخوردهایی که با او شده، در این کتاب ادب اسلامی نویسندگی و نقد ورد و

ایراد رعایت نشده و ضمناً همان مغالطه‌ها که اساس بخشی از کتاب «شهید جاوید» است در این کتاب تکرار شده است و نام کتاب هم با ادب اسلامی سازگار است.

۶ - کتاب پیرامون نظر دکتر شریعتی. در این کتاب با نظر دکتر شریعتی مخالفت شده و به بهانه اینکه دکتر شریعتی اساس کتاب «شهید جاوید» را با ادب رد کرده است به برخی دیگر از رده نویس‌ها حمله شده، و نیز در پاسخ دکتر شریعتی هم همان مطالب نادرست (به نظر ما) و برخی مغالطه‌ها بازگو شده است.

۷ - «نگاهی به کتاب "حماسه حسینی" مرحوم آیت الله شهید مطهری». در این کتاب - با استفاده از نبودن مرحوم آیت الله شهید مطهری در میان ما - به خیال خود اشتباهات و تناقض‌گویی‌هایی را به آن مرحوم نسبت داده که بحث از این نوشتار غم افزا و دفاع از آن شهید فرزانه فرصت دیگری را می‌طلبد.

۸ - «توطئه شاه بر ضد امام خمینی». نام کتابی است که توسط آقای صالحی یا زیر نظر ایشان تنظیم شده و با سیاسی کردن و سیاسی دیدن مسأله خواسته‌اند مخالفان شهید جاوید را در سوء استفاده طاغوتیان - دانسته یا ندانسته - سهیم بدانند با اینکه اگر در این موضوع با انصاف داوری شود شاید سهم خود ایشان (که بی جهت پا فشاری نموده و به خیرخواهی اهل خیر بی‌اعتنایی کرد) در این خسارت از همه بیشتر باشد.

۹ - «ولایت فقیه، حکومت صالحان». در این کتاب ادله نظریه امام خمینی ره در ولایت فقیه رد شده، و ولایت فقیه به طرز دیگر - که بسیار کم خاصیت است - اثبات شده و ضمناً ناخواسته به تضعیف نظام اسلامی کمک شده است زیرا زمینه استفاده مخالفان را تا حدی فراهم نموده است.

۱۰ - «پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی». در این کتاب نظر و فتوای مراجع تقلید در چند مسأله فقهی رد شده و نتیجه آن شاید بی‌اعتماد کردن مردم به مراجع و مرجعیت باشد زیرا فکر نمی‌کنم این قبیل بحث‌ها هنگامی که به زبان

فارسی نگاشته و در دسترس همگان قرار گیرد اثری جز آنچه گفته شد داشته باشد.

به تازگی در مجله آفتاب ش ۲۷ مصاحبه‌ای از ایشان درباره کتاب «شهید جاوید» چاپ شده که مطالب آن تکراری است.

پرسش سوم:

حاصل نظریه‌ای که در شهید جاوید مطرح شده و نیز نظریه‌های دیگر بطور خلاصه چیست؟

پاسخ:

چون این خواسته شما در مقاله‌ای به قلم آقای صالحی نجف آبادی انجام شده، به بیان خلاصه همان، با برخی تعلیقات بسنده می‌کنم:

اقوال صاحب نظران درباره ماهیت قیام سیدالشهداء علیه السلام و اهداف آن^{*۱}

اگر چه بین علمای شیعه اختلاف است که آیا علم امام غیرمتناهی است یا متناهی، حضوری است یا حصولی، علم لدنی به همه جزئیات دارد یا به بعضی از جزئیات، در همه حالات متصل به عالم بالاست یا در بعضی از حالات، قبل از رسیدن به مقام امامت همه چیز را بدون استثنا می‌داند یا بعد از آنکه امام شد تدریجاً به علم او افزوده می‌شود، باب علم همیشه به روی او باز است یا گاهی باز است و گاهی بسته، ولی آنچه در آن اختلاف نیست این است که امام هم وارث علم پیغمبر است که از وحی سرچشمه می‌گیرد و هم علم الهامی و موهبتی دارد.

*۱ - تلخیص مقاله‌ای است که مؤلف کتاب «شهید جاوید» برای کنگره بین المللی امام خمینی رحمته الله علیه و فرهنگ عاشورا نوشته‌اند با برخی توضیحات از اینجانب در پاورقی.

بحثی که در مقاله حاضر درباره تجزیه و تحلیل قیام امام حسین علیه السلام مطرح می‌شود با صرف نظر از جنبه ملکوتی و روح قدسی و علم لدنی آن حضرت بوده و این قیام مقدس در سطح زندگی اجتماعی و مردمی بررسی و تحلیل می‌گردد تا عمل آن حضرت بتواند برای مردم دیگر الگو و سرمشق باشد.

درک سیاسی و روشن بینی امام

امام حسین علیه السلام علاوه بر روح قدسی و علم وراثتی و موهبتی که داشت از نظر ششم سیاسی و روشن بینی اجتماعی و شناخت دقیق طوائف مردم و روحیاتشان و بالأخص شناخت مردم کوفه از ابن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن مطیع و سایر رجال سیاسی عصر خود کمتر نبود؛ بلکه برتر بود و آنگاه که افرادی از قبیل شخصیت‌های سیاسی نامبرده او را از خطری که ممکن بود در سفر کوفه در کمین او باشد برحذر می‌داشتند خود آن حضرت به خوبی می‌دانست که امکان^۱* شکست نظامی و شهادت وی وجود دارد و در سخنانش با فرزند قیصریحاً این مطلب را گوشزد کرد و فرمود: «اگر قضای الهی آن طور که ما دوست داریم و بدان خوشنودیم نازل شود و پیروز شویم، خدا را بر نعمتش سپاس می‌گوییم و از او برای ادای شکرش استعانت می‌جوییم و اگر قضا بر خلاف امید ما رقم بخورد و پیروز نشویم، کسی که نیت حق داشته و بر مبنای تقوی عمل کند، از راه صحیح تجاوز نکرده و دور نشده است.»^(۱) بخش دوم سخن امام امکان شکست نظامی و احتمال شهادت را گوشزد می‌کند؛ ولی امام کسی نیست که وقتی طبق گزارش نماینده‌اش مسلم بن عقیل نیروی کافی فراهم

۱* - با توجه به قرائتی که موجود بود و گفته‌های افراد آگاه و بی‌غرض، امکان در اینجا به معنی ظن قوی است و سید الشهداء علیه السلام با ظن قوی به شکست قیام کرده است نه با احتمال ضعیف شکست، بخلاف جنگ احد و صفین که در آنجاها با صرف نظر از علم لدنی پیامبر و امیرالمؤمنین، فقط احتمال شکست بوده نه ظن قوی به شکست.

شده و حجت بر او تمام گشته است، از اقدام خودداری کند به عذر این که احتمال شکست وجود دارد و حتی امکان شهادت وی هست. امام حسین علیه السلام سبط پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و فرزند علی مرتضی علیه السلام است و همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد به عذر اینکه احتمال دارد شکست بخورد از اقدام نظامی برای دفاع خودداری نکرد - اگر چه سرانجام شکست خورد - و همان طور که حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین به عذر امکان شکست نظامی از اقدام به دفاع خودداری نکرد - اگر چه سرانجام پیروز نشد - امام حسین علیه السلام نیز بعد از فراهم شدن نیرو به عذر احتمال شکست از اقدام مردانه برای نجات اسلام و حرکت برای کوفه به منظور مبارزه و براندازی بزرگترین منکر عصر خود یعنی حاکمیت یزید خودداری نکرد؛ اگر چه سرانجام شکست نظامی و شهادت آن حضرت منتهی شد. بنابراین حرکت نظامی - سیاسی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در احد و امام علی علیه السلام در صفین و امام حسین علیه السلام در حرکت برای کوفه، هر سه دارای یک ماهیت و یک نسق و یک آهنگ بوده و هر سه با توجه به اینکه امکان شکست وجود دارد انجام شده است.^{۱*}

پس از این مقدمه وارد اصل بحث می شویم:

باید دانست درباره ماهیت قیام امام حسین علیه السلام و اهداف آن بین صاحب نظران اختلاف شدیدی وجود دارد که هر محققى را دچار تعجب می کند. در این مسأله حداقل هفت قول از علمای صاحب نظر در کتابها ثبت شده است. این گونه اختلاف درباره حوادث بزرگ دیگر مانند جنگ احد و جنگ صفین و حرکت نظامی امام حسن علیه السلام برای دفع تجاوز معاویه وجود ندارد. در مورد سه حادثه یاد شده متن تاریخ به طور یکنواخت و بدون اختلاف، ما را از جریان

۱* - گفتیم که یک نسق نیستند در احد و صفین ظن یا ظن قوی به شکست نبوده است.

وقایع آگاه می‌کند؛ ولی به حادثه قیام امام حسین علیه السلام که می‌رسیم اختلاف نظر عجیبی را در نوشته‌ها می‌بینیم.

بین سه حادثه مزبور و قیام امام حسین علیه السلام یک وجه مشترک وجود دارد و آن این است که در هر چهار حادثه نیروهای حق پیروزی نظامی به دست نیاوردند. در جنگ احد با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله امید پیروزی داشت، نیروهای اسلام شکست خوردند و در جنگ صفین نیز با اینکه حضرت علی علیه السلام امید پیروزی داشت، پیروزی نظامی به دست نیاورد و همچنین در حرکت نظامی امام حسن علیه السلام با اینکه امید پیروزی داشت، پیروزی حاصل نشد. در قیام امام حسین علیه السلام نیز مثل سه حادثه دیگر^{۱*}، نیروهای حق پیروزی نظامی به دست نیاوردند؛ ولی در مورد قیام امام حسین علیه السلام اختلاف وجود دارد و هر محققى را در مقابل این سؤال قرار می‌دهد که منشأ این اختلاف چیست؟

برای اینکه انگیزه تحقیق در پژوهشگران به وجود آید و گمان نکنند با مسأله حل شده‌ای روبرو هستند، در اینجا اقوال مختلف را در این مسأله می‌آوریم.

اقوالی که تاکنون ما در این مسأله به دست آورده‌ایم، فهرست وار به قرار ذیل است:

قول اول

قول اول از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی (رضوان الله علیهم) - در نیمه دوم قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری - است. این علمای بزرگ

۱* - امید به پیروزی با ظن قوی به شکست سازش ندارد مگر امید را به معنی احتمال ضعیف بگیریم.

و با احتمال ضعیف به پیروزی اگر اقدام شود مانند اقدام با عدم پیروزی همان به استقبال شهادت رفتن است.

می‌گویند: امام حسین علیه السلام برای امتناع از بیعت یزید بن معاویه از مدینه به مکه رفت و پس از آنکه نماینده اعزامی اش مسلم بن عقیل آمادگی اکثریت نیروهای مردمی کوفه را برای حمایت از امام به وی گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت برای احیای اسلام به سوی کوفه حرکت کرد و پس از آنکه در محاصره نظامی واقع شد، کوشش کرد برای جلوگیری از خونریزی به حجاز برگردد؛ ولی دشمن نپذیرفت و از وی خواست که تسلیم بلا شرط این زیاد شود و امام که مطمئن بود اگر تسلیم شود، ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت، تسلیم نشد و چون دشمن حمله کرد به دفاع اضطراری پرداخت و در این دفاع افتخارآمیز شهید شد. (تتزیه الانبیاء، ص ۱۸۳-۱۷۹ و تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۸۸-۱۸۲) جمعی از علمای معاصر نیز این نظر را پذیرفته‌اند که امام خمینی رحمه الله هم در این جمع قرار دارند^(۱)؛ زیرا ایشان فرموده‌اند: «امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و حکومت فاسد را از بین ببرد»^(۲) در این نوشته از قول اول به نام «قول تشکیل حکومت» یاد می‌کنیم.

قول دوم

قول دوم از سید بن طاووس (قدس سره)، صاحب کتاب «لهوف» - در اواسط قرن هفتم هجری - است. او می‌گوید: «امام حسین علیه السلام از همان آغاز به قصد کشته شدن حرکت کرد و دانسته خود را به کشتن داد»^(۳)،^(۴) از صاحب نظران

۱ - نسبت دادن این قول به حضرت امام خمینی رحمه الله خلاف واقع است. برای روشن شدن نظریه آن بزرگوار ص ۴ و نیز بخش دوم کتاب را ملاحظه فرمایید.

۲ - استفاده آقای صالحی از این تعبیر و تکرار آن در نوشته‌هایش جای تأمل دارد زیرا ممکن است خواننده را فریب دهد چون «به استقبال شهادت رفتن» که مخالفان کتاب «شهید جاوید» می‌گویند با «خود را به کشتن دادن» در عرف باهم تفاوت دارند.

معاصر نیز مرحوم دکتر آیتی و دکتر شریعتی و شهید هاشمی نژاد و جمعی دیگر این قول را پذیرفته‌اند. در این نوشته این قول را به نام «قول تعبّد به شهادت» می‌خوانیم.

قول سوم

قول سوم از استاد شهید مطهری (رضوان الله علیه) است که می‌گوید: «امام حسین علیه السلام از مکه به قصد تشکیل حکومت در کوفه حرکت کرد.»^(۴) «ولی وقتی که خبر قتل نماینده‌اش مسلم به وی رسید یقین کرد که او نیز حتماً کشته خواهد شد و از این زمان عده دیگری را نیز دعوت به همکاری با خویش کرد تا با او کشته شوند و خون بیشتری ریخته شود که ندای امام بیشتر به جهانیان برسد.»^(۵)

قول چهارم

قول چهارم از علامه سید مرتضی عسکری است که می‌گوید: «امام حسین علیه السلام نمی‌خواست در کوفه تشکیل حکومت بدهد؛ زیرا اگر قدرت حکومت را به دست می‌گرفت، نمی‌توانست اسلام را زنده کند و حتی نمی‌توانست لعن پدرش را که معاویه رواج داده بود بردارد و ناچار بود هم لعن پدر را و هم بدعت‌های دیگر را باقی بگذارد. از این رو امام نمی‌خواست خودش حکومت را قبضه کند؛ ولی مردم را دعوت کرد که بر ضد حکومت یزید قیام مسلحانه کنند و وضع موجود را تغییر دهند.»^(۶)

قول پنجم

قول پنجم از نویسنده کتاب «هفت ساله» است؛ ایشان می‌نویسند: «بیرون آمدن امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق برای حفظ جان بوده؛ نه خروج و نه قیام و نه جنگ با دشمن و نه تشکیل حکومت.»^(۷) و نیز

می نویسد: «شیعه‌ها می‌گویند: اساساً امام حسین علیه السلام قیام نکرده و قصد جهاد نداشته است.»^(۸)

دو نظر دیگر نیز در این مسأله هست که اگر هر یک را قول مستقل بدانیم در اینجا هفت قول وجود خواهد داشت:

- یکی اینکه امام به قصد تشکیل حکومت رفت؛ ولی می‌دانست شهید می‌شود و نمی‌تواند این کار را انجام دهد. [این قول از آقای استادی است]
- و دیگر اینکه امام در ظاهر وانمود می‌کرد که می‌خواهد حکومت تشکیل دهد؛ ولی در واقع به قصد کشته شدن می‌رفت. [این قول مؤلفان کتاب «پاسداران وحی» است].

اقوال اصلی و فرعی

از میان اقوال یاد شده قول اول و دوم چون سابقه تاریخی طولانی دارند باید به عنوان دو قول اصلی شمرده شوند؛ ولی اقوال دیگر چون در زمان ما حادث شده‌اند، باید اقوال فرعی به حساب آیند که البته این اقوال جدید بر پیچیدگی مسأله افزوده و زحمت محققان را بیشتر کرده‌اند.

حالا سؤال مهم در اینجا این است که اساساً چرا در این مسأله دو قول اصلی متضاد به وجود آمده و اختلاف درست شده است؛ اختلافی که نظیر آن در حادثه احد و صفین و حرکت نظامی امام حسن علیه السلام در تاریخ وجود ندارد؟ اگر این اختلاف در قضیه امام حسین علیه السلام وجود نداشت همان طور که سه حادثه یاد شده را در تاریخ بدون اختلاف می‌خوانیم و تحلیل می‌کنیم و از آنها الگو و سرمشق می‌گیریم، قیام امام حسین علیه السلام را نیز بدون اختلاف در تاریخ می‌خواندیم و تحلیل می‌کردیم و از آن الگو و سرمشق می‌گرفتیم؛ ولی چون این اختلاف بین دو قول اصلی وجود دارد و این دو قول در دو قطب مخالف قرار دارند، باید محقق اجتهاد کند و یکی از دو قول را رد و دیگری را قبول

نماید که البته این اجتهاد و اتخاذ رأی، اختلاف را بر نمی دارد؛ بلکه فقط یکی از دو قول ترجیح داده می شود؛ مثل بسیاری از مسائل فقهی اینکه منجزات مریض از اصل مال است یا از ثلث؟ و زوجه از اراضی ارث می برد یا نه؟ در این گونه مسائل هر مجتهدی قولی را ترجیح می دهد؛ ولی اختلاف همچنان باقی است:

آنگاه مؤلف شهید جاوید به طور مبسوط مطالب شهید جاوید را آورده و در پایان گوید:

خلاصه بحث درباره قول اول:

این است که قیام امام حسین علیه السلام در چهار مرحله مختلف انجام گرفته و در هر مرحله ای به مقتضای شرایطی که پیش آمده طبق موازین فقه اسلامی برنامه ریزی جدید و تصمیم گیری جدیدی شده است بدین شرح:

۱- در مرحله اول از طرفی کوشش برای پذیرفتن بیعت تحمیلی یزید و از طرف دیگر تحقیق درباره اینکه آیا امکان تشکیل حکومت مستقل در کوفه هست یا نه؟

۲- در مرحله دوم تصمیم گیری برای تشکیل حکومت و حرکت به سوی کوفه برای همین منظور و نیز برای مصون ماندن از تعرض عمال حکومت.

۳- در مرحله سوم کوشش برای جلوگیری از درگیری نظامی و خونریزی ناموجه و تلاش برای ترک محاصره و برگشتن به حجاز.

۴- در مرحله چهارم دفاع اضطراری و قهرمانانه برای تخلص از القاء نفس در تهلکه و برای پذیرفتن قتل با ذلت انجام شده است.

بدیهی است در همه مراحل محور اصلی حرکت امام اقامه معروف و انکار منکر بوده و طبق قوانین فقهی مربوط به این دو فریضة الهی عمل کرده و در هیچ مرحله ای از تطبیق کلیات فقه اسلامی با عمل خود ناتوان نبوده است تا نیاز

به دستور اختصاصی و محرمانه آسمانی داشته باشد که مردم دیگر نتوانند از آن الگو بگیرند.

ضمناً امام در هیچ یک از مراحل قیام خود نه به زبان گفت و نه عملاً نشان داد که می‌خواهد خود و اصحابش را به کشتن بدهد و زن و فرزندش را به اسارت بکشاند بلکه تلاش فراوان کرد که از کشته شدن خود و یارانش جلوگیری کند.

آنچه تا اینجا درباره قیام امام حسین علیه السلام گفته شد تشریح و توضیح قول اول در این مسأله یعنی «قول تشکیل حکومت» بر مبنای متن تاریخی مورد اتفاق بود. بدیهی است بر اساس این قول، عمل امام در همه مراحل قیام الگو و سرمشق برای دیگران است که می‌توانند و باید از آن پیروی کنند چنانکه عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم دیگر الگو و سرمشق است:

لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة^(۹).

اینک بحث درباره قول دوم یعنی «قول تعبد به شهادت» را که در قطب مخالف قول اول است آغاز می‌کنیم.

بحث درباره قول دوم و مدرک آن

قول دوم این بود که امام حسین علیه السلام به قصد کشته شدن حرکت کرده و دانسته خود را به کشتن داده است و این را تعبد به شهادت می‌گویند و منشأ این قول بعضی از روایات است که در این زمینه وجود دارد و اگر این روایات نبود نه قول دوم بود و نه در مسأله قیام امام اختلافی وجود داشت زیرا در متن تاریخ مربوط به قیام امام اختلاف وجود ندارد. محتوای این روایات به گونه‌ای است که با متن تاریخ تعارض دارد. آنگاه بعضی از کسانی که به هر روایتی چه صحیح و چه غیر صحیح اعتماد می‌کنند این روایات را تلقی به قبول کرده و به مضمون

آنها معتقد شده‌اند و از اینجا قول دوم به وجود آمده است.
از بین این روایات دو روایت بیشتر در به وجود آوردن این قول یعنی: «قول
تعبد به شهادت» تأثیر داشته‌اند که متن آن دو را در اینجا می‌آوریم.

روایت اول

به امام صادق علیه السلام نسبت داده‌اند که فرموده است: یک نامه آسمانی توسط
جبرئیل برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا آمد که برای هر امامی یک مهر
خدایی روی آن زده شده بود و باید هر امامی مهر مربوط به خود را باز کند و به
آنچه زیر آن نوشته شده است عمل نماید وقتی که نوبت رسید به امام حسین علیه السلام
و مهر را باز کرد زیر آن نوشته شده بود:

«أَنْ قَاتِلَ فَاقْتُلْ وَ تَقْتُلْ وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لِشَهَادَةِ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ»^(۱۰).
جنگ کن و بکش و کشته خواهی شد و با قومهایی بیرون برو و برای
شهادت که شهادت آنان جز با تو نخواهد بود.

بعضی از این حدیث برداشت کرده‌اند که امام حسین علیه السلام از جانب خدا
مأمور بود که خود و اصحابش را به کشتن بدهد.^{۱*}

روایت دوم

«سار محمد بن الحنفیة الى الحسين علیه السلام في الليلة التي اراد الخروج
صبيحتها عن مكة فقال: يا اخي ان اهل الكوفة من قد عرف غدرهم بابيك و
اخيك و قد خفت ان يكون حالک کحال من مضى فان رأيت أن تقيم فانک اعز
من في الحرم و امنعه فقال: يا اخي قد خفت ان يقتالني يزيد بن معاوية في الحرم
فاكون الذي يستباح به حرمة هذا البيت فقال له ابن الحنفية: فان خفت ذلك

* ۱ - می‌بینید از این جمله چگونه سوءاستفاده می‌شود.

فصر الى اليمن او بعض نواحي البر فانك أمنع الناس به و لا يقدر عليك فقال: انظر فيما قلت فلما كان في السحر ارتحل الحسين عليه السلام فبلغ ذلك ابن الحنفية فأتاه فأخذ زمام ناقته التي ركبها فقال له: يا أخى الم تعدنى النظر فيما سألتك؟ قال: بلى قال: فما حداك على الخروج عاجلاً؟ فقال: أتانى رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ما فارقتك فقال: يا حسين اخرج فان الله قد شاء أن يراك قتيلاً فقال له ابن الحنفية: انا لله و انا اليه راجعون فما معنى حملك هؤلاء النساء معك و انت تخرج على مثل هذه الحال؟ قال: فقال له: قد قال لى: ان الله قد شاء ان يراهنّ سبايا و سلم عليه و مضى» (۱۱).

به امام صادق عليه السلام نسبت داده اند که فرمود:

«در شبی که امام حسین عليه السلام می خواست صبح آن از مکه حرکت کند، محمد بن حنفیه برادر امام نزد او آمد و گفت: ای برادر، اهل کوفه مردمی هستند که تو می دانی با پدر و برادرت عهد شکنی کردند و من می ترسم با تو نیز چنین کنند پس اگر در مکه بمانی عزیزترین و محفوظترین کس در حرم خدا خواهی بود. امام فرمود: می ترسم یزید بن معاویه خون مرا در حرم بریزد و به وسیله من حرمت این بیت از بین برود. ابن حنفیه گفت: اگر چنین است به سوی یمن یا بعضی از نواحی «بر» برو که در این صورت کاملاً محفوظ خواهی بود و کسی نمی تواند بر تو دست یابد امام گفت: درباره گفته تو فکر خواهم کرد. پس آنگاه که سحر شد امام حسین عليه السلام حرکت کرد این خبر که به ابن حنفیه رسید، آمد و زمام شتری را که امام سوار آن بود گرفت و گفت: برادر! مگر به من وعده ندادید که درباره آنچه از شما خواستم، فکر کنید؟ فرمود: چرا، گفت: پس چه چیزی سبب شد که با عجله خارج شوید؟ فرمود: بعد از آنکه از تو جدا شدم رسول الله صلى الله عليه وآله نزد من آمد و گفت: ای حسین! بیرون برو چون خدا حتماً خواسته است ترا کشته ببیند. محمد بن حنفیه گفت: انا لله و انا اليه راجعون، تو که

با این وضع بیرون می‌روی پس چرا زنان را همراه خود می‌بری؟ فرمود: رسول خدا به من گفت: خدا حتماً خواسته است آنان را اسیر ببیند، این را گفت و بر محمد بن حنفیه سلام خدا حافظی کرد و حرکت فرمود».

سپس مؤلف شهید جاوید مطالبی را که در کتاب «شهید جاوید» درباره این دو روایت گفته، در اینجا هم ذکر کرده است و سپس می‌افزاید:

فرقه‌های قول اول با قول دوم

فرقه‌هایی که بین قول اول یعنی «قول تشکیل حکومت» و قول دوم «قول تعبد به شهادت» وجود دارد بدین شرح است:

فرق اول

قول «تشکیل حکومت» این مطلب را القا می‌کند که عمل امام حسین علیه السلام طبق سیره عقلاء و بر مبنای فکر و تدبیر و مشورت و انتخاب احسن بوده و در هر مرحله‌ای از قیام سعی امام این بوده است که با توجه به شرایط جدید حرکت خود را با سیره عقلاء و موازین فقهی امر به معروف و انکار منکر تطبیق کند و با فکر و تدبیر و ژرف نگری بهترین راه را برگزیند ولی «تعبد به شهادت» چون مبتنی است بر تعبد محض این مطلب را القاء می‌کند که حرکت امام طبق یک برنامه از پیش تعیین شده انجام شده است که خود امام در تنظیم آن برنامه هیچ نقشی نداشته است بلکه آنچه به او دیکته شده بود مو به مو اجرا کرده و فکر تدبیر و مشورت و انتخاب احسن و تطبیق عمل خود با سیره عقلاء و موازین فقهی دو فریضه امر به معروف و انکار منکر در حرکت او، راه نداشته است.^{۱*}

۱* - گویا نویسنده می‌خواهد این راه که از دستور الهی تعبداً اطاعت کند را نسبت به راه دیگر مرجوح بداند؟!

فرق دوم

طبق قول اول، خط مشی و عمل امام با تغییر شرایط تغییر می‌کرده و در هر مقطعی تصمیم مناسب آن مقطع را می‌گرفته و گاهی برخلاف مقطع قبلی عمل می‌کرده است. ولی طبق قول دوم با تغییر شرایط خط مشی امام تغییر نمی‌کرده است؛ بلکه یک خط ترسیم شده را از اول تا آخر دنبال می‌کرده و آن خط کشته شدن^۱ بوده است.

فرق سوم

طبق قول اول چون حرکت امام منطبق با سیره عقلاء و موازین فقهی و اصول امر به معروف و انکار منکر بوده است برای دیگران الگو و سرمشق است ولی طبق قول دوم چون حرکت امام بر طبق یک برنامه محرمانه آسمانی و اختصاصی بوده است برای دیگران الگو و سرمشق نیست.

فرق چهارم

طبق قول اول شروع جنگ و حمله به اردوگاه امام حسین علیه السلام و کشتار بی‌رحمانه‌ای که انجام شد و اسیر کردن خانواده امام و اهانت‌هایی که به آنان کردند برخلاف رضای امام و مبعوض خدا و رسول و از منکرات بزرگ و ضربه سخت و مصیبت بزرگ برای اسلام بوده است ولی طبق قول دوم همه این ظلمها و جنایتها موافق رضای امام و خواست او و نیز خواست خدا بوده^۲ و اساساً حرکت او برای تحمل این ظلمها و جنایتها بوده است.^۳

*۱ - و آن خط شهادت بوده است.

*۲ - و آن خط شهادت بوده است.

*۳ - این همان مغالطه‌ای که مؤلف شهید جاوید گرفتار آن شده و به قول آیه الله شهید مطهری

فرق پنجم

طبق قول اول امام برنامه حرکتش را که خود تنظیم کرد، خودش نیز آن را اجرا نمود ولی طبق قول دوم چون امام برای کشته شدن حرکت کرده و این کار را خودش نمی توانست انجام دهد طبعاً باید برنامه او را دشمن اجرا کند بنابراین آنچه را امام می خواسته انجام شود یعنی کشته شدن، دشمن برایش انجام داده است.^{۱*}

فرق ششم

طبق قول اول احتمال پیروزی و شکست نظامی هر دو برای امام وجود داشته است ولی طبق قول دوم احتمال پیروزی نظامی برای امام نبوده و اصلاً او پیروزی نمی خواسته است^{۲*} بلکه فقط کشته شدن را می خواسته و می دانسته است آنچه او می خواهد یعنی ریختن خونس همان انجام خواهد شد.

فرق هفتم

طبق قول اول رفتن به کربلا جزء برنامه امام نبود و پیاده شدن در آنجا بر او تحمیل شده است و نیز آفریننده حادثه خونین عاشورا امام نبوده و نباید آن را به حساب او گذاشت زیرا وی برای جلوگیری از وقوع آن کوشش زیادی کرد ولی دشمن نپذیرفت و جنگ را شروع کرد بنابراین آفریننده این حادثه وحشتناک و شرم آور دشمن تجاوزگر و جنگ طلب بوده است نه امام ولی طبق قول دوم مقصد امام از اول کربلا بوده و نیز حادثه خونین عاشورا خواست اصلی او بوده

⇨ هوچی گری است.

۱* - تکرار همان مغالطه است.

۲* - باز هم تکرار مغالطه.

و باید آن را به حساب امام گذاشت زیرا در این فرض دشمن عامل اجرای مقاصد امام بوده و در جهت خواست او^{*۱} این خونهای مقدس را به ناحق بر زمین ریخته است.

فرق هشتم

طبق قول اول آنچه را امام در مرحله دوم و سوم قیام می خواست انجام بدهد، انجام نشد؛ یعنی در مرحله دوم می خواست برای احیای اسلام حکومت تشکیل بدهد ولی نشد و در مرحله سوم می خواست قرار ترک مخاصمه ای منعقد کند و به حجاز برگردد و آن هم نشد و جنگ را بر امام تحمیل کردند ولی طبق قول دوم آنچه را امام می خواست انجام شود، انجام شد و او به مقصدش رسید؛ یعنی او می خواست خونس را بریزند و ریختند و می خواست خانواده اش را اسیر کنند و کردند ولی^{*۲} آیا هدفش از کشته شدن خود و اسارت خانواده اش چه بود؟ صاحبان قول دوم باید در این باره توضیح بدهند^{*۳}.

تحلیلهای متفاوت در قیام امام

صاحبان این دو قول متضاد یعنی «قول تشکیل حکومت» و قول «تعبد به شهادت» برای حرکت امام حسین علیه السلام و اهداف آن تحلیلهای متفاوتی دارند. از میان صاحبان قول «تشکیل حکومت» که قول حضرت امام خمینی رحمته الله علیه نیز هست^{*۴} سید مرتضی در «تنزیه الانبیاء» و شیخ طوسی در «تلخیص الشافی»

*۱ - باز هم تکرار.

*۲ - جای تأسف است که چنین مغالطه ها و فریبکاری هایی می شود.

*۳ - که توضیح هم داده اند.

*۴ - گفتیم که این نسبت صحیح نیست.

قیام امام را با روش علمی و اجتهادی تحلیل کرده‌اند که شرح آن در همین مقاله آمده و نیازی به تکرار آن نیست و در مقابل، صاحبان قول دوم که می‌گویند: امام حسین علیه السلام به قصد کشته شدن حرکت کرد تحلیلشان از قیام امام به گونه یا گونه‌های دیگر است. از صاحبان این قول سؤال می‌شود که طبق عقیده شما امام حسین علیه السلام به مقصودش که کشته شدن بود رسید و خونش بر زمین ریخته شد و خانواده وی اسیر گشتند یعنی مقصودی که او داشت دشمن برایش انجام داد. ولی سؤال اصلی این است که هدف امام از اینکه می‌خواست خونش ریخته و خانواده او اسیر شود چه بوده است؟ در مقابل این سؤال پاسخها و یا تحلیلهای متفاوتی ارائه داده‌اند که بعضی از آنها را می‌آوریم:

الف: عالم زاهد سید بن طاووس تحلیل متعبدانه‌ای دارد و می‌گوید: هدف امام از کشته شدن رسیدن به قرب خدا و مقامات معنوی و بالاترین درجات سعادت بوده است.

ب: بعضی دیگر از صاحبان قول دوم مانند مرحوم دکتر شریعتی تحلیل روشنفکرانه‌ای دارند که می‌خواهند با تحلیل خود هدف امام حسین علیه السلام را روشن کنند و اثر شهادت او را در جامعه توضیح بدهند مرحوم دکتر در این باره می‌گوید: «... حسین را نگاه کنید از شهر خویش بیرون می‌آید و زندگیش را رها می‌کند و برمی‌خیزد تا بمیرد زیرا جز این سلاحی برای مبارزه خویش، برای رسوا کردن دشمن ندارد برای اینکه اگر نمی‌تواند دشمن را بکشد لااقل به این وسیله رسوا کند. اگر نمی‌تواند قدرت حاکم را مغلوب سازد آنها را محکوم کند و برای اینکه در اندام مرده این نسل، نسل دوم انقلاب محمد صلی الله علیه و آله خون تازه حیات و جهاد تزریق کند او که یک انسان تنهای بی سلاح و بی توان است و در عین حال مسؤول جهاد، جز مردن و جز انتخاب مرگ سرخ خویش سلاحی و چاره‌ای ندارد.» (۱۲)

سپس آقای صالحی مطالبی به خیال خود در رد این گفتار ذکر کرده و می افزاید:

بحث درباره قول سوم و مدرک آن

قول سوم از شهید مطهری (رضوان الله علیه) بود. ایشان معتقد است امام حسین علیه السلام هنگام حرکت از مکه قصد تشکیل حکومت در کوفه را داشت (۱۳) ولی از وقتی که خبر شهادت مسلم بن عقیل به وی رسید تصمیم گرفت خود و اصحابش را به کشتن بدهد و نیز افراد دیگری را دعوت کرد، نه برای یاری او بلکه برای اینکه خون آنان نیز ریخته شود تا ندای امام بیشتر به جهانیان برسد. (۱۴)

قول استاد مطهری در حقیقت تلفیقی است از قول اول و دوم، یعنی استاد از هنگام حرکت امام حسین علیه السلام از مکه تا رسیدن خبر قتل مسلم قول اول را قبول کرده است که امام می خواست برای احیای اسلام در کوفه حکومت اسلام تشکیل بدهد ولی از هنگام رسیدن خبر شهادت مسلم تا پایان کار قول دوم را که قول «تعبد به شهادت» بود پذیرفته است که امام می خواست خود را به کشتن بدهد.

بخش اول از قول شهید مطهری قابل قبول و مدرکش همان مدرک قول اول است که شرح آن قبلاً گذشت ولی بخش دوم قول استاد به همان دلیلهائی که برای رد قول دوم گفته ایم قابل قبول نیست. اینکه استاد در بخش دوم حرکت امام قول «تعبد به شهادت» را قبول کرده اند بدین علت است که ایشان تصور کرده اند با کشته شدن مسلم بن عقیل نماینده امام همه چیز از دست رفته بود و حتی اگر امام حسین علیه السلام در آن شرائط آزادانه وارد کوفه می شد امکان پیروزی برای او نبود و کشته شدنش حتمی بود پس ناچار ادامه دادن امام به راه کوفه بعد از دریافت خبر شهادت مسلم جز به منظور کشته شدن نمی تواند باشد. ولی

حقیقت این است که با قتل مسلم همه چیز از دست نرفته بود و اگر امام محاصره نمی شد و در آن شرائط آزادانه وارد کوفه می شد امکان پیروزی او وجود داشت. آیا اگر در جبهه جنگ یک فرمانده کشته شود همه نیروهای تحت امر او از بین رفته تلقی می شوند یا با جایگزین شدن فرمانده دیگر مانند او یا قویتر از او آن نیروها به نبرد خود ادامه می دهند؟ مسلم بن عقیل یک فرمانده بود که به نمایندگی امام رهبری نیروهای طرفدار حضرتش را به عهده داشت که این نیروها را سازماندهی کرد و دفتر جمع آوری اعانات و خرید اسلحه و تجهیزات جنگی تأسیس کرد و پول و امکانات فراهم ساخت و زمینه را برای ورود امام حسین علیه السلام به کوفه مهیا نمود حالا این فرمانده کشته شده است ولی همه تشکیلات و امکانات و تجهیزات جنگی و حتی سازماندهی نیروها به حال خود باقی است. در این شرایط امام حسین علیه السلام که صد هزار نیروی داوطلب در کوفه دارد اگر آزادانه وارد کوفه شود آیا جای مسلم را پر نمی کند و آیا نمی تواند مانند مسلم و حتی قویتر از او این نیروها را رهبری و فرماندهی کند؟ اعتقاد ما این است که اگر امام در این شرایط وارد کوفه می شد می توانست این نیروها را رهبری کند و حتی می توانست تشکیلاتی را که مسلم ایجاد کرده بود توسعه دهد و با قدرت در مقابل حکومت یزید بایستد^{۱*} و به همین علت وقتی که بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم، امام درباره رفتن به کوفه یا برگشتن به حجاز مطلب را به مشورت گذاشت، سرانجام رأی رفتن به کوفه را انتخاب کرد چون امکان پیروزی امام وجود داشت. اگر بعد از قتل مسلم امام تصمیم داشت خود را به کشتن بدهد دیگر مشورت کردن درباره رفتن به کوفه یا برگشتن به حجاز معنی نداشت. خلاصه این مطلب که کسی بگوید: بعد از قتل مسلم بن عقیل همه چیز

۱* - ای کاش استاد شهید میان ما بود و این گفته های سست و بی اساس را با بیان محکم خود پاسخ می داد.

از دست رفت و کشته شدن امام حسین علیه السلام حتمی بود که استاد مطهری فرموده‌اند دقیق و واقع بینانه نیست و نتیجه نهائی بحث این شد که بخش اول قول شهید مطهری (رضوان الله علیه) قابل قبول و دارای مدرک معتبر است؛ ولی بخش دوم آن غیر قابل قبول است و مدرکی هم برای آن نمی‌توان یافت.

بحث درباره قول چهارم و مدرک آن

قول چهارم از علامه سید مرتضی عسکری بود. ایشان می‌گویند: «امام حسین علیه السلام مردم را دعوت می‌کرد که خودشان بر ضد حکومت یزید قیام مسلحانه کنند و آن را تغییر دهند ولی خود امام نمی‌خواست برای احیای اسلام حکومت تشکیل بدهد و قدرت خلافت را به دست بگیرد و هرگز نه در سخنی و نه نامه‌ای اظهار نکرد که می‌خواهم قدرت خلافت را به دست بگیرم.» (۱۵) و نیز می‌گویند: «امام قصد نداشت از راه به دست گرفتن قدرت حکومت اسلام را زنده کند زیرا به فرض اینکه مردم با او بیعت می‌کردند و قدرت خلافت را هم به دست می‌گرفت نمی‌توانست احکام تغییر کرده اسلام را زنده کند و به حالت اصلی برگرداند و بدعتها معاویه را از بین برد و حتی نمی‌توانست لعن پدرش را که معاویه برقرار کرده بود و در سخنرانیها و روی منبرها تکرار می‌شد بردارد و ناچار بود همه انحرافات و بدعتها را به حال خود باقی بگذارد.» (۱۶)

خلاصه این قول این است که: «امام حسین علیه السلام مردم را دعوت می‌کرد که خودشان بر ضد حکومت یزید قیام مسلحانه کنند ولی خود امام نمی‌خواست قدرت خلافت را به دست بگیرد.» و مستند به هیچ دلیلی نیست بلکه دلیلهای روشن بر خلاف آن وجود دارد. این قول علامه عسکری در مورد قیام امام حسین علیه السلام شبیه این است که امام خمینی رحمه الله آن وقت که در پاریس بود و مردم ایران را در قیام بر ضد شاه رهبری می‌کرد در حالیکه همه مردم منتظر بودند ایشان به ایران بیاید و دولت تشکیل بدهد به مردم پیام بفرستد که شما خودتان

شاه را سرنگون کنید و دولت تشکیل بدهید و من برای تشکیل دولت اقدام نخواهم کرد!!! اگر این کار، عقلانی است و می توان آن را در بازار علم و اندیشه بر خردمندان عرضه کرد شما شبیه آنرا به امام حسین علیه السلام نیز نسبت بدهید و اگر عقلانی نیست از نسبت دادن کار غیر عقلانی به امام معصوم و مظلومی که عاقلترین عقلای عصر خود بود جداً پرهیزید.

بحث درباره قول پنجم و مدرک آن

قول پنجم از نویسنده کتاب «هفت ساله» است. ایشان می نویسند: «بیرون آمدن امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق برای حفظ جان بوده نه خروج و نه قیام و نه جنگ با دشمن و نه تشکیل حکومت»^(۱۷) و نیز می نویسند: «شبهه ها می گویند: اساساً امام حسین علیه السلام قیام نکرده و قصد جهاد نداشته است.»^(۱۸) این هم یک قول و رأی مستقل است درباره حرکت امام حسین علیه السلام که هیچ مدرک و دلیلی نه معتبر و نه غیر معتبر از تاریخ یا حدیث ندارد و گمان می رود ایشان چون نتوانسته است قبول کند که امام به قصد کشته شدن یا به قصد تشکیل حکومت حرکت کرده باشد، پیش خود گفته است: لابد برای حفظ جان حرکت کرده است؛ نه چیز دیگر. با این دید او غیر از حفظ جان هدفی برای حرکت امام نمی توانسته است تصور کند. در این دید دیگر متن تاریخ و سخنان و نامه های خود امام حسین علیه السلام که مدرک قول اول یعنی «قول تشکیل حکومت» بود مورد توجه قرار نمی گیرد و نیز روایاتی که مدرک قول دوم یعنی «قول تعبد به شهادت» بود از نظر غایب می شود و در نتیجه، هیچ هدف عالی و مقدسی از قبیل احیای اسلام و نجات مسلمانان از شر حکومت ظلم و ریشه کن کردن استبداد حاکم برای قیام امام حسین علیه السلام به ذهن نویسنده نمی آید و در چنین حالتی و با چنین روحیه ای است که با کمال جرأت می نویسند: «بیرون آمدن امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق

برای حفظ جان بوده نه خروج و نه قیام و نه جنگ با دشمن و نه تشکیل حکومت». و در حالی که شیخ مفید رئیس مذهب می نویسد: «... فدعی إلى الجهاد و سَمَرُ للقتال»^(۱۹) یعنی امام حسین علیه السلام مردم را دعوت به جهاد کرد و آمادهٔ پیکار شد، او می نویسد: «شیعه‌ها می گویند: اساساً امام حسین علیه السلام قیام نکرده و قصد جهاد نداشته است»، گوئی که شیخ مفید از شیعه‌ها نیست!

دلیل اساسی برای رد این قول طریف و نوظهور سخنان و نامه‌های خود امام حسین علیه السلام است که صریحاً دلالت دارد به اینکه هدف اصلی امام از حرکت به سوی کوفه تشکیل یک حکومت مرکزی با پشتیبانی صدهزار نیروی داوطلب مردمی و ایستادن در مقابل حکومت نامشروع یزید و انکار بزرگترین منکر عصر یعنی حاکمیت جاهلی و استبدادی اموی و نفی آن با قدرت اسلحه از یک منطقه یا از همه جا بوده است و این مصداق بارزی از انکار منکر با سیف است لتكون كلمة الله هي العليا.

بحث دربارهٔ قول ششم و مدرک آن

قول ششم از حجة الاسلام والمسلمین رضا استادی نویسنده کتاب «بررسی قسمتی از شهید جاوید» است. این نویسنده محترم تلاش کرده است ثابت کند که امام حسین علیه السلام می دانست در همین سفر از مکه به کوفه در کربلا شهید می شود البته مقصود ایشان طبق اظهار خودشان این نبوده است که بگوید: امام به قصد کشته شدن حرکت کرده است، اینجانب پس از خواندن کتابچهٔ مزبور قبل از چاپ از ایشان پرسیدم: «آیا مقصود شما این بوده است که امام حسین علیه السلام به قصد کشته شدن حرکت کرده است؟» گفت: «نه، بلکه خواسته‌ام فقط علم امام را به شهادت خود در این سفر ثابت کنم نه اینکه بگویم: امام به قصد کشته شدن حرکت کرده است» گفتم: «پس به عقیدهٔ شما امام به چه قصدی حرکت کرد؟» گفت: «به قصد تشکیل حکومت» این بود پاسخ ایشان به من، بنابراین قول ایشان

این است که امام حسین علیه السلام به قصد تشکیل حکومت در کوفه از مکه حرکت کرد ولی می دانست در کربلا شهید می شود و نمی تواند در کوفه تشکیل حکومت بدهد. از سخنان ایشان معلوم می شود او در مقابل دو دسته قرار گرفته است: یک دسته دلیلهای محکم که دلالت دارد امام قصد تشکیل حکومت در کوفه داشته است و دسته دیگر دلیلهای محکم به نظر ایشان و غیر محکم به نظر ما که دلالت دارد امام می دانست در سفر از مکه به کوفه در کربلا شهید می شود و ایشان هر دو دسته دلیل را قبول کرده و معتقد شده است که امام هم تصمیم داشت در کوفه تشکیل حکومت بدهد و هم می دانست قبل از رسیدن به کوفه در کربلا شهید می شود. حالا جای این سؤال هست که آیا ممکن است ^۱* امام که فرضاً می داند قبل از رسیدن به کوفه کشته می شود تصمیم بگیرد در کوفه تشکیل حکومت بدهد؟ آیا ممکن است شما که فرضاً می دانید یقیناً اول ظهر امروز کشته می شوید در همین حال تصمیم قطعی بگیرید یک ساعت بعد از ظهر امروز سخنرانی کنید؟ وجدان سالم به ما می گوید: کسی که یقین دارد اول ظهر امروز کشته می شود ممکن نیست بتواند تصمیم بگیرد که یک ساعت بعد از ظهر امروز یعنی بعد از مرگش سخنرانی کند و همین دلیل وجدانی بدیهی برای رد قول ششم کافی است و بحث بیشتر لازم ندارد ^۲*.

بحث درباره قول هفتم و مدرک آن

قول هفتم از نویسندگان کتاب «پاسداران وحی» است، ایشان در فصل چهارم کتاب «پاسداران وحی» گفته اند: «امام حسین علیه السلام در ظاهر، نه در واقع، دعوت مردم کوفه را برای تشکیل حکومت پذیرفت و در ظاهر برای تشکیل

* ۱ - بلکه ممکن است زیرا با صرف نظر از آن علم، وظیفه ظاهری او اجابت دعوت مردم کوفه است تا اتمام حجت شده باشد.

* ۲ - مگر اینکه خواننده آگاه، از مغالطه های مؤلف شهید جاوید فریب نخورد.

حکومت حرکت کرد ولی در واقع چنین قصدی نداشت چون می دانست قبل از رسیدن به کوفه در کربلا شهید می شود و از این رو به قصد شهید شدن در کربلا حرکت کرد پس کار امام ظاهرش با باطنش فرق دارد در ظاهر وانمود کرد که می خواهد در کوفه تشکیل حکومت بدهد ولی در باطن به قصد اینکه در کربلا کشته شود حرکت کرد». نامبردگان نیز در اینجا در مقابل دو دسته دلیل قرار گرفته اند: یک دسته دلیلهای محکم که دلالت دارد امام به قصد تشکیل حکومت در کوفه حرکت کرد و دسته دوم دلیلهای محکم به نظر ایشان و غیر محکم به نظر ما که دلالت دارد امام می دانسته است در این سفر شهید می شود و به قصد کشته شدن حرکت کرده است و نامبردگان خواسته اند هر دو دسته دلیل را بپذیرند ولی چون دیده اند نمی توان قبول کرد که امام هم به قصد تشکیل حکومت و هم به قصد کشته شدن حرکت کرده باشد برای رفع این مشکل عمل امام را دارای دو وجه ظاهر و باطن معرفی کرده و گفته اند: امام در ظاهر وانمود می کرد^{۱*} که می خواهد در کوفه تشکیل حکومت بدهد ولی باطناً چنین قصدی نداشت بلکه به قصد کشته شدن حرکت کرده بود.

در اینجا لازم است توجه کنیم که بین قول ششم و قول هفتم چند فرق وجود دارد: فرق اول اینکه صاحب قول ششم قصد امام را برای تشکیل حکومت قبول دارد ولی صاحبان قول هفتم قصد امام را برای تشکیل حکومت قبول ندارند. فرق دوم اینکه صاحب قول ششم نمی گوید: امام به قصد کشته شدن حرکت کرد ولی صاحبان قول هفتم می گویند: امام به قصد کشته شدن حرکت کرد. فرق سوم اینکه صاحب قول ششم نمی گوید: ظاهر عمل امام با باطنش فرق دارد ولی صاحبان قول هفتم می گویند: ظاهر عمل امام با باطنش فرق دارد چون در ظاهر وانمود می کرد که می خواهد در کوفه تشکیل حکومت بدهد ولی در

۱* - وظیفه ظاهری او این بود نه اینکه وانمود می کرد.

باطن قصد تشکیل حکومت نداشت بلکه برای کشته شدن حرکت کرد. حالا بر مبنای گفتهٔ صاحبان قول هفتم که می‌گویند: امام حسین علیه السلام قصد تشکیل حکومت در کوفه نداشت سؤالی بدین گونه طرح می‌شود که: اگر امام حسین علیه السلام قصد نداشت در کوفه تشکیل حکومت بدهد چرا مسلم را به کوفه فرستاد؟ و چرا مسلم از مردم بیعت به جهاد گرفت؟ و چرا اعانات پولی جمع آوری کرد؟ و چرا اسلحه و تجهیزات جنگی فراوانی خریداری کرد؟ اگر امام نمی‌خواست در کوفه تشکیل حکومت بدهد چرا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را نعوذ بالله بیهوده به کشتن داد؟ و چرا از بین راه قیس بن مسهر صیداوی را با نامه‌ای به کوفه فرستاد؟^(۲۰) و در آن نوشت: «من همین ایام وارد کوفه می‌شوم.» که فرستادهٔ امام دستگیر و کشته شد چرا امام با اینکه نمی‌خواست به کوفه برود این انسان مخلص مظلوم را به کشتن داد؟ و چرا در همین نامه به نیروهای داوطلب کوفه آماده باش داد و فرمود: «برای آمدن من به کوفه آماده و جدی باشید؟» امام که به قول نامبردگان قصد نداشت به کوفه برود آیا با آماده باش دادن به صدهزار نیروی داوطلب رزمنده می‌خواست این نیروهای طرفدار خود را فریب بدهد؟! پاسخ این سؤالی بجا و منطقی را باید صاحبان قول هفتم و پنجم و چهارم و دوم بدهند^۱.

مردم انقلابی ایران و قیام امام حسین علیه السلام

از وقتی که حضرت امام علیه السلام در سال ۱۳۵۰ در نجف فرمود: «امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و حکومت فاسد را از بین ببرد.» این سخن حق امام در دل مردم آگاه و انقلابی ایران نشست و دانستند که سرنگون کردن حکومت ظالمی

*۱ - جواب روشنی دارد و آن همان لزوم اتمام حجت و عمل به وظیفه ظاهری است.

که قابل اصلاح نیست یک وظیفه دینی است و باید مردم مسلمان به پیروی از امام حسین علیه السلام برای ساقط کردن حکومت ظلم نیرو تهیه کنند و آنگاه که نیروی کافی آماه شد و امید به پیروزی به وجود آمد وارد میدان شوند و حکومت ظلم را سرنگون سازند و به بهانه احتمال عدم پیروزی از اقدام خودداری نکنند. مردم با ایمان ایران به همین وظیفه عمل کردند و در مقابل حکومت فاسد شاه موضع منفی گرفتند و شروع به مبارزه کردند. این مبارزه مراحل مختلفی را طی کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۷ وارد جدی ترین و حادثه ترین مرحله خود شد. در این سال مردم انقلابی و قهرمان ایران به رهبری امام راحل وارد مبارزه ای سخت و آشتی ناپذیر برای سرنگونی شاه شدند و شعار این مردم در صحنه این پیکار سرنوشت ساز در تظاهرات میلیونی این بود که «نهضت ما حسینی، رهبر ما خمینی» یعنی ما به رهبری امام خمینی در این نهضت از امام حسین علیه السلام پیروی می کنیم و همانطور که امام حسین علیه السلام می خواست با پشتیبانی نیروهای مردمی حکومت تشکیل دهد و حکومت یزید را سرنگون کند ما می خواهیم به پیروی از آن امام معصوم تحت رهبری امام خمینی رحمته الله علیه حکومت اسلامی تشکیل دهیم و حکومت شاه را سرنگون سازیم و بدینگونه مردم با ایمان ایران با فطرت پاک خود در مورد قیام امام حسین علیه السلام قول اول یعنی «قول تشکیل حکومت» را که قول امام خمینی رحمته الله علیه بود عملاً پذیرفتند و با اجرای آن به پیروزی پرشکوه ۲۲ بهمن سال ۵۷ رسیدند، و اگر قول دوم یعنی «تعبد به شهادت» را می پذیرفتند، هرگز پیروز نمی شدند؛ زیرا در آن صورت نباید برای سرنگونی شاه و تشکیل حکومت اسلامی تلاش کنند بلکه باید کوشش نمایند که رهبر انقلاب و یارانش کشته شوند^{۱*} تا تعبد به شهادت تحقق یابد!! ولی مردم انقلابی ایران در این پیکار

۱* - این همان مغالطه بسیار شنیع است که مؤلف شهید جاوید گرفتار آن است و تکرار می کند. در آغاز نهضت که احتمال پیروزی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بسیار ضعیف بود آمده

بزرگ به سخنان آنان که می‌گفتند: «امام حسین علیه السلام می‌خواست خود را به کشتن بدهد.» و آنانکه می‌گفتند: «امام حسین علیه السلام قصد جهاد و تشکیل حکومت نداشته است.» توجه نکردند^{۱*} و با عقل بیدار و فطرت الهی خود قول امام خمینی رحمه الله را که حسین زمان بود پذیرفتند و در عمل اجرا کردند و نتیجه آن سرنگونی شاه و تأسیس نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بود. بنابراین باید گفت: کاری که امام حسین علیه السلام می‌خواست در قرن اول هجری انجام دهد مردم قهرمان ایران با الگوگیری از عمل آن معصوم در آستانه قرن پانزدهم هجری انجام دادند. پس صحیح است که بگوییم: انقلاب اسلامی ایران ترجمان عینی نهضت حسینی در عصر جدید است و امام خمینی رحمه الله حسین این زمان. درود بر روان پاک حضرت امام خمینی رحمه الله که فرهنگ صحیح را در مورد قیام امام حسین علیه السلام به پیروان حضرتش آموخت و این همه برکات را به همراه آورد.

⇨ شهادت شد و این شهادت طلبی را از امام حسین علیه السلام آموخته بود و در دفاع هشت ساله هم بارها جوانان عزیز ما به سراغ شهادت رفتند.

۱* - این هم مغالطه دیگر زیرا کسانی هم که می‌گفتند امام حسین قصد تشکیل حکومت نداشت از امام خمینی پیروی کردند زیرا دلیل لزوم تشکیل حکومت فقط داستان قیام امام حسین علیه السلام نبود و امام خمینی با ادله فراوان لزوم تشکیل حکومت در زمان غیبت را ثابت کرد.

-
- ۱- ارشاد مفید، ص ۱۹۹.
 - ۲- صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۷۴.
 - ۳- لہوف، ص ۲۸.
 - ۴- حماسہ حسینی، ج ۳، ص ۱۹۴.
 - ۵- حماسہ حسینی، ج ۱، ص ۲۴.
 - ۶- مقدمہ مرآة العقول، ج ۲، ص ۴۸۴ و ۴۹۳.
 - ۷- کتاب ہفت سالہ، ص ۱۹۳-۱۹۴، از آیت اللہ حاج شیخ علی پناہ اشتہاردی.
 - ۸- کتاب ہفت سالہ، ص ۱۵۴، پاورقی.
 - ۹- سورہ احزاب، آیہ ۲۱.
 - ۱۰- کافی، ج ۱، ص ۲۸۰.
 - ۱۱- لہوف، ص ۶۳.
 - ۱۲- کتاب شہادت، ص ۶۴.
 - ۱۳- حماسہ حسینی، ج ۳، ص ۱۹۴.
 - ۱۴- حماسہ حسینی، ج ۱، ص ۲۴۰.
 - ۱۵- مقدمہ مرآت العقول، ج ۲، ص ۴۹۳.
 - ۱۶- مقدمہ مرآت العقول، ج ۲، ص ۴۸۴.
 - ۱۷- کتاب ہفت سالہ، ص ۱۹۳.
 - ۱۸- کتاب ہفت سالہ، ص ۱۵۴، پاورقی.
 - ۱۹- ارشاد مفید، ص ۱۷۹.
 - ۲۰- ارشاد مفید، ص ۲۰۰.

پرسش چهارم:

آیا در میان علما و محققان موافقی هم دارد؟

پاسخ:

اما آنها که کتاب «شهید جاوید» را ستوده‌اند:

۱- آیه الله حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجان‌ی ره که مقام علمی ایشان مورد قبول اساتید و فضلا است.

اما همانطور که در نامه ایشان به اینجانب که در بخش سوم آورده‌ایم می‌خوانید ایشان پیشنهاد کرده‌اند که چند نفر از فضلا مسأله قیام حضرت سید الشهداء را مورد بررسی کامل قرار دهند...

و این پیشنهاد حاکی از اینست که محتوای کتاب «شهید جاوید» را سخن نهایی نمی‌دانند و در آن تردید دارند.

۲- علامه حاج شیخ محمد تقی جعفری ره

آن مرحوم مخالفت با چاپ تقریظ ایشان را اعلام و نظر خود نسبت به قیام حسینی علیه السلام را در رساله‌ای، و نیز مقاله‌ای نگاشته‌اند که هر دو را ما در بخش سوم این کتاب آورده‌ایم و با ملاحظه آن بسیار روشن است که با نظر مؤلف شهید جاوید موافق نبوده‌اند.

۳- آیه الله مشکینی دامت برکاته

ایشان هم طبق اعلامیه‌ای، تقریظ خود را تا حدی تعدیل کرده‌اند.

۴- آیه الله منتظری.

چون مسأله کتاب «شهید جاوید» به رنگ یک جریان سیاسی درآمده بود روشن نشد که بالاخره ایشان با توجه به اشکال‌هایی که به آن کتاب شده با آنچه در تقریظ نوشته‌اند هنوز هم موافقت یا نه؟

۵ - آیه الله حاج شیخ محمد شریعت اصفهانی مقیم پاکستان. ایشان از کسانی است که پس از رحلت آیه الله العظمی حکیم مرجعیت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه را تأیید کرده و از این جهت هم مورد احترام بودند.

۶ - آیه الله ضیابری از علمای رشت به نقل یکی از وعاظ دانشمند رشت.

۷ - حجة الإسلام والمسلمین آقای علامه از دانشمندان بم کرمان

۸ - دانشمند گرامی جناب آقای احمد آرام ره صاحب آثار فراوان

۹ - دکتر حمید عنایت. که گزارشی از کار کتاب «شهید جاوید» را در کتاب «تفکر نوین سیاسی اسلام» آورده و از شکل و سبک کار تمجید نموده است.

البته آقای صالحی مرقوم داشته‌اند که جز این چند نفر کسان دیگری هم نامه تقدیر از کتاب «شهید جاوید» نوشته‌اند که از چاپ آن خودداری شده است.

البته حدس ما این است که اگر از دانشمندان بودند حتماً چاپ می‌شد و چاپ نکردن آنها ظاهراً حاکی از اینست که نویسندگان نامه‌ها از دانشمندان شناخته شده نبوده‌اند.

پرسش پنجم:

آیا فکر نمی کنید کتاب «شهید جاوید» که تاکنون شانزده بار چاپ شده، راه خود را باز کرده، و حق بودن فرضیه خود را به دلیل استقبال خوانندگان به اثبات رسانده باشد؟

پاسخ:

علت تیراژ زیاد و چاپ مکرر این کتاب سه چیز است:

۱- کتاب درباره حضرت سیدالشهداء و با قلمی جذاب نوشته شده است. به همین دلیل کتاب استاد سید جعفر شهیدی که چند سال پس از شهید جاوید منتشر شد تاکنون بیست بار یا بیشتر چاپ شده است.

۲- معمولاً کتاب‌هایی که ایجاد تنش کرده مخالفانی پیدا می‌کند از این امتیاز برخوردار است. از این رو گاهی کتاب‌هایی که درباره برخی مسائل سیاسی مورد اختلاف منتشر می‌گردد در کمتر از یک سال چند با تجدید چاپ می‌شود.

۳- تبلیغات دامنه‌دار و اینکه ناشر کتاب از ناشرانی باشد که مشتریان فقط مذهبی‌های به معنی خاص نباشند.

و اگر انصاف مراعات شود باید بگوییم: پیش از نشر کتاب «شهید جاوید» درباره قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام چند قول و احتمال بود و کتاب «شهید جاوید» یک احتمال و قول را تشریح کرد اما نتوانست احتمالات و اقوال دیگر را ابطال کند و در حقیقت (با این همه ضایعات) اثر مثبتی نداشته و ندارد.

و خوشبختانه مؤلف شهید جاوید در مقاله‌ای که برای کنگره بین‌المللی امام

خمینی ره و فرهنگ عاشورا نوشته اعتراف کرده که اختلاف از بین نرفته و فقط یک قول ترجیح داده شده است.

ایشان می نویسد: «باید محقق اجتهاد کند و یکی از دو قول را رد و دیگری را قبول نماید که البته این اجتهاد و اتخاذ رأی، اختلاف را بر نمی دارد، بلکه فقط یکی از دو قول ترجیح داده می شود مثل بسیاری از مسائل فقهی که هر مجتهدی قوی را ترجیح می دهد ولی اختلاف همچنان باقی است.

پرسش ششم:

آیا ممکن است دانشمندانی را که نظریه مطرح شده در کتاب «شهید جاوید» را نادرست می‌دانند، نام ببرید؟

پاسخ:

میان علماء و مراجع معاصر که از دنیا رفته‌اند چند نفر این امتیاز را داشتند که علاوه بر بحث‌های خاصّ حوزوی، در صدد پاسخ به شبهات غربی‌ها و نیز اهل تسنّن و غیرهم بودند و از این رو شهرت به سزائی در جوامع اسلامی و شیعی پیدا کردند.

از آن جمله این چهار نفر بودند:

۱ - علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء مؤلف کتاب «اصل الشیعة و اصولها» و ده‌ها اثر ارزنده و احیاناً ابتکاری دیگر. نام هشتاد اثر از آثار این بزرگوار در کتابی که در شرح حال او به نام «کاشف الغطاء سوره خشم» نوشته شده آمده است.

۲ - علامه سید محسن امین عاملی مؤلف کتاب ارجمند «اعیان الشیعه» و ده‌ها کتاب دیگر. در کتاب «سید محسن امین ستاره لبنان» نام نود و نه کتاب از تألیفات او را می‌بینیم.

۳ - علامه سید شرف الدین نویسنده کتاب پر ارج «المراجعات» و آثار فراوان دیگر. نام سی و سه کتاب از تألیفات او در کتاب «شرف الدین چاووش وحدت» ذکر شده است.

۴ - علامه سید هبة الدين شهرستانی نگارنده کتاب «نهضة الحسين عليه السلام» و کتابهای بسیار دیگر. نام صد و نه اثر از آثار ایشان در کتاب «هبة الدين ستاره سامراء» یاد شده است.

خوشبختانه مسأله قیام حضرت سید الشهداء علیه السلام در برخی کتابهای این بزرگواران مطرح شده و هیچکدام با نظریه شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی (که مؤلف کتاب شهید جاوید می گوید کتاب من بر اساس نظر آنها نگاشته شده) موافق نیستند بلکه می گویند حضرت سید الشهداء با علم به اینکه شهید می شود قیام کرده است.^{۱*}

علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (رحمة الله علیه) در کتاب «الجنة المأوی» چاپ ۱۳۸۰ ق ص ۲۵۶ - ۱۹۷ مطالب بسیار سودمند و روشنگر درباره نهضت سید الشهداء، بیان کرده است و در ص ۲۲۵ گفته: امام حسین علیه السلام با علم به اینکه شهید می شود اقدام به شهادت کرد (به استقبال شهادت رفت).

علامه سید محسن امین رحمه الله علیه در کتاب «اعیان الشیعة» چاپ ده جلدی ج ۱، ص ۶۱۹ گوید: از دلیل هایی که دلالت می کند بر اینکه حضرت حسین علیه السلام خود را آماده شهادت کرده بود و مظنه و در برخی حالات علم داشت که در این سفر شهید می شود خطبه: خط الموت علی ولد آدم و چند حدیث دیگر است که از سید الشهداء در اثناء این سفر نقل شده است (مرحوم سید محسن در اینجا حدود بیست گفتار از آن حضرت را می آورد).

۱* - صاحب اعیان الشیعه گفته است مظنه به شهادت و در برخی حالات (مراحل) علم داشته است.

علامه سید شرف الدین عاملی رحمه الله علیه در کتاب «المجالس الفاخرة» با استدلال به روایات فراوانی که در طول سفر حضرت سیدالشهداء به مکه و عراق از آن بزرگوار نقل شده، تصریح می‌کند که آن حضرت از آغاز می‌دانست که در این سفر شهید می‌شود. عین گفتار ایشان را در بخش نهم همین کتاب خواهید دید.

علامه سید هبة الدین شهرستانی رحمه الله علیه در کتاب ارجمند «نهضة الحسين عليه السلام» گوید: امام حسین علیه السلام نه تنها اطمینان به پیروزی ظاهری نداشت بلکه علاوه بر این می‌دانست که جانش در هر صورت در خطر است و شهید می‌شود... (به کتاب کتابشناسی تاریخی امام حسین علیه السلام ص ۱۴۷ رجوع شود). علاوه بر این چهار نفر که کتاب شهید جاوید را ندیده، اما با محتوا و فرضیه او مخالفند و نیز علاوه بر شهید حجة الاسلام والمسلمین هاشمی نژاد ره در کتاب «درسی که حسین به انسانها آموخت» و دکتر محمد ابراهیم آیتی ره در کتاب «گفتار عاشوراء». پس از انتشار شهید جاوید بسیاری از علما و اساتید محتوا و اساس آن (امام حسین با امید و اطمینان به پیروزی ظاهری حرکت کرد و هنگامی که متوجه شد مردم کوفه با او نیستند خواست مراجعت کند که دشمن مانع شد، در این مرحله حضرت شهید شدن با عزت را بر بیعت با ذلت ترجیح داد) را نادرست دانسته و معتقدند حضرت سیدالشهداء با علم به اینکه در این سفر شهید می‌شود قیام کرده و به استقبال شهادت رفته است و از آغاز امید و اطمینان به پیروزی ظاهری نداشت.

اینک نام آن عزیزان:

۷ - آیه الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی ره از مراجع تقلید بزرگ

شیعه.

۸ - آیه الله العظمی سید ابوالحسن رفیعی قزوینی ره از اساتید امام خمینی ره.

- ۹- آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی ره از مراجع تقلید.
- ۱۰- آیه الله شیخ محمد تقی بروجردی نجفی ره از شاگردان میرز آیه الله العظمی آقا ضیاء الدین عراقی.
- ۱۱- آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری ره فرزند مؤسس حوزه علمیه قم ره
- ۱۲- آیه الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی دامت برکاته از مراجع تقلید
- ۱۳- آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی دامت برکاته از مراجع تقلید
- ۱۴- آیه الله سید محمد حسین علامه طباطبائی صاحب تفسیر «المیزان»
- ۱۵- آیه الله حاج سید رضا صدر ره صاحب تألیفات فراوان از جمله «پیشوای شهیدان»
- ۱۶- آیه الله شمس آبادی
- ۱۷- آیه الله حاج شیخ جعفر سبحانی دامت برکاته
- ۱۸- آیه الله حاج شیخ محمد شاه آبادی دامت برکاته
- ۱۹- آیه الله حاج شیخ علی پناه اشتهااردی صاحب دوره شرح عروة الوثقی
- ۲۰- آیه الله شیخ محمد تقی صدیقین اصفهانی صاحب تألیفات
- ۲۱- آیه الله شیخ شهاب الدین اشراقی صاحب تفسیر «سخن حق»
- ۲۲- آیه الله حاج شیخ ابراهیم امینی صاحب تألیفات فراوان از جمله «بررسی مسائل کلی امامت»
- ۲۳- آیه الله حاج سید محسن خرازی صاحب کتاب «عمدة الاصول» در چند جلد
- ۲۴- آیه الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قمی (مفسّر) رحمة الله علیه
- ۲۵- آیه الله حاج شیخ جعفر صبورى از علمای کاشان و صاحب تألیفات
- ۲۶- آیه الله شهید مرتضی مطهری ره صاحب کتاب «حماسه حسینی» و غیره
- ۲۷- مؤلف ارجمند کتاب «سالار شهیدان» حجة الإسلام والمسلمین فهری

۳۰ - مؤلفان محترم کتاب «بررسی مختصر پیرامون قیام مقدس شهید جاوید

حسین بن علی علیه السلام»

۳۱ - علامه حاج شیخ محمد تقی جعفری ره صاحب «شرح نهج البلاغه»

۳۲ - آیه الله حاج شیخ محمد کرمی ره صاحب تألیفات فراوان

۳۳ - مؤلف کتاب «راه سوّم» حجة الإسلام والمسلمین کاظمی

۳۴ - مؤلف محقق کتاب ارجمند «بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی»

۳۵ - آیه الله شهید قاضی طباطبائی ره

۳۶ - علامه عسکری صاحب کتاب «معالم المدرستین» و غیره

۳۷ - آیه الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی ره صاحب کتاب «الدورس

الدینیّة»

۳۸ - آیه الله شریف زاده گلپایگانی ره استاد دانشگاه و صاحب تعلیقات بر

کتاب «کنز العرفان» و غیره.

۳۹ - آیه الله سبط الشیخ ره

۴۰ - استاد علی اکبر غفاری محقق و حدیث شناس

و دیگران از علما و فضلا و اساتید.

پرسش هفتم:

به نظر شما مقصود از مطلب ذیل که در پایان کتاب شهید جاوید - چاپ دوم - آمده چیست؟

باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است

یکی از افتخارات اسلام اینست که آزادی فکر را محترم شمرده و دعوت به تحقیق در مسائل مختلف علمی کرده و استقلال عقیده را تا آنجا محترم شمرده و بلکه لازم دانسته که می‌گوید: نظر و رأی هیچ فقیه و مجتهدی در مسائل اعتقادی (مثل مسأله علم امام) برای هیچکس حتی برای مقلدین خود او قابل پیروی نیست.

همین آزادی در فکر و تحقیق است که حقایق اسلام را تا ابد زنده نگه می‌دارد و حوزه‌های علمیه در سراسر جهان اسلام به این منظور بوجود آمده که افراد محصل درس بخوانند و تحقیق کنند و با فکری آزاد در رشته‌های مختلف علوم اسلامی اجتهاد نمایند.

دستگاه روحانیت مسیحی از آن جهت شکست خورده و رسوا شد که با علم و تحقیق به مبارزه برخاست، ولی روحانیت اسلام از این عیب پاک بوده و باید همیشه پاک بماند.

علماء و فضلاء نخواهند گذاشت استبداد دینی و اختناق فکری سایه شومش را بر سر محصلین جوان بگسترده و اجازه نخواهند داد مکتب امام صادق علیه السلام که بطور کامل آزادی در فکر و تحقیق را تضمین کرده به بیماری نابود کننده

اختناق فکری و دینی آلوده شود. علماء و فضلاء بیدار این میراث امام صادق علیه السلام را با همه نیروی خود پاسداری خواهند کرد و شعارشان اینست که: باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است.

پاسخ:

نویسنده شهید جاوید با درج این مطلب در پایان کتاب شهید جاوید (چاپ دوم) گویا می‌خواهد مخالفان نظریه خود را به عکس آن یعنی عدم آزادی فکر متهم کند.

نظر ایشان را به مقاله زیر که به قلم اینجانب است و چند بار چاپ شده جلب می‌کنم:

آزاد اندیشی دیوار به دیوار ایمان و کفر

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از فیلسوفان بزرگ می‌گوید: کسی که ادعایی را بی‌برهان بپذیرد، سزاوار نیست نام او را آدمی نهادن و هر که فطرت و خلقت انسانی داشته باشد برای قبول مدعا، برهان تقاضا می‌کند.

از رادمردی از تبار فقیهان نقل شده: ما فرزندان دلیل و برهان هستیم. همانگونه که فرزند دنباله رو پدر و مادر است ما نیز سایه به سایه دلیل و برهان می‌رویم.

امام خطیبان جهاد علی - درود خدا بر او - می‌فرماید: اگر در موردی حق کم یاور شد و یا بی‌یاور ماند شما آن حق را رها نکنید. یعنی انسانیت خود را با این حمایت از مطلب حق ثابت نمایید.

در یکی از کتابهای درسی منطق چنین آموخته‌ایم: معیار نمره دادن به اشخاص را در این جهان کلاس گونه، اندازه همراهی آنان با حق و واقعیات تعیین می‌کند و صحیح نیست که معیار حق و باطل بودن محتوای گفتارها را، شهرت و نامدار بودن و یا گمنام و مجهول بودن صاحب سخن قرار دهیم. در آغاز رساله‌ای که منسوب به شیخ مشایخ شیعه، حضرت مفید رضوان الله تعالی علیه می‌باشد و به عنوان اعتقاد نامه خود نگاشته، چنین خواندم و مبتهج شدم: «این اعتقاداتی است که دلیل و برهان مرا به آنها رهنمون شده است».

کسانی که با قرآن و روایات معصومین پاک سر و سَرّی دارند تردید نخواهند داشت که دین مبارک اسلام، امت خود را به تفکر، تعقل، آزاد اندیشی، برهان جویی و استدلال خوانده است. چه افتخاری برای یک مکتب از این بالاتر، که صاحبان آن مکتب، اهل منطق و احتجاج و تمسک به عقل و خرد باشند. کتاب «احتجاج شیخ طبرسی» - این طبرسی غیر از صاحب مجمع البیان است - مجموعه‌ای است از مناظرات و احتجاج‌هایی که از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم به یادگار مانده است.

تا اینجا خواستم عرض کنم، آزاداندیشی لازم جدانشدنی از مسلمانی و شیعه بودن است. هر شیعه‌ای که خود را در حصاری جز دلیل و برهان محصور کند شیعه بصیر نیست، هر مسلمانی که بی دلیل مطلبی را بپذیرد، با محتوای اصیل اسلام آشنایی کامل ندارد. اما یک نکته باریک‌تر از مو اینجاست و آن این که اگر دقت کافی نشود ممکن است هدف نویسنده این مقاله وارونه دریافت گردد، پس با تمام وجود تقاضا دارم که دقت فرمایید:

می‌گویند علم، مانند ریاضیات، اسلام و کفر نمی‌شناسد. ۲×۲ در مسجد همان حاصل را دارد که در بتخانه. و یا ۳۰ تقسیم بر ۶ نزد ابوجهل و ابوذر یک نتیجه می‌دهد. در سالهای آغازین انقلاب برخی می‌گفتند باید کتابهای

دانشگاهی بازسازی و یا نوسازی شود و برخی دیگر پاسخ می‌دادند: علم که انقلاب و ضد انقلاب ندارد همانطور که ایرانی و فرنگی ندارد. به نظر این ناچیز، این سخن، هم می‌تواند صحیح و هم می‌تواند گمراه کننده باشد تا چه از آن خواسته شود.

بنابراین ممکن است گفته شود آزاداندیشی و حریت در فکر هم مانند مثال‌های یاد شده شیعه و سنی، مسلمان و نامسلمان مسیحی و خدانشناس ندارد. همه باید آزاد باشند. آزاد بیان‌دیشند و دنبال برهان و دلیل بروند. هر چه شنیدند اگر با برهان ضمیمه بود بپذیرند و گر نه، نه، هر که باشد و هر چه باشد. اما هدف این بنده از نگارش مقال حاضر آن است که عرض کنم: آزاد اندیشی و دلیل خواهی؛ اسلام و کفر می‌شناسد؛ بوذر و بوجهل دارد. اگر مسلمان با محتوای قرآن آنطور برخورد کند که یک مسیحی برخورد می‌کند، مسلمان نخواهد بود، مسیحی است.

توضیح اینکه در فرهنگ ادیان الهی به ویژه معارف روشن و روشنگر اسلام سه واژه، هر کدام در مرحله و ویژه خود به عنوان وظیفه انسان مطرح شده است: اول:

تعقل و برهان طلبی، برای اثبات صانع علیم و حکیم، نبوت پیامبر عالم معصوم و امامت شخصی مانند پیامبر. دوم:

تفقه و فهمیدن معارف و برنامه هایی که از طرف خدا و رسول و امام بیان شده است. سوم:

تسلیم بودن به معنی گسترده آن و به خصوص در آن قسم از آورده‌های دین که عقل انسانها از دریافت حق آن ناتوان و عاجز است.

مرحله اول

از انسانی که هنوز برای این جهان صاحبی و برای این کتاب پر از ظرافت و دقت و هنر، مؤلفی نمی‌شناسد می‌توان پذیرفت که بگوید دنبال برهان اثبات صانع و مشغول بررسی ادله ادعای خدا باوران هستم زیرا هر کس در این مسیر باشد، اگر دورویی نکند و از سر صدق و صفا در صدد پیگیری این مسأله حیاتی برآید، به خواسته ادیان آسمانی و دین مبین اسلام عمل کرده است و خداوند او را یاری خواهد کرد و امکان ندارد گمراه گردد و سر از انکار واقعیات درآورد و مگر آنکه ریگی در کفش داشته باشد (که در بسیاری موارد هم دارد!).

نیز کسانی که خدای حکیم را باور دارند اما در رویارویی با ادعای نبوت مدعیان پیامبری، خواستار دلیل و بینه شوند و به اصطلاح علم کلام و عقاید، به نظر و تفکر پیرامون پیامبری کسی که مدعی نبوت است، بپردازند و در این طریق مشغول مطالعه و تحقیق شوند و لب و مغز حرفشان این باشد که پیامبری باید با دلیل و برهان ثابت شود؛ این نیز همان است که ادیان الهی و اسلام عزیز از آن جدّاً استقبال کرده‌اند و حتی مردم را به سوی آن خوانده، و گفته‌اند: پیامبری پیامبر را با بینه دریافت کنید و سپس به او ایمان آورید.

همینطور معتقدان به خدا و رسول، برای ایمان آوردن به کسی به عنوان امام - همان امامی که باید علم و قدرت و طهارت و کمالات او همسان با پیامبر باشد و اطاعت او مانند اطاعت خدا و رسول واجب است - باید سختگیر باشند و بی‌دلیل و سرسری زیر بار ادعای هر کس نروند. به همین منظور، خدای مهربان همانطور که برای پیامبران شاهد و گواه صدق قرار می‌دهد تا زمینه باور و ایمان مردم به او، فراهم و نزدیک شود، برای امام هم «عَلَم» و نشانه بلکه نشانه‌هایی در اختیار می‌گذارد که مردم در ایمان به امام حق، به آن نشانه‌ها نزدیک گردند و در صورت تحقیق گمراه نشوند. این مرحله اول بود. در این مرحله برهان طلبی

و در ضمیر داشتن اینکه: بینم هست یا نه؟ ادعایش درست است یا نه؟ امام است یا نه؟ و تحقیق در این مطالب، از متن خواسته‌های اسلام است. سراغ نداریم کسی در این مرحله، از رسول خدا و امامان معصوم دلیل خواسته باشد و آنها این برهان طلبی را تخطئه کرده و فرموده باشند باید بی دلیل بپذیرید. بلکه همواره از این روش استقبال شده است و در پاسخ، به ذکر دلیل و برهان پرداخته‌اند. به این روایات عنایت فرماید:

سئل امیر المؤمنین علیه السلام ما الدلیل علی اثبات الصانع...؟^{*۱}

به امام صادق عرض شده است: ما الدلیل علی أن لك صانعاً؟^{*۲}

زندیقی از امام صادق پرسید: ما الدلیل علی صانع العالم؟^{*۳}

ابوشاکر به امام صادق می‌گوید: یا جعفر بن محمد دلتی علی معبودی^{*۴}

دخل علی الرضا علیه السلام رجل فقال: ما الدلیل علی حدوث العالم؟^{*۵}

در تمام این موارد و نظایر آن بزرگوارها به استدلال و بیان دلیل و برهان پرداخته‌اند و عملاً این شیوه را تأیید کرده‌اند که حتی در بدیهی‌ترین مسائل مربوط به عقاید، یعنی اعتقاد به خدا - که به گفته قرآن «أفی الله شک فاطر

*۱ - (بحار الانوار، ۵۵/۳)

*۲ - (بحار الانوار، ۵۰/۳)

*۳ - (بحار الانوار، ۲۹/۳)

*۴ - (بحار الانوار، ۳۱/۳)

*۵ - (بحار الانوار، ۳۶/۳)

السموات والارض» می‌توان دلیل خواست و مطالبه برهان کرد. و نیز مکرر اتفاق افتاده است که از پیامبر و امام برای اثبات پیامبری و امامت دلیل خواسته‌اند و آنان هم به اقامه دلیل و برهان و ارائه اعجاز پرداخته‌اند و نگفته‌اند باید بی دلیل پذیرید.

مرحله دوم

کسانی که مرحله پیش را پشت سر گذاشتند (مانند ما شیعیان)، در مرحله دوم باید تحقیقشان، و آزاد اندیشی شان در این رهگذر باشد که ببینند آیا مطالبی که به خدا و رسول و امام نسبت داده می‌شود واقعیت دارد یا نه؟ و هنگامی که از راه‌های عقلایی و مطمئن ثابت شد که این استناد صحت دارد؛ باید در این مسیر گام بردارند که مقصود خدا و رسول و امام از آن مطلبی که با قول یا عمل یا امضاء و تأیید بیان کرده‌اند، چه بوده است. تمام هم و غم در این مرحله باید این باشد که آنها چه گفته‌اند و از گفتارشان چه خواسته‌اند، چه نسخه‌ای داده‌اند و چه کاری را به صلاح دانسته، و چه عملی را موجب فساد و تباهی شناخته‌اند. مسلمان اگر شنید که مطلبی را به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهند می‌تواند در جستجوی دلیل اثبات استناد باشد و پس از اثبات استناد می‌تواند بگوید در راه فهم مقصود رسول خدا ﷺ هستم. اما پس از این که ثابت شد، رسول الله ﷺ سخنی را گفته است و ثابت شد که مقصود او نیز از آن سخن چیست باز بگوید: در صدد هستم که بفهمم این مطلب درست است یا نه؟ آنچه رسول الله فرموده، موجب صلاح است یا نه؟ این چنین کس، مسلمان نیست بلکه یک ناباور به رسول الله است که بی جهت ادعای مسلمانی دارد.

اگر به ابوبصیر خبر داده باشند که امام صادق علیه السلام چنین فرموده است؛ او می‌تواند بگوید بی دلیل این استناد را نمی‌پذیرم، و پس از ثبوت استناد، باز می‌تواند بگوید که باید با دلیل روشن بفهمم مراد آن یگانه دوران چه بوده

است، اما اگر همو، پس از اثبات استناد و فهم مقصود، بگوید: باید بفهمم این مطلب که امام صادق علیه السلام فرموده است واقعیت دارد تا بپذیرم و یا ندارد تا نپذیرم، این ابوبصیر، شیعه معتقد به امام عالم معصوم نیست بلکه یکی از عامه مسلمانان است که امام و مأموم را مانند هم جائز الخطا می‌داند و امامت را مانند یکی از پست‌های معمولی چون شهرداری و فرمانداری می‌پندارد.

اگر یک مسلمان برای فهم مقصود قرآن به این در و آن در بزند، این همان تدبیر مطبوع و مطلوب است که به آن دعوت شده است و فرموده‌اند سعی کنید قرآن را بفهمید اما اگر پس از تدبیر و فهم مقصود قرآن، بگوید: تا درستی این مطلب یاد شده در قرآن، با دلیل ثابت نشود نمی‌پذیرم؛ این شخص با یک مسیحی هیچ فرقی ندارد یعنی پیامبری رسول خاتم را باور نکرده است. باور به رسالت با قبول محتوای قرآن ملازم و برابر است.

ابن سینا می‌بیند قرآن در پاسخ به سؤال: «من یحی العظام و هی رمیم» فرموده است: «قل یحییها الذی انشاها اول مرة» و مفاد این آیه شریفه معاد جسمانی است. وقتی به این نتیجه رسید که محتوای قرآن اعتقاد به معاد جسمانی است؛ چون به پیامبری پیامبر و آسمانی بودن قرآن باور دارد، می‌گوید: «من نتوانستم برای معاد جسمانی برهان اقامه کنم اما چون صادق مصدق به آن خبر داده است می‌پذیرم و به معاد جسمانی ایمان دارم» اگر غیر این را می‌گفت ابن سینا بود ولی مسلمان نبود.

اصولاً تفقه و استنباط همین است که بفهمیم قرآن و روایات چه گفته‌اند و چه خواسته‌اند و خواست آنان را استخراج کنیم یعنی همانطور که از قنات، آب صاف و زلال و گوارا بیرون می‌کشیم، معارف و حکم و خواسته خدا را از لابلای آیات و روایات، استنباط کنیم و همینکه معلوم شد حکم خداست؛ دیگر دنبال دلیل بودن اگر به تغنن نباشد با ایمان و باور به خدا و رسول و امام، تضاد دارد. آزاداندیشی در این مرحله همین است که در راه فهم قرآن و

روایات، از روش صحیح و منطقی پیروی کنیم و خود را در حصارهای غیر عقلایی محصور نگردانیم.

قسمتی از روایات تفقه ناظر به همین مطلب است که بفهمیم چه گفته‌اند و چه خواسته‌اند، یک معنای بصیرت در دین نیز همین است که در مطالب دینی بصیر و فهمیده باشیم و سره و ناسره را از هم تشخیص دهیم.

از امام کاظم علیه السلام: تفقهوا فی دین الله فان الفقه مفتاح البصيرة. ^{۱*}
در دین خدا تفقه کنید زیرا فقه کلید بصیرت و آگاهی است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله: اذا اراد الله بعبد خيراً ففقهه فی الدین. ^{۲*}
هنگامی که خدای متعال بخواهد به بنده‌ای خیر برساند به او فهم دین مرحمت می‌کند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله: اف لكل مسلم لايجعل فی كل جمعة يوماً يتفقه فی امر دینه. ^{۳*}

وای بر مسلمانی که هفته‌ای یک روز برای فهمیدن امور دینی خود اختصاص ندهد.

از امام صادق علیه السلام: انتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا. ^{۴*}
شما فقیه‌ترین مردم هستید اگر مقصود ما را از کلامان بفهمید.

۱* - (بحار الانوار، ۳۲۱/۷۸)

۲* - (میزان الحکمه، ۵۲۶/۷)

۳* - (بحار الانوار، ۱۷۶/۱)

۴* - (وسائل، ۸۴/۱۸)

از امام باقر علیه السلام: **الکمال کل الکمال التفقه فی الدین...**^{۱*} همه کمالات در چند چیز خلاصه می شود که یکی از آنها تفقه در دین است.

در اینجا این یادآوری لازم است که از مسائل ضروری و بدیهی و اولیات عقائد چون اثبات خدا و حکمت او، و اثبات نبوت از راه اعجاز مثلاً که بگذریم، در بقیه مسائل آیات و روایات می توانند در برخی موارد راهگشا و استدلال آموز، و در برخی موارد دیگر، دلیل قاطع باشند، گر چه خود مطلب برای ما روشن نباشد، مثلاً در کیفیت و خصوصیات عوالم پس از مرگ سخن اصل، و اصل سخن را باید از قرآن و روایات بشنویم و باور داشته باشیم گر چه به عمق و ریشه آن راه نداشته باشیم.

مرحله سوم

اگر با برهان بلکه محکمترین براهین وجود خدا یعنی کمال مطلق ثابت شد، و پیامبری پیامبر هم با بینات و نیز دلیل قاطعی چون قرآن کریم به ثبوت رسید و امامت پیامبر گونه امامان علیهم السلام نیز با داستان غدیر و نظایر آن و با منابعی چون خطبه های نهج البلاغه و دعا های صحیفه سجاده و دعای عرفه امام حسین علیه السلام، مانند آفتاب روشن شد و از راه قرآن و روایات و تفقه و استنباط فهمیدیم که نظریه اسلام در یک مسأله، اعم از معارف، اخلاق و فقه، چیست؛ نوبت تسلیم بودن در برابر اظهارات آنان است؛ چه به طور عمیق و ریشه ای، آن مطالب را درک کنیم و یا به حکم «و ما اوتیتم من العلم الا قلیلاً» جاهل باشیم؛ در این مرحله اگر تسلیم نباشیم به بهانه آزاد اندیشی به قول سعدی «لم و لم نسلم»

در اندازیم، مسلمان نیستیم، شیعه نیستیم.

کامل خرما فروش می گوید: امام باقر علیه السلام آیه: «قد افلح المؤمنون» را خواند و گفت: آیا می دانی مؤمنان در این آیه چه کسانی هستند؟ گفتم شما داناترید، فرمود: مؤمنانی که تسلیم (خدا و احکام خدا) باشند. (کافی، ۱/۳۹۱)

امیر مؤمنان فرمود: اسلام همان تسلیم (و مطیع و متقاد) بودن است. (معانی الاخبار، ۱۸۵)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرماید: بندگان خدا، شما به منزله بیماران و پروردگار جهانیان به منزله طبیب است، صلاح بیمار در دارو و درمانی است که طبیب تشخیص می دهد، نه چیزهایی که دلخواه بیمار است و به آنها متمایل می باشد. ای بندگان خدا اگر تسلیم امر خدا باشید از رستگاران خواهید بود (مجموعه ورام، ۲/۱۱۷)

ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف «کافی» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که زید پیه فروش به آن حضرت گفت: شخصی به نام کلب داریم که هر چه از شما برای او نقل می شود (یعنی شخص مطمئنی برای او نقل می کند) می گوید قبول دارم و تسلیم هستم (و از بس بدون چون و چرا تسلیم شماست) ما او را «کلب تسلیم» نام نهاده ایم. امام صادق علیه السلام فرمود: رحمت خدا بر او باد... (کافی، ۱/۳۹۰)

عبدالله بن ابی یغفور می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم به خدا سوگند اگر شما اناری را دو نیم کرده بگویید این نیمه، حرام است و آن نیمه حلال، من گواهی می دهم که آن نیمه که شما گفته اید حلال است، حلال است و آن نیمه که شما گفته اید حرام است، حرام است. امام صادق علیه السلام دوبار فرمود: خدا تو را رحمت کند (رجال کشی، ۲۴۹)

شاید پیرسید این مطالب که مورد قبول همگان است چرا در این مقاله مطرح شد. عرض می کنم طرح برخی از مباحث از سوی برخی از خودی ها و بیگانه ها،

به این صورت که اصلاً ببینیم این مطلب که صدها سال است به عنوان اسلام گفته و شده هماهنگ است یا نه؟ با علم سازگار است یا نه؟ مرا دچار وحشت کرد که نکند آزاداندیشی دینی که خواسته دین و دیانت است با آزاد اندیشی غیراسلامی خلط شده باشد، و کسانی بنایی را ویران سازند به گمان اینکه در تعمیر آن کوشا هستند؛ با عقاید مردم بازی کنند، به خیال اینکه به مردم بصیرت اهداء می کنند.

نباید خودمان را گول بزنیم. یک مصداق بصیرت در دین این است که این مراحل سه گانه، و مرز کفر و ایمان و آزاد اندیشی عقل پسند و ضد آن، از هم ممتاز و جدا باشند و الاً شاید آزاد اندیشی مقدمه ای شود برای سر از کفر درآوردن، اری آزاد اندیشی مانند «صراط» دقیق و رقیق است و مواظبت می خواهد که به پرتگاه سقوط نکنیم.

در پایان این تذکر هم لازم است که در هر سه مرحله: «تَعَقُّلٌ وَ تَفَقُّهُ وَ تَسْلِيمٌ» استمداد از عنایات غیبی ناگزیر است زیرا او باید خود را به انسان بشناساند «اللهم عَرِّفْنِي نَفْسِكَ» وگرنه شاید پای استدلالیان چوبین و سخت بی تمکین باشد. نگوئید پس برهان چه می شود؟ زیرا شهود و حضور و قبول فطرت، خود امّ البراهین است.

در مرحله بعدی قوه قدسیّه و ذوق فهم کلام حضرت دوست و شَمّ الفقاهه باید داشت، و باز مانند همه چیز نیاز به استعانت از خدای معین دارد «اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ».

در مرحله سوّم هم باید «تَوْفَّقْنِي مُسْلِماً» ورد زبانمان باشد و با کمک او تسلیم فهمیده های خود باشیم زیرا همانطور که قرآن می فرماید در میان آدمیان هستند کسانی که پس از یقین، باز انکار می کنند و تسلیم نیستند «و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم».

پرسش هشتم:

آیا تعبد به شهادت امکان دارد؟

پاسخ:

شیخ مفید و علامه حلی تعبد به شهادت را ممکن می‌دانند اما می‌گویند دلیل بر اینکه حضرت حسین علیه السلام مکلف به آن بود نداریم.

مؤلف شهید جاوید که کلام سید مرتضی و شیخ طوسی را در ملحقات چاپ دوم نقل کرده است مناسب بود این گفتار شیخ مفید و علامه حلی را هم نقل می‌کرد:

شیخ مفید پس از اینکه می‌گوید علم امام به همه احکام اجماعی است اما علم او به همه موضوعات اجماعی نیست و در موضوعات ممکن است امام در برخی موارد عالم نباشد.

می‌نویسد:

والقول بان امير المؤمنين عليه السلام كان يعلم قاتله والوقت الذي كان يقتل فيه فقد جاء الخبر متظافراً انه كان يعلم الجملة انه مقتول و جاء أيضاً انه يعلم قاتله على التفصيل فاما علمه بوقت قتله فلم يأت عليه اثر على التحصيل.

ولو جاء به اثر لم يلزم فيه ما يظنه المعترضون اذ كان لا يمتنع ان يتعبده الله تعالى بالصبر على الشهادة والاستسلام للقتل ليبلغه بذلك علو الدرجات ما لا يبلغه الا به ولعلمه بانه يطيعه في ذلك طاعة لو كلفها سواه لم يردّها ولا يكون بذلك امير المؤمنين عليه السلام ملقياً بيده الى التهلكة ولا معيناً على نفسه معونة

تستقیح فی العقول و أمّا علم الحسین (علیه السلام) بانّ اهل الکوفة خاذلوه فلسنا نقطع علیّ ذلك اذ لا حجة علیه من عقل ولا سمع ولو کان عالماً بذلك لکان الجواب عنه ما قدّمناه فی الجواب عن علم امیرالمؤمنین بوقت قتله و معرفة قاتله كما ذکرناه.

وامّا دعواه علینا أنّه نقول انّ الحسین (علیه السلام) کان عالماً بموضع الماء قادراً علیه فلسنا نقول ذلك ولا جاء به خبر علیّ ان طلب الماء والاجتهاد فيه یقضي بخلاف ذلك ولو ثبت أنّه کان عالماً بموضع الماء لم یمتنع فی العقول ان یكون متعبداً بترك السعی فی طلب الماء من حیث کان ممنوعاً منه حسب ما ذکرناه فی امیرالمؤمنین (علیه السلام) غیر أنّ ظاهر الحال بخلاف ذلك علی ما قدّمناه^۱.

سپس علامه مجلسی گوید: سیّد مهّنّا از علامه حلی ره همین مطلب را سؤال کرد، ایشان جواب داد:

یحتمل ان یكون (علیه السلام) اخبر بوقوع القتل فی تلك اللیلة ولم یعلم فی ایّ وقت من تلك اللیلة او ایّ مکان یقتل و [یحتمل] أن یكون تكلیفه (علیه السلام) مغایراً لتکلیفنا فجاز ان یكون بذل مهجته الشریفة فی ذات الله تعالی كما یجب علی المجاهد الثبات و ان کان ثباته ینفی عن القتل^۲.

۱ - بحار ۲۵۷/۴۲ به نقل از المسائل العکبریة شیخ مفید.

۲ - بحار، ج ۴۲، ص ۲۵۹ - ۲۵۷.

پرسش نهم:

مقصود مؤلف شهید جاوید از درج جمله «لکم فی اسوة» - که از حضرت سیدالشهداء علیه السلام نقل شده - روی جلد کتاب شهید جاوید چیست؟

پاسخ:

قبل از پاسخ به این سؤال لازم است بدانید اولاً امانت در نقل ایجاب می‌کرد که ایشان هنگام نقل این جمله به اینکه این جمله صدر و ذیل دارد و از وسط یک روایت گرفته شده اشاره‌ای می‌کرد زیرا به نظر برخی از دانشمندان ترجمه این جمله با توجه به قبل و بعدش: «عمل من در این قیام سر مشق شما است» نمی‌باشد و به اصطلاح علمی تقطیع غیر جائز و ترجمه دلخواه شده است. و ثانیاً این حدیث سند معتبر ندارد و گویا به عقیده مؤلف شهید جاوید هرچه دیگران بگویند باید سند معتبر و صحیح داشته باشد اما هرچه خود ایشان نقل می‌کند لازم نیست سند معتبر و صحیح داشته باشد.

این حدیث را ایشان از دو کتاب «تاریخ طبری» و «مقتل خوارزمی» نقل کرده است، و مقتل خوارزمی حدیث را از همان ابن اعثم نقل کرده که مؤلف شهید جاوید در ذیل عنوان «ابن اعثم کیست» در ص ۳۷۶ به بعد کتاب شهید جاوید گفته است: او نزد علمای حدیث قابل اعتماد نیست. و نقل طبری هم سند صحیح ندارد.

و ثالثاً اینکه مؤلف کتاب شهید جاوید می‌گوید: «به نظر کسانی که می‌گویند حضرت حسین علیه السلام به استقبال شهادت رفت، قیام حسینی از اسوه و سرمشق

بودن خارج می‌شود» مغالطه‌ای بیش نیست زیرا فداکاری برای حفظ و حراست دین، و به استقبال شهادت و جانبازی رفتن برای حمایت و احیاء اسلام، می‌تواند در طول تاریخ برای همگان سرمشق باشد و این نظریه کتاب شهید جاوید است که قیام حسینی را از سرمشق بودن بطور گسترده خارج می‌کند زیرا پس از تشکیل حکومت اسلامی، معنی ندارد که بگوییم داستان کربلا سرمشق شما برای تشکیل حکومت اسلامی است اما به نظر دیگران پس از تشکیل حکومت اسلامی هم برای حفظ و حراست آن نیاز به فداکاری و جان بازی و احیاناً به استقبال شهادت رفتن است و در این زمینه قیام حسینی بهترین سرمشق و اسوه است.

پرسش دهم:

اینکه روی جلد چاپ‌های جدید کتاب شهید جاوید نوشته است: «شهید جاوید به ضمیمه اسناد ساواک و...» مقصود چیست؟

پاسخ:

همه کسانی که در زمان انتشار کتاب شهید جاوید در قم بودند زود یا دیر متوجه شدند که دولت و اطلاعات آن روز در صدد بوده از این داستان به نفع خود سوءاستفاده کند و به این وسیله به اختلاف میان حوزویان دامن زند و به قول یکی از مأموران که در گزارش خود آورده بود «ز هر طرف که شود کشته به سود آنها بود» و به همین جهت حضرت امام خمینی قدس سرّه به هیچ نحو وارد این ماجرا نشدند، و بعدها از بی‌توجهی حوزویان، نزاع و کشمکش‌هایی که در این زمینه شد و به نفع دشمن بود گلایه کردند اما تصدیق این واقعه تلخ به این معنی نیست که مخالفان کتاب شهید جاوید مقصر بودند و مؤلف شهید در این زمینه بی‌تقصیر بود.

اما مؤلف شهید جاوید بدون رعایت اخلاق علمی، از این وسیله هم به نفع خود سوءاستفاده کرده و جوری قلمداد می‌کند که مخالفان کتاب او همگام با ساواک عمل کرده‌اند با اینکه خود او باید بداند که عرق دینی و نگرانی از اینکه به مکتب اهل بیت آسیبی برسد علامه طباطبائی، آیه الله فاضل، آیه الله صافی گلپایگانی، آیه الله رفیعی قزوینی را واداشت که درباره کتاب شهید جاوید اظهار نظر کنند. اگر مؤلف شهید جاوید، استبداد در رأی را کنار می‌گذاشت و قدری

انعطاف به خرج می‌داد و لااقل می‌گفت در چاپ دوم در باره نظر مخالفان تحقیق و بررسی خواهم کرد، شاید مخالفت‌ها آنطور ادامه پیدا نمی‌کرد اما متأسفانه ایشان شجاعت این را نداشت که حتی درباره چاپ دوم (که حدود چهل مورد از کتاب را کم و یا زیاد و یا تعویض کرده است) همین را بگوید که برخی اشتباهات را پذیرفته و اصلاح کرده است بلکه روی صفحه اول چاپ دوم نوشت: چاپ دوم با اضافات و مزایای بیشتر و به این طریق تنوع اختلافات و نزاع‌ها را داغ‌تر کرد. بعدها هم کتابی به نام توطئه شاه برضد امام خمینی منتشر ساخت و به این طریق قیافه‌ای حق به جانب به خود گرفت و بجای اینکه بگوید: خوب بود به توصیه برخی از علماء که مرا از چاپ این کتاب بر حذر داشتند ترتیب اثر می‌دادم و به سهم خود از سوء استفاده شاه و عمالش جلوگیری می‌کردم، و نیز پس از چاپ به خیر خواهی آیت الله امینی گوش می‌دادم و به طریقی راه دامن زدن به اختلافات رامسدود می‌کردم، می‌بینیم با کمال بی ادبی می‌نویسد: «بعید نمی‌دانم که ساواک شاه بوسیله عوامل نفوذی و آموزش دیده خود که در لباس روحانی و با چهره حق بجانب بودند این مطلب را با لطائف الحیل به حجة الاسلام [نه آية الله] امینی القاء کرده باشد بطوری که او خیال کند با این پیشنهاد خدمتی انجام می‌دهد»^{*۱}.

ضمناً نظر مؤلف شهید جاوید را به دو مطلب زیر جلب می‌کنم:

- ۱ - در کتاب هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی چاپ ۱۳۷۱ آمده است:

در تاریخ ۱۳۵۰/۷/۱۲ ساواک اصفهان برای دامن زدن به تشنج در مورد کتاب شهید جاوید تکثیر نظریه مخالفین را به مرکز پیشنهادات کرد و در تاریخ

۱۳۵۰/۹/۳۰ بنا به دستور ساواک تعداد بیست هزار جلد از کتاب شهید جاوید برای ایجاد تفرقه، چاپ و منتشر شد.

حتماً آقای صالحی می‌گوید: جمله دوم دروغ است. بنده هم می‌پذیرم اما چطور درباره جمله اول همین را نگوییم. آری هر کس به فکر کوییدن مخالف خود باشد و فقط به کوییدن به فکر کند نه روشن شدن مسأله باید بگوید: با وک تجرّ و بائی لاتجرّ.

۲ - در سند گزارشی مورخ ۵۰/۲/۱۲ که در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی محفوظ است آمده: «تبلیغات حاد رد کتاب شهید جاوید وسیله و عاظ بصورتی در آمده که احتمال زد و خورد هم می‌رود که از محصول این اختلافات می‌توان نسبت به تضعیف بیشتر (آیه الله) گلپایگانی اقدام نمود» مقصود این است که دشمن تضعیف هر دو جبهه را می‌خواست نه اینکه فقط حامی مخالفان کتاب شهید جاوید باشد.

مناسب است این مطلب را هم بگویم: از سوءاستفاده‌ها این بود که می‌گفتند: چون آقایان منتظری، مشکینی و صالحی از دوازده نفری بودند که مرجعیت امام خمینی ره را تأیید کرده بودند با کتاب شهید جاوید مخالفت شد. در صورتی که آیه الله فاضل، آیه الله شاه آبادی، آیه الله انصاری، آیه الله امینی (که هر چهار نفر محتوای کتاب شهید جاوید را صحیح نمی‌دانستند و نظر خود را اظهار نمودند) خودشان از همان دوازده نفری بودند که مرجعیت امام خمینی ره را تأیید کرده بودند.

بله هر مسأله علمی که رنگ سیاسی پیدا کند گرفتار این قبیل بی‌انصافی‌ها و خلاف واقع‌گویی‌ها می‌شود.

مثلاً در کتاب توطئه شاه ص ۱۷۰ آمده: یکی دیگر از راه‌های مبارزه

ساواک با شهید جاوید این بود که از کتاب‌های مخالف کتاب نامبرده ترویج می‌کرد...

می‌بیند که نویسنده‌ای که از دیگران انتظار مراعات تقوی را دارد خودش چگونه تقوی را مراعات می‌کند؟!

و حتی در همان کتاب توطئه شاه کلام امام خمینی ره حاکی از اعتراض و گله را که نقل می‌کند گویا خود را مخاطب آن کلام نمی‌داند با اینکه امام ره فرموده: «یکی از آن طرف کشیده و یکی از آن طرف کشید» یعنی امام کار هر دو طرف را نادرست دانست نه فقط مخالفان کتاب شهید جاوید را.

پرسش یازدهم:

گویا شما نسخه‌ای از کتاب عصای موسی را قبل از انتشار بدست آورده بودید، نظر تان درباره این کتاب چیست؟

پاسخ:

یکی دو سال پس از انتشار کتاب شهید جاوید و تعدادی از نقدهای آن، شنیده شد که مؤلف شهید جاوید در کتابی به نام «عصای موسی» به برخی از نقدها^{۱*} پاسخ گفته اما از انتشار او جلوگیری شده است. چون نسخه یا نسخه‌هایی از کتاب را برای اجازه چاپ به کتابخانه ملی داده بودند، نام کتاب و برخی خصوصیاتش در فهرست کتب چاپی که از سوی کتابخانه ملی گاهگاهی منتشر می‌شد درج شده بود هنگام مطالعه آن فهرست چشمم به نام این کتاب جلب شد و متوجه شدم که حتماً آن نسخه یا نسخه‌ها در کتابخانه ملی موجود است و روشن است که بسیار مایل بودم بینم مؤلف شهید جاوید درباره کتاب اینجانب چه اظهار نظری کرده است از این رو با مراجعه و پیگیری و حتی زیرو رو کردن کتاب‌های انبار کتابخانه ملی، بالاخره کتاب را پیدا و با اجازه مسئول آن جا زیراکسی از آن برای خودم تهیه کردم و با ملاحظه آن و اینکه مؤلف شهید جاوید مطلب قانع کننده‌ای در آن کتاب ارائه نداده است خیالم راحت شد

۱* - مؤلف عصای موسی به گمان خود به کتاب‌های: ۱ - شهید آگاه ۲ - پاسداران وحی ۳ - رساله علم امام علامه طباطبائی ۴ - سالار شهیدان ۵ - مقصد الحسین ۶ - کتاب آقای لنگرودی ۷ - رساله اینجانب ۸ - نوشته آیه الله رفیعی پاسخ داده است.

و آن نسخه را که هنوز هم دارم بایگانی کردم و این روزها که در صدد چاپ کتاب خودم بودم نسخه‌ای از چاپ دوم آن را خریدم و با تطبیق معلوم شد عین همان کتاب است.

بخش مربوط به کتاب خودم را با پاسخ‌های اجمالی و بخش مربوط به رساله علم امام علامه طباطبائی را با پاسخ‌های مرحوم علامه در همین کتاب درج کرده‌ام ملاحظه خواهید کرد و اینجا فقط چند نکته را یاد آور می‌شوم:

۱- اگر بنا باشد نوشته‌ای را به سحر باطل تشبیه کنیم کتاب شهید جاوید و عصای موسی که در ضمن مطالب خود مغالطه‌هایی را با قلمی بسیار جالب، به صورت استدلال بیان می‌کند به این تشبیه سزاوار است نه نوشتار حکیمی الهی مانند علامه طباطبائی.

۲- مؤلف عصای موسی با عدم مراعات ادب، در ص ۱۶ گفته است: نام فعلی کتاب، «عصای موسی یا درمان غلو» است و مناسبت این نام این است که ... چون گفته‌های مخالفان ناشی از غلو درباره علم امام بوده است این کتاب غلو مزبور را درمان می‌کند. آیا علامه طباطبائی، آیه الله فاضل لنکرانی و آیه الله صافی گلپایگانی از غالیان هستند؟!

۳- در ذکر نام مرحوم آیه الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قمی و مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ شهاب الدین اشراقی و آیه الله حاج شیخ محمد فاضل و نیز در مواردی دیگر ادب در نوشتار را فراموش کرده است و از قدیم گفته‌اند: بی ادب محروم شد از فیض رب.

۴- در ص ۱۶۰ می‌گوید: اساس کتاب آقای استادی را یک اشتباه تشکیل

می‌دهد و آن این است که ایشان خیال کرده است کتاب شهید جاوید خواسته علم امام حسین (علیه السلام) را به شهادت خود در این سفر انکار کند در حالی که این چنین نیست...

اما در پشت جلد همین کتاب عصای موسی چاپ دوم نوشته: «امام حسین به امید تشکیل حکومت اسلامی و پیروزی به سوی کوفه حرکت کرده ولی به پیروزی نظامی دست نیافت بنا بر این حرکت امام حسین به سوی کوفه و آگاه نبودن او از پایان کار در حادثه عاشورا هیچگونه نقصی برای وی محسوب نمی‌شود». مؤلف عصای موسی

همین برخورد های دو گونه و دو گانه موجب شده بود که تعدادی از علماء و دانشمندان به ایشان بدبین شده و می‌گفتند هدف اصلی ایشان نفی علم امام است. از طرفی می‌گفت ما با صرف نظر از علم امام بحث می‌کنیم و یا می‌گفت علم امام را به اینکه در این سفر کشته می‌شود انکار نمی‌کنیم و از طرفی تعدادی از علما و اساتید حوزه را از غالیان می‌شمرد زیرا علم گسترده امام را مطرح کرده و یا گفته‌اند اگر از مسأله علم غیب امام هم به صورت کلی صرف نظر شود قرائن نشان می‌دهد که حضرت سیدالشهداء می‌دانسته که در این سفر به شهادت می‌رسد.

۵- نسخه‌ای که اینجانب از سابق داشتم در ۲۴۰ صفحه، و در چاپ جدید در ۲۳۲ صفحه، صفحه بندی شده است. چون آن نسخه همان نسخه‌ای است که برای ممیزی به کتابخانه ملی داده شده بود، روی برگ اول آن نوشته ص ۲۰۶/۱۷۱/۱۵۴/۱۵۳/۱۵۲/۱۴۷/۱۳۳/۶۰/۵۹/۵۶/۴۰/۳۹ مورد اشکال است و سطر و یا سطرهای مورد اشکال نیز تعیین شده است. آقای صالحی در کتاب توطئه شاه ص ۱۸۴ می‌نویسد کتاب عصای موسی در اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر شاهنشاهی بوسیله مهاجرانی واعظ شاه سانسور

شد و به ناشر دستود دادند ده صفحه کتاب راتعویض کند و نام آن را نیز تغییر دهد ناشر ناچار ده صفحه را تعویض کرد و نام کتاب را نیز «راه اعتدال» گذاشت...

این ده صفحه که به قول آقای صالحی، واعظ شاه سانسور کرده همان ده صفحه‌ای است که در بالا اشاره شد حال تفصیل مطلب را ببینید و قضاوت کنید که حق با آن واعظ شاه بوده یا این محقق انقلابی؟

ص ۳۹ این طور بود:

بدیهی است مردم مسلمان که به امام خود علاقه‌ای تا سر حد عشق دارند با شنیدن این سخن ناراحت می‌شوند و حاضرند هر گونه اقدامی بر ضد کتاب بکنند و حاضرند برای کوبیدن کتاب پول بدهند حتی اینکه بعضی از روضه خوان‌های قم در مجالس زنانه گوشواره‌ها و زیور آلات زنان را گرفتند تا برای نوشتن و چاپ کتاب بر ضد شهید جاوید خرج کنند حالا آن زیور آلات زنانه به چه مصرفی رسید خدا می‌داند در چنین محیطی بود که بعضی از روضه خوان‌های حرفه‌ای تا سر حد بی‌شرمی پیش رفتند و از گفتن دروغ و تهمت و اهانت به مؤلف کتاب و شخصیت‌های که طرفدار کتاب بودند یا برای آن تقریظ نوشته بودند خودداری نکردند.

واعظ شاه گفته است این عبارات باید اصلاح شود که در چاپ جدید ص ۵۰ با اینکه واعظ شاه هم بالای سر آقای صالحی نبودند خود ایشان گویا به سر عقل آمده و عبارت را به خیال خود تا حدی اصلاح کرده است.

در ص ۱۳۳، نامی از آیه الله حاج شیخ علی پناه اشتهاردی برده و اهانتی عجیب به ایشان شده بود.

آن واعظ گفته است باید حذف شود که در چاپ جدید ص ۱۳۲ حذف کرده و اصلاً آن صفحه را دگرگون نموده. پس انصاف این است که آن واعظ بیشتر از ایشان دقت کرده است.

در ص ۱۴۷ نویسنده کتاب «یک تحقیق عمیق تر...» به عنوان شخص بی ادب و هتاک و عاری از روح تقوای دینی معرفی شده بود. که آن واعظ گفته است باید حذف شود و در چاپ جدید ص ۱۴۶ حذف شده است.

در ص ۱۵۲ نسبت به همان نویسنده گفته است، در هر حال طبری سنی از این نویسنده شیعی راستگوتر و موفق تر است زیرا این نویسنده بدون اینکه به ارشاد مفید و سایر تواریخ رجوع کند به دروغ ادعا کرده که عبارت نام برده را فقط طبری نقل کرده در حالی که طبری سنی هرگز شبیه این ادعای دروغ را نکرده است.

آن واعظ گفته است این نسبت های دروغ به آن نویسنده باید حذف شود که در چاپ جدید هم ص ۱۵۰ حذف نشده است.

در ص ۱۵۳ نسبت به همان نویسنده آمده: ایشان هنگام نوشتن شعورش را از دست داده...

آن واعظ گفته است این جمله باید حذف شود که در چاپ جدید صفحه ۱۵۰ حذف نشده است.

در ص ۱۵۴ نسبت به همان نویسنده آمده: در تنگنای تهیه جواب هوش از سرش پریده و این هذیان را به عنوان جواب نوشته...

آن واعظ گفته است این جمله باید حذف شود که در چاپ جدید ص ۱۵۱ حذف نشده است.

در ص ۱۷۱ نسبت به آیه الله صافی بی ادبی شده است. آن واعظ گفته است باید حذف شود که در چاپ جدید حذف نشده است. در ص ۲۰۶ نسبت به آیه الله صافی جسارتی عجیب صورت گرفته بود. آن واعظ گفته است که باید حذف شود و در چاپ جدید ص ۱۹۸ حذف شده، اما باز هم عبارت بسیار زشتی بکار رفته است.

اشتباهی بزرگ

در ص ۵۶ نوشته بود: به عقیده مرحوم شیخ انصاری و محقق اردبیلی و شهید ثانی چنین نیست که انکار هر ضروری باعث کفر و بی ایمانی شود و عصمت و... از ضروریاتی است که انکارش از روی اجتهاد باعث بی ایمانی نمی شود. بدیهی است در جایی که انکار عصمت و... رسول خدا ﷺ از روی اجتهاد نه عناد باعث بی ایمانی نشود در این صورت...

و در ص ۵۹ نوشته بود: در جایی که طبق عقیده علماء بزرگ شیعه انکار عصمت و... پیغمبر اسلام از روی اجتهاد نه عناد باعث کفر و بی ایمانی نشود بطریق اولی...

و در ص ۶۰ نوشته بود: در سایه همین آزادی فکر و عقیده است که شیخ انصاری و محقق اردبیلی و شهید ثانی با کمال آزادی و شهامت می گویند شک در عصمت و... رسول خدا ﷺ بلکه انکار آن دو از روی اجتهاد به ایمان شخص مسلمان لطمه نمی زند.

آقای صالحی بعد از کلمه عصمت در هر چهار مورد کلمه دیگری هم نوشته بود که در صورت انتشار غائله نوی پدید می آورد. که آن واعظ که به گفته آقای صالحی واعظ شاه است گفته آن کلمه باید حذف شود که در ص ۶۳ و ۶۶ چاپ جدید حذف شده و از این رو هم از آن واعظ و هم از آقای صالحی باید تشکر کرد که مانع پدید آمدن غائله جدیدی شدند.

این تذکر هم لازم است که کتاب «عصای موسی» نوشته آقای صالحی نجف

آبادی در نسخه‌ای که نزد ما است به نام مستعار عبد الله مظلوم است که حتماً مقصود آقای صالحی این است که به او ظلم شده است. بنده می‌پذیرم که در برخی مخالفت‌های شفاهی و احساسی به ایشان ستم شد اما از قدیم گفته‌اند چه بسیار مظلومانی که هنگام دفاع از خود، مبدل به ظالم و ظالم‌تر می‌شوند و آیا آقای صالحی این طور نشد؟!!!

پرسش دوازدهم:

آیا پس از انتشار کتاب شهید جاوید تا این تاریخ - یعنی در این حدود سی سال - راجع به نهضت حضرت سیدالشهداء علیه السلام آثار مهم و سودمندی منتشر شده است یا نه؟

پاسخ:

پس از کتاب شهید جاوید و نقدهای آن، در طول این مدت حدود سی سال کارهای مهم و سودمندی درباره امام حسین علیه السلام انجام شده، که می تواند زمینه و بستر خوبی باشد برای کسانی که می خواهند پیرامون این موضوع تحقیق و یا نوشتار و گفتاری داشته باشند. این آثار برخی به اصطلاح بیان گزارش، و برخی نیز شامل اسناد و منابع این بحث ها است:

۱ - گفته ها و نوشته های حضرت امام خمینی رحمته الله علیه از کتاب صحیفه نور و غیره استخراج و تنظیم و به نام «قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی رحمته الله علیه» (تبیان دفتر سوم) و «ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی رحمته الله علیه» (تبیان دفتر یازدهم) توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه منتشر شده است.

این دو اثر ارجمند ما را با ماهیت قیام حضرت حسین علیه السلام از زبان و قلم یکی از بزرگترین اسلام شناس ها و آگاه ترین مجتهد مکتب شیعه آشنا می سازد.

۲ - در سال ۱۳۷۴ ش کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا در تهران برگزار شد و به این مناسبت مجموعه مقالات این کنگره که گویا در هفت جلد چاپ شده است شامل مقالات و تحقیقات بسیار سودمند است.

۳ - در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ ش سمینار بررسی ابعاد زندگانی امام حسین به همت دانشگاه امام حسین سپاه پاسداران برگزار شد و مجموعه مقالات آن در چهار جلد به چاپ رسید. تعدادی از مقالات این مجموعه نیز می‌تواند برای محققان مفید باشد.

۴ - مسند الإمام الشهيد ابی عبدالله الحسین علیه السلام تألیف دانشمند گرامی حضرت آقای عطاردی در سه جلد.

۵ - موسوعة کلمات الإمام الحسین علیه السلام تألیف حجة الإسلام والمسلمین محمود شریفی و سه نفر دیگر از فضلا.

۶ - سخنان حسین بن علی علیه السلام از مدینه تا کربلا تألیف حجة الإسلام والمسلمین شیخ محمد صادق نجمی.

۷ - خطب الإمام الحسین علیه السلام علی طریق الشهادة تألیف لبیب بیضون چاپ دمشق.

۸ - ثار الله تألیف مرحوم حاج شیخ حسین عندلیب همدانی ره

۹ - بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی تألیف حجة الاسلام والمسلمین سید علی فرحی

۱۰ - فرهنگ عاشورا تألیف حجة الاسلام والمسلمین جواد محدثی

۱۱ - حماسه حسینی از آثار آیه الله شهید حاج شیخ مرتضی مطهری ره.

۱۲ - ملحقات احقاق الحق ج ۱۱ و ۲۷. این اثر یکی از مصادر مهم و گسترده درباره حضرت حسین علیه السلام است.

۱۳ - کتابشناسی تاریخی امام حسین علیه السلام تألیف حضرت آقای محمد اسفندیاری.

۱۴ - موسوعة الإمام الحسین علیه السلام في الكتاب والسنة والتاريخ که توسط «دار الحديث قم» تألیف، و در ده جلد بزودی منتشر می‌شود امید است این اثر بسیار گسترده و مستند بتواند بخشی از زوایای زندگانی و سیره حضرت

سیدالشهداء علیه السلام را بهتر روشن سازد.

البته آثار سودمند دیگری هم در طول این سالها منتشر و برخی از آنها نیز مورد استقبال فراوان قرار گرفته است اما فعلاً به همین عدد مبارک چهارده بسنده می‌کنیم.

سال عزّت و افتخار حسینی

سال ۱۳۸۱ ش از سوی رهبر معظم انقلاب حضرت آیه الله خامنه‌ای دامت برکاته به «سال عزّت و افتخار حسینی» نامیده شد.

این نام گذاری برکات فراوانی داشت از جمله اینکه بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات و فصل‌نامه‌ها، کم و بیش به معرفی حضرت سیدالشهداء و داستان کربلا و قیام آن حضرت پرداختند علاوه بر این، تعدادی از آنها شماره مخصوص به عنوان «ویژه‌نامه امام حسین علیه السلام» منتشر ساختند مانند:

ویژه‌نامه مجله مشکاه مشهد (ش ۷۶ و ۷۷)

ویژه‌نامه مجله اندیشه حوزه مشهد ش ۳۸ و ۳۹

ویژه‌نامه مجله آیین پژوهش قم (ش ۷۷ و ۷۸)

و مجله حوزه ش ۱۱۴ - ۱۱۳ و و

در میان این ویژه‌نامه‌ها به نظر اینجانب مجله حکومت اسلامی توانست امتیاز بیشتری را بخود اختصاص دهد و به اصطلاح کاری کارستان انجام داد. ش ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ این مجله که اختصاص به این موضوع دارد شامل حدود پنجاه مقاله در حدود هزار و پانصد صفحه در سه جلد منتشر شده است و غالب مقالات آن در سطح بالا و تحقیقی است.

بنابراین پژوهشگران و کسانی که می‌خواهند درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام مطالعه یا تحقیقی داشته باشند، نباید از این مجموعه مقالات و نیز سایر ویژه‌نامه‌های مجلات غفلت کنند.

در آخرین مقاله ویژه‌نامه مجله حکومت اسلامی با این عنوان «کتابشناسی اندیشه سیاسی عاشورا» نوشته حضرت آقای سلمان حبیبی، پنجاه کتاب (که جز تعداد کمی از آنها، همه آثاری است که در سالهای اخیر نگاشته یافته) معرفی شده است مانند:

- ۱- آذرخشی دیگر از آسمان کربلا مجموعه چند سخنرانی آیه الله مصباح یزدی در تحلیل قیام عاشورا و بیان اهداف امام حسین علیه السلام
- ۲- پس از پنجاه سال تألیف استاد سید جعفر شهیدی
- ۳- حماسه و عرفان تألیف آیه الله جوادی آملی دامت برکاته
- ۴- عاشورا در فقه تألیف حجة الإسلام والمسلمین سید ضیاء مرتضوی
- ۵- قیام جاودانه از استاد محمد رضا حکیمی
- ۶- عاشورا و عبرت‌ها در دو جلد. جلد دوم آن مجموعه‌ای از بیانات رهبر معظم انقلاب آیه الله خامنه‌ای درباره واقعه عاشورا است این کتاب از انتشارات مؤسسه فرهنگی قدر ولایت است.

اللهم عرفنا نفسك ورسولك وحجتك وفقهنا في الدين و توفنا مسلمين
والحقنا بالصالحين بحق محمد وآله الطاهرين.

فصل اوّل

نظر امام خمینی علیه السلام درباره
قیام امام حسین علیه السلام

نظر امام خمینی درباره قیام امام حسین علیه السلام

در صفحه ۵ جزوه‌ای که به نام «پیرامون نظر دکتر شریعتی درباره کتاب شهید جاوید منتشر شده آمده است:

امام خمینی ضمن سخنرانی تاریخی خود در نجف اشرف برای محکوم کردن جشن‌های تحمیلی دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران ایراد شد فرمودند:

«امام حسین مسلم را فرستاده است که مردم را دعوت به بیعت کند و حکومت اسلامی تشکیل بدهد و حکومت فاسد را از بین ببرد».

انجمن تحقیق مسائل تاریخی و اعتقادی^۱* نظر امام خمینی را که همان نظر شهید جاوید است قبول کرده و این نظر در مقابل نظر دکتر شریعتی قرار دارد. و نیز در مقاله‌ای که از مؤلف شهید جاوید در مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی قدس سره و فرهنگ عاشورا چاپ شده، پس از ذکر قول شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی (که به عقیده مؤلف شهید جاوید، موافق نظریه ایشان است) می‌نویسد:

«جمعی از علمای معاصر نیز این نظر را پذیرفته‌اند که امام خمینی رحمه الله هم در این جمع قرار دارند زیرا ایشان فرموده‌اند: امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را

*۱ - قرائنی در اختیار است که مؤلف شهید جاوید این جزوه و کتاب عصای موسی و برخی اعلامیه‌ها را خود نوشته و به خاطر مصلحتی که در نظرش بوده یک جا به نام «عبدالله مظلوم» و در جای دیگر «انجمن تحقیق...» و در مورد دیگر «هیئت ناشرین» منتشر کرده است.

فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و حکومت فاسد را از بین ببرد».

آیا بنظر شما سوء استفاده از اینکه (بی دلیل و بی تحقیق) امام را موافق نظریه مطرح شده در کتاب شهید جاوید معرفی کنند خلاف اخلاق و زشت نیست
برای این که نظریه امام خمینی درباره قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام روشن شود نظر شما را پس از نقل دو مقاله زیر، به بخشی از کتاب تبیان دفتر یازدهم بدون هیچ دخل و تصرف جلب می‌کنم.

دیدگاه امام خمینی علیه السلام درباره قیام حسینی

در ارزیابی قیام عاشورا، برخی اساساً منکر وجود صبغة سیاسی برای قیام عاشورا شده‌اند و این تحلیل را تا آنجا پیش بردند که اصولاً دخالت در چنین اموری در شأن اولیاء خدا علیهم السلام که برای هدایت خلق آمده‌اند، نیست. برخی نیز اهدافی در مرتبه دوم و سوم اولویت را جزء علل و انگیزه‌های اصلی قیام ذکر نموده‌اند. بعضی نیز نتوانستند میان سیاسی بودن حرکت به انگیزه به دست گرفتن حکومت، و آگاهی حضرت علیه السلام از فرجام کار را وفق دهند و راه انکار آگاهی کامل حضرت علیه السلام به سرنوشتی که جز شهادت نیست را در پیش گرفته‌اند.

آنچه حضرت امام خمینی علیه السلام بر آن تأکید ورزید و در عمل خویش نیز به وضوح نشان داد، بسیار فراتر و متفاوت با تحلیلهای انجام شده است، چه در حوزه فقه و استنباط، و چه در حیطه مسائل اجتماعی و کلامی.

ساختار تحلیلی فقهی - اجتماعی امام مبتنی بر عناصر مهم زیر است:

۱- حرکت امام علیه السلام یک حرکت کاملاً سیاسی و حساب شده در جهت برپایی حکومت اسلامی و به عنوان ادای یک تکلیف بود.

۲- آگاهی امام علیه السلام به شهادت، مانع این حرکت نبود. یعنی امام علیه السلام در عین علم به شهادت خود و سرنوشت قیام، به انگیزه یاد شده حرکت نمود.

۳- مصالح عالیه و پراهمیت اسلام در هیچ شرایطی نادیده گرفته نمی‌شود و عسر و حرج و ضرر موجب رفع تکلیف نمی‌گردد. خسارت و ضرر جانی را نیز باید برای چنین اموری پذیرفت و این یک تکلیف شرعی است.

۴- این قیام و اقدام امام علیه السلام کاملاً قابل تأسی و به عنوان یک الگو، برای همیشه و برای همه مسلمانان است.

با عنایت به اصول یاد شده به راحتی می‌توان از وجهه تحلیل و دیدگاه حضرت امام علیه السلام به ارزیابی و پاسخ نظرات دیگر پرداخت. امام خمینی علیه السلام از دیر زمان و به مناسبت‌های مختلف در موضع یک فقیه بزرگ و مرجع تقلید و به عنوان راهبر جامعه اسلامی، عناصر یاد شده را در سخنان و نوشته‌های خویش آورده است و حرکت و مبارزات خود را نیز با همین جانمایه به سرانجام رساند. آنچه از آن بزرگوار در پی می‌آید، اصول یاد شده را به گونه‌ای روشن بیان می‌کند.

۱- قیام برای تشکیل حکومت

امام علیه السلام در تاریخ ۶/۳/۵۰ در نجف اشرف به مناسبت برپایی جشنهای شوم ۲۵۰۰ ساله، سخنرانی مهمی ایراد فرمود که در پایان آن ضمن اشاره به مسؤولیت علما و لزوم تأسی به سیدالشهداء علیه السلام اضافه می‌کند:

«او مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد.»^{۱*}

اشاره امام علیه السلام از جمله به نام‌های است که حضرت علیه السلام توسط مسلم بن عقیل خطاب به مردم کوفه فرستاد:

«بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسين بن علي، الي الملاء من المؤمنين و المسلمين. اما بعد فان هائنا و سعيداً قد ما علي بكتبكم و كانا آخر من قدم علي من رسلكم. و قد فهمت كل الذي اقتصصتم و ذكرتم و مقالة جلکم انه ليس علينا امام، فأقبل لعل الله ان يجمعنا بك على الهدى و الحق. و قد بعثت اليكم اخي و

ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی، و امرته ان یکتب الی بحالکم و امرکم و رأیکم، فان کتب الی انه قد اجتمع رأی ملائک و ذوی الفضل و الحجی منکم علی مثل ما قدمت علیّ به رسلكم و قرأت فی کتبکم، اقدم و شیکاً ان شاء الله فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب، و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق، و الحابس نفسه علی ذات الله و السلام.»^{*۱}

همین دیدگاه را سالها پس از آن، به مناسبت پیام نوروزی سال ۶۷ این گونه اظهار می دارد:

«سیدالشهداء سلام الله علیه، تمام حیثیت خودش، جان خودش را و بچه هایش را همه چیز را در صورتی که می دانست قضیه این طور می شود. کسی که فرمایشات ایشان را از وقتی که از مدینه بیرون آمدند و به مکه آمدند و از مکه آمدند بیرون. حرفهای ایشان را می شنود همه را، می بیند که ایشان متوجه بوده است که چه دارد می کند. این جور نبود که آمده است ببیند که بلکه آمده بود حکومت هم می خواست بگیرد، اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهداء برای حکومت نیامده، خیر، اینها برای حکومت آمدند، برای اینکه باید حکومت دست مثل سیدالشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهداء هستند باشد.»^{*۲}

امام در این سخنرانی همین تحلیل را نسبت به حرکت تمام انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم قائل است:

«زندگی سیدالشهداء زندگی حضرت صاحب سلام الله علیه، زندگی همه انبیاء عالم، همه انبیاء از اول، از آدم تا حالا همه شان این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل را می خواستند درست کنند.»^{*۳}

*۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲ و ارشاد مفید، ص ۲۰۴.

*۲ - صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۹۰.

*۳ - همان، ص ۱۹۱.

امام علیه السلام به روشنی این سخن را: «که سیدالشهدا در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود و لذا چاره‌ای جز تن دادن به آن را نداشت» رد می‌کند و تصریح می‌فرماید که از ابتدا با آگاهی و اختیار کامل، حرکت را به عنوان ادای یک تکلیف شروع کرد:

«امام حسین علیه السلام نیروی چندانی نداشت و قیام کرد. او هم اگر نعوذ بالله تنبل بود می‌توانست بنشیند و بگوید تکلیف شرعی من نیست که قیام کنم. دربار اموی خیلی خوشحال می‌شد که سیدالشهدا بنشیند و حرف نزند و آنها بر خر مراد سوار باشند.»^{*۱}

«سیدالشهدا علیه السلام تکلیف شرعی الهی می‌خواست عمل بکند، غلبه بکند، تکلیف شرعی را عمل کرده، مغلوب هم بشود، تکلیف شرعی را عمل کرده، قضیه تکلیف است.»^{*۲}

۲- آگاهی به شهادت و حرکت برای حکومت

گفتیم که امام علیه السلام انگیزه قیام را تلاش برای برپایی نظام و حکومت عدل می‌داند و در عین حال از نقطه نظر کلامی و بر حسب ملاکهای عادی معتقد است امام حسین علیه السلام سرانجام کار را به خوبی می‌دانست. و این واقعیتی است که برخی نویسندگان نتوانستند آن را هضم کنند «فضلوا و اضلوا».

امام خمینی علیه السلام بیش از نیم قرن پیش می‌نویسد:

«در خبر شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید: حضرت فرمود به آن مظلوم که از برای تو درجه‌ای است در بهشت، نمی‌رسی به آن مگر به شهادت.»^{*۳}

*۱ - همان، ج ۱، ص ۱۷۴.

*۲ - همان، ج ۴، ص ۱۶.

*۳ - چهل حدیث، ص ۲۱۰.

سالها پس از آن نیز همین حقیقت را بازگو فرمود:

«حضرت سیدالشهدا علیه السلام به همه آموخت که در قابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائر چه باید کرد. با اینکه از اول می دانست که در این راه که می رود راهی است که باید همه اصحاب خودش و خانواده خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند، لکن عاقبتش را هم می دانست.»^{*۱}

اشاره امام علیه السلام به جز بسیاری شواهد و قرائن دیگر، می تواند ناظر به این جملات سیدالشهدا علیه السلام هنگام اعزام مسلم علیه السلام باشد که به او فرمود:

«انی موجهک الی اهل الکوفة و سيقضی الله من امرک ما یحب و یرضی. و أرجو ان اکون أنا و انت فی درجة الشهداء فامض ببرکة الله و عونہ...»^{*۲}

ملاحظه می شود که امام علیه السلام همزمان با اعزام حضرت مسلم علیه السلام برای پی گیری این حرکت سیاسی و برپایی حکومت عدل، آرزوی شهادت برای خود و جناب مسلم علیه السلام می کند.

امام خمینی رحمه الله در جایی دیگر به این نکته توجه می دهد که به حسب معمول نیز امکان مقابله نیروی محدود امام علیه السلام در مقابل دشمن نبود:

«در عین حال که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد اینقدری نمی تواند با آن عده ای که آنها دارند، مقابله کند؛ لکن تکلیف بود.»^{*۳}

۳- تقدم مصالح عالیہ

برخی مصالح اسلامی در درجه ای از اهمیت قرار دارند که عناوینی چون عسر و حرج و ضرر نمی تواند در تعارض یا تراحم با آنها قرار گیرد. برخی مصادیق معروف و منکر از این گونه اند. دفع منکر بزرگی چون حکومت فاسد

*۱ - صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۵۸.

*۲ - مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۶.

*۳ - صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۵.

یزید و تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی از بارزترین نمونه هاست. امام علیه السلام مبنای خویش را این گونه توضیح می‌دهد:

«تمام انبیاء برای اصلاح جامعه آمده‌اند، تمام. و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هر چه بزرگ باشد، بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هر چیز است در دنیا، وقتی که با مصالح جامعه، معارضه کرد این فرد باید فدا شود. سیدالشهدا روی همین میزان آمد رفت و خودش و اصحاب و انصار خود را فدا کرد، که فرد باید فدای جامعه شود، جامعه باید اصلاح بشود. ليقوم الناس بالقسط، باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند.»^{*۱}

همین حقیقت را در دوران مبارزه چنین مرقوم می‌فرماید:

«محرم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدائی دادن و فدا شدن دانست و این خود سرلوحه تعلیمات اسلام است برای ملت ما تا آخر دهر»^{*۲}.

امام علیه السلام در فتاوی خویش از جمله تحریر الوسیله در فصل دفاع و امر به معروف و نهی از منکر به گونه‌ای روشن مبنای فقهی مذکور را پذیرفته و فتاوی خود را بر اساس آن صادر کرده است.

۲- عاشورا الکوبی برای همه

هر چند پیش از امام علیه السلام حداقل از زمان مرحوم علامه حلی، قیام سیدالشهدا علیه السلام به عنوان یک دلیل در فقه مطرح شد اما دیدگاهی که ایشان در

*۱ - همان، ج ۱۵، ص ۱۴۸.

*۲ - همان، ج ۲، ص ۱۱.

همین چارچوب ارائه کرد و آن را به عنوان یک مبنا و اصل در فقه و استنباطهای خود ملحوظ فرمود، بسیار متفاوت با تحلیلهای دیگر است. امام علیه السلام قیام سیدالشهدا علیه السلام را یک اسوه تمام عیار می داند که از نقطه نظر فقهی و عمل به وظایف و تکالیف دینی، کاملاً باید سرمشق قرار گیرد. امام علیه السلام نه تنها فلسفه قیام و شهادت سیدالشهدا علیه السلام را قابل درک و منطبق بر موازین جاری در فقه می داند بلکه به عنوان یک حجت بالغه شرعی می شمارد که باید ملاک عمل اجتماعی مسلمانان قرار گیرد. و از همین روست که تبلیغ و هدایت جامعه به این حجت شرعی را وظیفه متولیان ارشاد و هدایت جامعه می شمارد:

«آنچه که سیدالشهدا عمل کرد و آن ایده‌ای که او داشت و آن راهی که او رفت و آن پیروزی که بعد از شهادت برای او حاصل شد و برای اسلام حاصل شد، (روحانیون) به مردم روشن کنند و بفهمانند به همه که مسأله مجاهده در راه اسلام آن است که او کرد. می دانست که با یک عده قلیل کمتر از صد نفر نمی شود مقابله با یک همچو ظالمی دارای همه چیز کرد.»^{*۱}

در جایی دیگر می نویسد:

«مگر نه آن است که دستور آموزنده «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» باید سرمشق امت اسلامی باشد. قیام همگانی در هر روز و در هر سرزمین. عاشورا قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمانی و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود، و دستور آن است که این برنامه سرلوحه زندگی است در هر روز و در هر سرزمین باشد.»^{*۲}

چنان که باز در سخنرانی خویش تأکید می ورزد:

«دستور است این، دستور، عمل امام حسین علیه السلام دستور است برای همه؛ «کل

*۱ - همان، ج ۱۷، ص ۶۱.

*۲ - همان، ج ۹، ص ۵۷.

یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دستور است به اینکه هر روز و در هر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید، همان برنامه را، امام حسین علیه السلام با عده کم، همه چیزش را فدای اسلام کرد، مقابل یک امپراتوری بزرگ ایستاد و گفت هر روز باید در هر جا این محفوظ بماند.^{*۱}

آنچه امام خمینی رحمه الله دربارهٔ حادثهٔ کربلا ابراز فرموده است، بسیار بیش از فرازهای یاد شده است. از آنچه ذکر شد، به خوبی می توان دیدگاه ایشان را در برابر نقطه نظرات و دیدگاههای دیگر به دست آورد و از این نگاه به نقد و ارزیابی آنها پرداخت. این مهم را با جمع بندی فرازهای مذکور به پایان می بریم.

جمع بندی دیدگاه امام

۱- حرکت امام علیه السلام یک اقدام کاملاً سیاسی بود که حضرت علیه السلام شرعاً خود را مکلف به آن می دانست.

۲- هدف نهایی و فلسفه وجودی این قیام، تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی بود و فهم این فلسفه و درک علل قیام، دور از دسترس و خارج از توان ما نیست.

۳- این حرکت یک اقدام کاملاً انتخابی و به تشخیص خود حضرت علیه السلام بود و عملاً راه برای سازش با دشمن نیز برای او باز بود.

۴- مصالحه و سازش با دشمن برخلاف مصالح اسلام و جامعه اسلامی بود.
۵- حضرت علیه السلام کاملاً به سرنوشت حرکت آگاهی داشت و به حسب معمول نیز نتیجه ای جز کشته شدن پیش بینی نمی شد.

۶- آگاهی امام علیه السلام از سرنوشت قیام، منافاتی با لزوم جهاد برای برپایی حکومت و مبارزه با ظلم ندارد.

۷- قیام امام علیه السلام یک حجت شرعی و الگوی فقهی و عملی برای همه

دوره‌ها و تمام سرزمین هاست و نه تکلیفی مختص آن حضرت علیه السلام.

۸- در تعارض مصلحت فرد و مصالح جامعه، تقدم با جامعه است و فرد باید فدای جامعه گردد.

۹- قواعد نفی عسر و حرج و نفی ضرر در امور مهمی که اسلام عنایت ویژه به آن دارد جاری نیست.

۱۰- حتی با فرض صدق عنوان «القاء در تهلکه» نسبت به قیام عاشورا، دلیل حرمت آن، شامل مواردی چون جهاد و ضرورت مبارزه و تشکیل نظام عدل نمی‌گردد.

۱۱- آنچه ملاک اصلی برای جنگ و صلح است، انجام تکلیف است نه کمی و زیادی نیرو و نه پیروزی و شکست.

۱۲- امام علیه السلام در هر حال خود را پیروز می‌دانست، چرا که ملاک پیروزی انجام تکلیف مبارزه با ظلم و تلاش برای برپایی حکومت عدل بود.

اینک با توجه به محورهای فوق می‌توانیم به ارزیابی دقیقتری نسبت به دیدگاههای فقهی مطرح شده پردازیم. و بدین سان بود که فقیه بزرگ امت اسلام، حضرت امام خمینی رحمه الله درهای جدیدی را در تحلیل صحیح و بهره‌بری کامل و اساسی از قیام سید شهیدان عالم، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام، گشود و روزه‌هایی را که فقهاء پیشین نشان داده بودند به راههای همواری مبدل ساخت تا فقهاء و صاحب نظران حوزه استنباط و فقاقت و دیگر ره‌جویان مباحث دینی - اجتماعی، گامهایی استوار بردارند. ان شاء الله.

سلام و درود خداوند به روح بلند بزرگ شهیدان عالم و یاران فداکارش و نیز به روح پرفروش فرزندان شایسته‌اش، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رحمه الله.^{۱*}

۱* - این بود خلاصه مقاله حجة الاسلام و المسلمین حضرت آقای مرتضوی برای کنگره بین‌المللی امام خمینی رحمه الله و فرهنگ عاشورا.

تشکیل حکومت اسلامی و علم امام به شهادت

درباره اینکه آیا تشکیل حکومت عدل اسلامی از اهداف قیام امام حسین علیه السلام بود یا نه، دو نظریه مطرح شده است، برخی بر آنند که این امر یکی از انگیزه‌های قیام بود، و برخی معتقدند چنین مسأله‌ای از اهداف قیام نبوده است، زیرا از گزارش‌های تاریخی و روایات بسیار به دست می‌آید که امام علیه السلام به فرجام قیام خود آگاه بود و شهادت خود و یارانش را می‌دانست، با این حال فرض تشکیل حکومت منتفی است، از این رو برخی از آنان که تشکیل حکومت را از اهداف قیام دانسته‌اند، در مسأله علم امام علیه السلام به شهادت خود و یارانش تردید نموده‌اند.

در سخنان امام خمینی رحمته الله علیه این دو مسأله با هم جمع شده است، یعنی هم علم امام علیه السلام به شهادت خود و یارانش پذیرفته شده است، و هم تاکید شده است که یکی از اهداف امام رحمته الله علیه تشکیل حکومت عدل و برچیدن حکومت ظلم و استبداد بوده است، در رابطه با مطلب نخست (علم به شهادت) فرموده‌اند:

«حضرت سیدالشهدا قیام کردند برضد یزید و اطمینان به این بود که موفق به اینکه یزید را از سلطنت بیندازند نشوند، این اخبارش هم همین طور است که ایشان مطلع بودند بر این مطلب».

«او تکلیف می‌دید برای خودش که باید با این قدرت مقاومت کند و کشته بشود تا بهم بخورد این اوضاع، تا رسوا بکند این قدرت را با فداکاری خودش و این عده‌ای که همراه خودش بود».

«او دید که یک حکومت جائری است که بر مقررات مملکت او سلطه پیدا کرده است، تکلیف الهی خودش را تشخیص داد که باید نهضت کند... در عین حال که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد این قدری نمی تواند با آن عده ای که آنها دارند مقابله کند».^{*۱}

در فرازهای یاد شده سه نکته مطرح شده است:

۱- از اخبار و روایات بدست می آید که امام حسین علیه السلام از شهادت خود خبر داشت.

۲- بر پایه محاسبات معمولی نیز عدم موفقیت ظاهری امام در غلبه بر حکومت یزید روشن بود.

۳- کار انحراف در دستگاه حکومت و جامعه اسلامی به جایی رسیده بود که اصلاح آن جز با ایثارگری و شهادت طلبی ممکن نبود. و در رابطه با مطلب دوم (تشکیل حکومت) فرموده اند.

«امام حسین علیه السلام نیروی چندانی نداشت و قیام کرد... او مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت، تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد.»

«کسی که فرمایشات ایشان را از وقتی که از مدینه بیرون آمدند، به مکه آمدند، و از مکه بیرون آمدند، همه را می شنود، می بیند که ایشان متوجه بوده است که چه می کند... حکومت هم می خواست بگیرد، اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است، و آنهایی که خیال می کنند که حضرت سیدالشهدا برای حکومت نیامده، خیر، اینها برای حکومت آمدند، برای اینکه باید حکومت دست مثل سیدالشهدا باشد. مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند باشد».^{*۲}

*۱ - فرهنگ عاشورا در کلام و پیام امام خمینی رحمته الله علیه، ص ۳۳ و ۳۸ و ۳۹.

*۲ - همان، ص ۳۹ و ۴۱.

اکنون سؤال می‌شود، اگر امام حسین علیه السلام می‌دانست به حسب ظاهر بر یزید غلبه نمی‌کند، و به دست او به شهادت می‌رسد، و به حکومت اسلامی دست نمی‌یابد، چگونه در صدد تشکیل حکومت بود، چیزی که عدم وقوعش معلوم است، محال است که مطلوب و غایت انسان عاقل بشمار آید؟

پاسخ این سؤال از دقت در کلمات امام خمینی رحمه الله به دست می‌آید، زیرا اشکال مزبور در صورتی وارد است که مقصود امام رحمه الله تشکیل حکومت عدل در زمان خود بوده باشد، ولی اگر مقصود این باشد که او می‌خواست به مسلمانان پیامورد که حکومت اسلام باید در دست انسانهای الهی و صالح مانند امام معصوم یا نماینده او چون مسلم بن عقیل باشد، دیگر اشکالی در کار نیست و آنچه از سخنان امام (ره) استفاده می‌شود همین معنی اخیر است. چنانکه پس از اینکه فرموده‌اند «اینها برای حکومت آمدند» اضافه کرده‌اند «برای اینکه باید حکومت دست مثل سیدالشهدا باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند باشد» این جمله در حقیقت تفسیر جمله پیشین و جمله‌ای مشابه آن است.^{۱*}

*۱ - بخشی از نوشته استاد ربانی گلپایگانی برای کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا.

امام خمینی علیه السلام و قیام سیدالشهداء علیه السلام

کتابی به نام «ایثار و شهادت» با عنوان «دفتر یازدهم تبیان» توسط موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام در سال ۱۳۷۵ چاپ شده است. بخشی از این کتاب که می‌تواند مدرک مورد اعتمادی برای نظریه حضرت امام علیه السلام باشد را می‌آوریم:

اهداف قیام عاشورا

براندازی حکومت فاسد اموی

امام حسین علیه السلام نیروی چندانی نداشت و قیام کرد. او هم اگر نعوذ بالله تبیل می‌بود می‌توانست بنشیند و بگوید تکلیف شرعی من نیست که قیام کنم. دربار اموی خیلی خوشحال می‌شد که سیدالشهدا بنشیند و حرف نزند و آنها بر خر مراد سوار باشند اما او مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و این حکومت فاسد را از بین ببرد. اگر او هم در مدینه سرجایش می‌نشست و وقتی آن مردک آمد و بیعت خواست نعوذ بالله می‌گفت: بسیار خوب! خوشحال می‌شدند و دستش را هم می‌بوسیدند.^(۱)

تاریخ ۱۳۵۰/۳/۶

اصلاح امت پیامبر ﷺ

لکن (برای سیدالشهدا سلام الله علیه) تکلیف بود آنجا که باید قیام بکند و خونس را بدهد تا اینکه این ملت را اصلاح کند، تا اینکه این عَلم یزید را بخواباند و همین طور هم کرد و تمام شد. خونس را داد و خون پسرهایش را داد و اولادش را داد و همه چیزهای خودش را داد برای اسلام.^(۲)

تاریخ ۱۳۵۸/۸/۳

قیام علیه رژیم ظالم

حضرت سیدالشهدا قیام کردند بر ضد یزید و شاید همانطور هم بود که خوب، اطمینان به این بود که موفق به اینکه یزید را از سلطنت بیندازند نشوند، این اخبارش هم اینطور است که ایشان مطلع بودند بر این مطلب^{۱*}، در عین حال برای همین معنی که بر ضد یک رژیم ظالم قیام کنند ولو اینکه کشته بشوند، قیام کردند و کشته دادند و کشتند و خودشان هم کشته شدند.^(۳)

تاریخ ۱۳۵۷/۸/۲۷

۱* - در روایات فراوانی ضمن اخبار خداوند به انبیا و نیز در فرمایشات پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام به شهادت رسیدن امام حسین علیهم السلام مورد اشاره واقع شده است. از جمله در نامه شخص امام حسین علیهم السلام به بنی هاشم آمده است: بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسين بن علي بن أبي طالب الي بني هاشم. أما بعد فانه من لحق بي منكم استشهد و من تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح. و السلام. (به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی بن ابی طالب به بنی هاشم. اما بعد، پس هر کس به من ملحق شود به شهادت می رسد و هر که روی گرداند به پیروزی نخواهد رسید. و السلام)، اللهورف علی قتلی الطفوف، ص ۶۹.

رسوا کردن قدرت ناحق

او (سیدالشهدا سلام الله علیه) تکلیف می‌دید برای خودش که باید او با این قدرت مقاومت کند و کشته بشود تا به هم بخورد این اوضاع، تا رسوا بکند این قدرت را با فداکاری خودش و این عده‌ای که همراه خودش بود. او دید که یک حکومت جائری است که بر مقدرات مملکت او سلطه پیدا کرده است، تکلیف خودش را، تکلیف الهی خودش را تشخیص داد که باید نهضت کند و راه بیفتد برود و مخالفت بکند و اظهار مخالفت و استنکار کند هر چه خواهد شد. در عین حالی که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد اینقدری نمی‌تواند با آن عده‌ای که آنها دارند مقابله کند لکن تکلیف بود. (۴) تاریخ ۱۳۵۷/۹/۱۱

جلوگیری از نابودی مکتب

سیدالشهدا دیدند که مکتب دارد از بین می‌رود. قضیه قیام سیدالشهدا و قیام امیرالمؤمنین در مقابل معاویه، قیام انبیا در مقابل قدرتمندان و کفار، مسأله این نیست که بخواهند یک مملکت بگیرند، همه عالم پیش آنها هیچ است مقصد آنها این نیست که کشورگشایی بکنند. (۵) تاریخ ۱۳۵۸/۴/۷

زنده کردن اسلام

سیدالشهدا هم کشته شد، نه اینکه رفتند یک ثوابی ببرند. ثواب برای او خیلی مطرح نبود، آنطور رفت که این مکتب را نجاتش بدهد، اسلام را پیشرفت بدهد، اسلام را زنده کند. (۶) تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۷

عقیده به مکتب

اینکه سیدالشهدا را کشاند به آنجا، مکتب بود که کشاند به آنجا،... عقیده

بود که کشاند به آنجا و همه چیزش را داد در مقابل عقیده، در مقابل ایمان، و کشته شد و شکست داد، طرف را شکست داد.^(۷) تاریخ ۱۳۵۸/۷/۲

مخالفت با ظلم

سیدالشهدا سلام الله علیه تمام [اصحاب] خودشان را، همه جوانان خودش را، همه مال و منال، هر چه بود، هر چه داشت - مال و منال که نداشت - هر چه داشت، جوان داشت، اصحاب داشت، در راه خدا داد و برای تقویت اسلام، مخالفت با ظلم، قیام کرد، مخالف با امپراطوری آن روز که از امپراطوریهای اینجا زیادتر بود.^(۸) تاریخ ۱۳۵۸/۷/۳۰

اصلاح جامعه

تمام انبیا برای اصلاح جامعه آمده‌اند، تمام. و همه آنها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هر چه بزرگ باشد، بالاترین فرد که ارزشش بیشتر از هر چیز است در دنیا، وقتی که با مصالح جامعه، معارضه کرد این فرد باید فدا بشود. سیدالشهدا روی همین میزان آمد، رفت و خودش و اصحابش و انصار خودش را فدا کرد، که فرد باید فدای جامعه بشود، جامعه باید اصلاح بشود. «لیقوم الناس بالقسط»^{۱*} باید عدالت در بین مردم و در بین جامعه تحقق پیدا بکند.^(۹) تاریخ ۱۳۶۰/۶/۱۸

۱* - اشاره است به آیه: لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من یتصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز

ما به تحقیق فرستادگان خود را با نشانه‌های روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو فرود آوردیم تا مردم داد را بپا دارند و آهن را فرود آوردیم که در آن قوت کارزار و سودهایی برای مردم هست تا خداوند بداند که او را و فرستادگانش را با ایمان به غیب یاری می‌کند. به درستی که خداوند توانا و مقتدر است. سوره حدید، آیه ۲۵.

برپائی حکومت عدل

زندگی سیدالشهدا، زندگی صاحب سلام الله، زندگی همه انبیای عالم، همه انبیا از آدم تا حالا همه شان این معنا بوده است که در مقابل جور، حکومت عدل را می‌خواستند درست کنند.^(۱۰)
تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۳۰

از بین بردن حکومت جور

سیدالشهدا سلام الله علیه از همان روز اول که قیام کردند برای این امر، انگیزه‌شان اقامهٔ عدل بود فرمودند که می‌بینید که معروف عمل بهش نمی‌شود و منکر بهش عمل می‌شود^{۱*} انگیزه این است که معروف را اقامه و منکر را از بین ببرد، انحرافات همه از منکرات است، جز خط مستقیم توحید هر چه هست منکرات است، اینها باید از بین بروند و ماکه تابع حضرت سیدالشهدا هستیم باید ببینیم که ایشان چه وضعی در زندگی داشت، قیامش، انگیزه‌اش نهی از منکر بود که هر منکری باید از بین برود. من جمله قضیهٔ حکومت جور، حکومت جور باید از بین برود.^(۱۱)
تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۳۰

۱* - قال عقبة بن ابی العیزار: قام حسین علیه السلام بذی حسم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: إنه قد نزل من الامر ما قد ترون و ان الدنيا قد تغیرت و تنکرت و أدبر معروفها و استمرت حذاء قلم یبق منها الاصابة کصابة الاناء و خسیس عیش کالمرعی الویل. الا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء الله محققاً فإنی لا أری الموت الا سعادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برماً.

عقبة بن العیزار گفت: حسین علیه السلام در منطقه «ذی حسم» بر پای خاست پس خدا را شکر گزارد و او را ستود. سپس گفت: چیزی پیش آمد که می‌بینید و به درستی که دنیا دگرگون و عوض شده است و نیکیهای آن پشت کرده‌اند و با شتاب در حال گذر است. پس، از آن جز اندکی آب چون ته مانده‌ای در ظرفی، و زندگی پستی چون چراگاهی بسیار بد، بجای نمانده است. آیا نمی‌بینید که حق به کار بسته نمی‌شود و از باطل بازداری نمی‌شود. حقا که مؤمن باید ملاقات با خدا را (به عوض این زندگی) بخواهد. پس برآستی که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنجش و انزجار نمی‌بینم.

تشکیل حکومت عدل

سیدالشهدا سلام الله علیه که همه عمرش را و همه زندگیش را برای رفع منکر و جلوگیری از حکومت ظلم و جلوگیری از مفاسدی که حکومت‌ها در دنیا ایجاد کردند، تمام عمرش را صرف این کرد و تمام زندگیش را صرف این کرد که این حکومت، حکومت جور بسته بشود و از بین برود؛ معروف در کار باشد، منکرات از بین بروند...

سیدالشهدا سلام الله علیه تمام حیثیت خودش، جان خودش را و بچه‌هایش را، همه چیزش را در صورتی که می‌دانست قضیه این طور می‌شود، کسی که فرمایشات ایشان را از وقتی که از مدینه بیرون آمدند و به مکه آمدند و از مکه آمدند بیرون حرفهای ایشان را می‌شنود همه را، می‌بیند که ایشان متوجه بوده است که چه دارد می‌کند، این جور نبود که آمده است ببیند که بلکه آمده بود حکومت هم می‌خواست بگیرد، اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است و آنهایی که خیال می‌کنند که حضرت سیدالشهدا برای حکومت نیامده خیر؛ اینها برای حکومت آمدند، برای این که باید حکومت دست مثل سیدالشهدا باشد، مثل کسانی که شیعه سیدالشهدا هستند باشد. (۱۲)

تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۳۰

تأمین آینده اسلام

آن حضرت در فکر آینده اسلام و مسلمین بود، به خاطر اینکه اسلام در آینده و در نتیجه جهاد مقدس و فداکاری او در میان انسانها نشر پیدا کند و نظام سیاسی و نظام اجتماعی آن در جامعه ما برقرار شود مخالفت نمود مبارزه کرد و فداکاری کرد. (۱۳)

انتخاب آگاهانه شهدای کربلا

چرا بترسیم؟

حضرت علی بن الحسین سلام الله علیه در آن بحبوحه کذایی که بود راجع به اینکه همه اصلاً مقدر است که باید کشته بشوید، اینطور نقل می‌کنند، اهل منبر که عرض کرد به امام علیه السلام که «اولسنا علی الحق» ما بحق نیستیم؟ فرمود چرا، گفت پس چرا بترسیم از مردن «فاذا لانبالی بالموت» وقتی ما بحقیقیم^{۱*} (۱۴)

تاریخ ۱۳۵۸/۶/۱۲

جنگ برای اقامه نماز

سیدالشهدا در همان ظهر عاشورا که جنگ بود و آن جنگ بزرگ بود و همه در معرض خطر بودند وقتی یکی از اصحاب گفت ظهر شده است فرمود که یاد من آورید نماز را و خدا تو را از نمازگزاران حساب کند و ایستاد در همان جا نماز خواند. نگفت که ما می‌خواهیم جنگ بکنیم، خیر، جنگ را برای نماز کردند^{۲*} (۱۵)

تاریخ ۱۳۵۹/۳/۱۴

۱* - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۸.

۲* - ابوتمامه صائدی چون دید اصحاب امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری به شهادت می‌رسند به ایشان گفت: ای اباعبدالله، جانم به فدایت، می‌بینم که اینان به شما نزدیک شده‌اند و به خدا سوگند، نه، کشته نخواهی شد مگر آنکه پیش از تو کشته شوم (ان شاء الله) و دوست دارم در حالی پروردگارم را ببینم که این نمازی را که هنگامش رسیده است خوانده باشم. راوی می‌گوید: پس حسین علیه السلام سربلند نمود و فرمود: ذکر الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین. نعم هذا اول وقتها. ثم قال: سلهم أن یکفوا عنا حتی نصلی.

(نماز را به یاد آوردی؛ خداوند تو را از جمله نمازگزاران ذاکر قرآن قرار دهد. آری این اول وقت

مسابقه شهادت

هر چه روز عاشورا سیدالشهدا سلام الله علیه به شهادت نزدیکتر می شد افروخته تر می شد و جوانان او مسابقه می کردند برای اینکه شهید بشوند، همه هم می دانستند که بعد از چند ساعت دیگر شهیدند. مسابقه می کردند آنها، برای این که آنها می فهمیدند کجا می روند، آنها می فهمیدند برای چه آمدند، آگاه بودند که ما آمدیم ادای وظیفه خدایی را بکنیم، آمدیم اسلام را حفظ بکنیم. (۱۶)

تاریخ ۱۳۶۰/۴/۱۰

هر شهیدی امام را مصمم تر می کرد

جوانان رزمنده و شجاع ارتش و سپاه و سایر قوای مسلح پیروان شهید جاویدی هستند که تاریخ می گوید هر یک از جوانان و یاران او که به شهادت می رسیدند رخسار مبارکش افروخته تر و آثار شجاعت و تصمیم در او بارزتر می گردید. (۱۷)

تاریخ ۱۳۶۰/۷/۸

هر چه به شهادت نزدیک می شد برافروخته تر می شد

می بینید که در بعض روایات هست که حسین بن علی سلام الله علیه هر چه به ظهر عاشورا نزدیکتر می شد افروخته تر می شد، رویش افروخته تر می شد. ^{۱*}

⇨ نماز است. سپس فرمود: از آن لشکریان بخواهید دست نگه دارند تا نماز بخوانیم. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۴.

۱* - قال علی بن الحسین علیه السلام و لما اشد الامر بالحسین بن علی بن ابی طالب نظر الیه من کان معه فاذا هو بخلافهم لانهم كلما اشد الامر تغیرت الوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجلت قلوبهم و

⇨

برای اینکه می‌دید که جهاد در راه خداست و برای خداست و چنگ و جهاد برای خداست، عزیزانی که از دست می‌دهد از دست نداده است، اینها ذخایری هستند برای عالم بقا. (۱۸)

تاریخ ۱۳۶۲/۲/۴

مرتبه‌ای است در بهشت، نمی‌رسی مگر به شهادت

در خبر شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام وارد است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خواب دید. حضرت فرمود به آن مظلوم که از برای تو درجه‌ای است در بهشت. نمی‌رسی به آن مگر به شهادت ^۱.# (۱۹)

﴿كان الحسين عليه السلام و بعض من معه من خصائصه تشرق الوانهم و تهدي جوارحهم و تسكن نفوسهم.

(حضرت سجاد علیه السلام فرمود: چون کار بر حسین بن علی بن ابی طالب دشوار شد، همراهانش به او نگرستند و ناگاه دریافتند که او بر حالی دیگر است. زیرا هر چه کار دشوارتر می‌شد رنگ آنان دگرگون می‌گشت و اندامشان می‌لرزید و ترس دلهایشان را فرا می‌گرفت. در حالی که روی حسین علیه السلام و برخی نزدیکانش می‌درخشید و اندامشان آرام می‌گشت و دلهایشان قرار می‌گرفت.)

بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

۱* - فجاءه النبي و هو في منامه فأخذ الحسين و ضمه الى صدره و جعل يقبل بين عينيه و يقول: بأبي أنت كاني أراك مرملا بدمك بين عصابة من هذه الامة يرجون شفاعتي مالهم عند الله من خلاق. يا بني انك قادم على أبيك و امك و أخيك و هم مشتاقون اليك و أن في الجنة درجات لا تتالها الا بالشهادة:

پس پیامبر نزد وی آمد - و او در خواب بود - حسین را گرفت و بر سینه خود نهاد و میان دو چشم او بوسه داد و فرمود: پدرم فدای تو باد. چنان است که می‌بینم گروهی از این امت که به شفاعت من امید بسته‌اند در خونت بغلطانند. گروهی که نزد خدا بهره‌ای از شفاعت ندارند فرزندم تو بر پدر و مادر و برادرت وارد گردی در حالی که آنها مشتاق اند به دیدار تو. به تحقیق تو را در بهشت درجاتی است که بدان نرسی مگر به شهادت. (امام این رؤیا را هنگام خروج از مدینه درکنار قبر پیامبر مشاهده فرموده بود.)

بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳ / باب ۳۷.

نجات اسلام و عدالت

سیدالشهداء علیه السلام نهضت عظیم عاشورا را بر پا نمود و با فداکای و خون خود و عزیزان خود، اسلام و عدالت را نجات داد و دستگاه بنی امیه را محکوم و پایه های آن را فرو ریخت. (۲۰)

تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۶

بنی امیه را شکست

سیدالشهداء علیه السلام کشته شد شکست نخورد، لکن بنی امیه را همچو شکست که تا آخر نتوانستند دیگر کاری بکنند، همچو این خون، آن شمشیرها را عقب زد که تا الآن هم که ملاحظه می کنید باز پیروزی با سیدالشهداست و شکست با یزید و اتباع اوست. (۲۱)

تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۹

سلطنت یزید را شکست

سیدالشهداء سلام الله علیه با چند نفر از اصحاب، چند نفر از ارحامشان، از مخدراتشان قیام کردند. چون قیام لله بود اساس سلطنت آن خبیث را به هم شکستند در صورت، ایشان کشته شدند لکن اساس سلطنت را شکستند. اساس سلطنتی که می خواست اسلام به صورت سلطنت طاغوتی درآورد. (۲۲)

تاریخ ۱۳۵۸/۳/۱۰

نتایج قیام عاشورا

اسلام را احیا کردند

اسلام همچو عزیز است که فرزندان پیغمبر جان خودشان را فدای اسلام کردند. حضرت سیدالشهدا (سلام الله علیه) با آن جوان‌ها، با آن اصحاب برای اسلام جنگیدند و جان دادند و اسلام را احیا کردند. (۲۳)

تاریخ ۱۳۵۸/۳/۲۴

ممانعت از معرفی وارونه اسلام

اگر فداکاری پاسداران عظیم الشان اسلام و شهادت جوانمردانه پاسداران و اصحاب فداکار او نبود، اسلام در خفقان رژیم بنی امیه و رژیم ظالمانه آن وارونه معرفی می‌شد و زحمات نبی اکرم ﷺ و اصحاب فداکارش به هدر می‌رفت. (۲۴)

تاریخ ۱۳۵۸/۴/۹

پیشبرد مکتب

چنانچه اولیای حق هم بسیارشان مغلوب شدند لکن مکتب محفوظ ماند. سیدالشهداء سلام الله علیه با همه اصحاب و عشیره‌اش قتل عام شدند لکن مکتبشان را جلو بردند شکست در مکتب نبود پیشروی بود، یعنی بنی امیه را تا ابد شکست داد،

قتل سیدالشهداء یعنی این اسلامی که بنی‌امیه می‌خواست بد نمایش بدهد و با ادعای خلافت برخلاف موازین انسانی عمل بکند آن را سیدالشهداء سلام الله علیه با نثار خون خودشان آن رژیم را، رژیم فاسد را شکست داد و خود مقتول شد. (۲۵)

تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۲

رژیم بنی امیه را دفن کرد

شهادت حضرت سیدالشهداء مکتب را زنده کرد. خودش شهید، مکتب اسلام زنده شد و رژیم طاغوتی معاویه و پسرش را دفن کرد... شهادت سیدالشهدا چیزی نبود که برای اسلام ضرر داشته باشد. نفع داشت برای اسلام، اسلام را زنده کرد. (۲۶)

تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۳

نجات اسلام

اگر سیدالشهدا نبود این رژیم طاغوتی را اینها تقویت می کردند به جهالت برمی گردانند. اگر حال من و تو مسلم بودیم مسلم طاغوتی بودیم، نه مسلم امام حسینی، امام حسین نجات داد اسلام را. (۲۷)

تاریخ ۱۳۵۸/۴/۱۷

استمرار حیات اسلام

اسلام را تا حالایی که شما می بینید، اینجا ما نشسته ایم سیدالشهدا زنده نگه داشته است. (۲۸)

تاریخ ۱۳۵۸/۷/۳۰

اسلام را بیمه کرد

سیدالشهدا سلام الله علیه مذهب را بیمه کرد. با عمل خودش اسلام را بیمه کرد. (۲۹)

تاریخ ۱۳۵۸/۸/۲۹

بیرق یزید را افکند

کسی که برای خدا کار می کند شکست در آن نیست ولو کشته بشویم، شکست نداریم. حضرت سیدالشهدا هم کشته شد لکن شکست خورد؟ الان بیرق او بلند است و یزیدی در کار نیست. (۳۰)

تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۹

یزیدیان دفن شدند

حضرت سیدالشهدا هم شکست خورد، اما پیروزی نهایی را داشتند، مکتبشان شکست نخورد با کشته دادن، دشمنشان را عقب زدند، بساط معاویه را که می‌خواست اسلام را به صورت یک امپراطوری درآورد، برگرداند به زمان جاهلیت و آن اوضاع جاهلیت، شکستش دادند. یزید و اتباع یزید دفن شدند تا ابد، و لعن مردم بر آنهاست تا ابد، لعن خدا هم بر آنهاست و آنها خودشان محفوظ بودند. (۳۱)

تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۱۰

کاخ ستم را فرو ریخت

شخصیت عظیمی که از عصاره وحی الهی تغذیه و در خاندان سید رسل، محمد مصطفی و سید اولیا، علی مرتضی تربیت و در دامن صدیقه طاهره بزرگ شده بود قیام کرد و با فداکاری بی‌نظیر و نهضت الهی خود، واقعه بزرگی را به وجود آورد که کاخ ستمکاران را فرو ریخت و مکتب اسلام را نجات بخشید. (۳۲)

تاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۶

سفیانیان را از صحنه تاریخ راند

شهادت سید مظلومان و هواخواهان قرآن در عاشورا - سرآغاز زندگی جاوید اسلام و حیات ابدی قرآن کریم بود، آن شهادت مظلومانه و اسارت آل الله، تخت و تاج یزیدیان را که با اسم اسلام، اساس وحی را به خیال خام خود می‌خواستند محو کنند، برای همیشه به باد فنا سپرد و آن جریان، سفیانیان را از صحنه تاریخ به کنار زد. (۳۳)

تاریخ ۱۳۶۰/۳/۱۵

قرآن و وحی را جاوید ساخت

اگر عاشورا و فداکاری خاندان پیامبر نبود، بعثت و زحمات جانفرسای نبی اکرم را طاغوتیان آن زمان به نابودی کشانده بودند و (اگر عاشورا نبود منطق جاهلیت ابوسفیانان که می خواستند قلم سرخ بر وحی و کتاب بکشند و یزید آن یادگار عصر تاریک بت پرستی که به گمان خود با کشتن و به شهادت کشیدن فرزندان وحی امید داشت اساس اسلام را برچیند و با صراحت و اعلام «لا خبر جاء و لا وحی نزل» بنیاد حکومت الهی را برکند، نمی دانستیم به سر قرآن کریم و اسلام عزیز چه می آمد) لکن اراده خداوند متعال بر آن بوده و هست که اسلام رهایی بخش و قرآن هدایت افروز را جاوید نگه دارد و با خون شهیدانی چون فرزندان وحی، احیا و پشتیبانی فرماید و از آسیب دهر نگه دارد و حسین بن علی آن عصاره نبوت و یادگار ولایت را برانگیزد، تا جان خود و عزیزانش را فدای عقیده خویش و امت معظم پیامبر اکرم نماید تا در امتداد تاریخ، خون پاک او بجوشد و دین خدا را آبیاری فرماید و از وحی و از ره آوردهای آن پاسداری نماید. (۳۴)

تاریخ ۱۳۶۰/۳/۱۶

با شهادت حسین علیه السلام اسلام نوین شد

امام حسین سلام الله علیه خود و تمام فرزندان و اقربای خودش را فدا کرد و پس از شهادت او اسلام قویتر شد. (۳۵)

تاریخ ۱۳۶۰/۶/۹

بنی امیه را رسوا کرد

سیدالشهدا بحق بود و با عده قلیلی مقابله کرد و در عین حالی که به شهادت رسید و فرزندان او هم به شهادت رسیدند، لکن اسلام را زنده کرد و بنی امیه را رسوا کرد. (۳۶)

تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱۸

اسلام را وارونه نشان دادند

اگر نبود این نهضت، نهضت حسین علیه السلام، یزید و اتباع یزید اسلام را وارونه به مردم نشان می دادند و از اول، اینها اعتقاد به اسلام نداشتند و نسبت به اولیای اسلام حقد و حسد داشتند. سیدالشهدا با این فداکاری که کرد علاوه بر اینکه آنها را به شکست رساند. اندکی که گذشت مردم متوجه شدند که چه غائله ای و چه مصیبتی وارد شد و همین مصیبت موجب به هم خوردن اوضاع بنی امیه شد. (۳۷)

تاریخ ۱۳۶۱/۷/۲۵

تدارک نهضت های حق طلبانه در اسلام

اگر قیام حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه نبود، امروز هم ما نمی توانستیم پیروز شویم. (۳۸)

تاریخ ۱۳۶۱/۷/۲۵

حرکت سیاسی امام حسین علیه السلام

وقتی که حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه آمد مکه و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود که در یک وقتی که همه مردم دارند به مکه می روند، ایشان از مکه خارج بشود. این یک حرکت سیاسی بود تمام حرکاتش، حرکات سیاسی بود، اسلامی - سیاسی و این حرکت اسلامی - سیاسی بود که بنی امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود. (۳۹)

تاریخ ۱۳۶۲/۷/۱۳

امام حسین علیه السلام قیام علیه حکومت جابرانه را به ما آموخت

[سیدالشهدا] امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جابرانه می کند، در مقابل او اگر چه قوای شما ناهماهنگ

باشد پیا خیزید و استنکار کنید، اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار نمایید.^(۴۰)
تاریخ ۱۳۵۷/۹/۱

همه سرزمینها کربلاست

این کلمه «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» یک کلمه بزرگی است که اشتباهی از او می فهمند، آنها خیال می کنند که - یعنی آنها خیال می کنند که - یعنی هر روز باید گریه کرد لکن این محتوایش غیر از این است کربلا چه کرد، ارض کربلا در روز عاشورا چه نقشی را بازی کرد، همه زمینها باید اینطور باشد، نقش کربلا این بود که سیدالشهدا سلام الله علیه با چند نفر جنگ کرد، عدد معدود آمدند کربلا و ایستادند در مقابل ظلم یزید و در مقابل دولت جبار، در مقابل امپراطور زمان ایستادند و فداکای کردند و کشته شدند، و لکن ظلم را قبول نکردند و شکست دادند یزید را. همه جا باید اینطور باشد و همه روز هم باید اینطور باشد، همه روز باید ملت ما این معنا را داشته باشد که امروز روز عاشورا است و ما باید مقابل ظلم بایستیم همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده کنیم، انحصار به یک زمین ندارد، انحصار به یک افراد، نمی شود، قضیه کربلا منحصر جمعیت هفتاد و چند نفری و یک زمین کربلا نبوده، همه زمینها باید این نقش را ایفا کنند و همه روزها، غفلت نکنند ملتها از این که باید همیشه مقابل ظلم بایستند.^(۴۱)
تاریخ ۱۳۵۸/۷/۴

نه گفتن در مقابل امپراطوری ظالمانه باید محفوظ بماند

دستور است این، دستور عمل امام حسین سلام الله علیه، دستور است برای همه: «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دستور است به اینکه هر روز و در هر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید، همان برنامه را، امام حسین با عده کم همه

چیزش را فدای اسلام کرد، مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد و گفت هر روز باید در هر جا این «نه» محفوظ بماند. (۴۲)

تاریخ ۱۳۵۸/۷/۳۰

اگر عاشورا نبود نهضت ۱۵ خرداد هم نبود

ملت عظیم الشان در سالروز شوم این فاجعه^۱* انفجار آمیزی که مصادف با پانزده خرداد ۴۲ بود با الهام از عاشورا آن قیاکوبنده را به بار آورد، اگر عاشورا و گرمی و شور انفجاری آن نبود، معلوم نبود چنین قیامی بدون سابقه و سازماندهی واقع می‌شد. واقعه عظیم عاشورا از ۶۱ هجری تا خرداد ۱۳۶۱ و از آن تا قیام عالمی بقیه الله ارواحنا لمقدمه الفداء در هر مقطع انقلاب ساز است. (۴۳)

تاریخ ۱۳۶۱/۳/۱۵

ما باید روی فداکاری سیدالشهدا حساب کنیم

در حالی که شهادت حضرت سیدالشهدا از همه خسارتهای بالاتر بود ولی چون او می‌دانست که چه می‌کند و کجا می‌رود و هدفش چیست، فداکاری کرد و شهید شد و ما هم باید روی آن فداکاری‌ها حساب کنیم که سیدالشهدا چه کرد و چه بساط ظلمی را به هم زد و ما هم چه کرده‌ایم! (۴۴)

تاریخ ۱۳۶۱/۷/۲۲

سیدالشهدا آموخت به ما که از قلت عدد نترسیم

حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه به همه آموخت که در مقابل ظلم، در مقابل ستم، در مقابل حکومت جائر چه باید کرد. با اینکه از اول می‌دانست که در این راه که می‌رود راهی است که باید همه اصحاب خودش و خانواده

۱* - منظور فاجعه شوم عاشورا است.

خودش را فدا کند و این عزیزان اسلام را برای اسلام قربانی کند، لکن عاقبتش را هم می‌دانست... علاوه بر این، در طول تاریخ آموخت به همه که راه همین است. از قلت عدد نترسید، عدد کاری پیش نمی‌برد، کیفیت اعداد، کیفیت جهاد مقابل اعداء آن است که کار را پیش می‌برد. افراد ممکن است خیلی زیاد باشند لکن در کیفیت ناقص باشند یا پوچ. و افراد ممکن است کم باشند لکن در کیفیت توانا باشند و سرافراز. (۴۵)

تاریخ ۱۳۶۱/۷/۲۵

پی‌نوشت‌ها

- ۱- بیانات امام خمینی به مناسبت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله صحیفه نور جلد ۱ ص ۱۷۴
- ۲- بیانات امام خمینی در مورد عفو زندانیان سیاسی رژیم شاه صحیفه نور جلد ۲ ص ۲۰۸
- ۳- بیانات امام خمینی در مورد ضرورت قیام صحیفه نور جلد ۳ ص ۱۸۲، ۱۸۳
- ۴- بیانات امام خمینی در مورد اهمیت و نتایج قیام صحیفه نور جلد ۴ ص ۱۵
- ۵- بیانات امام خمینی در جمع روحانیون صحیفه نور جلد ۷ ص ۲۳۰
- ۶- بیانات امام خمینی در جمع وعاظ و روحانیون تهران صحیفه نور جلد ۸ ص ۷۱
- ۷- بیانات امام خمینی در جمع فرماندهان سپاه پاسداران صحیفه نور جلد ۹ ص ۱۹۴
- ۸- بیانات امام خمینی در جمع علمای غرب تهران صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۳۰
- ۹- بیانات امام خمینی در جمع کاروانهای حج صحیفه نور جلد ۱۵ ص ۱۴۹، ۱۴۸
- ۱۰- پیام امام به مناسبت سال نو صحیفه نور جلد ۲۰ ص ۱۹۱
- ۱۱- پیام امام به مناسبت سال نو صحیفه نور جلد ۲۰ ص ۱۸۹
- ۱۲- پیام امام به مناسبت سال نو صحیفه نور جلد ۲۰ ص ۱۹۰
- ۱۳- ولایت فقیه ص ۱۶۱
- ۱۴- بیانات امام خمینی در جمع اعضای ستاد مرکزی جهاد سازندگی صحیفه نور جلد ۹ ص ۲۴
- ۱۵- بیانات امام خمینی در جمع دانشجویان و اساتید صحیفه نور جلد ۱۲ ص ۱۴۸
- ۱۶- بیانات امام خمینی در جمع روحانیون تهران صحیفه نور جلد ۱۵ ص ۵۵
- ۱۷- پیام امام خمینی به مناسبت شهادت جمعی از فرماندهان نظامی صحیفه نور جلد ۱۵ ص ۱۷۱
- ۱۸- بیانات امام خمینی در جمع گروهی از کارگران سراسر کشور صحیفه نور جلد ۱۷ ص ۲۳۹
- ۱۹- چهل حدیث ص ۲۱۰
- ۲۰- پیام امام خمینی به ملت مسلمان ایران صحیفه نور جلد ۴ ص ۱۰۰
- ۲۱- بیانات امام خمینی در جمع گروهی از معلمان کشور صحیفه نور جلد ۵ ص ۶۱

- ۲۲- بیانات امام خمینی در جمع اعضای هیأت قائمیه تهران صحیفه نور جلد ۷ ص ۳۶
- ۲۳- بیانات امام خمینی در جمع پزشکان صحیفه نور جلد ۷ ص ۱۰۹
- ۲۴- پیام امام به مناسبت روز پاسدار صحیفه نور جلد ۷ ص ۲۳۶
- ۲۵- بیانات امام خمینی در دیدار با اعضای هیأت‌های بحرینی صحیفه نور جلد ۷ ص ۲۵۱
- ۲۶- بیانات امام خمینی در جمع پاسداران و روحانیون تربت حیدریه صحیفه نور جلد ۸ ص ۱۲
- ۲۷- بیانات امام خمینی در جمع وعاظ و روحانیون تهران صحیفه نور جلد ۸ ص ۷۰
- ۲۸- بیانات امام خمینی در جمع علمای غرب تهران صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۳۰
- ۲۹- بیانات امام خمینی در دیدار با جمعی از روحانیون صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۲۱۶
- ۳۰- بیانات امام خمینی در دیدار با پرسنل نیروی هوایی صحیفه نور جلد ۱۱ ص ۱۵۰
- ۳۱- بیانات امام خمینی در جمع روحانیون ارومیه صحیفه نور جلد ۱۱ ص ۱۵۳
- ۳۲- بیانات امام خمینی در جمع دانشجویان دانشکده افسری صحیفه نور جلد ۱۲ ص ۱۶۱
- ۳۳- پیام امام خمینی به مناسبت سالروز قیام پانزده خرداد صحیفه نور جلد ۱۴ ص ۱۶۳
- ۳۴- پیام امام خمینی به مناسبت روز پاسدار صحیفه نور جلد ۱۴ ص ۲۶۵
- ۳۵- بیانات امام خمینی در جمع اقشار مختلف مردم صحیفه نور جلد ۱۵ ص ۱۱۴
- ۳۶- بیانات امام خمینی در جمع رزمندگان ارتش صحیفه نور جلد ۱۶ ص ۶۸
- ۳۷- بیانات امام خمینی در جمع روحانیون قم و تهران صحیفه نور جلد ۱۷ ص ۵۸
- ۳۸- بیانات امام خمینی در جمع روحانیون قم و تهران صحیفه نور جلد ۱۷ ص ۶۰
- ۳۹- بیانات امام خمینی در جمع اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران صحیفه نور جلد ۱۸ ص ۱۴۰
- ۴۰- پیام امام خمینی به ملت شجاع ایران صحیفه نور جلد ۳ ص ۲۲۵
- ۴۱- بیانات امام خمینی در جمع اعضای هیأت فاطمیون تهران صحیفه نور جلد ۹ ص ۲۰۲
- ۴۲- بیانات امام خمینی در جمع علمای غرب تهران صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۳۱
- ۴۳- پیام امام خمینی به مناسبت سالروز ۱۵ خرداد صحیفه نور جلد ۱۶ ص ۱۷۹
- ۴۴- بیانات امام خمینی در جمع ائمه جمعه صحیفه نور جلد ۱۷ ص ۵۴
- ۴۵- بیانات صحیفه نور جلد ۱۷ ص ۵۸

فصل دوّم

سرگذشت
کتاب شهید جاوید

از نویسنده کتاب شهید جاوید قبل از کتاب شهید جاوید دو مقاله در برخی از نشریه‌های قم منتشر شد هم کتاب شهید جاوید و هم آن دو مقاله سخت مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفت. در این بخش سرگذشت این سه نوشتار آمده است شاید برای آیندگان سودمند باشد.

مقاله اوّل

در ماه جمادی الثانی سال ۱۳۷۹ ق مقاله‌ای از ایشان با این عنوان «بانوی مهربان در کنار پدر» که موضوع آن حدیث کساء و آیه تطهیر می‌باشد در شماره دوم نشریه سه ماهه مکتب تشیع منتشر شد و همزمان با انتشار کتاب شهید جاوید (۱۳۹۰ هـ) همین مقاله به نام «یک فضیلت بزرگ برای پنج تن آل عبا (علیهم‌السلام)» توسط خود ایشان به صورت جزوه‌ای مستقل که گویا از روی همان نشریه افست شده است منتشر گشت.

زمان زیادی از چاپ دوّم آن نگذشت که در اثر اعتراض و تذکر دانشمندان، خود ایشان به برخی اشتباهات عجیب آن مقاله پی برد و آنرا اصلاح، و اصلاح شده آنرا به همان نام نیز به صورت جزوه‌ای مستقل منتشر ساخت و متأسفانه در این چاپ هیچگونه اشاره‌ای به اینکه این مقاله اصلاح شده مقاله قبلی نویسنده است به عمل نیامد.

چند سال پیش، زیرا کس نوشتاری به زبان عربی که منسوب به همین نویسنده است و پس از سال ۱۴۱۲ نگاشته شده به دستم افتاد، دیدم در آن نوشته باز بر مطلب خلاف واقع خود در مورد آیه تطهیر اصرار کرده است.

بد نیست بدانیم علاوه بر جزوه‌ها و کتابهایی که پیش از انتشار آن مقاله، درباره حدیث کساء و آیه تطهیر نگاشته شده است چند اثر دیگر هم پس از این مقاله نگاشته و منتشر شده است:

۱ - «اهل بیت یا چهره‌های درخشان در آیه تطهیر» نوشته مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ شهاب الدین اشراقی و آیه الله حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی دامت برکاته در ۱۸۰ صفحه و زیری.

در این کتاب نامی از آن مقاله برده نشده ولی در برخی از موارد مانند صفحه ۵۱ - ۵۲ به آن اشاره شده است و در حقیقت ردی ای است بر آن مقاله با اضافات.

۲ - «مجمع الانوار یا جلوه گاه حق» شامل این سه بحث: الف - حدیث کساء ب - آیه شریفه تطهیر ج - صلوات بر آل محمد، نوشته حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید حسین موسوی کرمانی در ۳۱۲ صفحه رقی. در این کتاب تصریح شده که ردی است بر آن مقاله.

۳ - «بررسی مسائل کلی امامت» نوشته آیه الله حاج شیخ ابراهیم امینی نجف آبادی. یک بخش این کتاب درباره آیه تطهیر است و بدون اینکه از آن مقاله نامی برده شود به آن پاسخ داده شده و به پاره‌ای از نقاط ضعف آن اشاره شده است

مقاله دوم

در ماه رمضان سال ۱۳۸۶ ق مقاله‌ای با این عنوان «آیا علی قاتل خود را بیدار کرد» از آقای صالحی در شماره دوم سال هشتم مجله مکتب اسلام منتشر شد در شماره چهارم همان مجله در همان سال، انتقاد به آن از نویسندگان دیگر و سپس توضیحی از خود آقای صالحی به چاپ رسید که در اینجا اصل مقاله و آن انتقاد و توضیح را می‌بینیم.^{۱*}

۱* - تذکر: در ملحقات کتاب علم امام که ترجمه علم الإمام مرحوم شیخ محمدحسین مظفر است نوشتاری تحقیقی در ۲۶ صفحه از آیه الله شهید حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی می‌بینیم که به مقاله یاد شده نظر دارد. رک به انتهای کتاب و به صفحه ۲۶۲ - ۲۸۸ کتاب علم امام چاپ ۱۳۹۰ هـ.

آیا علی قاتل خود را بیدار کرد؟

در یک محضر علمی مرد روشنفکری چند سؤال مطرح کرد:
می‌گویند علی علیه السلام در شب نوزدهم ماه رمضان هنگام سحر بمسجد آمد و این ملجم را بیدار کرد و گفت: برخیز می‌دانم زیر جامه خود چه چیز پنهان کرده‌ای (یعنی شمشیر).
و می‌گویند: هنگامی که علی علیه السلام ضربت خورد از خاک محراب برمی‌داشت و بر زخم خود می‌ریخت و این آیه را می‌خواند: ﴿مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى﴾.

در اینجا چند سؤال پیش می‌آید: ۱ - آیا جایز است که امام مقدمات قتل خود را فراهم کند؟! ۲ - با توجه باینکه عمل امام سرمشق دیگران است آیا جایز است که مردم دیگر وسائل کشتن خود را فراهم کنند؟ ۳ - اگر جایز نیست پس چرا می‌گویند: امام چنین اقدامی را کرد و اگر جایز است پس چرا می‌گویند: اقدام به خودکشی ممنوع است؟ ۴ - آیا با آن همه اهمیتی که اسلام به بهداشت و سلامت بدن داده جایز است امام بجای اینکه زخم سر خود را پانسمان کند خاک را که حامل انواع میکروب‌هاست روی زخم تازه خود بریزد؟

چون این سؤالات قابل توجه بود تصمیم گرفتیم قبلاً درباره ضربت خوردن امیرالمؤمنین و جریانات قبل و بعد آن یک بررسی کامل تاریخی بکنیم تا بدانیم آنچه در این باره می‌گویند واقعیت تاریخی دارد یا نه، آنگاه اگر واقعیت تاریخی ندارد موضوع سؤالات بالا خود بخود از بین می‌رود و اگر واقعیت تاریخی دارد برای پاسخ سؤالات فکری بکنیم.

برای بررسی کامل در این مطلب باید از قدیم‌ترین تاریخی که در این باره چیزی نوشته است شروع کنیم و قرن بقرن کتب تاریخ را ورق بزنیم تا بقرن حاضر برسیم.

قدیم‌ترین کتابی که در این باره چیزی نوشته و در دسترس ما هست کتاب «طبقات» محمد بن سعد است که نویسنده آن در زمان حضرت رضا علیه السلام می‌زیسته است محمد بن سعد در کتاب طبقات خود دربارهٔ ضربت خوردن علی علیه السلام چنین می‌نویسد:

«فقام عبدالرحمان بن ملجم و شبيب بن بجرة فاذا اسياهما ثم جاءا حتى جلسا مقابل السدة التي يخرج منها علي ... فلما خرج من الباب نادى: ايها الناس: الصلاة، الصلاة - كذلك كان يفعل في كل يوم، يخرج ومعه درته يوقظ الناس - فاعترضه الرجلان فقال بعض من حضر ذلك: فرأيت بريق السيف و سمعت قائلاً يقول: لله الحكم يا علي لا لك ثم رأيت سيفاً ثانياً فضرباً جميعاً، فاما سيف عبدالرحمان بن ملجم فاصاب جبهته الى قرنه ووصل الى دماغه واما سيف شبيب فوقع في الطاق، وسمعت علياً يقول: «لا يفوتكم الرجل»

(طبقات ابن سعد جلد ۳ طبع بیروت ص ۳۶ و ۳۷)

ترجمه: عبدالرحمان بن ملجم و شبيب بن بجره برخاستند و شمشیرهای خود را گرفته آمدند و در مقابل درب ورودی که علی علیه السلام همیشه از آن می‌آمد نشستند... آنگاه که علی علیه السلام از در بیرون آمد ندا درداد: ای مردم! نماز، نماز - و این عادت وی بود که هر روز (برای نماز صبح) می‌آمد و تازیانهٔ خود را در دست داشت و مردم را بیدار می‌کرد - پس ابن ملجم و شبيب جلو او درآمدند، یکی از کسانی که آن‌جا حاضر بود گفت: من برق شمشیر را دیدم و شنیدم کسی می‌گوید: «حکم برای خداست یا علی نه برای تو» پس شمشیر دیگری را دیدم و هر دو نفر با شمشیر به علی علیه السلام حمله کردند شمشیر عبدالرحمان بن ملجم (به جلو سر وی خورد) و پیشانی تا وسط سرش را شکافت و بمغز رسید ولی شمشیر شبيب بطاق خورد و شنیدم علی علیه السلام گفت: «این مرد را بگیرید که فرار نکند».

در قرن دوم هجری جریان ضربت خوردن علی علیه السلام باین کیفیتی که نقل کردیم بین راویان اخبار و تاریخ نویسان بطور کامل شایع بوده است بطوری که

در بغداد پایتخت اسلام، مرکز دانشمندان؛ محمد بن سعد که یکی از خبرترین علمای تاریخ و حدیث است در تألیف بزرگ و جاویدان خود کتاب «طبقات» آن را می‌نویسد و در معرض مطالعه دانشمندان دیگر می‌گذارد.

پس از آن همین مطلبی که در طبقات محمد بن سعد آمده است قرن بقرن مورد قبول علمای عامه و خاصه واقع شده و آن را در کتب خود آورده‌اند. اینک ما نام دانشمندانی که این مطلب را نوشته‌اند از آن زمان تا عصر حاضر بطور فهرست ذکر می‌کنیم:

ابن قتیبۀ دینوری (قرن سوم) در کتاب الإمامة والسیاسة جلد ۱، ص ۱۶۰ و ابن حنیفۀ دینوری (قرن سوم) در کتاب الاخبار الطوال ص ۱۹۷ و ابوالعباس میرد (قرن سوم) در کامل جلد ۲ ص ۱۲۷ و یعقوبی (قرن سوم) در تاریخ خود جلد ۲ ص ۲۰۲ و طبری (قرن سوم) در تاریخ کبیر جلد ۴، ص ۱۱۱ و عبد الله بن جعفر حمیری (قرن سوم) در قرب الاسناد، بنقل بحار ج ۴۲ طبع جدید ص ۲۰۶ و مسعودی (قرن چهارم) در مروج الذهب جلد ۲ طبع بولاق ص ۳۲ و ابوالفرج اصفهانی (قرن چهارم) در مقاتل الطالبیین ص ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ طبع مصر و شیخ مفید (قرن چهارم) در ارشاد طبع اصفهان ص ۱۰ و ۱۱ و ابن عبد البر (قرن پنجم) در استیعاب جلد ۳ ص ۵۹ و امین الاسلام طبرسی (قرن ششم) در اعلام الوری طبع جدید ص ۲۰۱ و فتال نیشابوری (قرن ششم) در روضة الواعظین طبع قدیم ص ۱۱۶ و ابن شهر آشوب (قرن ششم) در مناقب جلد ۳ ص ۳۱۲ و ابن اثیر (قرن هفتم) در کامل جلد ۳ ص ۱۹۶ و علی بن عیسی اربلی (قرن هفتم) در کشف الغمه جلد ۲ ص ۵۵ و ۵۶ و محمد بن نقیب (قرن هفتم) در تاریخ الفخری ص ۷۳ و ابوالفداء (قرن هشتم) در تاریخ خود جلد ۱ ص ۱۸۹ و ابن کثیر دمشقی (قرن هشتم) در البداية والنهاية ج ۷ ص ۳۲۶ و ابن خلدون (قرن هشتم) در تاریخ خود جلد ۲ ص ۱۱۳۳ طبع بیروت و ابن الصباغ مالکی (قرن نهم) در الفصول المهمة ص ۱۱۵ و ۱۱۶ طبع نجف

و محمد بن خاوند شاه (قرن نهم) در روضة الصفا، جلد ۲ ص ۹۱۰ و ۹۱۳ طبع جدید و ابن حجر مکى (قرن دهم) در ضوائع ص ۱۳۲ و علامه مجلسى (قرن یازدهم) در بحار جلد ۴۲ طبع جدید ص ۲۰۶ و ۲۳۰ و سید محسن امین شامی (قرن چهاردهم) در اعیان الشیعة جلد ۳ ص ۵۶۹ و ۵۷۰.

این دانشمندان که نام بردیم مطلبی را که درباره ضربت خوردن علی علیه السلام از طبقات محمد بن سعد نقل کردیم پذیرفته و با اعتماد کامل با عباراتی قریب بهم در کتابهای نامبرده درج نموده اند.

یک بار دیگر آنچه را درباره ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نمودیم با دقت مطالعه فرمائید، از آنچه در این باره ذکر کردیم و قرن بقرن مورد قبول دانشمندان واقع شده چند مطلب استفاده می شود:

- ۱- ابن ملجم و رفیقش نزدیک درب ورودی کمین کرده بودند که علی علیه السلام را هنگام ورود بمسجد غافلگیر کنند و آن حضرت را بقتل رسانند. ۲- تصمیمی که گرفته بودند هنگام ورود امیرالمؤمنین علیه السلام بمسجد بدست ابن ملجم اجرا شد یعنی: علی علیه السلام بطور غافلگیر مورد حمله ابن ملجم واقع شد و ضربت خورد. ۳- چون علی علیه السلام بطور غافلگیر ضربت خورد هیچگونه فرصتی نبود که قبلاً با ابن ملجم گفتگوئی بکند ۴- چون هیچگونه فرصت گفتگوئی نبود طبعاً علی علیه السلام باین ملجم نفرموده است: برخیز می دانم زیر جامه خود چه چیز پنهان کرده ای. ۵- ابن ملجم از جهت مقابل به علی علیه السلام ضربت زده و از این جهت پیشانی امام هم آسیب دیده است ۶- علی علیه السلام در حال استادگی ضربت خورده است^۱. ۷- این حادثه پس از طلوع فجر وقتی که علی علیه السلام برای نماز صبح آمد

۱* - و در قرب الاسناد بنقل بحار جلد ۴۲، ص ۲۰۶ آمده است که: فوق علی رکبته یعنی بزانو در افتاد.

اتفاق افتاده است نه هنگام سحر ۸- در هیچیک از این بیست و پنج کتابی که نام بردیم ذکر نشده است که علی علیه السلام خاک محراب برداشته و بر زخم سر خود ریخته باشد.

پس موضوع سؤالات بالا خود بخود منتفی می شود یعنی دلیل معتبری نداریم که علی علیه السلام باین ملجم فرموده باشد: برخیز می دانم در زیر جامه خود چه چیز پنهان کرده ای تا این سؤال پیش بیاید که: چرا علی علیه السلام وسائل قتل خود را فراهم آورد؟ و دلیلی نداریم که امیرالمؤمنین علیه السلام خاک محراب بر زخم سر خود ریخته باشد تا این سؤال پیش بیاید که: چرا علی علیه السلام مراعات بهداشت را نکرد؟

پس این دو شایعه از کجاست؟

خواننده محترم طبعاً از خود می پرسد: پس این دو مطلبی که بین مردم تا این حد شایع شده از کجا سرچشمه گرفته؟ یکی اینکه: علی علیه السلام باین ملجم فرمود: از خواب برخیز می دانم در زیر جامه چه داری (یعنی شمشیر) و دیگر اینکه خاک محراب را بر می داشت و بر زخم سر خود می ریخت.

ما در طی مطالعاتی که در این موضوع کردیم چنین یافتیم که: شایعه اول تا آنجا که ما می دانیم برای اولین بار در تاریخ ابن اعثم کوفی نوشته شده و ابن اعثم تاریخ نویس مسامحه کاری است که مورد اعتماد علمای مذهب نبوده است.^{۱*}

شایعه دوم باضافه شایعه اول در یک کتاب مجهول المؤلف و مجهول التاريخ که نویسنده آن مطالب تاریخی را با افسانه های خیالی بهم درآمیخته

۱* - از معجم الادباء نقل شده است که ابن اعثم در نزد اصحاب حدیث ضعیف و غیر قابل اعتماد است - الکنی والالقب جلد ۱، ص ۲۱۰.

است، نوشته شده و علامه مجلسی آنرا بصورت یک داستان طفیلی بدون اینکه بدان اعتماد کند در بحار جلد ۴۲ طبع جدید ص ۲۸۱ و ۲۸۲ از آن کتاب مجهول الحال نقل کرده است^{۱*} و نویسنده ناسخ التواریخ این دو شایعه را از تاریخ ابن اعثم و بحار گرفته و با قدری اصلاح در ص ۶۲۸ از کتاب ناسخ (چاپ امیرکبیر) درج کرده است.

و باید گفت شهرت کامل این دو مطلب پس از تألیف ناسخ التواریخ بوده است.

و تا هر جا که ناسخ التواریخ نفوذ کرده این دو شایعه هم منتشر شده است، و چون پس از تألیف ناسخ، تاریخ معروفی که مخصوصاً بین ایرانیان رواج کامل داشته همین کتاب بوده بدین جهت از زمان مؤلف ناسخ ببعد، این دو شایعه بین مردمی که باین کتاب توجه داشته‌اند شهرت یافته است، زیرا آنچه بین مردم شایع شده از زبان گویندگان بوده و گویندگان هم پس از تألیف ناسخ، این دو شایعه را از آن کتاب گرفته‌اند. حتی مرحوم محدث قمی هم این دو مطلب را بدون اینکه بدان اعتماد داشته باشد در منتهی الامال نقل کرده است.

پس آنچه بین عده‌ای از مردم شایع است غیر از آن است که در کتب تاریخ مشهور و مورد قبول علمای عامه و خاصه است و بظن قوی این دو شایعه فقط بین مردم شیعه فارسی زبان معروف است و در سایر کشورهای اسلامی از قبیل حجاز و مصر و الجزائر و اندونزی و غیره که توجهی به ناسخ التواریخ ندارند چنین شهرتی ندارد.

۱* - دلیل اینکه گفتیم: علامه مجلسی باین داستان اعتماد ندارد اینست که او قبلاً همان مطلبی را که قرن بقرن مورد قبول دانشمندان بوده است بعنوان تاریخ مورد اعتماد در بحار جلد ۴۲ طبع جدید ص ۲۰۶ و ۲۳۰ نقل کرده آنگاه در آخر بابی که مربوط به شهادت علی علیه السلام است تحت عنوان (تذیل) آن داستان افسانه‌ای را تلخیص کرده و از ص ۲۵۹ تا ص ۳۰۱ آنرا بصورت یک مطلب طفیلی آورده است.

نقد نوشته آقای صالحی

در شماره چهارم سال هشتم مجله مکتب اسلام آمده:
بدنبال مقاله‌ای که در شماره دوم سال هشتم تحت عنوان «آیا علی قاتل خود را بیدار کرد؟» بقلم یکی از نویسندگان درج شده بود توضیحی بقلم یکی دیگر از دانشمندان بمارسیده که بدرج آن مبادرت می‌گردد:

علی علیه السلام در کجا شهید شد؟

اخیراً در آن «مجله وزین علمی و دینی» که الهام بخش عالیترین درسهای مکتب اسلام است مقاله‌ای تحت عنوان «آیا علی علیه السلام قاتل خود را بیدار کرد؟» نگاشته شده بود که هدف اصلی نویسنده محترم آن مقاله همانطور که از عنوان مقاله پیدا بود بحث و انتقاد پیرامون مطلبی بود که در مورد بیدار کردن قاتل نقل گردیده است، ولی در ضمن مدارکی که نویسنده برای منظور خود نقل کرده بود این مطلب بچشم می‌خورد که بر خلاف آنچه مشهور است علی علیه السلام در محل عبادت شهید نشده بلکه شهادت آن حضرت نزدیک درب مسجد واقع گردیده است.

در حالی که این مطلب درست نیست و ما مدارکی از کتب حدیث و تاریخ و سخنان دانشمندان بزرگ شیعه و اهل تسنن در دست داریم که همه گواهی می‌دهد شهادت آن بزرگوار در محراب عبادت بوده است و این جمله معروف که درباره آن بزرگ پیشوای جهان اسلام و بشریت می‌گویند: «قتل فی محراب

عبادته لشدة عدله» متکی بهمین مدارک است.

اکنون قسمتی از این مدارک را از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم و تأکید می‌کنیم که این حقیقت نه تنها در کتب بسیاری از رجال و مورخان شیعه و اهل سنت ذکر شده بلکه در روایات متعددی که از اهل بیت علیهم‌السلام بمارسیده است نیز تصریح شده.

۱ - محدث بزرگ عالم شیعه «شیخ صدوق» (متوفای سال ۳۸۲) در کتاب «عیون اخبار الرضا» که از کتب معتبر حدیث شیعه است از امام علی بن موسی الرضا از آباء گرامش از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل می‌کند: پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در پایان خطبه‌ای که در فضیلت و احترام ماه رمضان بیان فرمود گریه کرد، عرض کردم چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می‌آید: کأني بك وأنت تصلي لربك وقد انبعث اشقي الأولين والآخرين شقيق عاقر ناقة ثمود فضربك ضربة على قرنك، گویا می‌بینم که تو مشغول نماز هستی و شقی‌ترین مردم جهان همکار کشنده ناقه ثمود قیام کرده و شمشیر بر فرق تو فرود می‌آورد.^{۱*}

۲ - دانشمند بزرگ شیعه شیخ طوسی در امالی حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از پدران گرامش از امام سجاد علیه‌السلام نقل می‌کند: اما ابن ملجم فضربه فوقعت الضربة وهو ساجد على رأسه؛ ابن ملجم در حالی که علی علیه‌السلام در سجده بود ضربتی بر تارک همایون آن حضرت وارد ساخت.^{۲*}

۳ - مفسر معروف شیعه ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نقل می‌کند که: علی علیه‌السلام در رکعت اول نمازی که ابن ملجم او را ضربت زد یازده آیه از سوره انبیاء خواند.^{۳*}

* ۱ - عیون اخبار الرضا علیه‌السلام جلد اول صفحه ۲۹۷ چاپ قم.

* ۲ - بحار الانوار، ج ۹، صفحه ۶۵۰، چاپ قدیم. به نقل از امالی.

* ۳ - تفسیر ابوالفتوح جلد ۴ - صفحه ۴۲۵.

۴ - سید بن طاووس محدث معروف (متوفای ۶۶۴) در مصباح الزائر زیارت معروفی به نام «جامعة ائمة المؤمنین» نقل می‌کند و در آن زیارت می‌خوانیم: «وانتم بین صریع فی الحراب قد فلق السیف هامته...»؛ بعضی از شما امامان در محراب عبادت فرق نازنینش شکافته گردید.

۵ - مورخ معروف علی بن عیسی اربلی نویسنده کتاب «کشف الغمّة» (متوفای سال ۶۹۳) در حدیثی نقل می‌کند: استفتح و قرء و سجد سجدة فضربه علی رأسه یعنی حضرت شروع به نماز کرد و قرائت را بجا آورد و یک سجده هم نمود و سپس شمشیر بفرق همایونش وارد گشت.^{*۱}

۶ - حتی مرحوم شیخ مفید متکلم و فقیه و مورخ معروف شیعه (متوفای سال ۴۱۳) که روایتی شبیه روایت طبقات ابن سعد نقل نموده در ذیل گفتار خود از عبدالله بن محمد ازدی نقل می‌کند: وقد ضربه شیب بن بجره فاخطاه و وقعت ضربته فی الطاق وهرب القوم نحو الابواب: یعنی نخست شخصی بنام «شیب» شمشیر بسوی حضرت کشید ولی شمشیر او بطاق خورد... و مردم بسوی درهای مسجد فرار کردند^{*۲} از این عبارت بخوبی برمیآید که حادثه دلخراش مزبور در شبستان مسجد واقع شده نه نزدیک درب مسجد.

۷ - دانشمند معروف اهل تسنن «سبط بن جوزی» (متوفای سال ۶۵۴) در کتاب خود «تذکرة الخواص» می‌نویسد: فلما حصل فی المحراب هجموا علیه فضربه ابن ملجم.

یعنی هنگامیکه حضرت در محراب قرار گرفت چند نفر باو حمله کردند و ابن ملجم ضربتی بر آن حضرت فرود آورد^{*۳}.

*۱ - کشف الغمّة ج ۲، صفحه ۶۳ مؤلف این کتاب حدیث فوق را از کمال الدین شافعی نویسنده کتاب «مطالب السؤل» که از دانشمندان قرن ششم هجری است نقل می‌کند.

*۲ - ارشاد مفید ص ۱۱.

*۳ - تذکرة الخواص صفحه ۱۷۷، چاپ نجف.

۸- از بسیاری از کتب استفاده می‌شود که موضوع «ضربت خوردن حضرت امیر مؤمنان در محراب» از قدیم در میان شیعه معروف بوده است، از جمله اینکه «ابن جبیر» (متوفای سال ۶۱۴) و ابن بطوطه که در اواخر سال ۷۲۵ مسجد کوفه را زیارت کرده، هر کدام در سفرنامه‌ی خود می‌نویسند: از محرابی که علی علیه السلام در آن ضربت خورد دیدن کرده‌اند، مخصوصاً «ابن جبیر» می‌نویسد عده‌ای از شیعیان را در آنجا مشغول نماز و گریه و دعا دیدم. قرائن و مدارک دیگری بر این موضوع داریم که از نقل آن برای اختصار خودداری می‌کنیم.

* * *

سپس در مجله مکتب اسلام آمده: اکنون نظر خوانندگان گرامی را بتوضیحی که نویسنده محترم مقاله سابق در این زمینه نگاشته‌اند جلب می‌نمائیم و باین بحث پایان می‌دهیم:

یک توضیح کوتاه

در شماره ۲ سال ۸ مجله علمی و دینی مکتب اسلام مقاله‌ای تحت عنوان: (آیا علی علیه السلام قاتل خود را بیدار کرد؟) نوشتیم و منظور از آن فقط این بود: از سؤالهایی که شده بود جواب بدهیم و چنانکه از عنوان مطلب پیداست هدف مقاله این نبود که درباره علم امام^۱* یا اینکه آیا علی علیه السلام در محراب ضربت خورد؟ و یا اینکه آیا در حال نماز ضربت خورد؟ گفتگو کند ولی چون قضیه محراب با شهادت امام علیه السلام ارتباط مستقیم دارد در این باره توضیح کوتاهی می‌دهیم.

* - شکی نیست که امام علیه السلام وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و عالم بملکوت عالم است و این معنی منافات با آنچه در مقاله سابق اینجانب بود ندارد.

آیا امام علیه السلام در محراب ضربت خورد؟

در آن مقاله توضیح دادیم: هنگامی که علی علیه السلام برای نماز صبح وارد مسجد شد بدست ابن ملجم (که از مدّتی قبل داخل مسجد کمین کرده بود) ضربت خورد.

در این صورت اگر آن درب ورودی که معمولاً امام علیه السلام از آن وارد مسجد می شدند روبروی محراب یا کنار آن باز می شده می توان گفت منافاتی با این مطلب ندارد که ضربت خوردن آن حضرت در محراب واقع شده باشد، همانطور که در تذکره سبط ابن الجوزی ص ۱۷۷ چاپ نجف نوشته است. (فخرج یرید صلاة الصبح... فلما حصل فی المحراب هجموا علیه و ضربه ابن ملجم) و عبارت زیارت جامعه ائمة المؤمنین نیز با همین معنی منطبق می شود. برای مزید اطلاع در این بحث بمدارک زیر نیز مراجعه فرمائید:

بحار الانوار ج ۴۲ - (چاپ جدید) صفحه ۲۰۶ حدیث ۱۰، ارشاد مفید (چاپ اصفهان) صفحه ۱۱، تاریخ طبری جلد ۴ صفحه ۱۱۲ و قضاوت درباره طریق جمع بین همه مدارک بعهدہ صاحب نظران است. ضمناً بعضی احتمال داده اند که کلمه «تصلی» در حدیث «عیون» بمعنی «ترید ان تصلی» باشد و در سند حدیث امالی شیخ نیز ایرادی هست که برای اختصار و خانمه دادن باین بحث از آن خودداری می شود.

شهید جاوید (نوشته سوّم)^{*۱}

در سال ۱۳۴۹ ش کتاب شهید جاوید با دو تقریظ مورخ ۱۵ صفر ۱۳۹۰ و ۴ ربیع الثانی ۱۳۹۰ منتشر شد. چیزی نگذشت که کتاب مذکور مورد اعتراض جدّی تعداد زیادی از فضلا و علماء و نیز نظرات گوناگونی قرار گرفت.

آیه الله صدیقین

شاید اولین اعلامیه‌ای که درباره این کتاب منتشر شد نوشته آیه الله آقا شیخ محمد تقی صدیقین اصفهانی بود به این شرح:

این کتاب به حسب بدو نظر کتاب جالبی است چنانچه نظر دو نفر از فضلاء حوزه مقدسه را هم بخود جلب کرده است لیکن متأسفانه با معرز بودن فضل مؤلف بهیچ وجه بامقام عصمت و علم امام علیه السلام سازگار نمی‌باشد^{*۲} و عمده چیزی که مؤلف را باین دره هولناک متمایل کرده است یکی اینست که فائده‌ای از برای شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام تصور نکرده است با وجود اینکه شهادت آن سرور را ممکن است بعنوان اعلی‌ترین فوائد مذهبی که نصیب جهان و جهانیان شده است معرفی نمائیم و دیگر اینکه مؤلف تنها در یکی از دو طرف

*۱ - البته تفسیر سوره یوسف را پیشتر نوشته بودند پس شهید جاوید نوشته چهارم است.

*۲ - دو مقاله قبلی ایشان هم یکی درباره عصمت و دیگری درباره علم امام، ایجاد اعتراض کرده بود. استادی

مسأله اعتماد بمحتملات تاریخ کرده است و در طرف دیگر اعتماد نکرده است باوجود اینکه اصولاً اعتماد بمحتملات تاریخ در مطالبی که مربوط باصول دین است خطائی است محض. الاحقر محمد تقی صدیقین اصفهانی

آنگاه از طرف مؤلف کتاب شهید جاوید این اعلامیه منتشر شد:

توضیحی درباره کتاب

«شهید جاوید»

شنیده می شود که بعضی افراد خیال کرده اند مطالب کتاب «شهید جاوید» با عصمت و علم امام علیه السلام سازگار نیست. یا - العیاذ بالله - مقام امام علیه السلام را پائین آورده است.

باید توضیحاً عرض کنم که در صفحه ۶ کتاب صریحاً نوشته شده که امام علیه السلام دارای مقام عصمت و وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

و نیز شکی نیست که طبق روایات فراوان، پیغمبر و امام عالم بماکان و ما یکون هستند. ولی چون یکی از اهداف این کتاب جوابگوئی گفته های اهل سنت و خاورشناسان کج اندیش بوده از اینرو مباحث کتاب با صرف نظر از علم غیب امام علیه السلام، از نظر مجاری طبیعی و عادی بررسی شده و این منافات ندارد با اینکه امام علیه السلام بدانند در همین سفر شهید می شود^۱ ولی در عین حال موظف باشد طبق مجاری عادی عمل کند.

و نیز این کتاب نه تنها مقام امام علیه السلام را پائین نیاورده بلکه بتصدیق علمای صاحب نظر، مقام امام علیه السلام را خیلی از آنچه مردم عامی تصور می کنند بالاتر

۱ - این همان مطلبی است که ما می گفتیم اما ایشان به گواهی موارد متعددی از نوشته هایش، از جمله نوشته پشت جلد کتاب «عصای موسی» چاپ دوم قبول ندارد. استاد

برده و مکتب مبارز سرور مجاهدان را بصورتی زنده و متحرک و قابل پیروی مجسم کرده و روش تحقیقی علمای بزرگ شیعه را (از قبیل سید مرتضی و شیخ طوسی) که در مقابل اهل سنت بحث کرده اند^{۱*} بیش از پیش روشن ساخته، و همانطور که نامه های تقدیری که رسیده گویاست: اشکالات و عقده های^{۲*} مردم را حل کرده است.

آری ممکن است یک کتاب علمی و تحقیقی دارای نقاط ضعف یا نقاط ابهامی باشد و با استفاده از تذکرات اصلاحی علمای صاحب نظر (نه افراد عامی) آن نقاط ضعف یا ابهام اصلاح شود و همین تذکرات عالمانه و بیغرضانه است که هر تألیفی را بسوی تکامل پیش می برد. در خاتمه لزوماً تذکر می دهد: به شایعاتی که در محیطی غرض آلود پخش می شود اعتماد نکنید و تا همه کتاب را دقیقاً نخوانید درباره آن قضاوت نفرمائید. صالحی نجف آبادی

سپس مؤلف شهید جاوید جزوه ای در چهارده صفحه به این عنوان منتشر ساخت: چند نمونه از نامه های تقدیری که از طرف آیات و حجج اسلام و دانشمندان برای مؤلف کتاب شهید جاوید رسیده است. این جزوه شامل تقریظ های زیر بود:

۱ - نامه محققانه حضرت آیه الله آقای حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی از طهران

۲ - نامه آقای حاج شیخ محمد شریعت اصفهانی از کراچی پاکستان

۳ - نامه دانشمند گرانمایه فیلسوف بزرگوار جناب استاد محمد تقی جعفری

۴ - نامه حجة الاسلام والمسلمین علامه از بم کرمان

۱* - در جای دیگر در پاسخ آیه الله صافی گلپایگانی گوید: مخاطب شیخ مفید و سید مرتضی در این مطلب شیعیان بوده اند نه اینکه بخواهند به اهل تسنن پاسخ بدهند. استادی

۲* - کدام عقده !؟

- ۵- نامه دانشمند گرانمایه و نویسنده شهیر جناب آقای احمد آرام
 - ۶- نامه یکی از وعاظ رشت
 - ۷- نامه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی...
 - ۸- اشعار محسن خیاطان متخلص به خاتم
- از میان این نامه‌ها، نوشته اوّل و سوم بخاطر مقام علمی نویسندگانش مورد توجه قرار گرفت.

آیه الله حاج سید ابوالفضل زنجانی ره

نامه حضرت آیه الله آقای حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی آنطور که مولف شهید جاوید منتشر کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

دانشمند معظم مؤلف محترم کتاب «شهید جاوید» دامت معاليه. پس از سلام و تحیات فائقه، نسخه‌ای از کتاب را ارسال فرموده بودید مطالعه کردم و آنرا به منظور و هدف از تألیف (رد شبهات نابجای بعضی از مستشرقین و نویسندگان اهل سنت در حادثه قیام مقدس حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه یگانه جهاد شاهکار در راه حق و عدالت) وافی و کافی دیدم انصافاً در ادای مقصود بهدایت دلیل و برهان راه میانه را طی نموده‌اید فشرک الله سعیکم. مخصوصاً خاطر شریف را به یک نکته اساسی که جزء برنامه پیامبران و جانشینان آنها است معطوف می‌دارم: اقامه حجة از طرف باری تعالی بر بندگان خود یکی از سنن الهی است که در طول تاریخ انسانیت بوسیله انبیاء عظام و اولیای کرام صلوات الله علیهم اجمعین جاری بوده و هست و آیاتی از قرآن مجید آنرا تأکید نموده است: رسلاً مبشرين ومنذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل (سورة نساء، آیه ۱۶۵) بنابراین یکی از علل قیام آن حضرت همانا اتمام حجة بود که دیگر جای عذر تراشی برای مخالفان و گمراهان نمانده و در بدبختی‌ها که بسوء اختیار و پس از اقامه حجة برای خود و دیگران در هر دو

جهان فراهم ساختند زبان بشکایت نگشایند و نگویند لولا ارسلت الینا رسولاً؟ در تاریخ اسلام در فاصلهٔ قریب پنجاه سال در سه نوبت زمینهٔ تشکیل حکومت صد در صد عادلانه که سعادت دنیا و آخرت جوامع بشری در سایهٔ آن فراهم می‌شد گسترده شد و متأسفانه مردم استعداد و لیاقت استفاده و تنعم از آن نعمت عظمی از خود نشان نداده و در هر سه نوبت با دست جنایتکار خود آنرا برچیدند. اولی در بحرانی‌ترین ادوار تاریخ که جهل و ضلالت و بیدادگری جهانرا تیره و تار ساخته و انسانیت بحال احتضار افتاده و در انتظار و آرزوی قیام مصلح و رهبر الهی دست نیاز و استغاثه بلند کرده بود. با بعثت حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله روح حیات در آن دمیده شد و میرفت که در سایهٔ حریت و عدالت بکمال مادی و معنوی رسیده و براستی رستگار گردد متأسفانه با رحلت آن بزرگوار قوای رجعیّت بکار افتاده و مردم بتدریج بعادات و سنن جاهلیت گرایش نمودند و آیهٔ کریمهٔ اِذَا ن مات اَوْ قتل انقلبتم علیٰ اعقابکم مصداق پیدا کرد و از این پس قوانین شریعت در معرض تحریف و سوء تفسیر و در مرحلهٔ اجراء دچار تبعیض شده و دائرهٔ عدل رفته رفته تنگ‌تر گردید تا در اواخر عهد عثمان چهرهٔ تابناک عدالت در محاق جور و استبداد و استبعاد و استثمار ناپدید شد در این مرحله با قیام حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بامر خلافت رحمت الهی شامل جهانیان گردیده و عدالت اجتماعی بار دیگر رخساره بنمود و هزاران افسوس که دولت مستعجل شد و با همهٔ مجاهدت پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر آن حضرت در اثر عدم رشد اجتماعی و بی‌لیاقتی مردم امر اصلاح متوقف ماند، و با شهادت آن بزرگوار و روی کار آمدن معاویه علیه اللعنه دورهٔ بیست سالهٔ اختناق فرا رسید و عوامل جور و استبداد آنچنان بکار افتاد که اَنَّ بنی امیه اتخذوا مال الله دولا و عبادۀ خولاً. و شد آنچه می‌دانیم. شدت خفقان بیست ساله تحرکی در مردم خصوصاً در عراقها که هنوز عدل و رحمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را بخاطر

داشتند بوجود آورد و با زمینه ظاهراً مساعدی که مردم عراق از خود نشان دادند نهضت حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه بوقوع پیوست و پرچم عدالت و حریت بار سوّم به اهتزاز آمد و می‌رفت که جامعه را از یوغ جور و استعباد رها نماید و قوانین آسمانی را در روی زمین مستقر سازد دریغ‌ا که قیام مصلحانه و نجات بخش آن بزرگوار هم با حق شناسی و کفران نعمت و ناسپاسی مواجه گردید و جامعه نالایق به بخت و اقبال خود پشت پا زد یعرفون نعمة الله ثمّ ينكرونها.

حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با فراهم آمدن یاوران حجة را بر خود تمام دید و به زمامداری و اصلاح امر امت قیام نمود و در خطبة شقشقیّه بدین معنی تصریح می‌فرماید: لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر وما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم لا لقيت حبلاًها على غاربها. حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه نیز بموجب حدیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که خود یکی از راویان آنست: «من رأى... مستحلاً لحرم الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله يعمل في عباد الله بالاتم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله ان يدخله مدخله» در زمینه تحرك مردم عراق خود را موظف بقیام علیه حکومت جائره دیده و در خطابه‌های خود صریحاً می‌فرمود: وانا احق من غير. و نحن اهل البيت اولی بولاية هذا الامر من هؤلاء المدعين ما ليس لهم والسائرین فیکم بالجور والعدوان. بدین سبب بار سفر عراق را بست تا بکمک آنها قدرت بدست آورده و انقلاب را بشمر رساند چه موعظة تنها و بدون ضمانت اجراء بدرد انقلاب نمی‌خورد و مفسدان و سرکشان را سرجای خود نمی‌نشانند و طالب اصلاح در هر عصر بناچار می‌باید در پی کسب قدرت باشد لوانّ لی بکم قوّة او آوی الی رکن شدید (سوره هود ۸۰) بدیهی است اتکاء حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در موقع عزیمت بعراق جهت مبارزه با اصحاب جمل و صفین بعدد

قلیل (هفتصد نفر) نبود که از مدینه همراهش بودند بلکه به پشتیبانی مردم ولایات و مخصوصاً بکرمک عراقیها اعتماد نمود و همچنین حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه نیز به همین امید و اطمینان بصداهانامه مردم عراق و گزارش سفیر مخصوص و مورد وثوق خود مبنی بر آمادگی آنها بیاری و نصرت آن سرور رهسپار عراق شد و هر دو بزرگوار مطابق سنن عقلائی و بمقتضای ظواهر امر رفتار کرده و بوظیفه خود قیام نمودند اینکه بعدها هر دو باست عهده و پیمان شکنی مردم مواجه گردیدند حساب دیگری است و اختصاص به ایشان ندارد و تشخیص مؤمن و منافق و مخلص و ریاکار مادام که در معرض امتحان در نیامده اند کار آسانی نیست و شخص حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله نیز بارها به سست پیمانی و عهد شکنی منافقان مواجه شدند و پیش از آنکه وحی آسمانی از خبث طینت و فریبکاری آنان پرده بردارد ایشان به مقتضای ظاهر حال و از دیدگاه حسن ظن بآنها می نگرستند و همه را یار و یاور خود می پنداشتند عفی الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لك الذین صدقوا و تعلم الکاذبین (سوره توبه، آیه ۴۳) و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم (سوره توبه، ۱۰۱).

وامّا اخبار رسول اکرم صلوات الله علیه و آله از شهادت این دو بزرگوار که از طرق فریقین وارد شده و از مسلمات است و خود آن دو وجود مقدس پیش از اصحاب سر و راویان حدیث از آن آگاه بودند، دقت در الفاظ حدیث می رساند که همه اعلام بوقوع چنین حادثه است نه دستور ایقاع و بوجود آوردن موجبات آن و زمان وقوع حادثه در این روایات ذکر نشده و در ابهام خود باقی است و محتمل بود در جای دیگر و در زمان دیگر بوقوع پیوند و بدین معنی نیست که از رویه عقلائی و توسل و بکار بستن سنن طبیعی پیروی نشود، چنانکه عبارت خطابه حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه فإن نزل القضاء بما نحب فنحمد الله علی نعمائه نیز حاکی از ابهام قضیه نسبت بزمان

وقوع آنست. خلاصه آنکه برگزیدگان حق تعالی که رسالت ارشاد و اصلاح را عهده‌دار می‌شوند دو نوع مأموریت دارند یکی هدایت مردم براه حق پرستی و بهبود وضع مادی و روحی آنها در حدود امکانات و شرائط مساعد، و دیگری اتمام حجت، و چنانچه در ضمن این مأموریت بشهادت هم برسند سعادت است که نباید از آن روگردان بشوند مطابق نصوص قرآن مجید عده‌ای از پیغمبران خدا در راه دعوت و رسالت خود بدرجه شهادت نائل شده‌اند ولی حجت را بر مردم عصر خود تمام کرده‌اند. ذلک بانّهم کانوا یکفرون بآیات الله و یقتلون النّبیین بغیر الحق (سوره بقره، ۶۱) اولیاء عظام و اوصیاء کرام پیامبران نیز که در شرائط مساعد قیام به امر دعوت و اصلاح وضع جامعه نمودند از این سنّت (فداکاری در راه حق) مستثنی نبوده و بچنین سرنوشتی دچار گشته‌اند و در هر صورت وظیفه و رسالت خود را به انجام رسانده‌اند یا بهدایت سواد اعظم مردم توفیق یافته و در مبارزه با فساد پیروز شده‌اند و یا با اتمام حجت بشهادت رسیده‌اند. قل هل تربصون بنا الاّ احدی الحسنیین (سوره توبه ۵۲). والسلام علیکم ۲۵، صفر ۹۱.

سید ابوالفضل موسوی

اصل نامه آیه الله زنجانی^۱*

بسم الله الرحمن الرحيم

دانشمند معظم مؤلف محترم کتاب «شهید جاوید» دامت معالیه. پس از سلام و تحیات فائقه، نسخه‌ای از کتاب را ارسال فرموده بودید مطالعه کردم و آنرا به منظور و هدف از تألیف (رد شبهات نابجای بعضی از مستشرقین و نویسندگان اهل سنت در حادثه قیام مقدس حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه یگانه جهاد شاهکار در راه حق و عدالت) وافی و کافی دیدم انصافاً در ادای مقصود بهدایت دلیل و برهان راه میانه را طی نموده‌اید فشرک الله سعیکم. بعضی مطالب بعنوان مستدرک بنظرم رسید که در فهرس ضمیمه یاد داشت کردم و ملاحظه خواهید فرمود و مخصوصاً خاطر شریف را به یک نکته اساسی که جزء برنامه پیامبران و جانشینان آنها است و نسبت به آن توضیح لازم نداده شده بود معطوف می‌دارم و چنانچه بیان مقصود از حوصله نامه خصوصی فزونی داشته و سخن به درازا بکشد ناگزیر و معذورم و در فشردگی مطالب کوشش خواهم نمود.

اقامة حجة از طرف باری تعالی بر بندگان خود یکی از سنن الهیه است که در طول تاریخ انسانیت بوسیله انبیاء عظام و اولیای کرام صلوات الله علیهم اجمعین جاری بوده و هست و آیاتی از قرآن مجید آنرا تأکید نموده است: رسلاً

۱* - زیرا کس نسخه اصل آن نزد ما موجود است.

مبشرین و منذرین لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل (سوره نساء، ۱۶۵) واذ قالت امة لم تعظون قوماً الله مهلكهم او معذبهم عذاباً شديداً قالوا معذرة الى ربكم (سوره اعراف ۱۶۴) ولو انا اهلكناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولاً فنتبع آياتك من قبل ان نذلّ ونخزى (سوره طه ۱۳۴) ولو لا ان تصيبهم مصيبة بما قدّمت ايديهم فيقولوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولاً فنتبع آياتك و نكون من المؤمنين (سوره قصص، ۴) ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حيّ عن بينة (سوره انفال ۴۲)، بنابراین يكی از علل قیام آن حضرت همانا اتمام حجة بود که دیگر جای عذر تراشی برای مخالفان و گمراهان نمانده و در بدبختی ها که بسوء اختیار و پس از اقامه حجة برای خود و دیگران در هر دو جهان فراهم ساختند زبان بشکایت نگشایند و نگویند لولا ارسلت الينا رسولاً.

در تاریخ اسلام در فاصله قریب پنجاه سال در سه نوبت زمینه تشکیل حکومت صد در صد عادل که سعادت دنیا و آخرت جوامع بشری در سایه آن فراهم می شد گسترده شد و متأسفانه مردم استعداد و لیاقت استفاده و تنعم از آن نعمت عظمی از خود نشان نداده و در هر سه نوبت با دست جنایتکار خود آنرا برچیدند. اولی در بحرانی ترین ادوار تاریخ که جهل و ضلالت و بیدادگری جهان را تیره و تار ساخته و انسانیت بحال احتضار افتاده و در انتظار و آرزوی قیام مصلح و رهبر الهی دست نیاز و استغاثه بلند کرده بود^{۱*}. با بعثت حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله روح حیات در آن دمیده شد و میرفت که در سایه حریت و عدالت بکمال مادی و معنوی رسیده و براستی رستگار گردد متأسفانه با رحلت آن بزرگوار قوای رجعت بکار افتاده و مردم بتدریج عبادات

* ۱ - وکانوا یستفتحون من قبل علی الذین کفروا.

و سنن جاهلیت گرایش نمودند و آیه کریمه افان مات أو قتل انقلبتم علیٰ اعقابکم مصداق پیدا کرد و از این پس قوانین شریعت در معرض تحریف و سوء تفسیر و در مرحله اجراء دچار تبعیض شده و دائره عدل رفته رفته تنگ تر گردید تا در اواخر عهد عثمان چهره تابناک عدالت در محاق جور و استبداد و استبعاد و استثمار ناپدید شد در این مرحله با قیام حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بامر خلافت رحمت الهی شامل جهانیان گردیده و عدالت اجتماعی بار دیگر رخساره بنمود و هزاران افسوس که دولت مستعجل شد و با همه مجاهدات پی گیر و خستگی ناپذیر آن حضرت، در اثر عدم رشد اجتماعی و بی لیاقتی مردم امر اصلاح متوقف ماند با شهادت آن بزرگوار و روی کار آمدن معاویه علیه اللعنه دوره بیست ساله اختناق فرا رسید و عوامل جور و استبداد آنچنان بکار افتاد که ان بنی امیه اتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا.

و شد آنچه می دانیم. شدت خفقان بیست ساله تحرکی در مردم مخصوصاً در عراقیها که هنوز عدل و رحمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را بخاطر داشتند بوجود آورد و باز مینه ظاهراً مساعدی که مردم عراق از خود نشان دادند نهضت حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه بوقوع پیوست و پرچم عدالت و حریت بار سوّم باهتزاز آمد و می رفت که جامعه را از یوغ جور و استبعاد رها نماید و قوانین آسمانی را در روی زمین مستقر سازد دریغ که قیام مصلحانه و نجات بخش آن بزرگوار هم با حق شناسی و کفران نعمت و ناسپاسی مواجه گردید و جامعه نالایق به بخت و اقبال خود پشت پا زد یعرفون نعمه الله ثمّ ینکرونها. حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با فراهم آمدن یاوران حجة را بر خود تمام دید و به زمامداری و اصلاح امر اتّ قیام نمود و در خطبه ششقیّه بدین معنی تصریح می فرماید: لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر وما اخذ الله علی العلماء ان لا یقارّوا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم لألقیت حبلاً علی غاربها. حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه

نیز بموجب حدیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که خود یکی از راویان آنست: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناكثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغير عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله ان يدخله مدخله در زمینه تحرك مردم عراق خود را موظف بقیام علیه حکومت جائره دیده و در خطابه‌های خود صریحاً می‌فرمود: وانا احق من غير.. فلعمري ما الإمام الا العامل بالكتاب والقائم بالقيسط والدائن بدين الحق ونحن اهل البيت اولى بولاية هذا الامر من هؤلاء المدعين ما ليس لهم والسائرین فيکم بالجور والعدوان.. وانا خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي.. بدين سبب بار سفر عراق را بست تا بکمک آنها قدرت بدست آورده و انقلاب را بشمر رساند چه موعظه تنها و بدون ضمانت اجراء بدرد انقلاب نمی‌خورد و مفسدان و سرکشان را سرجای خودشان نمی‌نشانند و طالب اصلاح در هر عصر بناچار می‌باید در پی کسب قدرت باشد لو ان لي بكم قوة او اوي الي ركن شديد (سوره هود ۸۰)

بدیهی است اتکاء حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در موقع عزیمت بعراق جهت مبارزه با اصحاب جمل و صفین بعدد قلیل (هفتصد نفر) نبود که از مدینه همراهش بودند بلکه به پشتیبانی مردم ولایات و مخصوصاً بکمک عراقیها اعتماد نمود همچنین حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه نیز به همین امید و اطمینان بصدهانامه مردم عراق و گزارش سفیر مخصوص و مورد وثوق خود مبنی بر آمادگی آنها بیاری و نصرت آن سرور رهسپار عراق شد و هر دو بزرگوار مطابق سنن عقلائی و بمقتضای ظواهر امر رفتار کرده و بوظیفه خود قیام نمودند اینکه بعدها هر دو با سست عهدی و پیمان شکنی مردم مواجه گردیدند حساب دیگری است و اختصاص به ایشان ندارد در هر اجتماعی که قیام بمبارزه مطرح می‌شود در بدو امر و شدت غلیان احساسات افرادی پیدا می‌شوند که بامشت‌های گره کرده حماسه‌ها سروده و شعار یا مرگ یا پیروزی می‌دهند و

خود را در صف مجاهدان جانباز و صمیمی جا می‌زنند و یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم ولکنهم قومٌ یفرقون (سوره توبه، ۵۶) ولی همینکه کار بصورت جدّی در آمد و روز پیکار فرا رسید تحت تأثیر عوامل ترس و حبّ حیا و طمع جاه و مال راه فرار در پیش گرفته و میدان را خالی می‌کنند فلما کتب علیهم القتال تولّوا الا قليلاً منهم والله عليم بالظالمين (سوره بقره، ۲۴۶) فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشية الله او اشدّ خشية (سوره النساء، ۷۷) مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اتاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة (سوره توبه، ۳۸)

تشخیص مؤمن و منافق و مخلص و ریاکار مادام که در معرض امتحان در نیامده‌اند کار آسانی نیست و شخص حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله نیز بارها به سست پیمانی و عهدشکنی منافقان مواجه شدند و پیش از آنکه وحی آسمانی از خبث طینت و فریبکاری آنان پرده بردارد ایشان بمقتضای ظاهر حال و از دیدگاه حسن ظن بآنها می‌نگریستند و همه را یار و یاور خود می‌پنداشتند عفی الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین (سوره توبه، آیه ۴۳) و ممن حولکم من الاعراب منافقون و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم (سوره توبه ۱۰۱).

و اما اخبار رسول اکرم صلوات الله علیه و آله از شهادت این دو بزرگوار که از طرق فریقین وارد شده و از مسلمات است و خود آن دو وجود مقدس پیش از اصحاب سرّ و راویان حدیث از آن آگاه بودند، دقت در الفاظ حدیث می‌رساند که همه اعلام بوقوع چنین حادثه است نه دستور ایقاع و بوجود آوردن موجبات آن، و زمان وقوع حادثه در این روایات ذکر نشده و در ابهام خود باقی است و محتمل بود در جای دیگر و در زمان دیگر بوقوع پیوندد و بدین معنی نیست که از رویه عقلائی و توسل و بکار بستن سنن طبیعی پیروی

نشود، چنانکه عبارت خطابهٔ سیّد الشهداء صلوات الله علیه فإن نزل القضاء بما نحب فنحمد الله على نعمائه نیز حاکی از ابهام قضیه نسبت بزمان وقوع آنست. خلاصه آنکه برگزیدگان حق تعالی که رسالت ارشاد و اصلاح را عهددار می‌شوند دو نوع مأموریت دارند یکی هدایت مردم براه حق پرستی و بهبود وضع مادی و روحی آنها در حدود امکانات و شرائط مساعد و دیگری اتمام حجت و چنانچه در ضمن این مأموریت بشهادت هم برسند سعادت است که نباید از آن روگردان بشوند مطابق نصوص قرآن مجید عده‌ای از پیغمبران خدا در راه دعوت و رسالت خود بدرجۀ شهادت نائل شده‌اند ولی حجت را بر مردم عصر خود تمام کرده‌اند.

ذلك بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله ويقتلون النبيين بغير الحق (سورة بقره، ۶۱) او كلّمّا جائكم رسول بما لا تهوى أنفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم وفريقاً تقتلون (سورة بقره، ۸۷) قل فلم تقتلون انبياء الله من قبل ان كنتم مؤمنين (سورة بقره، ۹۱) فيما نقضهم ميثاقهم وكفرهم بآيات الله وقتلهم الانبياء بغير حق.

اولیاء عظام و اوصیاء کرام پیامبران نیز که در شرائط مساعد قیام به امر دعوت و اصلاح وضع جامعه نموده‌اند از این سنّت (فداکاری و جانبازی در راه حق) مستثنی نبوده و یچنین سرنوشتی دچار گشته‌اند و در هر صورت وظیفه و رسالت خود را به انجام رسانده‌اند یا بهدایت سواد اعظم مردم توفیق یافته و در مبارزه با فساد پیروز شده‌اند و یا با اتمام حجت بشهادت رسیده‌اند. قل هل تریصون بنا الا احدی الحسنین (سورة توبه ۵۲) و چنانچه قضیه رویائی ان الله شاء ان یراک قتیلًا* صحت داشته باشد همانا اشاره بهمین سنّت جاوید بوده و

*۱ - حدود سی سطر از نوشته مرحوم آیه الله زنجانى حذف شده است. شما خواننده گرامی حدس نمی‌زنید که علت حذف بخشی از آنچه حذف شده این باشد که با نظر مؤلف شهید جاوید مخالف بوده، مثلاً آیه الله زنجانى حدیث ان الله شاء ان یراک قتیلًا را از حیث مضمون بی اشکال

سنن خلقت و قوانین طبیعت خود همان انعکاس مشیت الهی است و لکن تجد لسنّة الله تبدیلاً قیام آن حضرت گذشته از هدف‌های عالی و باارزش که در برداشت وسیله اتمام حجّت بر همه و مخصوصاً بر اشخاصی بود که از روی جهل و گستاخی بصلح و متارکه حضرت امام حسن صلوات الله علیه که در آن شرائط و اوضاع بصورت الزام آور بوجود آمد اعتراض کرده و حماسه سرائی می نمودند با در نظر گرفتن قوانین معرفه النفس و علم الاجتماع می توان گفت که جامعه‌های بعد از صدر اوّل نیز مانند اسلاف خود لیاقت و آمادگی استفاده در حکومت عادلّه اسلامی نداشته و هنوز هم ندارند و گرنه غیبت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه تا این حد بدرازا نمی کشید و عدم لیاقت مردم است که مانع از ظهور و تشکیل حکومت واحده اسلامی و بسط عدل اجتماعی شده است انّ الله لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا ما بأنفسهم.

والسلام علیکم ۲۵، صفر ۹۱ سید ابوالفضل موسوی

سؤالی که در اینجا مطرح می شود اینست که چطور شده آقای صالحی هنگام چاپ این نامه در آن جزوه و نیز در آغاز چاپ دوم و چاپ‌های بعد کتاب شهید جاوید آنرا تقطیع و تلخیص کرده اند بدون اینکه هیچ اشاره‌ای به این عمل کرده باشند و نیز هیچ جا از آن مطالبی که آیه الله زنجانی به عنوان مستدرک در فهرستی ضمیمه این نامه برای ایشان فرستاده اند یاد نکرده اند.

↪ دانسته، اما مؤلف شهید جاوید مضمون آنرا غیر قابل توجیه می داند. و نیز به چه علت مؤلف شهید جاوید جمله «خاطر شریف را به یک نکته که نسبت به آن در کتاب شهید جاوید توضیح لازم داده نشده بود» را که دالّ بر نقص کتاب است حذف کرده اند؟! استادی

مؤلف شهید جاوید چون شنیده بود، بنده نقدی بر کتاب ایشان می نویسم این نامه را پیش از چاپ به بنده دادند که بخوانم و از تأیید آیه الله زنجانی که حقیر هم برای ایشان احترام خاصی قائل بودم آگاه شوم. بنده پس از خواندن و دقت در نوشتار آیه الله زنجانی نامه ای به این شرح خدمتشان ارسال داشتم.

البته قبل از ارسال این نامه نقد خود را هم منتشر ساخته بودم.

نامه اینجانب به آیه الله زنجانى

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر ت مبارک علامه معظم حضرت آیه الله آقای سید ابوالفضل موسوی زنجانى دام ظلّه بعد از سلام و تحیات و عرض ارادت عکس نامه‌ای که حضرت تعالی راجع به کتاب شهید جاوید مرقوم فرموده‌اید مؤلف کتاب شهید جاوید به بنده دادند تا مطالعه کرده و از نظریه شما نسبت بآن کتاب آگاه شوم (و به بنده فرمودند که این نامه چاپ می‌شود) نامه را با دقت خواندم و استفاده نمودم و لازم دانستم که خاطر شریف را به چند نکته معطوف دارم.

(۱) پس از انتشار کتاب شهید جاوید بنده در صدد برآمدم راجع به این کتاب تا آنجا که برایم میسر است تحقیق و بررسی کنم و بحمد الله در طول ۲۰۰ ساعت مطالعه و مراجعه توانستم یک سلسله یادداشت‌هایی تهیّه کنم که به تمام معنی حاکی از اینست که تحقیق این نویسنده محترم رسا و عمیق نبوده بلکه دارای اشتباهات فراوان است از باب نمونه قسمتی از آن یادداشت‌ها را بصورت یک جزوه منتشر کردم که ضمیمه نامه خدمتان ارسال شد امیدوارم مطالعه فرموده و از تذکرات لازم دریغ نفرمائید البته بنده این جزوه را قبل از انتشار به نظر سه نفر از افاضل و اساتید حوزه علمیه رساندم و آنها تقریباً پسندیدند سپس بانشار آن اقدام نمودم.

(۲) نامه حضرت تعالی را که مؤلف کتاب شهید جاوید بعنوان تقریظ بر کتاب تلقی کرده و خیال دارد آن را چاپ کند. از جهاتی مخالف با خود کتاب است

مثلاً حضرت تعالی در ص ۵ سطر ۸ اینطور مرقوم داشته‌اید:

قیام آن حضرت گذشته از هدف عالی و با ارزش که در برداشت وسیله اتمام حجت بر همه و مخصوصاً بر اشخاصی بود که از روی گستاخی و جهل بصلح و متارکه حضرت امام حسن صلوات الله علیه که در آن شرائط و اوضاع بصورت الزام آور بوجود آمد اعتراض کرده و حماسه سرائی می نمودند...

ص ۲۰۲ تا ص ۲۱۲ کتاب شهید جاوید اصرار دارد که بگوید و ثابت کند که امام حسین علیه السلام هم می خواست مثل امام حسن علیه السلام آنجا که دیگر پیروزی نظامی برایش میسر نبود با یزید صلح کند حتی این عبارت را هم فرمود: دعونی ارجع الی المكان الذی منه اتیت او ان اسیر الی ثغر من الثغور فاکون رجلاً من المسلمین لی مالهم و علی ما علیهم او ان اتی امیر المؤمنین یزید فاضع یدی فی یده فیری فی رأیه (در پاورقی ص ۲۰۷ شهید جاوید می نویسد توضیح این سه پیشنهاد را در تاریخ طبری بخوانید اشاره به این سه پیشنهاد است که ذکر شد مراجعه می فرمائید) بنابراین امام حسین هم می خواست صلح کند ابن زیاد نپذیرفت و امام حسن علیه السلام هم ابتدا صلح نکرد بلکه همانطور که مرقوم فرموده‌اید در یک شرائط مخصوص صلح بصورت الزام آوری بوجود آمد. و نیز حضرت تعالی در ص ۵ مرقوم داشته‌اید که رؤیای ان الله شاء ان یراک قتیلاً اگر صحت داشته باشد...

ص ۱۲۸ به بعد شهید جاوید می نویسد اصلاً این حدیث معنای قابل قبولی ندارد «شاء» تشریعی باشد غلط است تکوینی باشد غلط است و و منطق این روایت گنج کننده و غیر قابل پذیرش است.

و نیز در ص ۳ مرقوم داشته‌اید: بعدها هر دو با سست عهدی و پیمان شکنی مردم مواجه گردیدند...

ص ۸۳ به بعد شهید جاوید تحت عنوان (روحیه مردم کوفه) اصرار دارد که ثابت کند مردم سست عهدی نکردند بلکه غافلگیر شدند و مورد ملامت نباید

قرار بگیرند (جز عده کمی که منافق بودند).

در ص ۱ مرقوم داشته‌اید که: یکی از علل قیام امام حسین علیه السلام اتمام حجّت بود که جای عذر تراشی برای مخالفان و گمراهان نباشد.

کتاب شهید جاوید اصرار دارد که اثبات نماید امام حسین علیه السلام بامید کوفه و بصره و و با اطمینان به پیروزی حرکت کرد و معلوم است که اتمام حجّت در صورت اطمینان هیچ معنا نخواهد داشت مثلاً کسی که می‌داند یا اطمینان دارد اگر به مستأجر خود بگوید خانه را تخلیه کن او بلا فاصله تخلیه می‌کند معنا ندارد بگوید امروز می‌روم و بمستأجر اخطار می‌کنم تا اتمام حجّت شده باشد بلکه اتمام حجّت در صورتیست که احتمال قوی بدهد که او از تخلیه خانه ابا می‌نماید (اما اتمام حجّت با علم باینکه او از تخلیه خانه امتناع می‌کند معنا دارد) پس راجع بامام حسین علیه السلام باید بگوییم از نظر ظاهر احتمال پیروزی و شکست را می‌داد نه اینکه اطمینان به پیروزی داشت و برای کسیکه از اوّل احتمال (معنی به) شکست را می‌داده لازم نیست در صورت قطعی شدن شکست هم حتماً صلح کند بلکه آن جا هم می‌تواند ایستادگی کند تا کشته شود.

نکته دیگر

در ص ۴ مرقوم داشته‌اید چنانکه عبارت خطابه حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه فان نزل القضاء بما نحب این جمله از خطابه‌های حضرت نیست بلکه از گفتگوی ایشان با فرزدق است که در منزل صفاح نقل شده و مادر جزوه (بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید) ثابت کرده‌ایم که این نقل طبری بخصوص اعتبار ندارد و مدرک ارشاد هم همین نقل طبری است.

در ص ۳ مرقوم داشته‌اید امام علیه السلام صریحاً می‌فرمود: ... انّما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي.

این جمله قسمتی از همان هشت صفحه مقتل خوارزمی است که از ابن اعثم

نقل کرده است و مؤلف شهید جاوید در پاورقی ص ۹۹ می نویسد... قوه خیال ابن اعثم یا دیگران این عبارات را در مورد خواب امام و مطالب قبل و بعد آن اختراع کرده است.

در ص ۳ نیز مرقوم داشته اید امام علیه السلام می فرمود: اَنَا اَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ فِي بَعْضٍ مِنْ نَسَخَةِهَا «عَبْر» است چنانکه «لَمْ يَغْيِرْهُمْ» «لَمْ يَغْيِرْ» است و معنا خیلی فرق می کند نویسنده شهید جاوید یک نسخه را مُسَلَّم و نسخه دیگر را نادیده گرفته است و اصلاً فکر نمی کنم «غَيْر» با نقطه با علی متعدی شود بخلاف «عَبْر» بی نقطه (لازم است بلغت مراجعه شود).

نکته دیگر

اگر امام علیه السلام علم غیب کلی هم نداشته باشد طبق روایات منقوله از امام حسین علیه السلام علم بکشته شدن در این سفر را داشته است ولی در عین حال از سنن طبیعی و ظاهری پیروی کرده است منطق ظاهری آن حضرت قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین بوده است اما در اینجا بخصوص می دانسته که کدام حسنی نصیب او می گردد و هدف جزوه ما اثبات این موضوع است.

نامه آیه الله زنجانى در پاسخ نامه اینجانب

بسم الله الرحمن الرحيم

فاضل ارجمند جناب آقای رضا استادى تهرانى دام علاه بعد السلام والتحيّة نامه گرامى مورخ هشتم ماه صفر (ربيع الاول ظ) پيوست برساله (بررسى قسمتى از كتاب شهيد جاويد) در شانزدهم آن ماه عزّ وصول بخشيد رساله را مطالعه کرده و از مندرجات نامه اطلاع يافتم بواسطه يك سلسله شواغل فكرى و تراكم آلام در تقديم جواب قصور شده و معذورم خواهيد فرمود.

نزاهت قلم آن جناب را ستوده و آرزو مندم همه نويسندگان و منتقدان از اين شيوه پسنديده پيروي نموده و اصل مناظره نظيرك را از نظر دور ندارند ائمه هدى صلوات الله عليهم ادب مناظره را قولاً و عملاً بما ياد داده و در احتجاجات خودشان همواره راه نصف را در پيش گرفته و با نهايت تواضع و تنازل با خصم روبرو شده اند و بالاتر از همه قرآن مجيد در مقام محاجّه حق با باطل صرف، اين روش را انتخاب و تعليم نموده است و انا و اياكم لعلى هدى او في ضلال مبين.

اما در اصل موضوع حقيقت امر آنست در سيره و شرح نهضت حضرت سيد الشهداء صلوات الله عليه بررسى محققانه و تنقيح كافى بعمل نيامده است گرچه در قرون اولى اين حادثه با اهميتى كه در خور آنست تلقى شده و در كتب علم الرجال در مقام توصيف و تعريف عدّه بيشترى از علماء سلف و روايت حديث بدین جمله بر مى خوريم (وله كتاب مقتل الحسين عليه السلام) ولى باكمال تأسف اغلب

آن منابع از میان رفته است و کتابهایی که در قرون متأخره تألیف شده است غالباً بنقل مصائب و احیاناً بذکر خوارق عادات پرداخته‌اند در نوشته‌های مستشرقین و اهل سنت هم منابع امامیه مورد مراجعه واقع نشده و از تحریف حقایق احتراز ننموده‌اند شعراء خیال باف و قصاصین حرفه‌ای در این بازار آشفته به ترکنازی پرداخته و برستی مرز حق و باطل و صدق و کذب را در هم شکسته و عامه ناس را سرگردان ساخته‌اند.

در چنین وضع پریشانی سزاوار است خواص قوم پیا خواسته و لجنه‌ای از صلحا و فضلا محققین تشکیل بدهند و آنها با تشریک مساعی منابع موجود فریقین را بدقت بررسی نموده با در نظر گرفتن قوانین ثابته علم الاجتماع و معرفه النفس (نه فرضیه‌ها) سیره جامعی برشته تحریر درآورند تا مورد استفاده عارف و عامی و خودی و بیگانه قرار گیرد و البته این عمل باید در محیط آزاد و سالم از مراء و جدل که این ایام در موضوعات مشابه متداول شده است و نیز فارغ از جار و جنجال عوام (اعم من القصاصین المتعممین و لا بسی القلاص والحاسرین) صورت پذیرد و در تشخیص روایات همان روش که در مسائل فقهیه معمول به بوده است اتخاذ شود.

ناگفته نماند که هر کتابی فیما اظلته السماء جز قرآن مجید قابل بحث و انتقاد است و نویسندگان در هر مقام شامخ بوده باشد از ضعف بشری خالی نتواند بود و علو مقام، احتمال اشتباه و غفلت را در افراد غیر معصوم مرتفع نمی‌کند در غیر ضروریات مذهب اختلاف فکر و عقیده در میان علماء سلف و خلف بس فراوان است و میدان استنباط و اجتهاد بسی پهن‌اور یسعنا ما وسعهم شایسته نیست در محیط علم اختناق فکری پدید آید و صاحب‌نظران بتقلید علی العمیاء که نه عاقلانه است و نه مشروع کشانده شوند و بجمود و خمود گرایند ملاک تشخیص ضروری از غیر ضروری نیز واضح و روشن است اللهم اهدنا من عندك و افض علينا من فضلك و انشر علينا من رحمتك و انزل علينا من برکاتك.

اینکه بجملة (عبارت خطابه حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه فان نزل البلاء) نکته گیری کرده اید همانا مقصودم مخاطبه و مکالمه آنحضرت با فرزدق شاعر است و بهر سخن دراز یا کوتاه سخندان سخنور می توان خطابه اطلاق کرد و لا مشاحه فی الاصطلاح و همچنین از اینکه کلمه (فلم یغیر. انا احق من غیر) آورده ام انتقاد نموده اید اولاً «تغییر» بمعنی سرزنش و توبیح در باب امر بمعروف و نهی از منکر در مرحله دوم است و ابتداءً باید با زبان خوش و ملایمت وارد شد و بعد بمراحل دیگر پرداخت چه معنی دارد آنحضرت تنها مرحله دوم را ذکر کند؟ ثانیاً چنانچه شواهد دیگر را در نظر بگیرید تصدیق خواهید نمود که نسخه غین معجم درست است و متعدی به علی نیز استعمال شده است عن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه انّ الله لا یعذب العامّة بذنب الخاصّة اذا عملت الخاصّة بالمنکر سرّاً من غیر ان تعلم العامّة فاذا عملت الخاصّة بالمنکر جهاراً فلم یغیر^۱ ذلك العامّة استوجب الفريقان العقوبة من الله عزوجلّ. و عن رسول الله صلی الله علیه و آله انّ المعصیة اذا عمل بها العبد سرّاً لم یضرّ الاّ عاملها فاذا عمل بها علانیة ولم یغیر علیه اضرّت بالعامّة وسائل جلد ۱۱، ص ۴۰۷ مرفوعاً من رأى منكم منكراً فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه وذلك اضعف الایمان مسلم بن حجاج، جلد ۱، ص ۵۰.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۲۱ ربیع سال ۹۱ سید ابوالفضل موسوی

علامه محمدتقی جعفری ره

نامه تقریظ دانشمند گرانمایه فیلسوف بزرگوار جناب استاد محمدتقی جعفری

بسمه تعالی

حادثه‌ای مانند حادثه خونین نینوا که رهبر قهرمانش حسین بن علی علیه السلام است از بزرگترین ذخائر انسانیت در گذرگاه قرون و اعصار است. این واقعه عظیم انسانی و الهی اگر قدرت ادامه عظمت و نیروی تحریک انسانها بسوی مقاصد عالی انسانی نداشت از مرز دشت نینوا و سال ۶۱ هجری تجاوز نمی‌کرد و نام حسین و حرکت او در میان سالهای ۶۱ هجری و سالی که «گاندی» با تمام صراحت اظهار کرد که ما راه حسین را پیش گرفته‌ایم تکیه گاه فداکاران جوامع انسانی نمی‌گشت.

این سخن امام حسین علیه السلام که می‌فرماید: «لکم فی اسوة؛ عمل من در این قیام سرمشق شماست» این حقیقت را می‌فهماند که جنبش آن حضرت برای همیشه چون چراغی فروزان در راه انسانها می‌درخشد و جوامع انسانی باید از این قیام پیروی کنند.

مسلم است که در چنین حادثه بزرگی مخصوصاً با فاصله گرفتن صاحب نظران از جنبه عینی قضیه، اختلاف نظر در تفسیر و بهره‌برداری از آن یک مسأله طبیعی می‌باشد.

بدیهی است از نظر منطق واقع بینی، هیچ متفکری نمی‌تواند چنان واقعه‌ای را مانند حادثه‌ای که در خانه‌اش و در مقابل چشمانش اتفاق افتاده است تلقی

نموده و همه خصوصیات قضیه را قاطعانه در معرض افکار بگذارد. کتاب «شهید جاوید» که بقلم متین و واقع جوی دانشمند ارجمند آقای صالحی نجف آبادی نوشته شده آثار تتبع لازم و دقت نظر در آن کاملاً روشن است.

آنچه که اینجانب از مطالعه کتاب احساس کردم اینست که ایشان کوشش و فعالیت شایسته‌ای در تحقیق حادثه خونین کربلا صورت داده و ریشه‌های آن را که در هر دوره و جامعه‌ای می‌تواند آموزنده باشد نشان داده‌اند. البته مسلم است که نویسنده ارجمند آگاه‌تر از آنند که تحقیقات مفیدشان را در این کتاب بعنوان واقعیات بسته و غیر قابل نظر تلقی نمایند بلکه ایشان با این گام شایسته راهی پیش پای کاروانیان تحقیق باز کرده‌اند که با گامهای مخلصانه و عالمانه در آن راه پیش بروند و بتدریج حقیقت قیام حسینی را هرچه واقع بینانه‌تر و روشن‌تر منعکس سازند ان شاء الله

۱۳۵۱/۳/۲۱ محمد تقی جعفری

* * *

همانطور که ملاحظه می‌کنید علامه جعفری ره، نگفته است: فرضیه‌ای که آقای صالحی مطرح کرده‌اند صحیح است بلکه فرموده‌اند: راه تحقیق باز است تا حقیقت قیام حسین علیه السلام روشن‌تر شود.

اما چون از نامه ایشان برداشت شد که ایشان موافق کتاب شهید جاوید است و از کتاب شهید جاوید هم برداشت می‌شد که با علم امام علیه السلام نمی‌سازد، برای دفع توهم نوشته‌ای را که از نظر تان می‌گذرد سه ماه بعد در جزوه‌ای (جیبی ۱۴ صفحه) با نام «سخنی کوتاه در علم امام علیه السلام» منتشر ساخت.

سخنی کوتاه در علم امام

نوشته

علامه محمدتقی جعفری ره

بسمه تعالی

کتاب پرورق تاریخ بشری تعدی و تجاوزهای بیشمار را ثبت کرده است که نژاد بشری چه در صورت فردی و چه در حالات دسته جمعی بیکدیگر روا داشته است. داستان دشت خونین نینوا در میان آنهمه خصومت‌ها و کشتارها و شکست‌ها و پیروزی‌ها از برجستگی و فروزندگی فوق العاده‌ای برخوردار است که تنها دیدگان نافذ و مغزهای رشد یافته بشری می‌توانند عظمت آنرا دریابند.

قهرمان مثبت آن استادان قافله سالار شهیدان کوی حق و حقیقت، حسین بن علی علیه السلام و قهرمان منفی آن یزید بن معاویه است. بعبارت دیگر نماینده حق و عدالت و ابدیت اصول عالیة انسانی حسین علیه السلام با یاوران معدودش، و نماینده باطل و ستمگری و بردگی و ضد اصول عالیة انسانی یزید با هواخواهان زیاد و فریب خورده‌اش.

شدت رویداد خونین نینوا از بامداد یک روز آغاز، و پیش از فرارسیدن شامگاه همانروز پایان رسید، اما با نظر به برتری حق و حقیقت از زمان و لحظاتی، همانرویداد محدود، نتیجه خود را بر فراز قرون و اعصار روانه ساخته، انسان و ایده آلهای نهائی او را که آیین جاودان اسلام تفسیر و توجیهش را بعهده گرفته است، نجات داد.

بنابراین موضوع کربلا که حیاتی‌ترین تکاپوی انسانیت با ضد انسانیت بوده است، باندازه گسترش و عمق حقیقت نهفته در انسان، که اسلام ضمانت بارور کردن آن را متکفل است گسترده بابدیت و نافذ بریشه‌های اصیل ایده‌آل‌های انسانی است. توضیح و تفسیر و تحلیل چنین حادثه‌ای نه تنها از عهده یک انسان ساخته نیست بلکه متفکرین آگاه و بیغرض یک دوره و عصر هم نمی‌توانند در تفسیر حادثه حسین علیه السلام بیش از آگاهی و معرفت محدود بشریات آن دوره و عصر را که مقتضای عینک اختصاصی آنها است ادعائی داشته باشند. لذا بطور قطع می‌توان گفت: ما هنوز با کتاب جامعی که درباره حسین بن علی علیه السلام و شخصیت الهی و داستان خونینش نوشته شده باشد روبرو نگشته‌ایم.

بیداریهای نسبی در دوران اخیر در جوامع اسلامی باعث شده است که نویسندگان و فضلاء کشورهای اسلام باین موضوع حیاتی و اجتماعی و الهی توجه داشته و کتابهایی را مانند:

«سمو المعنى في سمو الذات» و «ایام الحسین» و «ابوالشهداء» تألیف نمایند. اخیراً کتابی بنام شهید جاوید بقلم یکی از نویسندگان نگارش یافته است، اینجانب کتاب نامبرده را مطالعه کرده‌ام کتاب از نظر فن نویسندگی و تحلیل موضوعات و پیگیری مطالب شایسته توجه و بهره برداری است و مقدمه‌ای که اینجانب بکتاب نامبرده نوشته‌ام، فقط متذکر همین نکته بوده‌ام و چنانکه در مذاکرات حضوری با نویسنده محترم روشن شده است، اینجانب با همه محتویات و نتایج کتاب موافق نیستم، (اگر چه نکاتی چند پس از مذاکرات سه روزه که با نویسنده داشتیم مورد اتفاق نظر ما قرار گرفته است) البته لازم بود نویسنده کتاب پیش از چاپ مقدمه اینجانب، که تقاضای نوشتن آن را از اینجانب نمودند، بهمه مسائل طرح شده مخصوصاً به تذکراتی که درباره دو موضوع اساسی کتاب (علم ماورای طبیعی امام و اثر شهادت امام حسین علیه السلام که ذیلاً بطور اختصار بآنها اشاره می‌شود) بایشان داده بودم اشاره کوتاهی بنمایند.

سپس به احتمال اینکه نویسنده یادآوری تذکرات اینجانب را فراموش کنند، از یکی از دوستان تقاضا کردیم که به قم رفته، مقدمه را برای تجدید نظر مسترد بدارند، که متأسفانه بدون استرداد تحت عنوان نامه‌ای از اینجانب! در مقدمه کتاب منتشر شده است.

امادو موضوع اساسی که حضوراً با ایشان مذاکره گردید و مخالفت خود را با نظریه نویسنده ابراز داشته‌ام بقرار ذیل است:

موضوع یکم - با نظر به مجموع منابع معتبر اسلامی این حقیقت جای گفتگو نیست که امام دارای شخصیت الهی است که روح امامت نیز نامیده می‌شود، محصول سرمایه اولی و خدادادی و تکاپوی آزادانه امام در راه تقوی و فضیلت و بهره‌برداری از آن سرمایه است که آنانرا از دیگران متمایز می‌سازد. این مسأله‌ای نیست که از نظر منطق عقلانی که عظمت انسان و اعتلای فوق العاده او را می‌پذیرد و نیز از نظر منابع معتبر اسلامی قابل تردید بوده باشد.

علم ماورای طبیعی و تصرف خلاف روش طبیعی در حقوق و مقررات تثبیت شده که از بنده‌ای مانند خضر بروز کرده است اثبات‌کننده همین مزیت است که پیشوایان الهی و اولیاء الله دارا می‌باشند.

انکار این حقیقت یا از عدم اطلاع ناشی می‌شود و یا از مقایسه کار پاکان با مردم معمولی که از حیات چیزی جز خور و خواب و خشم و شهوت بهره برداری نکرده‌اند.افرادی که به جهت تخلق به اخلاق الله دارای علم ماورای طبیعی و تصرف در طبیعت اند، به قدری فراوان اند که جایی برای بحث و تردید نمی‌گذارد در صورتیکه بنا باصول مسلمة اسلامی مخصوصاً عالم تشیع مقام امام خیلی بالاتر از اولیاء الله معمولی است.

مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه فرموده «ما شککت فی حق مذ اریته» (از آنموقع که حق بمن نشان داده شده است شکی درباره آن نداشته‌ام)

چنین مطلبی بدون حیا زت مقام والای ولایت عظمی که داشتن علم ماورای طبیعی یکی از شئون آن است امکان پذیر نمی باشد.

حتی عبدالرحمن بن خلدون که از مکتب اهل بیت عصمت تقریباً بی اطلاع و ظاهراً معلوماتش در این باره منحصر به محتویات «ملل و نحل» شهرستانی و «الفصل» ابن حزم می باشد در ص ۳۳۴ از کتاب مشهورش (مقدمه) چنین می نویسد: و این کتاب (جفر) اگر پیدا شود و اثبات شود که از خود امام صادق است می تواند بهترین مستند بوده باشد زیرا اهل بیت، اهل کرامات می باشند.

و اگر این شخصیت الهی (روح امامت) و علم ماورای طبیعی امام که انگیزه ها و هدف های حیات را از افق بالاتری نشان می دهد در تفسیر و توجیه حادثه نینوا که سرنوشت اسلام و انسانیت را در مقابل گروه ضد انسانیت تعیین می کرد دخالت نداشته است، پس در کدام مورد آن روح امامت و علم ماورای طبیعی اثری ایجاد خواهد کرد؟ باضافه اینکه اگر دخالت دو حقیقت مزبور را در رویداد کربلا نپذیریم آنهمه اخبار معتبر که شهادت امام حسین علیه السلام را چه با زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و چه بوسیله امیرالمؤمنین علیه السلام و خود سرور شهیدان بطور قابل اطمینان نقل نموده - و خود نویسنده نیز آنها را می پذیرند - بازگو کرده است، بیهوده خواهد شد.

بهمین جهت است که می گوئیم امام شهید از روی علم واقعی بدشت نینوا حرکت فرموده است گرچه این حرکت با کالبد مادی و در قلمرو ماده و در قلمرو جریانات طبیعی انجام گرفته است که خود مقتضی مشورت در جریانات و توقف و حرکات جزئی مختلف بوده است. و این امور به هیچ وجه منافاتی با علم کلی امام به اصل حادثه و نتایج آن ندارد.

در یک مثال معمولی شاید اغلب انسانها در طول زندگانی خود با این پدیده روبرو شده اند که انگیزه و هدف و لزوم حرکت به سوی آن هدف و نتایج آنرا کاملاً میدانستند و با این حال بجهت آنکه اجرای این علم در قلمرو جهان

طبیعت و با حواس طبیعی صورت می گرفته است، لذا در کیفیت شروع حرکت و تنظیم قوا و توقف‌ها و مشاوره‌ها و سایر امور مربوطه غوطه ور می‌شوند. اما علم کلی که در نهانگاه درون خود دارند کوچکترین تزلزلی بجهت آن امور نداشته است.

و اگر بعضی از اشخاص کوتاه بین چنین گمان کنند که اقدام حسین علیه السلام نوعی خودکشی بوده است در حقیقت آنان، خود زنده کردن حقیقی را که با جانبازی پاکان اولاد آدم صورت می‌گیرد خودکشی نام نهاده‌اند و این خود اهانتی بر مقام والای انسانی است که کشته شدن در راه احیای اصول عالی انسانی و احیای انسانیت را خودکشی معرفی می‌نمایند^{۱*}.

موضوع دوم - اثر شهادت قافله سالار شهیدان راه حق و حقیقت است. در کتاب شهید جاوید به این مسأله دقت کافی نشده است لذا شهادت آنحضرت در بعضی از جملات کتاب نه تنها بدون نفع معرفی شده است، بلکه با نظر به بعضی از منابع قابل تفسیر و توجیه، ضرری بعالم اسلام تلقی شده است و اگر امام حسین علیه السلام حکومت را بدست می‌گرفت بحال اسلام و مسلمین سودمند بود و چون باین آرمان نرسیده است لذا موجب ضرر شده است.

اگر چه بنا باظهارات نویسنده این موضوع در چاپ اخیر تعدیل شده است، ولی اینجانب چنانکه نظریه خود را در موضوع اول بیان کردم در این موضوع هم عرض می‌کنم که روح امامت پیشوایان الهی بدانجهت که زندگی و مرگ را از افق بالاتری می‌نگرد لذا سود و ضرر واقعی از لحاظ آن شخصیت‌های الهی غیر از آن پدیده‌های طبیعی است که از آنان در قلمرو جهان طبیعت نقش

۱* - متأسفانه در کتاب شهید جاوید بطور مکرر از این جمله «خود را به کشتن دهد» بجای جمله «به استقبال شهادت در راه خدا برود» استفاده شده است. استاد

می‌بندد. درست دقت فرمائید آیا هیچ فردی چه مسلمان و یا غیر مسلمان می‌تواند ادعا کند که نشان دهنده شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها و تنها آن حکومت پنج ساله بوده است که در کشاکش و غوغای زمان خود قرار گرفته و باصطلاح معمولی، از نظر کشور گشایی و سیاست بمعنای معمولی بسیار ناچیز بوده است؟

آنچه که می‌تواند شخصیت علی علیه السلام را در آن دوران محدود زمامداری برای ما روشن بسازد دادگری و تقوی و فضیلت الهی آن مرد الهی بوده است اما آیا می‌توانیم بگوئیم علی علیه السلام همان بوده است که تنها پنج سال خلافتش نشان می‌دهد آنهم از نظر حکومت و سیاست بمعنای معمولی اش؟

نهج البلاغه و سایر آثار مورد یقین نشان می‌دهد که عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام و شخصیت الهی اش آن اندازه بزرگ بوده است که حکومت محدود پنج ساله توانائی ابراز یک صدم آنرا هم نداشته است.

ما این جمله را درباره علی علیه السلام در تمام منابع معتبر اسلامی داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است «یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» ما از بزرگترین متفکرین قرون اخیر که حتی از ملت اسلامی هم نبوده است این جمله را داریم (امام علی بزرگ بزرگان یگانه نسخه ایست که نه شرق و نه غرب نه دیروز و نه امروز نظیر آن را ندیده است).

آیا دو جمله فوق تنها حوادث خلافت پنج ساله را بازگو می‌کند؟!

فرض می‌کنیم که حکومت آن دوران بدست سرور شهیدان حق و عدالت امام حسین علیه السلام می‌افتاد آیا جز این بود که چند سال کم و بیش جوامع بشری از حکومت عادلانه آن حضرت بهره‌مند می‌گشت؟ اما ساخته شدن انسانها آن چنانکه قرآن مجید دستور می‌دهد بایستی مطابق تکاپو و اختیار خود انسانها صورت بگیرد اینکه هدف حسین علیه السلام را در چارچوبه حکومت پنج ساله منحصر کنیم مسلماً قیافه ناچیزی از حسین علیه السلام را توضیح داده‌ایم، لذا باید گفت:

مادامیکه امام در قلمرو حیات است تمام تکاپوی خود را در راه اصلاح حیات فردی و اجتماعی که متصل به «ان الدار الاخرة لاهی الحیوان» است صرف می‌کند و چون حیات طبیعی‌اش با شکست ظاهری روبرو شود باز پیروزی پشت پرده این دنیای دارالغرور را بدست آورده است و همین پیروزی پیشوایان الهی است که ابدیت اصول انسانی را تضمین کرده است.

از طرف دیگر چه سود و نتیجه‌ای بالاتر از این در مورد شهادت قهرمانانه حسین علیه السلام می‌توان تصور کرد که پس از رویداد حادثه کربلا قرون و اعصار بس طولانی سر مشق مجاهدان راه حقیقت قرار گرفته و دلباختگان اصول الهی انسانها را از سقوط در سیه چال نومیدی نجات داده است.

(فسلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیاً)

محمد تقی جعفری

* * *

آیا به نظر شما خواننده گرامی و با انصاف، پس از انتشار این جزوه از سوی علامه محمد تقی جعفری ره، چاپ نوشته اول ایشان، در چاپهای بعدی شهید جاوید، کاری خلاف اخلاق نیست؟!

ممکن است به ذهن شما بیاید که نویسنده شهید جاوید فقط در چاپهای اول کتاب شهید جاوید و پیش از انتشار این جزوه، نوشته علامه جعفری را چاپ کرده است، اما متأسفانه این طور نیست زیرا در چاپ یازدهم آن که فعلاً در اختیار اینجانب است همان تقریظ بدون اشاره به این جزوه چاپ شده است.

علامه جعفری علاوه بر آن جزوه، در مقاله‌ای مفصل نظر خود را درباره قیام امام حسین مبنی بر اینکه آن حضرت می‌دانست در این سفر شهید می‌شود را بیان کرد

علامه محمد تقی جعفری (ره)

این مقاله را برای کنگره بین المللی امام خمینی رحمه الله و فرهنگ عاشورا نوشته‌اند:

آگاهی امام حسین علیه السلام به شهادت خویش در قیام بزرگ عاشورا

آیا امام حسین علیه السلام می‌دانست که در این قیام بزرگ شهید می‌شود؟ چند نظریه در پاسخ به این سؤال مطرح شده است که مورد بحث و بررسیهای مشروح قرار گرفته است. ما برای بیان آنچه که به نظر می‌رسد دو نظریه عمده از آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

نظریه یکم، این است که اگر چه قیام امام حسین از همه جهات صحیح و مستند به انگیزگی تکلیف خداوندی بود، ولی او نمی‌دانست در این قیام به شهادت خواهد رسید.

نظریه دوم می‌گوید: امام حسین علیه السلام شهادت خود را در قیامی که فرموده بود، می‌دانست. و این نظریه با توضیحات گوناگون در تحلیلهایی که برای داستان کربلا صورت گرفته است، بررسی شده است. ما درباره این مسأله مهم [صحّت نظریه دوم] مطالبی را بیان می‌کنیم:

۱- مقام والای امامت این پیشوایان فوق طبیعی است که علم غیب و آگاهی از آینده را به اذن الهی برای آنان، امکان‌پذیر می‌سازد.

۲- خداوند سبحان در قرآن مجید در سورة الجن آیه ۲۶ و ۲۷ می فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً. الا من ارتضى من رسول...» (خداوند دانای غیب است و کسی را به غیب خود مطلع نمی سازد مگر به کسی از فرستادگان خود که رضایت بدهد...) این آیه صریح است در امکان علم غیب برای غیر خدا. این آیه با نظر به آیات دیگر که علم غیب را مخصوص خدا می داند، این معنی را اثبات می کند که کسان دیگر نیز با عنایت خداوندی می توانند عالم به غیب شوند. روایاتی که می گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علم غیب را به وسیله وحی از پروردگار گرفته و ائمه علیهم السلام از پیامبر خدا اخذ نموده اند بسیار فراوان است^{۱*} این مطلب در خطبه ۱۲۸ از نهج البلاغه آمده است، مراجعه فرمایید.

۳- عبدالرحمن بن خلدون در فصل پنجاه و سوم از مقدمه، پس از بیان مواردی از علم غیب مستند به امام جعفر صادق علیه السلام می گوید: «حال که کرامت «کشف و شهود» و اطلاع از امور غیبی برای سایر مردم (از کسانی که ریاضت کشیده و موفق به تهذیب و صفای درونی گشته اند) امکان پذیر است، پس خاندان پیامبر که از نظر علم و دین و دیگر آثار پیامبری و عنایت خداوندی به اصل شریف آنان، که به شاخه های پاک آن اصل گواهی می دهد، به کشف و شهود و اطلاع از حقایق غیبی سزاوارتر می باشند.»

۴- از جمله اخبار به غیب فراوان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: اطلاع دادن آن حضرت از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام است با خصوصیاتش.^{۲*}

۱* - مراجعه شود به تفسیر المیزان - تفسیر دو آیه فوق در سوره جن.

۲* - دلائل النبوة، ص ۲۰۲. الجامع الصغير ۱۲/۱ و نقل از حلیة الاولیاء.

اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن ابی الحدید چنین می گوید: «فصل فی ذکر امور غیبیة أخبر بها الامام ثم تحققت» فصلی است در ذکر اموری غیبی که امام به آنها خبر داده و سپس آنها تحقق یافته اند. بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام در این فصل سوگند به خدایی یاد کرده است که جاناش در دست اوست، به اینکه آنان (مردم) از هیچ حادثه ای ما بین موقعیت خودشان در آن زمان تا روز قیامت نخواهند پرسید مگر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان درباره آن حادثه خبر خواهد داد و درباره طائفه ای که به وسیله آن صد نفر هدایت خواهد گشت و صد نفر به ضلالت خواهد افتاد و درباره دعوت کنندگان و فرماندهان و رانندگان و جایگاههای فرود آمدن و مرکبهای آنان و همچنین درباره کسی از آنان که کشته خواهد شد و کسی که با مرگ طبیعی خود خواهد مرد.

این ادعا از آن حضرت ادعای خدایی و ادعای نبوت نیست، بلکه آن حضرت می فرمود: از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله علم آن اخبار را دریافت نموده است. و ما اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام را امتحان (تبع) کردیم و آنها را موافق واقع دیدیم و از این راه به صدق ادعای مذکور از آن حضرت استدلال نمودیم.

سپس علامه جعفری ۳۲ مورد از خبرهای غیبی امیرمؤمنان علیه السلام یاد کرده و می افزاید:

اخبار شهادت امام حسین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در کتب شیعه و سنی مجموعاً فوق تواتر است. کثرت ناقلان این اخبار در حدی است که اگر برای کسی یقین آور نباشد، آن شخص از هیچ متواتر نمی تواند یقین حاصل کند.

به عنوان نمونه:

کامل الزیاره - احقاق الحق - ملحقات احقاق الحق - امالی شیخ طوسی به نقل از تاریخ الخميس - بحار الانوار - ینابیع المودة - مودة القربی - المعجم الکبیر طبرانی - ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب - الفصول المهمة - ابن صباغ مالکی ج ۱ و ۲ - مقتل خوارزمی - مقتل عوالم - خصائص کبری سیوطی - کفایة الطالب گنجی شافعی - مجمع الزوائد هيثمی - کنز العمال مولی علی هندی - ارشاد مفید - البداية و النهاية ابن کثیر - مسند احمد بن حنبل ج ۱ - تاریخ اعثم کوفی - قاموس الرجال ج ۱ - لهوف سید ابن طاوس - کشف الغمة ج ۲ - وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی - طبقات ابن سعد - صواعق ابن حجر - ذخائر العقبی - تذکرة الخواص - اسد الغابة - نور الابصار - الاخبار الطوال دینوری - حیاة الحیوان ج ۱ - السیرة النبویة ج ۳ - شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید ج ۲.

در این نظریه دو سؤال وجود دارد:

سؤال یکم: آیا با علم به کشته شدن در یک حادثه، تصمیم و اقدام برای ورود به آن حادثه مشروع است؟ کسانی که فرقی میان اشخاص و میان حوادث نمی‌گذارند، و برای آنان مرگ و کشته شدن معمولی و شهادت در راه دفاع از جانها و ارزشهای ضروری حیات مادی و معنوی یکی است می‌گویند: بدان جهت که زندگی مطلوب مطلق در عرصه هستی است و هیچ مطلوبی از نظر عظمت به درجه زندگی نمی‌رسد لذا با وجود علم به کشته شدن در یک حادثه، اقدام به ورود به آن حادثه، از دیدگاه عقل و شرع ممنوع است، حتی با توجه به اهمیت فوق العاده حیات گفته می‌شود: اقدام به یک عمل با احتمال خطر مرگ، نیز نامشروع است، چه رسد با یقین به مرگ. پاسخ این سؤال با شناخت صحیح معنای زندگی در این قضیه که «زندگی مطلوب مطلق در عرصه هستی است» روشن می‌گردد:

معنای زندگی که مطلوب مطلق در عرصه هستی است، چیست؟

اگر منظور از «زندگی» خوردن و آشامیدن و اشباع غرایز طبع محض بوده باشد، تردیدی نیست در اینکه برای کسانی که حقیقت زندگی را با توجه به عظمت‌ها و امتیازات معنوی و کمالات روحانی که بهترین دلیل برای جاودانگی حیات می‌باشند، در نظر می‌گیرند، نه تنها آن زندگی طبیعی حیوانی، مطلوب مطلق نیست، بلکه با آن همه ناگواریها و محرومیتها و محدودیت‌هایی که این زندگی را در خود غوطه‌ور ساخته است، تلخ و ادامه آن، مستند به یک نوع اضطرابی است که ناشی از استحکام بنیاد زندگی است، نه اینکه این پدیده ذاتاً و بطور مطلق، مطلوب است. آن همه خودکشیها و آرزوی مرگ در هنگام ناملایمات غیر قابل تحمل که در طول تاریخ در همه اقوام و ملل به فراوانی دیده می‌شود، یکی از روستترین دلایل عدم مطلوبیت مطلق زندگی طبیعی حیوانی است.

و اگر منظور از زندگی در قضیه مزبور، همان «حیات معقول» (حیات طیه) (حیات مستند به دلیل و برهان یعنی بینه) (حیاتی که از آن خدا و برای خدا در جریان قرار می‌گیرد)^{۱*} بوده باشد، نه تنها آن زندگی طبیعی حیوانی، مطلوب

۱* - اصطلاح «حیات معقول» مأخوذ از سه توصیف درباره حیات حقیقی است که در قرآن مجید آمده است:

توصیف یکم - «من عمل صالحاً من ذکر او انی و هو مؤمن فلنحییته حیاة طیهة» (النحل آیه ۹۷) (هرکس از صف مرد یا زند عمل صالح انجام بدهد در حالی که با ایمان است، او را با حیات طیهه احیاء می‌کنیم)

توصیف دوم - «لیهلک من هلک بینة و یحی من حی بینة» (الانفال آیه ۴۲) (تا آنان که هلاک می‌شوند، هلاکت آنان و آنان که توفیق حیات (حقیقی) می‌یابند مستند بر دلیل روشن گردد.)

توصیف سوم - «قل ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» (الانعام آیه ۱۶۲) (به آنان بگو نماز و عبادات و زندگی و مرگ من از آن خداوند پرورنده عالمیان است.)

مطلق نیست، بلکه مزاحم «حیات معقول» است که شایستگی وصول به جاذبیت شعاع ربوبی دارد. البته کسی که از «حیات معقول» و حیات مستند به خدا اطلاعی ندارد و یا با داشتن اطلاع به جهت سست عنصری و پیروی از خواسته‌های حیوانی از آن زندگی اعلای انسانی خود را محروم ساخته است، همان زندگی طبیعی حیوانی را بالاترین آرمان تلقی می‌کند و همه تواناییهای خود را در ادامه آن زندگی به کار می‌بندد، خلاصه، برای کسی که زندگی به معنای «حیات معقول» که از حکمت و عنایت ازلی خداوندی سرچشمه گرفته و تا پیشگاه خداوندی کشیده می‌شود، را درک کرده، زندگی طبیعی محض یک وسیله مناسب برای وصول به آن «حیات معقول» است که شخص آگاه در راه به دست آوردن آن حاضر است صدها بار دست از آن زندگی طبیعی محض بردارد. این احساس با عظمت را در شب عاشورا در یاران فداکار و آگاه حسین علیه السلام همگان نقل کرده‌اند اگر کسی به خود اجازه بدهد که عظمت فداکاری و کشته شدن در راه جهاد و دفاع از جانها و حیثیت و شرافت و آزادی معقول و دفاع از ارزشهای والای انسانی را مورد تردید قرار بدهد، ما هیچ سخنی برای گفتن به این گونه سفسطه بازان خودکامه نداریم. روی سخن ما با کسانی است که برای حیات بشری، فوق خوردن و خوابیدن و اشباع شهوات و فوق حرکت بر مبنای «من هدف و دیگران وسیله»، معنایی والا معتقدند. و بدیهی است که دفاع و جهاد، یعنی حرکت در مرز زندگی و مرگ. شما اگر سخنان پیشتازان قافله انسانیت و رشدیافتگان نوع بشری را مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهید، خواهید دید این کمال یافتگان، مرگ را بر زندگی ذلت بار و محدود و غوطه ور در جنب و جوش حیوانی، چنان ترجیح می‌دهند که حیات را بر مرگ، زیرا زندگی پست از نظر آنان بدتر از مرگ است. از جمله سخنان امام حسین علیه السلام در ذی حسم رو به کوفه چنین است: «فانی، لا اری الموت الا سعادة والحياة مع الظالمین الا برماً» [نفس المهموم ص ۱۱۶] (من نمی‌بینم

مرگ را مگر سعادت و نمی‌بینم زندگی با ستمکاران را مگر دلتنگی و اضطراب و ملالت).

فرهنگ ادبی اقوام و ملل دنیا، بطور فراوان، این حقیقت را گوشزد کرده‌اند:
مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

حقیقت این است که مشاهده یک حقیقت اعلا در زندگی است که این
زندگی را قابل تحمل و تفسیر و توجیه می‌نماید:

ما را به میزبانی صیاد الفتی است

ورنه به نیم ناله قفس می‌توان شکست

همه می‌دانیم که:

روزگار و چرخ و انجم سربسر بازیستی

گر نه این روز دراز دهر را فرداستی

بنابراین، تنها اعتقاد به ابدیت و حکمت عالیّه وجود است که بازی بودن
روزگار و چرخ انجم را متنتی می‌سازد^{۱*} و با این دریافت صحیح و منطقی

۱* - این حقیقتی است که دانشمندان آگاه و خردمند شرق و غرب در آن اتفاق نظر دارند. به عنوان نمونه سانتهیلر در مقدمه ترجمه اخلاق نیکوماکس ارسطو می‌گوید: «اگر ابدیتی پشت سر این دنیا پذیرفته نشود، این زندگانی معمای ناگشودنی خواهد ماند» آنا تول فرانس در کتاب باغ اپیکو ص ۳ می‌گوید: «قدرت و نیکوکاری ادیان است که به آدمی علت وجود و عواقب کار را به وی تعلیم می‌دهد. وقتی که اصول عقائد فلسفه الهی را طرد نماییم، چنانکه تقریباً ما همه در این عصر علم و آزادی فکر چنین می‌کنیم، وسیله دیگری باقی نمی‌ماند که بدانیم چرا به دنیا آمده و به چه کار به این جهان قدم گذاشته‌ایم. راز سرنوشت، ما جملگی را در اسرار نیرومند خود احاطه کرده است و واقعاً باید به هیچ چیز نیندیشیم تا ابهام غم‌انگیز زندگی را احساس نکنیم. و در جهالت مطلق از علت وجودی ما است که ریشه غم و اندوه در ما وجود دارد. آلام جسمی و روحی،
ص

است که انسانهای شریف و با فضیلت و آگاه پاسخ برای سؤالات ششگانه (من کیستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به کجا آمده‌ام؟ یا کیستم؟ برای چه آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟) را آماده نموده و از «حیات معقول» برخوردار می‌شوند.

سؤال دوم: علم به کشته شدن در یک حادثه، چگونه می‌تواند با فعالیت و اندیشه‌های مربوط به زندگی و رسیدن به هدف در آن حادثه، سازگار باشد؟ یعنی کسی که می‌داند در آن حادثه کشته خواهد شد، چگونه می‌تواند با اندیشه با هدف‌گیری و وصول به هدف از آن حادثه، فعالیت نماید و بیندیشد! حال، فرض این است که حضرت امام حسین علیه السلام می‌دانست که در واقعه کربلا شهید خواهد گشت، با این فرض چگونه به قصد وصول به هدف که اقامه حکومت عادلانه در جامعه اسلامی بود، از جایگاه سکونت خود که مدینه بود حرکت کرد و با کمال دقت به انتخاب وسائل و توجه به نامه‌های دعوتی که از کوفه برای او رسیده بود و فرستادن حضرت مسلم بن عقیل پیش از خود برای آماده کردن زمینه و تنظیم دقیق امور نظامی با سپاه ۷۲ نفری در روز عاشورا و غیرذلک، پرداخته است؟

برای حل این مسأله، باید یک بررسی اجمالی درباره درک انسانها در ارتباط با زندگی و مرگ داشته باشیم:

﴿شکنجه‌های روح و احساسات و خوشبختی سفلگان، نکبت و ادبار درستکاران، همه اینها باز قابل تحمّل می‌شد چنانچه به فلسفه آنها پی می‌بردیم و به یک مشیت الهی معتقد بودیم. شخص مؤمن از شکنجه‌ها و عذابهای روحی خود لذت می‌برد و بیدادگرها و سختگیریهایی که دشمنان نسبت به او روا می‌دارند [البته در مواردی که توانایی دفاع از خویشان نداشته باشد] برای او دلچسب و گوارا جلوه می‌کند. حتی خطاها و گناهانی که از او سر می‌زند از وی سلب امید نمی‌کند. اما در دنیایی که هر گوشه شعله ایمان خاموش شده درد و مرض حتی معنای خود را هم از دست داده و دیگر به جز شوخیهای زشت و مسخرگیهای شومی تلقی نمی‌شود.﴾

ما در این مبحث، مطالبی را مطرح می‌کنیم که ممکن است در حل مسأله علم امام به شهادت خود مفید بوده باشد.

انسانها در درک زندگی و مرگ و حقیقت آن دو بسیار متفاوتند

قطعی است که بشر از دوران کودکی تا مدتی، در زندگی محض حرکت می‌کند، بدون اینکه بداند زندگی یعنی چه؟ طبیعی است که او در این دوران درباره مرگ نیز دریافتی نداشته باشد، مانند ماهی که در دریا زندگی می‌کند و نمی‌داند اگر از دریا بیرون بیفتد، حال آن چه می‌شود. تدریجاً با پیشرفت سالیان عمر و با دیدن یا شنیدن اینکه فلان کس مرد و آن یکی می‌میرد، پدیده مرگ با نوعی ابهام برای او مطرح می‌گردد.

افراد مردم پس از درک مرگ که به دنبال زندگی فرا می‌رسد، وضع ذهنی گوناگونی درباره زندگی و مرگ پیدا می‌کنند. از آن جمله:

۱- برخی از مردم به جهت شدت غوطه ور شدن در مختصات زندگی طبیعی محض، به همان وضع ذهنی دوران کودکی ادامه می‌دهند و هیچ گونه اندیشه خاصی درباره مرگ و تفسیر زندگی با پایان یافتن آن به وسیله مرگ به خود راه نمی‌دهند. گاهی شدت فرورفتن در امواج زندگی به درجه‌ای می‌رسد که حتی با علم به اینکه زندگی او نیز مانند دیگران پایانی دارد، مانع توجه به انقراض زندگی و ساحل آن می‌گردد. بدیهی است که اینان با انواعی از تلقینات، خود را از به یاد آوردن مرگ و اندیشه در عالم پس از آن، غافل می‌سازند! ممکن است نوع تلقین به قدری احمقانه باشد که نتواند پذیرش آن را به دیگران ابراز نماید. چنین گمان کند که «زندگی من نابود نمی‌گردد» و به اصطلاح معمولی: «مرگ برای دیگران است!»

۲- گاهی بی‌اعتنایی به مرگ به درجه شدت غوطه ور شدن در زندگی طبیعی محض نمی‌رسد، ولی پدیده مرگ به جهت شیرینی زندگی و لذایت آن، از

دیدگاه انسان ناپدید می‌گردد، گویی یقین به مرگ ندارد! در یکی از سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) این مضمون آمده است که «یقین به مرگ برای بعضی مردم مانند شک است» زیرا غالباً از افق ذهن آنان به دور است.

۳- دسته‌ای از مردم، یقین به مرگ دارند، ولی تردید و ابهامی که در عالم پس از مرگ دارند، نمی‌توانند زندگی را به طوری تنظیم و توجیه نمایند که مرگ و پس از مرگ، یک روشنائی نتیجه بخش به زندگی آنان بیندازد.

این سه گروه در زندگی ابهام‌انگیز با یکدیگر مشترکند. اینان غالباً در حال حاضر زندگی می‌کنند، نه با گذشته کاری دارند و نه با آینده، مگر در آن حدود که به حال حاضر آنان مربوط باشد، یعنی رشته عمر آنان مانند حلقه‌های گسیخته از هم، ولی یکی پس از دیگری می‌گذرند، لذا حقیقتی به نام زندگی قابل تفسیر و توجیه در مجموع عالم هستی که مرگ مانند جزء مکمل زندگی در آن است، برای این سه گروه مطرح نیست. با این حال، مرگ برای هر سه گروه اگر توجیهی به آن داشته باشند به جهت عوامل مختلف غم‌انگیز و نگران‌کننده می‌باشد. عوامل این اندوه و نگرانی را ابن سینا در رساله‌ای خاص (رسالة في دفع الغم من الموت) (رساله‌ای در دفع اندوه از مرگ) بررسی نموده است. مراجعه شود.

گروه‌هایی دیگر نیز با نظر به اختلاف درک آنان درباره «زندگی و مرگ» وجود دارند که در این مبحث نیازی به بیان مشروح آنها نیست. و با توجه به اشتراک همه آنان در نقص معرفتی که درباره زندگی دارند، همه آنان مشمول «یعلمون ظاهراً من الحياة و هم عن الآخرة هم غافلون»^۱ (آنان نمودی از زندگی دنیوی را می‌دانند و آنان از آخرت (زندگی اخروی) غافلند) می‌باشند و

متأسفانه مسائلی را هم بر مبنای همین آگاهی ناقص مطرح می‌کنند و آنهارا علوم انسانی می‌نامند!

بحثی برای درک سازگار بودن علم به شهادت با تلاش برای زندگی قانونی

با افزایش رشد شخصیت آدمی، دو حقیقت مهم درباره زندگی و مرگ، برای انسان کشف می‌شود:

حقیقت یکم: زندگی و مرگ دو جزء مکمل یکدیگر در مجموعه منظم عالم هستی است.

بدیهی است که زندگی یک پدیده گسیخته از همه چیز که در یک خلاء محض قرار گرفته باشد، نیست. زندگی جزئی از مجموعه‌ای از واقعیات در عالم هستی است که آشنائی لازم و کافی با آن، بدون آشنائی و آگاهی از اصول کلی آن مجموعه ولو به طور اجمال، امکان‌ناپذیر است، همان گونه که شناخت حقیقی یک جزء مرتبط با اجزاء مجموعه‌های دیگر، بدون شناخت کل آن اجزاء منفرداً و در حال تشکل جمعی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

بنابراین، برای درک و فهم حقیقت زندگی، لازم است که اطلاعی از اصول کلی این کیهان بزرگ که پدیده زندگی به عنوان جزئی بسیار بااهمیت از آن محسوب می‌شوند، داشته باشیم، مانند حدوث و قانونمندی و تحول و شکوه و ارتباط فوق طبیعی و حکمتی که در این کیهان وجود دارد. سپس ضروری است که با مقداری از قواعد و اصول خود پدیده زندگی و آن قوانین و جریاناتی که در بوجود آمدن آن در این مجموعه کیهان مؤثر بوده است، آشنائی لازم به

دست بیاوریم. بالاتر از همه اینها، یک معرفت عالی در هدف اعلای این زندگی ضرورت دارد که با عبور از پل مرگ آماده وصول به آن می‌گردیم.

با به دست آوردن این آشنائی و معرفت است که «زندگی و مرگ» دو جزء مکمل یکدیگر در متن مجموعه این جهان بزرگ تلقی می‌شوند، لذا برای رشدیافتگان دیدگاه و افقی بالاتر وجود دارد که واقعیت دارد این است که زندگی (حیات) حقیقتی است با مشیت و حکمت بالغه خداوند که از کانال مواد و قوانین عالم کیهان عبور کرده و مدتی در وجود آدمی فعالیت‌های خود را در آماده ساختن شخصیت [نفس، یا من، یا جان] او، انجام می‌دهد و برای ورود به منزلگه نهایی خود که سرای ابدیت است از پل مرگ می‌گذرد.

حقیقت دوم: که با پیشرفت و افزایش رشد شخصیت آدمی کشف می‌شود این است که زندگی با این که نمود یک واحد مستمر را دارد، مانند ذرات نور در جریان انفصالی است.

در ابیات زیر دقت کنیم:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی خبر از نوشدن اندر بقا
عمر همچون جوی نونو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد
چنانکه:

شاخ آتش را بجنابانی به ساز

در نظر آتش نماید بس دراز

این درازی مدت از تیزی صنع

می‌نماید سرعت انگیزی صنع

پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتی است

مصطفی فرمود دنیا ساعتی است

جلال الدین مولوی

این حقیقت با توجه به اصل دوام فیض خداوندی برای بقاء موجودات، مخصوصاً پدیدهٔ زندگی کاملاً روشن می‌گردد. همچنین برای بیشتر روشن شدن این حقیقت، توجه به آن حدیث مشهور، بسیار مفید است که امام علیه السلام فرمود:

«اعمل لدنیاك كأنك تعيش ابداً واعمل لآخرتك كأنك تموت غداً».

برای دنیای خود چنان عمل کن که گویی برای همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت خود چنان عمل کن که گویی فردا خواهی مرد.

با درک این حقیقت است که شخصیت آدم همواره در مرز طبیعت و فوق طبیعت (حیات و فوق حیات) حرکت می‌کند.

این نوع زندگی که فوق زندگی طبیعی معمولی است، در عین حال که عوامل و لوازم زندگی را جدی منظور می‌دارد، لوازم و نتایج قطع شدن آن را که مرگ نامیده می‌شود، نیز مشهود می‌نماید. هر لحظه‌ای از لحظات چنین زندگی هم مسیر است و هم مقصد، چنانکه هم وسیله است هم هدف. این زندگی بر مبنای احدی الحسینین (زندگی سعادت‌مندان و مرگ سعادت‌مندان) است که مستند است به «ان صلواتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» (قطعاً نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن خدا پروردگار عالمیان است) و بدیهی است که زندگی قانونی با احتمال وصول به هدف که اولین حسنی است مقدم بر شهادت است که دومین حسنی است بنابراین، امام حسین علیه السلام با علم به شهادت که یکی از دو سعادت است از مسیر زندگی بر مبنای احساس تکلیف و فعالیت لازم برای چنین زندگی حرکت کرده است. گویی هر یک از لحظات این زندگی که به زودی به پایان خواهد رسید یک حیات ابدی است که انسان رشد یافته باید حداکثر تلاش را برای بهره‌برداری از آن در راه تحصیل سعادت انجام بدهد. در اینجا باید یک نکتهٔ بسیار مهم را در نظر بگیریم و آن این است که:

علم یک انسان رشد یافته به بقاء زندگی در یک زمان معین، یا علم او به مرگ یا شهادت در یک زمان معین، آن علم مطلق نیست که مختص خداوند است.

انبیاء و ائمه (علیهم السلام) بلکه حتی بعضی از مخلصین اولیاء الله، با توجه به صفا و تهذیب باطنی که از تأدب به آداب الله و تخلق به اخلاق الله ناشی می‌گردد، می‌توانند بعضی از حقایق غیبی را [چنانکه در گذشته اثبات نمودیم] درک کنند. که پایان زندگی (مرگ یا شهادت) هم از آن جمله است. با این حال، این یک علم مطلق نیست که مساوی علم مطلق و به اصطلاح منابع اسلامی، علم مخزون خداوندی بوده باشد. لذا ممکن است امامان شهادت خود را در یک زمان معین بر مبنای علم امامت و ولایت بدانند، ولی درجه این علم هرگز به علم مخزون خداوندی که منشأ «بداء» (یمحو الله مایشاء و یثبت و عندهام الکتاب) [الرعد آیه ۳۹] (خداوند آنچه را که بخواهد محو می‌کند و آنچه را که بخواهد اثبات می‌نماید و کتاب اصل در نزد اوست) است نرسد. همین احتمال فوق علم امامت است که همه تصمیمها و اقدامات مربوط به تکالیف زندگی را ضروری می‌نماید.

مجموع مباحث فوق به خوبی می‌تواند امکان علم امام حسین را به شهادت در حادثه کربلا، مانند علم امیرالمؤمنین علیه السلام به قاتل و زمان ورود ضربت جانگداز بر سر مبارکش که شب نوزدهم ماه رمضان بوده است اثبات نماید، نهایت امر، نه مانند آن علم مطلق و مخزون خداوندی که مخصوص ذات اوست.

بنابراین آن همه دلایل و شواهدی که علم امام حسین علیه السلام به شهادت خود در حادثه کربلا را اثبات می‌نماید را نمی‌توان نادیده گرفت. چنانکه قیام آن حضرت برای همیشه بهترین الگو برای انسانهایی خواهد بود که احساس تکلیف درباره اصلاح و سعادت جامعه دارند.^{۱*}

*۱ - این بود بخشی از مقاله علامه جعفری با تلخیص.

آیه الله مشکینی

شاید در همین هنگام بود که این اعلامیه از آیه الله مشکینی که پیشتر تقریظی بر کتاب شهید جاوید نگاشته و در اول آن درج شده بود، منتشر شد.

بسمه تعالی

محترماً بعرض می‌رساند خواهشمند است جواب سؤال زیر را مرقوم فرمائید موجب تشکر است.

آیا همه مطالب و جزئیات کتاب «شهید جاوید» که بر آن تقریظ نوشته‌اید مورد تصدیق و اعتقاد شما می‌باشد؟
جمعی از محصلین

بسمه تعالی

تقریظ نوشتن بر یک کتاب معمولاً راجع بانتخاب موضوع بحث و روانی قلم و سبک جمع آوری و تنظیم مطالب است و ابداءً مستلزم تصدیق تمام مطالب طرح شده نیست، بلکه برای غالب نویسندگان تقریظ میسر نمی‌شود بهمه مدارک و مآخذ مربوطه مراجعه کنند، مثلاً اگر عالمی بگوید تاریخ مروج الذهب مسعودی کتاب خوبی است پر واضح است که این جمله بمعنی تصدیق همه موضوعات آن کتاب نمی‌باشد، و منافاتی ندارد که در بعضی از مطالب و مندرجاتش با او اختلاف نظر داشته باشد.

و در موضوع کتاب مورد سؤال اگرچه نظریه اینجانب در بعضی از مطالب و

موضوعات باروش کتاب توافق نداشت چنانکه پس از انتشار آن بر طبق بررسی و تحقیق عده‌ای از اساتید حوزه علمیه قم و رفقاء محترم دامت افاضاتهم بدست آمده که اشتباهاتی در آن موجود است، ولی از نظر اینکه در خود کتاب تصریح شده بود که اباحت و مسائل آن بعنوان اظهار نظر و بیان فرضیه در اطراف نهضت مقدّس حضرت حسین علیه السلام است. ما تصور کردیم در آینده نزدیک افکاری از دانشمندان و نویسندگان در اطراف این موضوع تحقیق و تفحص نموده مطالب مورد نظر را کاملاً بررسی و اشکالات متصوره را منصفانه حل خواهند کرد و کتابهایی جالبتر و عمیق‌تر در این باره خواهند نوشت، و مطمئنیم بخواست خداوند عنقریب این تصور ما جامه عمل می‌پوشد و همه اشکالات بر طرف می‌شود جزای الله بالخیر اقلماً تجری علی الصحائف لرفع الشبهة عن الدین وحلّ العقد عن امور المسلمین ان شاء الله والسلام علیکم ورحمة الله ^۱.*

عبدہ علی المشکینی الاردبیلی

۱ - روشن است که با این اعلامیه، چاپ آن تقریظ، در چاپهای بعدی کتاب شهید جاوید توجیهی ندارد.

آیه الله حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی

جمعی از اهل منبر قم از آیه الله العظمی آقای سید ابوالحسن رفیعی قزوینی خواستند که نظر خود را درباره کتاب «شهید جاوید» بیان کنند. معظم له در جواب آنان نوشته ذیل را که در حکم رساله و جیزه ای است مرقوم داشتند.

* * *

بسم الله تعالی

حقیر بادقت، کتاب مزبور را مطالعه نمودم

در دو مورد مسامحه شده است:

اول: در ضمن بیانات نوشته است که در واقعه کربلا اموری پشت پرده بود که بعداً ظاهر شد و از این جهت نظر امام علیه السلام که تأسیس حکومت در عراق بوده تبدیل به نظر صلح با مخالف شد.

و این درست نیست نقلاً و عقلاً:

اما از طریق نقل، اخبار متظافره متکاثره معتبره در کتاب بحار و غیره وارد است که در نزد ائمه علیهم السلام «مصحف فاطمه علیها السلام» و «جفر» و «جامعه» می باشد از اینرو عالم بماکان و ما یكون و ما هو کائن الی القیامة می باشند حتی میر سید شریف سنی حنفی مذهب، در کتاب شرح مواقف می گوید: جفر و جامعه دو کتاب بودند از علی کرم الله وجهه (بقول او)، و ائمه مشهورین از اولاد آن حضرت بر طبق آن دو کتاب در وقایع حکم می نمودند و خبر می دادند.

و هر که بخواهد تفصیل این اخبار را بداند مراجعه کند به جلد هفتم بحار الانوار [چاپ قدیم]. و این مطلب بقدری اشتها در بین شیعه داشته و دارد که اظهار نظر بر خلاف آن از منکرات در نزد آنان خواهد بود.

اما از طریق برهان عقل، باید دانست که ارتقاء از مقام حس و تخیل به عالم تعقل، قبل از ارتقاء به مقام ولایت کلیه و امامت است. در ارتقاء عقلی، مرتبه چهارم آن «عقل مستفاد» است که مقام مشاهده معقولات است یعنی از کثرت صفاء تعقل مثل اینست که مشاهده معقولات می نماید مثل احساس بصر و این مقام را «فؤاد» گویند «ما کذب الفؤاد ما رأى» پس امام قبل از وصول به مقام امامت و ولایت واجب است احاطه به تمام معقولات و مدرکات را دارا باشد و گرنه وصول به مقام ولایت و امامت قبل از احاطه تمام، بمعقولات و حوادث، طفره عقلیه خواهد بود و طفره عقلیه مثل حسیه محال عقلی است. حتی در مرتبه عقل مستفاد، غفلت هم محال است.

دوم: فرق بین اراده تشریعیّه و تکوینیّه کاملاً نداده و نگذارده زیرا که اراده بایست تعلق به محبوب بگیرد و لهذا تمام مأمور به باو امر تشریعیّه مطلوب مولی و محبوب او است. اما اراده تکوینیّه که غالباً بر آن اطلاق مشیت می شود مستلزم محبوبیت متعلق آن نیست بلکه حوادث عالم اغلب ناشی از تصادم اسباب و علل عرضیه و علل اتفاقیه می شود. مجملأً کتاب مزبور مطابقت کامله با مسلک تشیع ندارد.

ابوالحسن الحسینی القزوینی عفی عنه

علامه طباطبائی صاحب تفسیر «المیزان»

از علامه طباطبائی مؤلف تفسیر المیزان درباره علم امام علیه السلام به هنگام مرگ و شهادت خود سؤال شد:

متن سؤالی که از استاد علامه آیه الله طباطبائی مؤلف تفسیر «المیزان» شده است.

علم امام علیه السلام تا چه حدی می باشد آیا امام علیه السلام علم دارد که چگونه و بچه طریق کشته خواهد شد و آیا علم به ساعت و شب یا روز مرگ خود دارد یا بطور اجمال می داند که چگونه شهید خواهد شد؟

پاسخ حضرت آیه الله علامه طباطبائی

بسمه تعالی

امام علیه السلام به موجب اخبار کثیره مقامی از قرب دارد که هر چه را بخواهد باذن خدا می تواند بداند و از آن جمله است علم به تفصیل مرگ و شهادت خود با جمیع جزئیات آن، و این مسأله هیچگونه محذوری از راه عقل ندارد و از راه شرع نیز روایاتی هست که هریک از ائمه لوحی از جانب خدا دارد که وظائف خاصه وی در آن ثبت است و در عین حال به حفظ ظواهر حال و راه و رسم تعارف زندگی مأموریت دارند.

سؤال دیگر یا یک شبهه

انسان به کاری که می‌داند خطر قطعی و خاصه خطر جانی قطعی برای وی دارد به حکم عقل خود هرگز اقدام نمی‌کند پس چگونه ممکن است امام علیه السلام که عقل عقلاء است به کاری که می‌داند مرگ و شهادت او را در بر دارد اقدام کند و اصولاً انسان به کاری که خطر قطعی او را می‌داند به اختیار خود اقدام نمی‌کند علاوه بر این امام علیه السلام چگونه می‌تواند راضی شود که خود را به اختیار خود به دهان مرگ و نابودی اندازد و عالم انسانیت را از برکات وجود خود محروم سازد؟

پاسخ حضرت آیه الله طباطبائی

عقلانی نبودن اقدام اختیاری به خطر قطعی و معلوم، برای اینست که غالباً انسان کار را برای بهره‌برداری خود انجام می‌دهد و در نتیجه کاری را که مستلزم از بین رفتن و نابودی خود اوست انجام نمی‌دهد ولی اگر انجام گرفتن کار را مهم‌تر از بقای زندگی خود تشخیص دهد حتماً دست به آن کار زده از نابودی خودش باک نخواهد داشت و برای این مطلب از نهضت‌ها و انقلابات صدها مثال می‌توان پیدا کرد.

شاهد زنده این مطلب وقعه کربلا و نهضت حسینی است علیه السلام حالا فرض کنید اقدام سید الشهداء علیه السلام به شهادت، اختیاری نبود ولی اقدام هریک از شهداء کربلا به مرگ قطعی که هیچ جای تردیدی در تحقق آن نداشتند اختیاری و به طوع و رغبت بوده و هیچ تردیدی نیست که آنان چند ساعت زنده ماندن امام علیه السلام را بر زنده ماندن خود ترجیح می‌دادند و مهم‌تر می‌دانستند و لذا یکی پس از دیگری خود را به دهان مرگ انداختند و کشته شدند.

و از اینجا روشن می‌شود که آنچه در شبهه گفته شده (اصولاً انسان به کاری

که خطر قطعی او را می‌داند به اختیار خود اقدام نمی‌کند) سخنی است بی‌پایه و هم از اینجا روشن می‌شود که آنچه در شبهه گفته شده که (امام علیه السلام چگونه راضی می‌شود که خود را اختیاراً تسلیم مرگ کند و عالم انسانیت را از برکات وجود خود محروم سازد) گفتاری است بی‌سر و ته، زیرا چنانکه اشاره شد امام علیه السلام اهمیت شهادت خود را نسبت به ادامه زندگی خود می‌دانست و ترجیح می‌داد.

یک نفر شیعی بلکه یک نفر مسلمان بلکه یک نفر انسان با شعور و هوش نباید از آثار حیرت‌انگیز شهادت حسینی در عالم اسلام و بالاخص در جهان تشیع در این مدت چهارده قرن (تقریباً) غفلت ورزد.

در سرتاسر فقه پنهان اسلامی که به موجب حدیث متواتر ثقلین معلم مسائل آن، خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند از حضرت سیدالشهداء علیه السلام حدیثی منقول نیست^۱* آری از بعضی از دانشمندان نقل کردند که یک حدیث پیدا کرده است.

اینست محصول ده سال امانت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و از اینجا معلوم می‌شود که در اثر وضعی که حکومت بیست ساله معاویه به وجود آورده بود خاندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در چه وضع ناگواری قرار داشته‌اند و اعراض عامه مردم از آن حضرت تا چه بوده و چه روزگار تاریکی می‌گذرانیده‌اند حالا بهره این زندگی چند ساله () امام علیه السلام را با آثار حیرت‌انگیز و زنده هزار و سیصد و سی سال (تقریباً) شهادت امام علیه السلام که در جهان اسلام به ظهور و بروز پیوسته

۱* - از حضرت سیدالشهداء علیه السلام روایاتی در مسائل فقهی از طرق شیعه نقل شده است ولی همه آنها روایاتی است که به نقل ائمه دیگر مانند حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا علیهم السلام رسیده (عن الصادق عن ابیه عن آبائه عن علی علیه السلام او عن النبی مثلاً) و آنچه ما نفی کردیم روایتی است که غیر امام از آن حضرت روایت کرده باشند که دلیل مراجعه مردم باشد.

مقایسه کنید تا صحت و سقم این شبهه که (چرا امام علیه السلام با استقبال شهادت خود عالم اسلام را از برکات وجود خود محروم می سازد) معلوم شود.

علاوه بر آنچه گذشت اگر این شبهه پایه‌ای داشته باشد بیش از آنچه مثلاً به سیدالشهداء وارد شود به تقدیر خداوندی وارد است که چرا خدای تعالی برای امامی که دنیا باید از زندگیش بهره‌مند شود شهادت را مقدور فرمود و خون پاکش به زمین ریخته شد.

آیا این شبهه (در صورتی که پاسخ گذشته را ندانیم یا نپسندیم) پاسخی جز این دارد که بگوییم خدای تعالی حکیم علی الاطلاق است و کار بی حکمت و مصلحت نمی‌کند تقدیر شهادت امام نیز مانند سایر تقدیرات او خالی از حکمت نیست اگر چه حکمت و مصلحت آنرا ندانیم.

حالا در صورتی که شبهه را متوجه امام کنند باز همین پاسخ جاری است زیرا امام علیه السلام مظهر حکمت خدا است و هرگز کار بی حکمت و مصلحت نمی‌کند^۱.

۱ - این پاسخ را نگارنده از روی نسخه‌ای که نزد مرحوم آیه الله آقا سید حسین قاضی عموزاده علامه طباطبائی بود استنساخ کرد.

آیه الله حاج شیخ محمدتقی بروجردی

از آیه الله آقای حاج شیخ محمد تقی بروجردی درباره کتاب شهید جاوید سؤال شد. در پاسخ نوشتند:

بسمه تعالی وله الحمد

پس از مطالعه دقیق آنچه می توان گفت اینکه مؤلف آن، شخص ... است.
و کتاب هم مضرّ بعالم تشیع و مضلّ و مشتمل بر نسبت های ناروائی است به
ساحت قدس امام شهید صلوات الله و سلامه علیه.

الاحقر محمد تقی النجفی البروجردی

آیه الله العظمی گلپایگانی

از آیه الله العظمی حاج سید محمد رضا گلپایگانی درباره کتاب مذکور و ترویج از آن سؤال شد در پاسخ نوشتند:

حکم ترویج باطل معلوم است و محتاج به سؤال نیست. خداوند متعال مؤمنین را از شرور و فتن آخر الزمان حفظ فرماید و توفیق عمل به وظائف دینی به همه عنایت فرماید.

* * *

و بار دیگر درباره مطالعه این کتاب سؤال شد در پاسخ نوشتند:

حکم کتب ضلال معلوم است این کتاب را مطالعه نکنید خداوند همه را از فتن و شرور آخر الزمان حفظ فرماید.

۲۰ ربیع الثانی ۱۳۹۱

آیه الله حائری

بسم الله الرحمن الرحيم
 محضرت مقدس حضرت آیه الله حائری دام ظله
 در السنه معروف است که حضرت تعالی تأییدی از کتاب شهید جاوید نموده یا
 اینکه حضرت تعالی اعتراضی به این کتاب ندارید مستدعی از حضور مبارک آنکه
 نظریه خودتان را مرقوم فرمایید.

باسمه تعالی شانه
 حقیر تأییدی از کتاب فوق نکرده‌ام و قبل از طبع که چند ورق آن را
 خواندم مشتمل بر اشتباهاتی بود و بعد از طبع نیز عده‌ای زیاد از اهل دیانت و
 فضل اباطیلی نقل نمودند بنابراین آنچه معروف است دروغ می‌باشد.
 نعوذ به تعالی فی کلّ حال و هو المستعان
 مرتضی الحائری

آیه الله مرعشی نجفی (ره)

بسمه تعالی شأنه

مخفی نماند آنکه از اصول مسلّمه و عقائد حقّه امامیه ثبوت علم ائمه اطهار است به «ماکان و مایکون و ماهو کائن» و متکلمان شیعه رضوان الله علیهم ادله و براهین متقنه کافیه بر این امر مهم در کتب خود اقامه فرموده اند. و در کتب حدیث مانند کتاب شریف کافی روایات معتبره و اخبار صحیحه نقل شده و آنها متلقای به قبول بوده و هست.

پس با فرضیه یا استناد به کلمات طبری متعصب و ابن سعد صاحب طبقات و زبیر بن بکار که هر سه مرئی به نصب یا جعل می باشند نمی شود مطالب واقعیه و معتقدات مبرهنه را از بین برد.

و هرکس و هر نویسنده که اعتذار به فرض یا اتکاء به چنین اشخاص فوق الذکر نماید از طریق صواب دور... است و کتاب او بر خلاف اصول اعتقادیّه اهل تشیع می باشد و برادران دینی به این گونه نوشته ها مراجعه نفرمایند. عصمنا الله من الخطل والزلل فی القول والعلم والعمل بمحمد و آله الطاهرین.

حرره خادم علوم اهل البيت

شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی

۲۷ ربیع الثانی ۱۳۹۱

اعلامیه جدید

در این میان این اعلامیه ظاهراً از مؤلف شهید جاوید منتشر شد:

بسمه تعالی

مسأله علم امام علیه السلام

اخیراً بر سر زبانها افتاده که در کتاب «شهید جاوید» علم امام علیه السلام نسبت بحوادث آینده بطور کلی انکار شده و یا در مسأله علم امام علیه السلام خلاف ضرورت مذهب شیعه در آن بیان شده است. برای روشن شدن اذهان لازم شد تذکراً بعرض برسد که:

اولاً در صفحه ۶ کتاب صریحاً نوشته شده که امام علیه السلام وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله است و امام حسین علیه السلام از همان زمان کودکی می دانست که سرانجام شهید خواهد شد.^{۱*}

ثانیاً: نظر علمائیکه ذیلاً نامبرده می شوند در مسأله علم امام علیه السلام با کتاب «شهید جاوید» موافق است.^{۲*}

۱* - مخالفان فرضیه کتاب شهید جاوید می گویند: «امام حسین علیه السلام می دانست در این سفر به عراق شهید خواهد شد» نه اینکه سرانجام (و شاید در غیر این سفر) شهید خواهد شد. استادی

۲* - باید گفته شود: کتاب شهید جاوید از آن بزرگواران پیروی کرده، با اینکه گفتار آنان، در برخی کتابهای بعدی، با استدلال مورد خدشه و ردّ قرار گرفته بود. استادی

- ۱ - مرحوم شیخ مفید قدس سره در کتاب المسائل العکبرية (بحار - ج ۴۲ طبع جدید ص ۲۵۸)
 - ۲ - مرحوم سید مرتضی قدس سره (تنزیه الانبیاء - از ص ۱۷۸ تا ۱۸۰ چاپ عبدالرحیم)
 - ۳ - مرحوم شیخ طائفة قدس سره (تلخیص الشافی ج ۴ - ص ۱۸۳ چاپ نجف)
 - ۴ - مرحوم شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان، قدس سره در ذیل آیه تهلکه، بقره - ۱۹۵، (مجمع البیان - ج ۲، ص ۲۸۹ چاپ صیدا)
 - ۵ - ملا فتح الله کاشانی صاحب تفسیر منهج الصادقین قدس سره در ذیل آیه تهلکه (منهج الصادقین - ج ۱، ص ۴۱۸ چاپ علمی)
- و تا آنجا که تتبع شده از قدمای اصحاب تا زمان مرحوم سید بن طاووس حتی یک عالم شیعی مشخص هم وجود ندارد که رأی او در این مسأله مخالف رأی شیخ مفید، سید مرتضی، و شیخ طوسی رحمهم الله باشد^{۱*}.
- ثالثاً: هیچیک از علمائیکه ذیلاً نامبرده می شوند قائل نیستند که امام علیه السلام بهمه جزئیات حوادث از گذشته و حال و آینده بطور نامحدود و بدون استثناء، احاطه کامل دارد بلکه می گویند: علم غیب امام محدود به همان اندازه ای است که خداوند تعلیم او کرده است^{۲*}:
- ۱ - مرحوم علامه حلی قدس سره (بحار - ج ۴۲، طبع جدید، ص ۲۵۹)
 - ۲ - مرحوم ابن میثم بحرانی قدس سره، در ذیل خطبه ۱۴۸ نهج البلاغه (شرح نهج البلاغه ابن میثم - ج ۳، ص ۲۰۹)

*۱ - یعنی در کلام و کتاب غیر از این چند بزرگوار، مسأله اصلاً مطرح نشده، نه اینکه مطرح شده و مخالفت نکرده اند. اگر دقت شود در اینجا هم مغالطه شده است. استادی

*۲ - و نیز بسیاری از علما می گویند: خداوند، علم به اینکه حضرت سیدالشهداء در این سفر عراق شهید می شود را به او تعلیم کرده بود. و گواه آن، کلمات آن حضرت، در مدینه و مکه و بین راه و نیز روایات فراوان دیگر است. استادی

- ۳- مرحوم ملا صالح قزوینی قدس سره (شرح نهج البلاغه ملا صالح قزوینی ص ۲۲۰)
- ۴- مرحوم حاج میرزا ابراهیم خوئی قدس سره (الدرة النجفیة - شرح نهج البلاغه ص ۱۸۲)
- ۵- مرحوم شیخ حر عاملی صاحب وسائل قدس سره (رسائل مرحوم شیخ ص ۲۲۴ چاپ رحمة الله)
- ۶- مرحوم میرزای قمی قدس سره، در بحث عام و خاص (قوانین ص ۲۲۶، چاپ احمد)
- ۷- مرحوم سید علی محشی قوانین قدس سره (حاشیه قوانین ص ۲۲۷)
- ۸- مرحوم شیخ مرتضی انصاری، قدس سره (رسائل ص ۲۲۴ چاپ رحمت الله)
- ۹- مرحوم صاحب جواهر، قدس سره (جواهر - طبع جدید - ج ۱، ص ۱۸۲ در بحث کر)
- ۱۰- مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه، قدس سره (کفایه - ج ۱، ص ۳۷۳)
- ۱۱- مرحوم مشکینی محشی کفایه، قدس سره (کفایه - ج ۱ حاشیه ص ۳۷۴)
- ۱۲- مرحوم شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء قدس سره (کتاب آئین ما ترجمه اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۹۷)
- ۱۳- مرحوم حاج سراج انصاری دانشمند معاصر، قدس سره در (کتاب شیعه چه می گوید؟ از ص ۱۲۱ تا ص ۱۳۰)
- ۱۴- محمد جواد مغنیه از نویسندگان معاصر شیعه در (الشیعة والتشیع، ص ۴۲)*۱

۱* - چون مؤلف کتاب شهید جاوید گاهی از عبارت دو پهلوی به نفع نظر خود برداشت می کند

بنابراین مسأله علم امام علیه السلام اختلافی است، و چون اختلافی است هیچیک از نظرهایی که در این مسأله اظهار شده از ضروریات مذهب نیست و باید در اینگونه مسائل که از مسائل اعتقادی است اجتهاد کرد و اجتهاد هیچکس در اینمورد برای دیگران حجت نیست.

⤵ لازم است به همه این چهارده مورد مراجعه تا معلوم شود که اشتباهی صورت نگرفته باشد. فعلاً عبارت کتاب رسائل شیخ انصاری که در دسترس اینجانب است را طبق آدرسی که در آن اعلامیه هست نقل می‌کنم و داوری را به شما خواننده عزیز می‌سپارم.
در رسائل چاپ رحمة الله ص ۲۲۴ آمده:

أما مسألة مقدار معلومات الامام عليه السلام من حيث العموم والخصوص وكيفية علمه بها من حيث توقفه على مشيئتهم، أو على التفاتهم الى نفس الشيء او عدم توقفه على ذلك فلا يكاد يظهر من الاخبار المختلفة في ذلك ما يطمئن به النفس فالاولى وكول علم ذلك اليهم صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين.

در کجای این عبارت شیخ انصاری ره فرموده است علم امام محدود است؟

مناسب است عبارت حاشیه رسائل مرحوم میرزا محمد حسن آشتیانی در این مورد را نیز ببینید:
و ان كان الحقّ وفاقاً لمن له احاطة بالاخبار الواردة في باب كيفية علمهم صلوات الله عليهم اجمعين و خلقهم، كونهم عالمين بجميع ما كان و ما يكون و ما هو كائن ولا يعزب عنهم مثقال ذرة الا اسم واحد من اسمائه الحسنی تعالى شأنه المختص علمه به تبارك و تعالی... و اسأل الله تعالى التوفيق لوضع رسالة مفردة في هذا الباب. استادی

ردّ آن اعلامیه

و در ردّ آن اعلامیه این نوشتار در جزوه هشت صفحه‌ای، نشر یافت (نمی‌دانم نویسنده آن کیست)^{*۱}

ردّ اعلامیه شهید جاوید

بسمه تعالی شأنه العزیز

در این روزها به اعلامیه‌ای برخورد کردیم که پیرامون کتاب شهید جاوید انتشار داده بودند و کاملاً حاکی از عدم اطلاع نویسنده و مغالطه‌کاری در آن بود، آن اعلامیه را در سه عنوان تنظیم کرده است (اولاً و ثانیاً و ثالثاً) در عنوان اوّل عین عبارتش اینست: اوّل در صفحه ۶ کتاب صریحاً نوشته شده که امام علیه السلام وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله است و امام حسین علیه السلام از همان زمان کودکی می‌دانست که سرانجام شهید خواهد شد.

خوانندگان محترم می‌بینید که در اینجا اقرار می‌کند که امام حسین علیه السلام شهادت خود را می‌دانسته و از زمان کودکی بکشته شدن خود آشنا بود. و در عنوان دوّم می‌گوید: ثانیاً: نظر علمائیکه ذیلاً نامبرده می‌شوند در مسأله

*۱ - این جوابیه به نظر اینجانب از جهاتی مخدوش است اما برای اینکه بیان سرگذشت کتاب شهید جاوید ناقص نشود نقل شد. استادی

علم امام علیه السلام با کتاب شهید جاوید موافق است: از شیخ مفید رحمته الله و سید مرتضی رحمته الله و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و ملا فتح کاشانی نام برده و گفته است این شخصیت‌های بزرگ اسلامی با کتاب شهید جاوید موافق هستند یعنی قائل‌اند امام علیه السلام کشته شدن خود را نمی‌دانست و اطلاع از حوادث آینده نداشت.

مطالعه کنندگان عزیز توجه دارند که در این چند سطر مثل خود کتاب شهید جاوید تناقض گوئی نموده است بدنیست، در اینجا بمثل معروف تمثیل کرده و بگوئیم که دروغ گو حافظه ندارد. البته ما اگر بخواهیم، به اعلامیه او یک بیک جواب نوشته ثابت بکنیم که: این نسبت‌ها، ناروا و افتراء محض بشخصیت‌های بزرگ اسلامی بوده، مفصل شده خارج از وضع این نوشته می‌شود، ولی بطور اجمال در ضمن چند سطر جواب او را گفته و از خوانندگان گرامی استدعا می‌نمایم که از مطالعه اصل کتابها غفلت نکنند تا آنکه برای خود آنها روشن شده و واضح گردد که هیچ کدام از علمائی که از آنها نام برده است حکم نکرده و نگفته‌اند که ائمه علیهم السلام از حوادث آینده اطلاع نداشته و از کشته شدن خودشان خبردار نبودند و بلکه در بعضی از کتابهای آنها می‌بینیم فرموده‌اند که ائمه علیهم السلام بعلم اولین و آخرین وارد هستند.

از جمله شیخ مفید (قدس سره) در صفحه ۱۸ ارشاد می‌فرماید: موقعی که امیرالمؤمنین علیه السلام بخلافت ظاهری نایل گشت بمنبر تشریف بوده فرمود: (سلونی قبل ان تفقدونی، سلونی فان عندي علم الاولین والآخرین): ای مردم از من پرسید پیش از آنکه نیاید مرا پرسش کنید از من همانا نزد من است علم و دانش اولین و آخرین. توجه خوانندگان ارجمند را بجمله اخیر (وعندهم علم الاولین والآخرین) جلب می‌کنم آیا چطور متصور می‌شود که بگوئیم ائمه علیهم السلام علم و دانش اولین و آخرین را دارا بوده و آشنا هستند ولی از حوادث آینده اطلاع نداشتند! چقدر حرف پوچ و بی مغز می‌باشد.

باز هم در صفحه ۱۹ ارشاد می‌فرماید: (یا فاطمة انّ لعلی ثمانية اضراس

قواطع لم يجعل لاحد من الاولین والآخرین) همه آنها را می‌شمرد تا آنکه می‌رسد باین جمله، ای فاطمه عزیز تو را بکسی ازدواج کردم که نزد اوست علم و دانش اولین و آخرین (وعنده علم الاولین والآخرین).

چه طور شیخ مفید^{رحمته} قائل بعلم امام نیست در حالیکه در اوائل مقالات صفحه ۳۸ می‌فرماید: اقول انّ الائمه من آل محمد یعرفون ما یکون قبل کونه: البته آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود و به وجود می‌آید و چه حوادث و سرنوشت نصیب آنها می‌گردد آنرا ما یکون می‌گویند.

علاوه از این در ارشاد خود فصلی از غیب خبر دادن امیرالمؤمنین^{علیه السلام} طرح کرده و در صفحه ۱۶۷ می‌فرماید انکار کردن غیب گوئی علی^{علیه السلام} از روی جهل و عناد و غباوت می‌باشد.

و گذشته از همه اینها این سه نفر از شخصیت‌های بزرگ اسلامی (مفید^{رحمته} و سید مرتضی و شیخ الطایفه که شاگرد یکدیگر بودند) اگر موقعیت اینها در نظر گرفته شود که با چه کسانی طرف بودند و در چه محیطی زندگی می‌کردند و طرف سؤال ایشان چه افرادی بودند کاملاً مطلب واضح و روشن می‌شود که جواب آنها جواب اقتناعی بوده و خواسته‌اند طرف را با حرف خودش قانع کرده و مجاب نمایند نه آنکه جواب حقیقی روی عقیده خودشان (یعنی عقیده شیعه) داده‌اند زیرا شخصیکه باصول مسائل اعتقاد ندارد ثابت کردن فروع برای او و دلیل آوردن برای آن معنا ندارد و بلکه خنده‌آور می‌شود مثلاً برای کسی به رسول اکرم اعتقاد نداشته باشد و او را پیغمبر واجب‌الاطاعة نداند برای عصمت او و معصوم بودنش دلیل آوردن بی‌جا بوده و در نزد عقلاء سزاوار مذمت واقع می‌شود، از آنجائی که اهل سنت امامان ما را امام نمی‌دانند و منصب امامت آنها را از جانب خدا نمی‌دانند و در حق آنها عصیان و خطا را جایز می‌دانند در این صورت علم امام را برای آنها گفتن و دلیل آوردن برای خنده‌آور بوده و مستوجب مذمت است.

روی این اصل سنی‌ها امام حسین علیه السلام را در کار خود خطا کار دانسته از سید بزرگوار سؤال می‌کنند از این جهت آن عالم بصیر و دانا برای آنکه ثابت کند که حضرت حسین علیه السلام در کار خود خطا کار نبوده و اقدام آن بزرگوار بآن جریان جان‌گداز روی مبنای شرعی بوده در جواب سؤال می‌فرماید: انّ الإمام (و یا در بعضی نسخه سیدنا ابو عبدالله) متی غلب فی ظنه أنّه یصل الی حقّه والقیام بما فوض الیه بضرب من الفعل وجب ذلك وان كان فيه ضرب من المشقة الخ یعنی هنگامیکه ظنّ امام علیه السلام قوی شد بر اینکه بحق خود خواهد رسید واجب است بر او قیام کند هرچند در او مشقت و زحمت فراوان باشد الخ نه آنکه عقیده آن عالم بصیر این بوده که ائمه علیهم السلام از حوادث آینده اطلاع نداشته و عالم نبوده‌اند و شیخ الطایفه مرحوم همان سؤال و جواب استاد خود را در تلخیص الشافی نقل کرده و درج نموده است.

و در آخر عنوان ثانی گفته حتی یک عالم شیعی مشخص هم وجود ندارد که رأی او در این مسأله، مخالف رأی شیخ مفید رحمته الله و سید مرتضی و شیخ الطائفة رحمهم الله باشد، بلی همه علماء و شخصیت‌های بزرگ اسلامی از کیفیت سؤال و جواب و محیط آنها اطلاع داشته و باخبر بودند لذا اعتراض نکرده‌اند ولی صاحب کتاب شهید جاوید است که از اوضاع زندگی شیخ مفید رحمته الله و از کیفیت جواب آنان اطلاع نداشته چنین خیال کرده که آنها اعتقاد بعلم امام ندارند، زهی تصور باطل زهی خیال محال.

و در عنوان سومش نوشته: هیچیک از علمائیکه ذیلاً نامبرده می‌شوند قائل نیستند که امام علیه السلام بهمه جزئیات حوادث از گذشته و حال و آینده بطور نامحدود و بدون استثناء، احاطه کامل دارد بلکه می‌گویند: علم غیب امام محدود به همان اندازه‌ای است که خداوند تعلیم او کرده است و راجع به این مطلب چهارده نفر از علماء را یاد آور شده است و از جمله آقای شیخ محمد حسین آل‌کاشف الغطاء مرحوم را نقل کرده است.

اولاً برای روشن شدن مطلب این مقدمه را به حضور خوانندگان گرامی عرض می‌کنم: علماء شیعه در کتابهای خود نقل کرده و نوشته‌اند که ائمه علیهم‌السلام ما کان و ما یکون را می‌دانند حتی در اصول کافی مرحوم کلینی بابی طرح نموده «انّ الائمه يعلمون ما کان و ما یکون و لا یخفی علیهم شیء» و معنای این عبارتها آن نیست که علم ائمه علیهم‌السلام لا یتناهی بوده و غیر محدود است پس در نتیجه علم ائمه هم محدود می‌شود و اصلاً محال است ممکن با صفت قدیم متصف بشود، اما نسبت به ما «لا یتناهی» است هیچ وقت ما نمی‌توانیم حد و اندازه علم و دانش ایشان را بدست آوریم زیرا ما دون نمی‌تواند تمامی اوصاف ما فوق را بدست آورده و بر آن حد و حدود قائل بشود، در عین حال که ائمه علیهم‌السلام علم ما کان و ما یکون را می‌دانند خداوند قادر، بعضی علوم را بخودش مخصوص کرده که با آن هر آن می‌تواند علمهای ائمه را سلب کرده و واقع را در حق ایشان عوض نماید از این جاست مرحوم کاشف الغطاء و سائرین از علماء فرموده‌اند: «وقد استأثر الله سبحانه بعلم جملة اشیاء لم یطلع علیها ملکاً مقرباً و لا نبیاً مرسلأ» و امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: هرگاه آیه‌ای در کتاب خدا نبود خبر می‌دادم به شما آنچه شده و آنچه خواهد شد و آنهایی که تاروز قیامت واقع شونده است و آن این آیه است: ﴿یَمْخُوْهُ اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ﴾ مخو می‌کند خداوند آنچه را که می‌خواهد و ثابت می‌کند آنچه را که می‌خواهد و در نزد اوست ام کتاب.

در اینجا ما به اختصار قناعت نموده و کفایت کردیم ولی خوانندگان محترم بخواندن کتاب‌هاییکه بزرگان شیعه در این موضوع، مستقل و غیر مستقل نوشته، و ما را رهین منت خود ساخته‌اند - مثل اصول کافی - معارف السمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی تألیف آیه الله سید عبدالحسین شیرازی رحمته‌الله و علم امام علیه‌السلام تألیف شیخ محمد حسین مظفر که اخیراً بقلم آقای محمد آصفی با مقدمه پر ارزش آقای سید محمد علی قاضی طباطبائی ترجمه شده توصیه می‌کنیم تا

بخود آنها هم واضح شود که اعتقاد بعلم امام علیه السلام به [نزد] چه کسانی ضروری بوده، و به [نزد] چه کسانی ضروری نیست. خداوند قادر همه ما را از شر دشمنان دین و مذهب شیعه از زلل و لغزش ها نگهداشته و در تحت حمایت خود محفوظ بدارد.

آیه الله حاج شیخ جعفر صبورى از علمای کاشان

آیه الله حاج شیخ جعفر صبورى نیز جزوهای به نام «عقدۀ گشوده» منتشر ساختند:

بسمه تعالی

الحمد لله و الصلاة على محمد و آله

چند روز پیش کتابی را بنام شهید جاوید دیدم و تا اندازه ای مطالعه نمودم گر چه با عبارات روز پسند و شیفته کننده جلوه گر است ولی هر کس باندک تأمل بسستی آن پی می برد.

خواستم جوابی بر این کتاب بنویسم، سپس شنیدم که فضلاء قم دامت افاضاتهم درصدد جواب هستند از این جهت منصرف شدم گذشته از نداشتن وقت و فرصت.

در صفحه ۸ تحت عنوان (عقدۀ گشوده) می نویسد:

« سالها بود وقتی می شنیدم که می گفتند امام حسین علیه السلام با این قصد حرکت کرد که خونش ریخته شود و خانواده اش اسیر گردد بر خود می لرزیدم - تا آنجا که - گوید: به صورت یک عقدۀ روحی جانکاه درآمده بود...».

اینجا جای این پرسش است که شما از چه مقامی شنیدید؟ آیا از مقام وحی بوده؟ چه بگویم! و اگر از مدرسین و گویندگان عظام شنیده اید؟ پس چرا دیگران نشنیده اند؟ حقیر بنوبه خود از هیچ گوینده ای نشنیده ام که امام

حسین علیه السلام به قصد ریختن خون خود رفت.

و اگر صاحب کتاب خود دیده و مجازاً می گوید شنیدم پس خوب است بیان نماید در کدام یک از اصول صحیحه دیده که باین قصد رفته است.
با همه اینها در پاسخ ایشان عرض می شود:

۱- در هیچ تاریخی دیده نشده که امام حسین علیه السلام بقصد ریختن خون خود و اسیر نمودن اهل بیت خود رفته پس بنابراین عقده ئی نیست تاگشوده شود.

۲- اگر صاحب کتاب خودش روایتی دیده و بنظرش از هر جهت تمام بوده (از سند و دلالت و نبودن معارض) پس ناچار باید قبول نماید و عقده ای نیست تاگشوده شود و هر چه خورده بگیرد بر شخص امام علیه السلام خورده گرفته و از جهت عصمت امام مناقشه در کار روا نیست.

۳- و اگر در نظر نویسنده از جهتی از جهات ناتمام است پس وجهی ندارد که او را عقده قرار دهد و در راه گشودن آن عقده موهومه بهزینه و مخارج زیاد دچار گردد یعنی موضوعی را پیش خود پندارد و در جواب او بکوشد یا بگفته خودش بلرزد و ناراحت شود.

۴- خواهی گفت پس چرا امام حسین علیه السلام قیام نمود و این ماجرا برپا شد؟
اولاً فعل و قول و تقریر امام علیه السلام حجت است و فلسفه اش را خودش می دانسته و علم امام علیه السلام نسبت بماجرای عراق، و زمان و مکان، [شهادت] مورد شبهه و تردید نیست، اخبار در این موضوع فوق تواتر است، مناقشه نمودن در برخی از نقلها از جهت سند یا دلالت وجهی ندارد.

ثانیاً علم بکشته شدن و اسارت یک مطلب است و بقصد کشته شدن و اسیر شدن مطلب دیگری است.

بنابراین امام علیه السلام بر حسب واقع ماجرا را بخوبی می دانست، هر کجا باشد و بر حسب ظاهر امر بمعروف و نهی از منکر و اجراء سنت جدش علیه السلام تا قدم آخر وظیفه خود می دانست.

البتة اموری سبب بوده که بجانب کوفه رهسپار شود.

۱- از جمله آنکه در جواب برادرش محمد حنفیه فرموده: ای برادر
برسم از اینکه یزید بن معاویه علیه اللعنه مرا در حرم غافل گیر کند و احترام
خانه خدا از بین برود.

۲- امر خدا و جدم سبب حرکت بجانب کوفه است چنانچه به ام سلمه و
حابر بن عبدالله انصاری فرمود این قیام را بامر خدا و رسولش می نمایم.
۳- دعوت اهل کوفه و نامه های پی در پی به آن کیفیت و چگونگی که در
اریخ ثبت و مسلم است و امام علیه السلام بر حسب ظاهر حجتی و دلیلی بر دروغ و
غاق آنها ندارد تا در مرحله اثبات بیاورد از این جهت بر خود واجب می دانست
که دعوت را اجابت نماید.

۴- گذشته از همه اینها با بودن علم به ماجرا و کیفیت آن از هر جهت، قیام
در آن، قیام بکشته شدن و اسیر شدن نیست زیرا امام علیه السلام هم احتمال می دهد
بداء را از خدا بمعنای درست آن که ظاهر شدن بعد از خفاء است و چنانچه
مایش خود حضرت که در جواب فرزدق شاعر - موقعی که حضرت را از
فتن جلوگیری کرد - فرمود: ای فرزدق راست می گوئی و برای خداست کارها
در کل يوم ربنا في شأن» ممکن است اشاره باشد بموضوع بداء بمعنای درست

و همین معنا را امام صادق علیه السلام در باب اسماعیل پسرش فرمود: «ما بدا لله في
شيء كما بدا له في اسماعيل ابني».

محدث قمی رحمه الله علیه از کتاب فصول شیخ مفید نقل می کند که شیخ
مفید فرموده این روایت در باب بداء در امامت نیست بلکه معنای روایت همان
معنائی است که خود حضرت صادق علیه السلام بیان فرموده که خدای عز و جل ثابت
نمود بر پسر اسماعیل کشته شدنرا، دو مرتبه از خدا درخواست نمودم تا از او
کشته شدن برداشته شد، سپس فرمود ما بدا لله في شيء تا آخر حدیث

در صفحه ۶۱ می‌گوید: امام علیه السلام به این منظور حرکت کرده است که با تشکیل حکومت دلخواه مردم، حکومت ظلم را سرنگون کند.

در صفحه ۲۸۳ می‌نویسد از اینجا اقدام امام علیه السلام بصورت دفاع خالص درآمد و دیگر فکر تشکیل حکومت در بین نبود.

در صفحه ۳۴۲ می‌گوید: بدون تردید هدف امام علیه السلام از قیام خود یک هدف اصلاحی است و بر اثر تهاجم عمال حکومت ناچار شد از مدینه خارج گردد ضمن مرقومه‌ای که بنام وصیت نامه معروف است هدف اصلاحی خود را بدین گونه شرح داده است:

وانما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي يعني من فقط برای اصلاح در امت جدم از وطنم خارج شدم

یا آنکه فرمود: فان السنة قد اميتت و ان البدعة قد احييت يعني سنت اسلام مرده و بدعتهاى ضد اسلام جای آنرا گرفته یعنی هدف من از بین بردن بدعتها و زنده کردن اسلام و سنت پیغمبر است.

پس چرا نویسنده محترم یکجا می‌گوید: قیام امام برای تشکیل حکومت بود، یک جا هدف را فقط اصلاح در امت جدش قرار می‌دهد، اگر در جواب گوید اصلاح از طریق تشکیل حکومت مقصود است، گوئیم اصلاح اعم است بهر نحوی که پیش برود، ذکر عام و اراده خاص وجهی ندارد مگر آنکه قرینه باشد.

بنابراین بهتر بود قیام امام علیه السلام را از این روایات که خود مؤلف معترف است استفاده نماید و بهمین اکتفا کند چنانچه در بخش چهارم کتابش بسط سخن داده، و گرد سخنان برخی از خاور شناسان و بعضی از نویسندگان نگردد زیرا در مقابل نص و تصریح فرمایش امام علیه السلام سزاوار نیست نویسنده محترم خود را در

حیص و بیص بیفکند و بگوید: (از بعضی گفته‌ها بر خود می‌لرزیدم و ناراحت می‌شدم که باگذشت زمان بصورت یک عقده روحی جانکاه و مشکل دردناکی درآمده بود مرا بر آن داشت که در طول چند سال در فرصتهای مناسب درباره قیام مقدس سیدالشهداء مطالعه بکنم و عقده روحی را بگشایم) و حقیر بنوبه خود خاطر ایشان را تسلی می‌دهم و می‌گویم: بخود ملرز و ناراحت نباش و از بیان خود امام علیه السلام عقده خود را بگشا.

السلام علی من اتبع الهدی

بتاریخ ۵ ربیع الاول ۱۳۹۱

الاحقر اقل خدمة العلم صبورى القمى نزيل كاشان

آیه الله زاده حجّت

آیه الله العظمی سید محمد حجّت از مراجع تقلید شیعه، چند پسر داشت:

۱ - آیه الله سید محسن حجّت، صاحب حاشیه بر مکاسب، که چاپ شده

است.

۲ - آیه الله سید حسن حجّت، که فرزندش از شهداء جنگ تحمیلی است.

۲ - سید علی اکبر حجّت، آنطور که بخاطر دارم ایشان در کسوت روحانیت

نبود.

جزوه ای در ۱۲ صفحه بعنوان «پاسخ به کتاب شهید جاوید بقلم سید علی

اکبر حجّت (ظاهراً همان فرزند کوچک آیه الله العظمی سید محمد حجّت کوه

کمری است) منتشر شد که چون محتوای متینی نداشت از نقل آن در اینجا

صرف نظر کردیم.

محمد حسین نوریان

و نیز در کتاب «بوالفضول» که در ردّ کتاب «درسی از ولایت» سید ابوالفضل بر قعی نوشته شده، چند صفحه‌ای (از ص ۱۱۶ تا ۱۳۲) هم در ردّ کتاب شهید جاوید دارد که بخاطر خارج شدن نویسنده از حدود ادب نویسندگی از نقل آن نیز صرف نظر شد.

با اینکه این کتاب بعنوان نوشته محمد حسین نوریان منتشر شده اما حدود پنجاه صفحه از ردّ کتاب درسی از ولایت به قلم یکی از مدرسان حوزه علمیه قم و سودمند است.

نام کتاب به مناسبت نام مؤلف کتاب «درسی از ولایت» است کنایه از اینکه وی ابوالفضل نیست بلکه بوالفضول است که درباره مقامات امامان معصوم مطالب نادرستی را گفته است.

آیه الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی ره

آیه الله تبریزی کتابی در چند جلد به نام دروس دینیّه شامل مطالبی سودمند و روشنگر دارد و امامت نماز جمعه مشهد در مسجد گوهرشاد با ایشان بود و خطبه های مؤثر و تکان دهنده می خواند.

در جلد هفتم کتاب «دروس دینیّه» تألیف آیه الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی از ص ۱۱۷ به بعد ناظر به محتوای کتاب شهید جاوید است و با این عبارت شروع می شود:

حضرت حسین علیه السلام ظاهراً مقررات شرعی و قواعد دینیّه را مراعات فرمودند این مطالب را که در این سطور می نویسم درست توجه فرمایید تا جواب بعضی وسوس را خوب بدهید.

کتابهایی که در ردّ کتاب شهید جاوید نگاشته شده و یا برخی از آن ردّ کتاب شهید جاوید است

۱ - **پرتو حقیقت** دانشمند عالیقدر آقای حاج سید محمد نوری موسوی، چند مقاله در موضوع نهضت مقدس حضرت امام حسین علیه السلام نگاشته که در نجف در مجله «اسلام» به زبان فارسی منتشر شده بود. چون این مقالات می توانست پاسخی به برخی از مطالب کتاب شهید جاوید باشد توسط حسینیه عمادزاده (اصفهان) به نام «پرتو حقیقت» در ۴۸ صفحه رفعی منتشر شد و تنظیم آن ظاهراً توسط حضرت آقای سید مرتضی رضوی (کشمیری) انجام شد و از این رو مرکز پخش این کتاب «مکتبه النجاح» حضرت آقای کشمیری بود.

۲ - **جزوه آیه الله حاج شیخ محمد کرمی** که به درخواست مؤلف شهید جاوید، نقدی در بیست صفحه به زبان عربی نگاشته که ضمیمه جزء دوم شرح نهج البلاغه ایشان چاپ شده است.

۳- حسین علیه السلام و پذیرش دعوت

کتابی است که آیه الله شیخ محمد تقی صدیقین اصفهانی نوشته‌اند و در تاریخ ۵۱/۵/۲۵ ش منتشر شده است. ایشان پیشتر هم، همانطور که قبلاً نقل کردیم اعلامیه‌ای مبنی بر اینکه کتاب شهید جاوید با علم و عصمت امام ناسازگار است منتشر کرده بودند.

در این رساله آمده: این نوشتار مختصر (۱۰۲ صفحه کوچک) را بر سه فصل مرتب می‌کنم:

الف - علم امام علیه السلام منافات با قیام مقدس او ندارد.

ب - آیه شریفه «ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة» مانع از قیام و از شهادت اختیاری امام علیه السلام نیست.

ج - از برای شهادت حضرت سیدالشهداء فواید و نتایج فراوانی است.

و کتاب را اهداء کرده است به کسانی که خوب حرف زدن را بر حرف خوب ترجیح ندهند. به افرادی که خوب نوشتن را بر نوشته خوب مقدم ندارند. به اشخاصی که حق را فدای حرف نکنند.

به نظر اینجانب کتاب آیه الله صدیقین، اثری است سودمند و قابل استفاده برای همه.

۲- یک بررسی مختصر پیرامون قیام مقدس شهید جاوید

حسین بن علی علیه السلام

کتاب سه نفر از فضیله حوزه علمیه

این کتاب تألیف سه نفر از فضیله حوزه علمیه قم: حجة الإسلام والمسلمین شیخ محمد حسین اشعری و حجة الإسلام والمسلمین شیخ حسین کریمی و حجة الإسلام والمسلمین سید حسن آل طه.

این کتاب در ۱۲۳ صفحه رفعی، در همان سال انتشار شهید جاوید منتشر و یکی از آثار تحقیقی و سودمند بشمار می آید.

یکی از امتیازات کتاب یاد شده این بود که مقاله علامه طباطبائی - که پیشتر ما یاد کردیم - و نیز نوشته یکی از اساتید بزرگ حوزه - گویا آیه الله حاج شیخ محمد شاه آبادی باشد - در آن درج شده بود.

اینک بخشی از این کتاب را برای استفاده خوانندگان نقل می کنیم:

پاسخ به بعضی از اشکالات

اشکال اول:

ممکن است گفته شود اگر امام علیه السلام می دانست کشته می شود و برای این مقصود حرکت کرده، پس چرا مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد و چرا از وسط راه قیس بن مسهر را با نامه ای بسوی آن شهر روانه کرد و چرا پیشنهاد مراجعت به دشمن داد و نظیر اینگونه امور.

جواب اینکه امام علاوه بر مقامات اختصاصی امامت که بر طبق آن وظائفی داشت، در مرحله ظاهر نیز موظف بود که حجت را بر مردم تمام کند، چون مردم کوفه با اصرار زیاد و قاصدهای پی در پی و فرستادن دوازده هزار نامه آن حضرت را برای ارشاد و هدایت مردم عراق و دیگران دعوت کردند، بر امام لازم بود دعوت ایشان را بپذیرد و از باب اتمام حجت ابتداء مسلم بن عقیل نماینده خود را فرستاد و بعد خود دعوت آنان را پذیرفت تا مردم در پیشگاه خدا عذری نداشته باشند، و روی همین جهت از وسط راه قیس بن مسهر را با نامه‌ای به سوی آنان فرستاد و قیس هم بالاخره پیغام امام علیه السلام را رسانید.

اینها هیچکدام با علم امام باینکه در زمان خاص کشته می‌شود منافات ندارد نظیر اینکه خداوند برای اتمام حجت، انبیاء عظام را بسوی کفاری که ازلاً می‌دانست ایمان نمی‌آورند مبعوث نموده و مطابق صریح قرآن کریم به حضرت موسی و هرون دستور داد، نزد فرعون بروید و او را موعظه کنید با اینکه می‌دانست ایمان نمی‌آورد و بر طغیاناش اضافه می‌شود.

همینطور، پیشنهاد مراجعت امام علیه السلام از جهت این بود که شقاوت ایشان را آشکار نموده و عذری برای آنان باقی نگذارد.

اشکال دوم

این است که اگر امام حسین علیه السلام برای کشته شدن حرکت فرمود و کشتن وی اسلام را زنده کرده است ناچار باید از کشتن امام و اسیری خانواده‌اش خوشنود بود و حال آنکه در زیارت آن حضرت می‌خوانیم «لعن الله امة سمعت بذلک فرضیت به» یعنی خدا لعنت کند کسی را که کشتن تو را بدست عمال بنی امیه

بشنوند و به آن خوشنود گردند^{۱*}.

جواب اینکه، ما از قیام مقدس و نهضت روحانی و جانبازی و شهامت و حریت آن حضرت خوشنود و به آن افتخار می‌کنیم چنانکه خود امام علیه السلام هم به آن راضی گردید و تن بذلت نداد و تسلیم حکومت نکبت بار بنی امیه نگردید همانطوریکه حضرت زینب سلام الله علیها در مجلس ابن زیاد فرمود (ما رأیت الا جمیلاً) یعنی غیر از خیر و خوبی در واقعه کربلا چیزی ندیدیم

خلاصه اینکه خوشنودی ما نسبت بعمل امام و اداء وظائف اوست و اما از جنایت عمّال بنی امیه و اقدام قاتلان آن حضرت و بالاخره ظلمهائی که باو و یاران و خانواده اش نموده‌اند. لایزال متأثر و گریان هستیم. در عبارت زیارت هم بکسانی لعن شده که بعمل عمّال بنی امیه راضی شوند چنانکه از جملات قبلی آن (لعن الله امة قتلتک و لعن الله امة ظلمتک) کاملاً معلوم می‌گردد زیرا بقاتلان و ظالمان آن حضرت لعنت شده و در عبارت بعدی (لعن الله امة سمعت بذلك فرضیت به) مراد رضایت بعمل آنان می‌باشد نه به مظلومیت آن حضرت. حاصل کلام اینکه ما به فعل مظلوم خشنود و از عمل ظالم ناراضی و متأثر هستیم و مؤلف شهید جاوید در اینجا مثل برخی موارد دیگر گرفتار یک مغالطه شده است.

اشکال سوم:

اگر خداوند شهادت حضرت امام حسین علیه السلام را خواسته و در اثر آن دین خدا زنده شده پس چرا عمّال بنی امیه را از آن نهی فرموده و طبق ادله قطعی ایشان را مجازات عذاب می‌فرماید.

از این شبهه در ذیل حدیث (ان الله شاء ان يراک قتيلًا) جواب مختصری داده شده و در اینجا نیز بجوابی که یکی از بزرگان حوزه علمیه قم^۱* تنظیم نمودند می‌پردازیم.

بسمه تعالی

برای خداوند متعال دو اراده است یکی تکوینی و دیگری تشریعی اراده تکوینی یعنی خواستن خداوند تحقق و پیدایش چیزی را در نظام عالم چه از جواهر باشد و چه از اعراض چه از مجردات باشد و چه از مادیات، و اراده تشریعی یعنی علم خداوند بمصالح و مفسدات افعال عباد که اشراق بمبادی عالیه می‌کند و موجب اراده و کراهت و بعث و زجر نسبت به افعال عباد می‌شود. حال اگر بین آن دو اراده در افعال عباد تطابق باشد آن فعل نیکو و دارای جهات مصلحت و آثار حسنه ملکوتی است که در عوالم دیگر بعد از عالم طبیعت هویدا می‌شود و اگر بین آن دو اراده در افعال عباد تخلف باشد مثلاً اراده تکوینی بوجود آن عمل و اراده تشریعی بعدم آن تعلق گرفته باشد در این صورت آن فعل قبیح، و دارای مفسدات و آثار سوء ملکوتی است که در جهان باقی بعد از انقضاء جهان فانی ظهور پیدا می‌کند: پس ممکن است عملی مورد اراده تکوینی خداوند واقع شود ولی در عین حال فاعل آن مستحق عقاب و عذاب لایتنهای شود مثلاً قتل نفس و کشتن مؤمن که اراده تکوینی خداوند بآن تعلق گرفته و مورد نهی تشریعی خداوند است و اراده تشریعی به آن تعلق نگرفته است قتل [در این صورت] مؤمن محقق می‌شود ولی در عین حال فاعل مستحق عذاب دائم است.

نتیجه: حال گوئیم کشتن حسین بن علی علیه السلام مبعوض خداوند و مورد نهی

* ۱ - آیت الله حاج شیخ محمد شاه آبادی دامت افاداته ظ

تشریعی است و در عین حال مورد اراده تکوینی خداوند است زیرا اگر اراده خداوند به آن تعلق نمی‌گرفت ممکن نبود در جهان هستی ظاهر شود چون هر چیزی تا واجب نشود و تمام مقتضیات وجود او موجود و طرق نیستی او منسد نگردد پا به عرصه وجود نمی‌گذارد و «بالعرض» چون «واجب بالذات» نیست پس باید «بواجب بالذات» منتهی شود و همین است معنای اراده تکوینی خداوند پس چون کشته شدن حسین بن علی علیه السلام مورد نهی تشریعی خداوند است فاعل آن مستحق عذاب ابد و الم سرمد است.

اما مبارزه حسین بن علی علیه السلام تا درجه رفیعۀ شهادت که محبوب خداوند و مورد اراده تشریعی و تکوینی اوست هر آینه موجب سعادت ابدی و فضیلت سرمدی او گشته و نیز موجب سعادت هر سعید و شقاوت هر شقی و اختیار و امتحان هر انسان در آن عصر و زمان و سائر اعصار و ازمنه گردیده چنانچه حسین بن علی در جواب اعتراض بر قیام و نهضتش چنین فرمود:

فاذا اقمتم في مكانی فبم یمتحن هذا الخلق المتعوس و بما یختبرون لكن لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة.

اگر قیام نکنم و در مکانم بنشینم و کاری با دستگاه جبار قهار یزید ابن معاویه نداشته باشم پس این مردم و انسانها به چه چیز امتحان شوند و به چه امری اختبار گردند تا شقی از سعید جدا شود و مؤمن از کافر ممتاز گردد و هر کدام از آنها بکمال خود نائل آیند البته علت غائی در بعثت انبیا و رسل و ولایت اصفیاء و اولیاء جز ظهور سعادت و شقاوت و تکامل در آن چیز دیگری نیست تمام حرکات و سکونات حسین بن علی علیه السلام از بدء امر تا درجه رفیعۀ شهادت بهمین منظور انجام شد و ابداً نظر دیگری در بین نبوده که آن نظر خنثی شود و حضرت حسین بن علی علیه السلام به مقصودش نرسد و منافی با علم امام باشد چنانکه بعضی توهم کرده‌اند و فرضیه مستحیل درباره امام علیه السلام و قیام و نهضتش گمان نموده‌اند.

اشکال چهارم:

اینکه اگر امام می دانست کشته می شود چرا خود را در معرض هلاکت در آورد، و خویشتن را بر دشمن عرضه نمود و حال آنکه اقدام بخطر قطعی، از نظر عقل و شرع پسندیده نیست.

جواب این شبهه را علامه معظم حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی مدظله العالی در مقاله ای بعنوان پاسخ به سؤالی در این مورد مرقوم فرموده اند^۱.*

* * *

۱ - پیشتر مقاله ایشان را یاد کردیم. استادی

۵- راه سوم در موضوع قیام مقدس شهید جاوید حسین بن علی علیه السلام

این کتاب تألیف حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی کاظمی در ۱۲۸ صفحه کوچک در سال ۱۳۹۱ چاپ و منتشر شده است. مؤلف در این کتاب راهی را که در کتاب شهید جاوید مطرح شده و همچنین راهی را که در برخی کتابهای دیگر عنوان شده نقل و خود راه سومی را صحیح دانسته است. بخشی از این کتاب سودمند:

هدف حسین علیه السلام چه بود؟

درباره سؤال فوق به دو نظریه ذیل توجه فرموده سپس راه سومی را در پیش گیرید:

نظریه اول: هدف تشکیل حکومت اسلامی

این نظریه اخیراً بوسیله یکی از نویسندگان دانشمند حوزه علمیه قم بعنوان یک فرضیه جدید ضمن کتابی بنام «شهید جاوید» عرضه شده است. طبق این نظریه حسین بن علی علیه السلام به امید تشکیل حکومت اسلامی از مکه بجانب کوفه حرکت کرده، و تا هنگامی که به لشکر حر بن یزید ریاحی برخورد نکرده بود در رسیدن به هدف خود امیدوار بود، و غیر از پیشگوئی های پدرش علی علیه السلام و جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خودش از خصوصیات سرنوشتش و جریان کربلا اطلاعی نداشت.

نظریه دوم: هدف شهادت خود و یاران و اسارت اهل بیت

این نظریه را چند نفر از فضلاء قم پس از انتشار کتاب «شهید جاوید» ضمن کتابچه‌ای بنام «یک بررسی مختصر پیرامون قیام مقدس شهید جاوید» اظهار نموده‌اند، و در این کتابچه و کتاب دیگری بنام «جواب او از کتاب او» هدف امام حسین علیه السلام از قیام و حرکت از مکه شهادت و پیاکردن واقعه کربلا و اسارت اهل بیت معرفی شده است و این عده معتقدند که امام حسین علیه السلام روی علم امامت از سرنوشت خود کاملاً خبر داشته و اصلاً امیدی به تشکیل حکومت اسلام نداشته و هر چه تلاش کرده است به این امید نبوده بلکه به منظور نیل به شهادت قدم برمی‌داشته است.

راه سوم: هدف اتمام حجت و پاسخ بدعوت مردم کوفه با علم بسرنوشت

راه سومی که به نظر ما رسیده است آنکه امام حسین علیه السلام به منظور اجابت دعوت اهالی کوفه و اعلان آمادگی دفاع از حق ملت مسلمان از مکه بجانب کوفه حرکت فرمود.

و با اینکه حضرت طبق علم امامت از عاقبت کار خبر داشت، و امیدی به تشکیل حکومت نداشت، اما وظیفه‌اش بود به عنوان اجابت دعوت‌های پی در پی اهالی کوفه و قطع عذر و بهانه و اتمام حجت بصورت ظاهر برای احقاق حق و قیام علیه یزید و تشکیل حکومت اسلامی حرکت نماید.

چرا حسین علیه السلام موظف به ظاهر بود؟

اما علت اینکه امام حسین علیه السلام وظیفه نداشت به علم امامت رفتار کند، دلیل آن بسیار روشن است، خداوند با اینکه می‌دانست فرعون و نمرود ایمان نخواهند آورد، اما در عین حال موسی و ابراهیم علیه السلام را می‌فرستد و مأمور تبلیغ

و ارشاد آنان می‌سازد^{۱*} تا حجت را بر آنان تمام کند و روز قیامت نگویند: «لولا ارسلت الینا رسولا» پیامبر خدا هم با اینکه می‌داند ابوجهل تا آخر هم ایمان نخواهد آورد در هدایت او کوتاهی نمی‌کند، و با اینکه می‌داند در جنگ احد شکست خواهد خورد علم خود را باید در این موارد نادیده بگیرد و طبق افکار عادی اصحاب اقدام کند.

علاوه بر این در تبلیغ و رسالت‌های الهی، پیامبران خدا و اوصیاء ایشان وظیفه نداشته‌اند از مجاری عادی و طبیعی تخلف کنند - و فقط معجزه را وسیله اثبات حقانیت خود و دلیل بر نبوت خود می‌گرفته‌اند - و لذا در هیچ یک از جنگ‌های صدر اسلام سراغ نداریم که پیامبر دشمن را با معجزه هلاک فرموده باشد و با اینکه تمامی فرق اسلامی درباره پیامبر اسلام اعتقاد به معجزه دارند، هیچ‌گاه اعتراض نکرده‌اند که چرا پیامبر اسلام برای پیروزی خود دست به جنگ و لشکرکشی می‌زد؟ و حق بود با معجزه‌ای که داشت یکباره تمامی دشمنان خود را نابود سازد.

شاهد از آیات قرآنی:

و بر همین اساس آیات بسیاری در قرآن مجید وارد شده است مانند:

۱ - (قل لله الحجة البالغة و لو شاء لهداکم اجمعین)^{۲*}.

یعنی: «به مشرکین بگو: برهان کامل از آن خداست، اگر خدا می‌خواست همه شما را هدایت می‌کرد».

۲ - درباره هدایت نیافتن گروهی دیگر می‌فرماید: «افلّم یبأس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعاً»^{۳*}.

۱* - سورة طه آیه ۴۳ «اذها الى فرعون انه طغی».

۲* - سورة انعام، آیه ۱۴۹.

۳* - سورة رعد، آیه ۳۱.

یعنی: «آیا هنوز هم مؤمنین - از ایمان اینان - ناامید نشده‌اند؟ اگر خدا می‌خواست تمام مردم عالم را به راه راست وامیداشت».

۳ - «ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولكن لیبلوکم فیما آتاکم»^۱.

یعنی: «اگر خداوند می‌خواست همه شما را ملت واحده‌ای قرار می‌داد اما خداوند می‌خواهد در آنچه به شما داده است شما را آزمایش کند».

۴ - «ولو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا»^۲.

یعنی: «اگر پروردگارت می‌خواست تمام مردم روی زمین ایمان می‌آوردند».

بنابراین سنت الهی بر این جاری است که ارشاد و هدایت مردم طبق مجاری طبیعی و عادی صورت بگیرد و لذا با اینکه پیامبران و امامان علم به چیزهایی داشته‌اند مع ذلک موظف بوده‌اند طبق علم خود عمل نکنند و برای اتمام حجت در تبلیغ خود بکوشند.

با توجه به مطالب گذشته امام حسین علیه السلام با حرکت به سوی کوفه آمادگی کامل خود را در راه تشکیل حکومت اسلامی و ریشه کن ساختن ظلم امویان اعلام می‌دارد و حجت را بر مردم تمام می‌کند، و با اینکه طبق علم امامت امید رسیدن به حکومت اسلامی نداشته و می‌دانسته است مردم عملاً او را تنها خواهند گذاشت، اما با فرستادن مسلم و معرفی خود به عنوان امام عادل و نوشتن نامه به اهالی کوفه هر چه کوشش داشته است برای فراهم ساختن وسایل ظاهری تشکیل حکومت به کار برده است، و ابداً فعالیتها و حرکت آن حضرت برای شهادت و کشته شدن نبوده است، اما می‌دانسته است در راه اتمام حجت شهید خواهد شد و شهادت او هم به نفع شیعیان و راهی برای تبلیغ دین خواهد شد.

*۱ - سوره مائده، آیه ۴۸.

*۲ - سوره یونس، آیه ۹۹.

اتمام حجت چه لزومی داشت؟

اینک که راه سومی را در پیش گرفتیم، یک سؤال خودنمایی می‌کند: که اتمام حجت چه لزومی داشت؟ امام حسین که می‌دانست جان خود را بر سر این اتمام حجت خواهد گذاشت اگر اتمام حجت نمی‌کرد چه عیبی داشت؟ پاسخ: یکی از ستهای لا یتغیر الهی است که همیشه حجت را بر مردم تمام کند تا هنگامیکه مردم را به سزای اعمالشان می‌رساند راهی بر خدا نداشته باشند. و تمامی پیامبران به همین منظور مبعوث شده‌اند، و در این باره در قرآن مجید آیات بسیاری آمده است مانند:

۱- سورة نساء آیه - ۱۶۵ «رسلاً مبشرين و منذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل».

ترجمه: «خداوند پیامبرانی را بشارت ده و بیم ده می‌فرستد تا دیگر پس از آمدن پیامبران مردم بر خدا دلیلی نداشته باشند».

۱۲ سورة طه آیه ۳۴ «ولو انا اهلكناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك من قبل ان نزل ونخزي».

ترجمه: «اگر آنرا پیش از ارسال رسول عذاب کنیم خواهند گفت پروردگارا چرا پیش از آنکه خوار و ذلیل گردیم برای ما رسولی نفرستادی تا از دستورات تو پیروی نمائیم».

و هر ملتی که بر آنان عذاب نازل گردید پس از اتمام حجت بوده است، قرآن مجید می‌فرماید:

«و قوم نوح لما كذبوا الرسل اغرقناهم - فرقان - ۳۷»

یعنی: (هنگامیکه قوم نوح پیامبران ما را تکذیب نمودند آنانرا دچار غرقاب کردیم).

۶- کتاب «مقصد الحسین»

تالیف آیت الله آقای حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قمی در ۵۶ صفحه رقعی در ۱۳۵۰ شمسی چاپ شد.

با اینکه این نوشتار صورت ظاهر مطلوبی از حیث چاپ و غیره ندارد اما به خاطر مقام علمی و اطلاعات مؤلف ارجمند آن نکات بسیار خوبی را واجداست.

بخشی از این کتاب سودمند:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.

و بعد پس این حقیر حاجی میرزا ابوالفضل معروف به زاهدی قمی در ایام تحصیل زیاد از فضلا و غیر فضلا شنیدم که کتابی تألیف شده به اسم شهید جاوید و مورد انتقاد عدّه از اهل علم واقع شده و اصرار می نمودند که حقیر هم به آن کتاب مراجعه بنمایم و حقیر عرض می کردم که فرصت مراجعه ندارم و ضعف مزاج هم از کار زیاد مانع است اخیراً دیدم عده ای از فضلا در رد آن کتاب تألیفاتی نموده و عدّه از علماء آن کتاب را مخالف با اعتقادات شیعه دانسته اند از این جهت حقیر هم مراجعه کرده و چند سطری در اطراف آن کتاب مرقوم داشتم که به نظر علما برسد و در اختیار شیعیان گذاشته شود.

چند امر به عنوان مقدمه یا پیش گفتار عرض می شود:

امر اول حقا مؤلف کتاب دارای قلمی رسا و شیرین است و الفاظ و کلمات آن در روح مطالعه کننده تأثیر عمیقی دارد و شرایط خطابه در آن جمع است می گویند خطیب اگر بخواهد مردم تحت تأثیر نطق او قرار گیرند باید الفاظی استعمال کند که مردم از معانی آن الفاظ بی اطلاع باشند و مرعوب شوند و این کتاب از این قبیل الفاظ زیاد دارد.

امر دوم این کتاب در اطراف نهضت مقدس سیدالشهداء و اراده ایشان راجع به سفر کربلا می باشد و نزاع و بحث خصوصی بوده و به هیچ وجه با ائمه دیگر ارتباط ندارد و هم چنین راجع به خصوص سفر کربلا بوده و به هیچ وجه به قسمت های دیگر از زندگی آن حضرت ارتباط ندارد پس باصطلاح اهل علم نزاع صغری بوده حتی اگر کسی بگوید که امام علم غیب ندارد می تواند بگوید شخص امام حسین علم به آغاز و انجام خصوص واقعه کربلا داشته و با دانستن آغاز و انجام آن واقعه از کشته شدن و اسیر شدن اهل بیت اقدام کرده کما اینکه از اخبار استفاده شده است پس بحث در آنکه علم امام چه نحوه می باشد مربوط به این بحث نمی باشد و آن نزاع کبروی است و در علم کلام بحث شده و این نزاع بحث در صغرای مطلب است از این جهت می توان گفت که وقعه کربلا علم غیب شمرده نمی شود زیرا از اخبار رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما الصلاة والسلام آن قدر شنیده بودند حتی خود ابن سعد هم می دانست که گفت:

أترك ملك الري و الري منيتي ام ارجع مأثوماً بقتل حسين

امر سوم در اخباری که کشته شدن امام حسین را خبر داده بهیچ وجه خبر از سلطنت و قدرت و قدرة بدست گرفتن آن حضرت نیست و اشخاص می دانستند که نتیجه مسافرت کربلا کشته شدن است.

در کتاب مکاسب شیخ انصاری در ولایت ظلمه حدیث نجاشی از حضرت صادق علیه السلام هست که ابن عباس به حضرت سیدالشهدا عرض کرد که انشدک الله و الرحم ان تكون المقتول بالطف یعنی تو را قسم می‌دهم به خدا که حرکت مکن مبادا در کربلا کشته شوی حضرت در جواب نفرموده که تو بررسی نکرده و من بررسی کردم اوضاع با من همراه است و زمینه سلطنت من فراهم شده بلکه فرمود دنیا وفا ندارد و من هم می‌خواهم از دنیا بروم در این صورت آیا می‌توان به امام حسین نسبت داد که اشتباه کرده و بقصد سلطنت خارج شده و بعداً حالت دفاع بخود گرفته که شاید کشته نشود و این هم اشتباه دوم برای آن حضرت شمرده شود.

و در صورتی که معلوم شد که علم به کشته شدن داشته باز اقدام کرده خواب آن حضرت در مدینه حل می‌شود که مراد حضرت آن است که شما باید وارد در مبارزه بشوی که انجام آن کشته شدن تو خواهد بود نه مقصود از ان الله شاء أن یراک قتیلاً آن است که بنشین بی حرکت تا کشته شوی اگر این بود در مکه و سائل کشته شدن آن حضرت بدون مبارزه فراهم بود و در مدینه هم فراهم بود احتیاج به مسافرت و لشکرکشی و به طرف کوفه رفتن نبود مؤلف چون خواب را کشته شدن بدون مبارزه دانسته خواب را رد کرده و خلاف عقل دانسته و اشتباه خود را ندانسته و به امام حسین نسبت داده که برای زمام داری و سلطنت حرکت کرده و آخر کار را ندانست.

امر چهارم در علل و سبب قیام و نهضت حضرت مقدمات و نکاتی ذکر نموده که آن مقدمات سبب شده که اعتقاد کند که صددرصد فاتح خواهد بود و این اعتقاد برای ایشان بوده تا ملاقات حر و از آنوقت حضرت ملتفت شده که مطلب بر خلاف است.

آنچه در این قسمت از فضایل برای حضرت تذکر داده مطلب تازه‌ای نیست و مسلمان‌ها این فضائل را اعتقاد داشته بلکه بالاتر از آن را، و هم چنین آنچه از

بدقلبی و شقاوت یزید و ابن زیاد ذکر کرده مردم بالاتر از آن را معتقدند و خود یزید در مجلس به آن صفات اقرار کرد و حس انتقام جوئی در مقابل جنگ بدر هم مطلبی نیست که مصنف تازه در بررسی و تحقیق دانسته باشد و مردم را آگاه کرده باشد منبری‌ها بالای منبرها این مطلب را برای مردم ذکر کرده چه جای علماء و بزرگان پس نتیجه این تحقیقات فقط اثبات اشتباه سیدالشهداء است و فضیلتی برای حضرت نیست و کشف تازه‌ای نشده است و عجب در این است که در آخر کتاب اظهار خدمت نموده و کتاب را تقدیم آن حضرت کرده که بالاترین فضیلت را از آن حضرت سلب کرده است و اخجلتاه.

بعد از عرض سابق که آن حضرت مامور بوده وارد مبارزه‌ای شود که در آن کشته خواهد شد معلوم می‌شود که باید مبارزه را تا حد امکان انجام دهد و به رویه مردی مبارز خود را معرفی نماید که در نتیجه اشخاصی هم که برای مبارزه آماده هستند آمادگی خود را نشان دهند تا به تمام طبقات معلوم شود که حسین بن علی بهیچ وجه از سلطنت یزید رضایت نداشته و او را ظالم می‌دانسته و این امر هم برای مردم ثابت شد و تواین و مختار و غیر هم بعداً به حرکت آمدند و با دولت یزید مخالفت کردند و اگر مبارزه نشده بود کشته شدن آن حضرت امر حتمی بود بصورتی که اثری در روح مردم بر ضد یزید نگذارد بلکه به صورت دشمنی شخصی و غیر آن درآید بلکه در نظر مردم آن حضرت مورد ایراد قرار می‌گرفت که چرا وارد مبارزه نشده با داشتن دوستان و شیعیان زیاد که در کوفه و بصره و حجاز بوده‌اند پس در این مبارزه بر مردم ثابت شد که حضرت کوتاهی نکرده و تقصیر از خود مردم سر زده و آنها طرفدار ظلم بودند پس فرستادن مسلم و نامه نوشتن به اطراف با علم به آن که کشته خواهد شد سازش دارد و دلیل بر آن نیست که آن حضرت اعتقاد به فتح و تشکیل سلطنت داشته و با رسیدن حر و ملاقات او برای آن حضرت معلوم شده که تا به حال نظر خلاف پیش آمد را داشته و این ملاقات باعث شده که آن حضرت از فکر سلطنت برگشته و فکر دیگری برایش پیش آید.

امر پنجم مؤلف مطالبی را جمع آوری کرده که ثابت کند که حضرت سیدالشهداء بعزم سلطنت حرکت فرموده و وسائل برای ایشان از هر جهت فراهم بوده مثل نامه‌های اهل کوفه و از لسان خود حضرت سخنی را که بفرزدق فرموده دلیل بر اراده داشتن سلطنت گرفته و عبارة این است: «ان نزل القضاء بما نحب فنحمد الله على انعامه و هو المستعان على اداء الشكر و ان حال القضاء دون الرجا فلم يتعد من الحق نيته» ولی ندانسته است که حب و دوست داشتن غیر عزم و اراده می‌باشد البته پیشرفت اسلام محبوب آن حضرت بوده ولی بهیچ وجه نمی‌شود قبول کرد که علاوه بر حب و دوستی خواسته بفرماید که به این عزم حرکت کرده‌ایم در صورتی که خود مؤلف قصه امام را نقل کرده که فرمود: ان بنی امیه اخذوا مالی فصبرت طلبوا ذمی فهربت که کاملاً تصریح شده که برای آنکه کشته نشوم از مکه معظمه خارج شده‌ام با این فرمایش چه گونه می‌شود قبول کرد که بعزم سلطنت حرکت فرموده است.

و حاج شیخ عباس قمی در نفس المهموم می‌فرماید که نقل شده از ریاشی که در بین راه مکه بخیمه حضرت رفته عرض کردم: پدر و مادرم بقربان شما برای چه در این بیابان منزل گرفته‌اید که هیچ آبادی ندارد؟ فرمود: که این مردم مرا ترسانده‌اند و اهل کوفه بمن نامه نوشته‌اند و همان اهل کوفه مرا خواهند کشت و بعد از من ذلیل و بیچاره می‌شوند.

بعلاوه زهیر بن قین پیش از رسیدن حر در بین راه داخل اصحاب شده است در نفس المهموم از ابی مخنف نقل می‌کند و هم در ابصار العین از ابی مخنف نقل می‌نماید که در ذوحسم حضرت خطبه خواند که اولش این است اما بعد فقد نزل بی ما قد ترون الخ زهیر ابتدا باصحاب گفت شما جواب می‌دهید یا من جواب بگویم گفتند تو جواب بگو اظهار وفاداری کرد و گفت اگر ما را مخیر کنند که در دنیا تا آخر دنیا زنده بمانیم یا در رکاب شما کشته شویم ما کشته

شدن را ترجیح می‌دهیم بر دنیا چنان چه از این حکایت معلوم می‌شود زهیر قبل از رسیدن بذو حسم داخل اصحاب شده و در ذو حسم حر رسیده و حضرت آن خطبه را برای اصحاب خوانده است تا آخر قضیه.

و در کتاب نفس المهموم و در سفینه البحار در ماده زحر نقل شده از نور الابصار که یزید به زحر بن قیس که سر مبارک حضرت را برایش آورده بود احسانی نکرد بعد می‌فرماید: از ابی جعفر محمد بن جریر بسندش از ابراهیم بن سعید که بازهیر بن قین بوده نقل شده که حضرت به زهیر فرمود: بدان من این جا (مراد عراق است) کشته خواهم شد و سرم را زحر بن قیس بشام می‌برد یزید هم انعامی به او نخواهد داد با این خبر نمی‌شود گفت که حضرت از کشته شدن خبر نداشته است با آنکه حضرت هنوز حر را ملاقات نکرده بود.

باز مؤلف شهید جاوید نامه حضرت را که به محمد بن حنفیه مرقوم فرموده: من لحق بی استشهد و من لم یلحق بی لم یبلغ الفتح نظر بانکه «استشهد» که خبر از شهادت است رد کرده و حدیث را خلاف واقع دانسته و گفته که عده‌ای با آن حضرت بودند و کشته نشدند پس حدیث از حضرت نیست و چند نفر را شمرده که کربلا بودند و کشته نشدند و چون امام دروغ نمی‌گوید پس این حدیث از حضرت نیست والا کلام حضرت خلاف واقع خواهد بود.

اهل علم جواب دادند که آن عده در کربلا نبوده‌اند ولی اگر حدیث را چنین تفسیر کنیم من لحق بی استشهد یعنی هر کس بمن ملحق شود بطلب شهادت آمده است دیگر آن اشکال وارد نخواهد شد و خبر از کشته شدن هم داده است بخصوص اگر که عبارت من لحق بی باشد یعنی بعد بیاید.

امر ششم مؤلف در اثبات ادعای خود کوشش زیاد کرده و نتیجه گرفته است که با این تحقیق می‌توان از اقدام آن حضرت بهره برداری کرد و مقصود از بهره برداری آن است که دیگران مثل آن حضرت با سلاطین در مبارزه وارد

شده و اگر چه نتیجه کشته شدن باشد و این صحیح نیست زیرا که ائمه دیگر غیر از آن حضرت اظهار مخالفت با بنی امیه و بنی العباس نکردند در صورتی که همه آنها بقدر حضرت سیدالشهداء اعوان و انصار داشته‌اند بالخصوص حضرت امام حسن، لذا در اطراف وقعه کربلا بجز تکلیف شخصی کلام دیگری نمی‌شود گفت.

در قرآن سوره توبه می‌فرماید یک مسلمان با دو کافر باید بجنگد و فرار نکند البته اگر سه کافر و یک مسلمان باشد فرار از جنگ جایز است و حرام نیست و در کربلا سی هزار لشکر بود و اگر تمام اصحاب حضرت صد نفر باشند هر یک در مقابل سیصد نفر واقع می‌شوند و فرار برای آنها جایز و تقیه جایزه بوده ولی آن حضرت مأمور بوده است که تقیه نکند و می‌دانسته تقیه بحالش مفید نیست و کشته خواهد شد البته کشته شدن در مبارزه برای بیدار کردن مردم بهترین وجهی است و همچنین اسیری زن‌ها بله اگر فقط اسیری بود و فائده‌ای برای آن نبود البته رضایت به اسیری بسیار بد و مورد مذمت واقع می‌شد ولی آن خطبه‌ها که در شام و کوفه خواندند چه قدر در روح مردم اثر گذاشت که خود مؤلف تصدیق می‌نماید که بیانات و گفت و گوهای زن‌ها در مجلس و خطبه حضرت سجاد در مسجد چه اثری در مردم گذاشت و اگر عنوان اسیری نبود هرگز ممکن نبود که اهل بیت خود را بمردم معرفی کنند.

پس از امور ششگانه بعرض شیعیان می‌رسانم که حقیر بعد از تألیف کتاب منطق الحسین در نظر داشتم تالیفی کنم به نام مقصد الحسین ولی آن تالیف به تاخیر افتاد بعضی از حقیر مطالبه کردند و مطالبه و تذکر ایشان تایید کرد که آن تألیف را شروع و این تألیف را به اسم «مقصد الحسین» انتشار دهم امید است خداوند متعال توفیق مرحمت نموده و به آخر برسد اکنون داخل در اصل کتاب می‌شویم که بیشتر آن اخبار در اطراف حضرت سید الشهداء و وقعه کربلا می‌باشد....

افسانه کتاب نقد شهید جاوید

حجة الإسلام والمسلمین عطائی خراسانی کتابی به نام «افسانه کتاب» تألیف و در آن تعدادی از کتابها را مورد نقد قرار داد. این کتاب در ۴۴۰ صفحه رقعی چاپ و منتشر شد.

جلد دوم این کتاب به عنوان: «ضمیمه افسانه کتاب... و نقد شهید جاوید و...» از ص ۴۴۱ تا ۶۲۸ می باشد که جداگانه در سال ۱۳۵۰ چاپ و نشر شده است.

آقای عطائی می نویسد: مطالبی را که نویسنده «شهید جاوید» از ص ۳۹۹ کتاب به بعد - چاپ اوّل شهید جاوید ۴۲۰ صفحه است - نوشته قبول داریم و اساس بحث همان است [یعنی ثمرات نهضت امام حسین علیه السلام].

نکته دوم اینکه نویسنده مطلب تازه ای نیاورده است و همین مطالب در کتابهای گذشتگان نوشته شده گاهی به عنوان اشکال و جواب و گاهی به نحو عقیده و حقیقت...

سپس کتاب شهید جاوید را در هشتاد صفحه به نقد کشیده و از صفحه به صفحه آن مطلبی نقل و رد کرده است.

۸- دفاع از حسین علیه السلام تألیف آقای انصاری قمی

اخوان انصاری قمی، چهار برادر بودند:

۱ - حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ مرتضی انصاری که از وعاظ معروف قم و کشور بود و منبری بسیار شیرین و مؤثر و حاوی احادیث اهل بیت داشت.

۲ - حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمود انصاری که اخیراً در تهران ساکن و امام جماعت بود.

۳ - حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد انصاری ساکن نجف که به دست حکومت جلّاد صدام شهید شد.

۴ - حاج محمد علی انصاری قمی صاحب تألیفات متعدد و نیز شاعر اهل بیت علیهم السلام کتاب دفاع از حسین تألیف ایشان و در ۶۳۰ صفحه وزیری چاپ شده است.

این کتاب مانند کتاب آقای لنگرودی از چند کتابی است که مؤلف شهید جاوید را بسیار عصبانی کرده است و اینجانب هم بهتر دیدم در مورد این دو کتاب سخن نگویم و قضاوت با خود مراجعه کنندگان به آن دو کتاب باشد.

۹- جواب او از کتاب او
یا پاسخ شبهات کتاب شهید جاوید^{*۱}

نوشته حجة الإسلام والمسلمین آقا سید عبدالصاحب محمد مهدی
مرتضوی لنگرودی.
این کتاب در ۲۸۸ صفحه وزیری چاپ شد.

*۱- یا یک تحقیق عمیق تر در موضوع قیام امام حسین علیه السلام.

۱۰- کتاب هفت ساله چرا صدا درآورد

تألیف آیه الله حاج شیخ علی پناه اشتهااردی که در ۴۴۰ صفحه وزیری در سال ۱۳۶۱ ق چاپ شد.

اینجانب در همان زمان که این کتاب منتشر شد به مطالعه و مرور آن پرداختم و بر پشت جلد نسخه خود این طور نوشتم:

نتیجه مطالعه‌ی این کتاب:

۱- متانت و سنگینی در قسمتی از عبارات مراعات نشده است.

۲- بسیاری از عبارات از حیث جمله بندی ناقص است.

۳- اشتباهات جزئی، فراوان دارد که حدود بیست مورد آن را یادداشت

کرده‌ام.

۴- مطالب تازه و نکات مفید، بسیار دارد.

۵- مؤلف کتاب شهید جاوید چون قیام امام حسین علیه السلام را برای تشکیل حکومت می دانسته، از این رو در ترجمه و تشریح کلمات امام علیه السلام به حکم این قرینه مقامیه - بنظر خودش - تشکیل حکومت را گنجانده است و در کتاب آیه الله اشتهااردی این یک اشکال به صورت اشکال های متعدد و مکرر در آمده است.

۶- گاهی بدبینی به مؤلف شهید جاوید، باعث شده است که عبارت کتاب بر معنی غلط و اشکال دار حمل گردد.

۷ - روایات مربوطه به اخبار از شهادت امام حسین علیه السلام نسبتاً استقصاء شده است.

۸ - تطبیق کتاب «شهید جاوید» با کتاب «زندگانی امام حسین علیه السلام تألیف محمد علی خلیلی» و اینکه شهید جاوید از آن کتاب بسیار استفاده کرده - و به گفته آیه الله اشتهااردی - نامی از آن کتاب نبرده و اخلاق در تألیف را رعایت ننموده از مختصات کتاب آقای اشتهااردی است و به نظر سائر ناقدین نیامده بود. ۹ - از سراسر کتاب بخوبی استفاده می شود که مؤلف قصد خدمت و ترویج و دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام را داشته است.

۱۰ - بخش هشتم کتاب از ص ۱۱۲ تا ۲۰۶ قسمت چشمگیر این کتاب است که باید با دقت مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

رضا استادی چهارم جمادی الاولی ۱۳۹۲

همان بخش هشتم کتاب باعث شد که این کتاب سخت مورد اعتراض قرار گیرد و به اصطلاح گفته شد خواستند ابرو را درست کنند چشم را کور کردند زیرا برداشت برخی از فضلا از این بخش کتاب آقای اشتهااردی این بود که حکومت از شأن پیامبر و امامان نیست.

وقتی این اعتراض دامنه پیدا کرد، حتی یکی از اساتید به بنده گفت: شما که درباره کتاب شهید جاوید احساس مسؤولیت کردی چرا درباره این کتاب چیزی نمی گویی و نمی نویسی.

به هر حال اعتراض ها باعث شد که آیه الله اشتهااردی این اعلامیه را برای الحاق به کتاب خود در جمادی الاخره سال ۱۳۹۲ منتشر ساخت:

بسمه تعالی

توضیح و تذکر

المؤمن مرآت المؤمن

در اثر تذکرات عده‌ای از فضلاء حوزه مقدسه (کثر الله امثالهم) راجع به اینکه در بیان مقامات شامخه ائمه معصومین علیهم السلام در کتاب هفت ساله چرا صدا در آورد بعض عبارات موهم یادال بر خلاف آنچه که مناسب مقام آنان است نوشته شده.

حقیر خود را موظف دانستم که بمحضر شریف (حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد علی اراکی دام ظلّه العالی) مشرف شوم و از محضر ایشان استفسار زیاده‌تری ننمایم - بعد از حضور ملخص آنچه فهمیده بودم در محضر معظم له مطرح و عرضه داشتم، معظم له فرمودند بهتر این است که ورقه‌ای [شامل مطلب ذیل] منتشر شود تا رفع ابهام از بعض عبارات کتاب گردد.

«ائمه هدی علیهم السلام ولایت تامه مطلقه در جمیع شئون اجتماعی و فردی از عبادات و معاشرت و حکومت و سیاسات داشته و دارند، چنانکه از ادله کثیره مسلمّه من جمله حدیث معروف فریقین از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا: بلی. قال صلی الله علیه و آله: من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم انصر من نصره و اخذل من خذله الخ استفاده می‌شود.

و باز معظم له افزودند: آنچه حق و مطابق واقع است ائمه دین علیهم السلام اگر سیفاً و بیاناً و حضوراً قدرت داشته باشند، حق مسلم آنان است که از هر سه جهت اقدام فرمایند مباشرة یعنی هم بیان احکام کلیه الهیه نمایند و هم تصدی امر خلافت و هم تجهیز قوا برای پیشرفت اسلام و تکثیر افراد مسلمین و توسعه خاک اسلام.

و اگر سیفاً مانع داشتند از دو جهت دیگر اقدام فرمایند، و اگر از جهت اول و سوم مانع داشتند مثل زمان غیبت صغری از جهت بیان احکام اقدام فرمایند و

اگر از هر سه جهت مانع داشتند مثل زمان غیبت کبری ائمه اطهار علیهم السلام این امور را بنظر فقهاء و نواب عام خودشان واگذار فرموده‌اند تا زمانی که رفع مانع از خود امام علیه السلام بشود.

و در جمیع این حالات خلافت بمعنی بیان احکام و مباشرت در تصدّی حکومت حقّ ثابت آنان است بطوریکه اگر فرض کنیم که خلفاء جور بتمام وظائف خود عمل می‌کردند لکن خلافت را رها نمی‌کردند باز هم غاصب مقام بودند.

تا اینجا بیان مفاد کلام آیه الله اراکی دام ظلّه بود.

و بنظر حقیر این بیان بهترین و جه مبین مقام شاخ آن بزرگواران می‌باشد و اگر از مجموع عبارات حقیر در کتاب هفت ساله چرا صدا درآورد خلاف این بیان استفاده می‌شود یا عبارات باید توجیه شود یا اگر قابل توجیه نیست عبارات قاصر و نادرست است، و در چاپ‌های بعد بخواست خداوند اصلاح یا اسقاط خواهد شد و توضیح بیشتر از این را ان شاء الله در اوّل کتابی که بنام تعلیمات اخلاقی عن قریب از چاپ خارج می‌شود خواهیم داد.

در خاتمه از کلیّۀ فضلاء حوزه مقدسه که احساس مسؤولیّت حفظ مقامات شامخۀ ائمه دین را دارند و در صدد برآمدند که حتی عبارات موهم خلاف در شأن آنان نوشته نشود کمال تشکر را می‌نمایم و توفیق همگان را در ایستادگی در این احساس مسؤولیّت از خداوند متعال خواهانم که نگذارند مغرضین بنام ائمه اطهار علیهم السلام ائمه را از مقامات معنویه و صوریّه خود پائین آورند و مثل افراد معمولی بلکه پائین تر معرفی نمایند.

از کلیّۀ برادران محترم که قبلاً کتاب را تهیه کرده‌اند تقاضا دارم این ورقه را بکتاب هفت ساله چرا صدا درآورد محلق نمایند.

والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی

علی پناه اشتهاوردی اوّل جمادی الاخره ۹۲

و به این اعلامیه هم اکتفا نکرده و برای توضیح بیشتر جزوه‌ای را تألیف، که هم جداگانه و هم ضمیمه کتاب دیگر ایشان به نام «تعلیمات اخلاقی» منتشر شد. و در آن جزوه نوشت: اگرچه ورقه‌ای جداگانه برای توضیح و تذکر - به مقتضای اشاره حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ محمد علی اراکی دام ظلّه - نسبت به دفع ایهام بعض عبارات کتاب خود راجع به مقامات شامخه ائمه هدی علیهم السلام چاپ و در دسترس عموم قرار دادیم و از فضلاء حوزه مقدسه - کثر الله امثالهم - که از روی دل سوزی و احساس مسؤولیت که مبدا در حوزه کلامی که موهم خلاف مقام آن بزرگواران است نشر شده باشد تشکر نمودیم و حتی وعده اصلاح یا اسقاط عبارات موهم خلاف را دادیم و ان شاء الله تعالی عمل خواهیم کرد ولیکن چون وعده داده بودیم که توضیح بیشتری دهیم بحول و قوه الهی عرضه می‌داریم....

و در ادامه نوشتند: امام در مواردی که شرائط زمامداری یعنی نصرت مردم فراهم نباشد ترک مباشرت در حکومت می‌کند عملاً نه اینکه در واقع حق نداشته باشد... و اگر از عبارات کتاب حقیر غیر از این مطلب استفاده می‌شود از درجه اعتبار ساقط است و ان شاء الله در تجدید چاپ اصلاح خواهد شد.

در هر صورت «کتاب هفت ساله چرا صدا درآورد» خود نیز صدا درآورد اما مؤلف ارجمند آن به اقتضای دیانت، خیرخواهی معترضان را پذیرفت و اصراری بر آنچه از کتابش برداشت می‌شد نشان نداد و غائله ختم شد.

۱۱- سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام

تألیف حجة الاسلام والمسلمین حاج سید احمد فهری زنجانی.
این کتاب در ۴۰۲ صفحه وزیری چاپ شده است.

بخشی از این کتاب را نقل می‌کنیم:

اشکال انتحار و القاء نفس در تهلكه و پاسخ آن

در اول این بحث گفتیم که ائمه دین بعنایت خاص الهی از همه اوضاع و احوال عالم هستی اطلاع کامل دارند و کسیکه این چنین نباشد لیاقت امامت و حجّت الهی بودن را ندارد و از جمله اطلاعات آن ذوات مقدسه این است که می‌دانند کی و چگونه خواهند مرد و چنانچه گذشت بابتی به همین عنوان در کافی و غیر آن از کتاب روایات منعقد است بنابر این ممکن است اشکالی به ذهن بیاید و آن اینکه اگر کسی بداند که اقدام به عملی باعث هلاکت و مرگ او خواهد شد مثلاً خوردن غذائی که می‌داند مسموم است و یا رفتن به جایی که می‌داند دشمن در کمین است و حتماً او را خواهد کشت اقدام به اینگونه اعمال هم از نظر عقل قبیح و ناپسند است زیرا خودکشی و انتحار است و هم از منطبق شرع ممنوع و قدغن است که قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ با دست خود خویشتن را به هلاکت نیفکنید و شاید این اشکال در ذهن پاره‌ای از مردم آنچنان جای خود را باز کرده باشد که برای رفع آن مجبور بشوند همه

روایاتی را که گذشت نادیده انگاشته و بگویند امام خبر از پیش آمد مرگ خود ندارد و یا توجیهات دیگری که گاهی در کلمات بعضی از بزرگان نیز دیده می شود و متعرض آن خواهیم شد...

ولی باید دانست اقدام بکارهایی که خطر جانی دارد هنگامی از نظر عقل و منطق شرع زشت و ممنوع است که مصلحتی بالاتر و مهمتر از حفظ نفس بر کشته شدن مترتب نشود و در موردی که مصلحتی در کار نباشد نه تنها کشته شدن مورد منع عقلی و شرعی است بلکه کوچکترین اقدام علیه سلامتی نیز بدون غرض عقلانی همین حکم را دارد و اضرار بنفس است که حرمت آن مورد فتوای فقها است اما اگر فرض بشود که اضرار بنفس و یا قتل نفس را مصلحتی مهمتر و بالاتر در پی است (که البته تشخیص آن با شرع است) بطور مسلم منع شرعی و هم قبح عقلی برطرف خواهد شد.

حکم قصاص در شرع مقدس که بمفاد آیه شریفه مایه حیات اجتماعی است^۱ بر همین پایه استوار است و بلکه [این به خطر انداختن] در مواردی بنام فداکاری و جانبازی در راه حق یکی از فضایل برجسته نفسانی است و بالاترین مقامی است که در راه سلوک الی الله برای آدمی میسور است رسول خدا ﷺ فرمود:

فوق كل ذي بربر حتى يقتل في سبيل الله فاذا قتل في سبيل الله فليس فوقه بر^۲.
بالاتر از هر نیکوکاری، نیکوکار دیگری است تا آنگاه که در راه خدا کشته شود همینکه در راه خدا کشته شد دیگر بالاتر از او نیکوکاری نیست و اگر کشته شدن این چنین شد فرقی ندارد که فرد مجاهد بکشته شدنش در جهاد مقدس علم داشته باشد و یا تردید، بلکه در موردی که یقین داشته باشد که جان شیرین

*۱ - و لكم في القصاص حياة يا اولوالالباب.

۲ - وسایل الشیعه کتاب الجهاد.

خود را از دست خواهد داد اراده و شهامت و فداکاری بیشتری لازم دارد و لذا مقامش نزد خدای تعالی ارجمندتر و والاتر خواهد بود.

تاریخ اسلام نام مجاهدینی را از این نمونه که مایه افتخار ارتش اسلام است ثبت و نگهداری نموده است.

و از جمله در جنگ جمل پیش از آنکه جنگ شروع شود امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را بدست گرفت و در میان یاران خود گردش کرد و فرمود: کیست که این قرآن را بگیرد و آنان (اهل بصره) را به آنچه در قرآن است بخواند؟^{۱*} ولی بدانند که کشته خواهد شد؟ جوانی از اهل کوفه که قبائی سفید لایه دار بتن داشت^{۲*} برخاست و عرض کرد: من، حضرت روی از او بگردانید و سپس فرمود:

کیست که این قرآن را بگیرد و آنان را به آنچه در قرآن است بخواند ولی بدانند که کشته خواهد شد؟ همان جوان عرض کرد: من، حضرت روی از او بگردانید و سپس فرمود: کیست که این قرآن را بگیرد و آنان را به آنچه در آن است دعوت کند؟ ولی بدانند که کشته خواهد شد؟ همان جوان عرض کرد: من، این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن را به دست او سپرد^{۳*}.

جوان آمد و آنان را دعوت کرد پس دست راست او را بردند او قرآن را به دست چپش گرفت و به دعوتش ادامه داد آنان دست چپ او را نیز بردند او قرآن را بسینه اش چسبانید و خون بر قبایش همی جاری بود پس کشته شد

۱* - در روایت ابن شهر آشوب چنین است: که قرآن را بدست گرفت و فرمود کسی هست که برود و آیه (و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحو بینهما...) را برای این مردم بخواند

۲* - در روایت ابن شهر آشوب نام این جوان: مسلم مجاشعی است

۳* - در روایت ابن شهر آشوب است که فرمود: اگر اینکار بکنی دست راست تو قطع می شود و سپس دست چپ و بعد خود را می کشند جوان عرض کرد: لایعلیک یا امیرالمؤمنی فهذا قليل في ذات الله: یا امیرالمؤمنین مانعی ندارد و این پیش آمد در راه خدا اندک است...

آن وقت علی علیه السلام فرمود: الان وقت جنگ با آنان فرار سید.

و مادر آن جوان پس از کشته شدن فرزندش این ابیات را در عزایش بگفت:

لا هم ان مسلماً دعا هم يتلو كتاب الله لا يخشاهم...^{*۱}

عمار یاسر در آن روزی که به سعادت شهادت فائز شد روی به سوی آسمان کرد و عرض کرد: بارالها اگر بدانم که رضای تو بیشتر در آن است که خود را از بالای این کوه بر پائین بیفکنم هر آینه خود را پرت می کردم و اگر می دانستم که رضای بیشتر تو در آن است که آتشی برافروزم و خود را در میان آتش بیاندازم همین کار را می کردم^{*۲}.

و بعضی از مورخان گفته اند که عمار عرض کرد: بار خدایا اگر دانم که رضای تو در آن است که خود را در آب فرات انداخته غرقه گردانم چنین کنم و نوبتی دیگر گفت که اگر دانم که رضای تو در آن است که شمشیر بر شکم خود نهاده و فشار دهم تا از پشت من بیرون رود چنین کنم^{*۳}.

آنگاه فرمود: یک خوراک شیر برای من بیاورید شیر را آوردند و او آشامید و سپس فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آخرین شربتی که از دنیا می آشامی یک خوراک شیر است^{*۴}.

و در روایت کثی از امام باقر است که حمran می گوید: بحضرتش عرضه داشتم درباره عمار چه می فرمایید؟ سه بار فرمود: خداوند عمار را رحمت کند در رکاب امیرالمؤمنین جنگید تا آنکه به درجه شهادت رسید گوید: من در دل گفتم: از این مقام والاتر مقامی نیست، همینکه این سخن بر خاطر من گذشت امام

*۱ - تاریخ طبری، ص ۳۱۸۹ چاپ لیدن

*۲ - امالی مفید .

*۳ - منتهی الامال ج ۱ ص ۱۱۲ .

*۴ - بحار از صدوق ج ۸ و ۵۲۲

علی علیه السلام متوجه من شد و فرمود: شاید بگوئی که عمار مانند آن سه نفر بود (ظاهراً مراد سلمان و ابوذر و مقداد باشد) ^۱*. هرگز، هرگز.

حمران گوید عرض کردم: جریان اینکه عمار می دانست در آن روز کشته می شود چه بود؟

فرمود: عمار که دید آتش جنگ دم بدم تیزتر و کشته گان هر دم بیشتر می شود، جای گاه خود را ترک کرد و بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین این وقت همان وقت است؟ حضرت فرمود بجایگاه خود بازگرد.

تا سه مرتبه عمار بخدمت امیرالمؤمنین می آمد و همین سخن را تکرار می کرد و علی علیه السلام می فرمود بجای خود بازگرد و چون بار سوم آمد فرمود: آری، عمار از خدمت حضرت برگشت و می گفت: امروز به دیدار محمد و یاران او خواهم رسید

حبة بن جوین عرنی ضمن حدیثی از حذیفه بن یمان می گوید روزی که عمار کشته شد من حاضر بودم که می فرمود: آخرین روزی مرا از دنیا بیاورید پس جامی از شیر که حلقه ای سرخ بر آن بود به نزد عمار آوردند و حذیفه بقدر سر موئی کم و زیاد نگفته بود پس عمار گفت امروز محمد و حزب او را ملاقات خواهم نمود.

عجیب است که وقتی داستان «مسلم مجاشعی» را می شنویم و یا جریان «عمار» و خبر دادن از کشته شدن خودش را در تاریخ مینگریم آنچه در نظر ما جلوه می کند شهامت و فداکاری و جانبازی مسلم در راه حق و امتثال امر امام، و هم چنین ایمان و مقام معنوی و مرتبه یقین عمار است، ولی اگر همین مطلب را

نسبت به امام حسین علیه السلام بشنویم مورد اعتراض و شبهه قرار می گیرد و بعبارت دیگر اگر علم بکشته شدن از قرائن خارجی حاصل شود مانند کثرت دشمن و یا اخبار پیغمبر و امام، در نظر ما اشکالی ندارد ولی اگر این علم از وحی و الهام الهی و دست یابی به اسرار علم ازلی در «مواضع سرالله» و «معادن علم» او حاصل شد برای ما جای اشکال و اعتراض می شود که چرا خود را بکشتن داد؟ و ان هذا لشيء عجاب.

۱۲- پاسداران وحی

نگارش مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ شهاب الدین اشراقی و آیه الله آقای حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی دامت برکاته.

این کتاب تحقیقی و ارجمند در ۴۵۶ صفحه وزیری چاپ شده و دارای چهار بخش است:

یک: امامت از نظر قرآن کریم.

دو: گوشه‌ای از شرائط امامت.

سه: علم امام علیه السلام.

چهار: آگاهی حضرت سیدالشهداء از حادثه کربلا.

بخش پنجم این کتاب بحث درباره آیه تطهیر بوده ولی به خاطر این که حجم کتاب از مقدار متعارف بیشتر می شد آن بخش به صورت کتابی مستقل به نام «اهل البیت یا چهره‌های درخشان در آیه تطهیر» چاپ شد.

در اینجا قسمتی از آغاز بخش چهارم را می آوریم:

با آنکه در علم امام مقام ارفع پیشوا از نظر دانش معلوم شد و دانستیم که امام هر حادثه را در لابلای تاریخ مسلمین برای ابدیت آگاه و دانا است، دیگر تفوه به آنکه آیا امام حسین علیه السلام آگاه از سرنوشت در سفر پرماجرای کربلا و اسارت بانوان عزیز و حرمسرایان ارجمند بود یا نه بسیار بیمورد است زیرا مثل

آن است که با آنکه می‌دانیم خورشید جهان افروز است بحث نمائیم که آیا این خورشید عالم‌تاب قدرت تابیدن به فلان روزنه را دارد یا نه!!

ولی چه باید کرد این بحث (بحث در علم امام بحادثه کربلا در سفر کربلا) از دیرباز نزد عقلاء و متفکرین مطرح بوده است لذا کاوش در این مبحث را به عهده ما آورده است و گوئیا بعضی شبهات و عقده‌ها دامنگیر مؤلف کتاب شهید جاوید هم شده است و برای عقده‌گشائی باین تألیف دست زده است.

اما مؤلف محترم با آنکه با یک طرز نوینی داستان کربلا را طرح ریزی نموده است. ولی در پیاده کردن این نقشه گرفتار اشتباهاتی شده و در نتیجه گاهی روی گرہها زده است و همین معنی باعث شد که ما در چهارمین بخش کتاب بحث و نظر منصفانه در محتوای کتاب شهید جاوید را عنوان نمائیم.

کتاب شهید جاوید سه اشتباه اساسی دارد:

- ۱- انکار علم امام بشهادت در این سفر.
- ۲- ضرر حادثه کربلا و منجر شدن قیام و شهادت آن حضرت به زیان اسلام و مسلمین!!
- ۳- قیام امام بیش از دفاع شخصی نبود!!

اشتباه اساسی اول:

با آنکه مؤلف «شهید جاوید» در اول کتاب آشکار می‌گوید امام حسین می‌دانست سرانجام شهید خواهد شد و در صفحه (۶) در ذیل عنوان «چند نکته» تصریح به آن شده است.

اما مبنای کتاب و پایه اساسی آن بر اساس انکار علم امام به شهادت در این سفر و اسارت اهل بیت عصمت و طهارت بنا شده است بطوریکه اگر این مبنا از دست مؤلف گرفته شود تألیف رنگ دیگری بخود گرفته و بصورت آخری

در می آید، تمام اصراریکه بر انکار خواب امام و دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: اخرج الی العراق... و سخن ام سلمه و گفتگوی محمد بن حنفیه و تردید در دلالت روایت صحیحیه منقوله در کامل الزیارة که امام فرمود: «من الحق بی استشهد» و انکار گفتار امام: هیهنا محط رحالتنا و مسفک دمائنا... و خواندن حضرت خطبه «خط الموت» را در مکه و یا خدشه در دلالت و یا عدم تعرض به جمله «وکانی باوصالی» و... دارد بر همین مبنای انکار است، منتها این مطلب به شکل دیگری در کتاب پی ریزی شده ولی زیربنای واقعی آن انکار علم به شهادت در این سفر است، این حرف هم تازگی ندارد، محققین از مقتل نویسان هم معترض شده اند و هم جوابهای قانع کننده داده اند اما هرگز به دست نیاوردیم در بین آنان کسی باشد که اینگونه شبهات او را به تردید اندازد و یا این مطلب را به عنوان بیان واقعیت حادثه کربلا برای آشنایان به مقام امامت بازگو کند البته ممکن است در محیط های دیگر برای افراد ناآشنای به این مقام این گونه افکار ناپخته به میان آید و از راههای دیگر قیام مقدس حسین علیه السلام توضیح داده شود اما در محیط ولایت و تشیع که هدفی جز بیان واقعیت متناسب با مقام امامت نیست بی سابقه به نظر می رسد.

اشتباه اساسی دوم:

مؤلف - تلویحاً بلکه تصریحاً - در مواردی اظهار و اعتراف می نماید که حادثه کربلا و شهادت آن حضرت به ضرر اسلام و مسلمین انجامید.

اشتباه اساسی سوم:

با بررسی دقیق در مطاوی کتاب بالاخره قیام امام هیچ توجیهی جز یک دفاع شخصی ندارد زیرا امام پس از آنکه مأیوس از پیروزی و مأیوس از اصلاح می گردد و خود را در چنگال دشمن می بیند چاره ای جز دفاع ندارد.

باری مهمترین اشکال کتاب همین سه لغزش است و اما لغزش های دیگر آن از حوصله این مختصر خارج است.

اکنون اشتباه اول و دوم و (سوم) را بررسی کنیم و به بینیم آیا از کتاب شهید جاوید استفاده می شود؟ و آیا مؤلف این چنین که ما فهمیده ایم گفته اند یا نه؟ بنابراین لازم است مقداری در کتاب دقیق شده و اوراق آن را ورق زنیم

کتاب و اشتباه اول:

۱ - در نخستین بحثی که درباره علل قیام از صفحه (۱۷) آغاز می شود نتیجه گیری این است « امام برای تشکیل حکومت اسلامی قیام کرد و مقصود اصلی و واقعی از حرکت به جانب کوفه همین بود زیرا موجبات پیروزی امام در رسیدن به این مقصد از هر جهت آماده است » و می توان گفت که هدف اصلی کتاب اثبات همین مطلب است که هدف حسین در این قیام در دست گرفتن حکومت اسلامی و از میان بردن حکومت جبار یزید است و ما اکنون در مقام بررسی این جهت نیستیم و مماشات می کنیم که هدف امام تنها در دست گرفتن حکومت بود ولی در صفحه (۶) در ذیل عنوان چند نکته می گوید: « امامی که می داند کشته می شود چگونه ممکن است با نیروی نظامی خویش حکومت یزید را بکوبد » بنابراین از نظر کتاب عزم راسخ بر کوبیدن حکومت یزید با علم به شهادت در این سفر جمع نمی شود و کاملاً میان این دو منافات و مباینت موجود است و گمان کرده است ممکن نیست که امام آماده انجام مقصدی شود و تمام نیروها را برای انجام آن بکار ببندد و شروع به اقدام برای تحقیق هدف کند در حالیکه می داند قبل از رسیدن به آن شهید می گردد، و چون قیام با این منظور مورد تردید و انکار مؤلف نیست از این جهت راهی جز انکار علم به شهادت در این سفر روی اعتقاد خویش ندارد.

نمی گویم در این بخش تصریح به نفی علم به شهادت شده بلکه می گویم

چون بین علم به شهادت در این سفر و اقدام حکومت‌گیری و عزم کوبیدن یزید از نظر او مابینت است و کتاب، هدف امام را در دست گرفتن حکومت مشخص نموده چاره‌ای ندارد جز اینکه علم به شهادت در این سفر را انکار نماید و کتاب را بر این اساس مبتنی سازد.

۲- کلیهٔ ادله‌ای روشنگر (قطع نظر از ادلهٔ عامه که هر امامی را مطلقاً عالم می‌دانند) علم امام به شهادت در خصوص این سفر است و یا رایحهٔ آگاهی و اطلاع از آن استشمام می‌شود مورد انکار کتاب است و همهٔ آنها را یا از نظر سند تاریخی و اعتبار مردود شناخته و یا از لحاظ دلالت مناقشه نموده است.

ناگفته نماند که مؤلف می‌گوید: امام هرگز به قصد کشته شدن حرکت نفرموده و ادله‌ای را که ذکر شد معتقد است دلالت بر این قصد ندارد و رد نموده اما انکار همهٔ آنها دلیل بر نفی علم به شهادت می‌تواند باشد مثلاً مؤلفی که جملهٔ کوتاه امام علیه السلام را که فرمود: «من لحق بی استشهد» می‌گوید: معنایش این نیست که هر کس به من ملحق شود کشته می‌گردد در حالیکه لغت و عرف از کلمهٔ «استشهد» جز این معنی نمی‌فهمد بلکه به نظر او معنایش آن است که هر کسی به من ملحق شود در معرض شهادت و خطر قرار می‌گیرد آیا مقصود اصلی او این نیست که آگاهی شخص امام را از شهادت و پیش آمد حادثهٔ کربلا انکار کند؟ و آیا این اصرار جز ریشهٔ انکار علم منشأ دیگری دارد؟

ضمناً نمی‌خواهیم بگوییم این ادله سند قطعی تاریخی دارد گرچه محققین و بزرگان از مقتل نویسان بر این گونه ادله هم صحه گذاشته و آنها را مسلم می‌دانند بلکه می‌گوییم انکار همهٔ اینها از طرف مؤلف به منظور اجتهاد در تاریخ و به دست آوردن تاریخ مسند نیست بلکه به منظور آشکار کردن سر نهفته در ضمیر و انکار علم به شهادت در این سفر است...

۱۳ - شهید آگاه رهبر نجات بخش اسلام

تألیف آیه الله صافی گلپایگانی دامت برکاته. این کتاب مانند کتاب قبلی (پاسداران وحی) از بهترین کتاب‌هایی است که در این زمینه تألیف شده و بخصوص این کتاب مشروح‌ترین کتابی است که توسط عالمی آگاه درباره حادثه کربلا با توجه به اشکالاتی که کتاب شهید جاوید داشته، نگاشته شده است.

از آیه الله صافی کتاب مبسوط دیگری نیز به نام «پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» منتشر شده بود.

پس از انتشار کتاب شهید آگاه، در سال ۱۳۹۳، این اعلامیه ظاهراً از طرف مؤلف شهید جاوید چاپ و نشر یافت که باید این کار را غیر اخلاقی و گمراه کننده بشمار آورد:

تاریخ انتشار

جمادی الاولی سال ۱۳۹۳

بشارت، بشارت^{*۱}

کتاب «شهید آگاه» که نویسنده آن مورد اعتماد حضرت آیه الله العظمی آقای گلپایگانی می باشد در ص ۱۴۹ سطر آخر می نویسد: تمام کتاب «شهید جاوید» به همین کلام سید مرتضی در تنزیه الانبیاء دور می زند.

آری این نوشته «شهید آگاه» عین حقیقت است زیرا تحقیق ارزنده ای که پیشوای بزرگ جهان تشیع مرحوم سید مرتضی رحمته الله در ده قرن پیش درباره قیام عظیم امام حسین علیه السلام کرده، اکنون بصورتی مفصل تر و گسترده تر در کتاب «شهید جاوید» منعکس شده است. و می دانیم که رئیس علمای شیعه مرحوم شیخ طوسی رحمته الله نیز در «تلخیص الشافی» جزء ۴ ص ۱۸۲ تا ۱۸۸ نظر استادش مرحوم سید مرتضی رضوان الله علیه را بعنوان عالی ترین تحقیق و بهترین پاسخگوی اهل سنت پذیرفته است. و نیز می دانیم یکی از وظائف حتمی ما اینست که آثار این علمای بزرگ شیعه را هرچه بیشتر و بهتر زنده کنیم و منتشر سازیم.

اکنون که بیاری خدا چاپ جدید «شهید جاوید» منتشر شده از همه محققان و پژوهشگران دعوت می شود کتاب نامبرده را بطور دقیق بخوانند تا از تحقیق بی نظیر این دو پیشوای بزرگ جهان تشیع، سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهما درباره قیام حسین بن علی علیه السلام آگاه گردند. متن عربی نوشته این دو عالم بزرگ همراه با ترجمه آن در چاپ جدید شهید جاوید از ص ۴۳۹ بیحد درج شده است. با مطالعه کتاب «شهید جاوید» معلوم می شود به اعتراضاتی که اهل سنت در مورد قیام امام کرده اند چگونه باید پاسخ داد زیرا در این کتاب منطقی ترین پاسخها به خورده گیریهای سنی ها داده شده است.

فهرست اجمالی مطالب شهید آگاه

کتاب شهید آگاه شامل مقدمه و پنج بخش است:

مقدمه: قیام امام علیه السلام. بررسی هدف‌های قیام. امام و تأسیس حکومت اسلامی، شرایط مساعد نبود. امام علیه السلام آگاه بود. بررسی کوتاه کتاب شهید جاوید. اساس کتاب شهید جاوید باطل است. کتاب شهید جاوید و قیام‌های علماء

بخش اول تا ص ۱۶۲: بررسی کتاب شهید جاوید.

بخش دوم: شامل بحث درباره ماهیت قیام. قیام ابتدائی، قیام دفاعی...

بخش سوم: شامل بحث درباره مراحل قیام.

مرحله اول امتناع از بیعت با یزید.

مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام.

مرحله سوم دستور مراجعت.

مرحله چهارم: اسیری بازماندگان.

بخش چهارم: قیام برای اصلاح...

بخش پنجم: نتایج و آثار.

در اینجا سرآغاز کتاب شهید آگاه را می‌خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

شاید برخی بگویند: در این موقع که اسلام از هر سو مورد هجوم استعمارگران و مزدوران آنها شده، و شرق و غرب با سلاحهای خطرناک سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جنگی، موجودیت جامعه مسلمانان را تهدید کرده، و اجتماعات اسلامی را به صورت اجتماعات بیگانگان و کفار درآورده، و مکتبهای استثماری آنان هر روز بر توسعه تبلیغات خود، خصوص در بین طبقه جوان می افزایند، و افکار آنها را منحرف می کنند، و کوشش می نمایند مبانی دین اسلام را از ریشه قطع سازند، و این همه مطبوعات گمراه کننده ای که اساس اسلام و تربیت اسلامی را در خطر انداخته، و فحشاء و منکرات و عادات و شعائر بیگانگان و اقلیت های مذهبی را ترویج می کنند، شب و روز به صورت، کتاب، نشریه، ترجمه، مجله، روزنامه، کتابهای ... و. و. در دسترس مسلمانان گذارده می شود، و اختلافات و جدائیهای گوناگون، جامعه مسلمانان را به سوی انقراض سوق می دهد، پرداختن بگفتگوهای مانند بحث پیرامون مطالب کتاب شهید جاوید جز هیزم ریختن در آتش اختلافات چه ثمری دارد؟ و چه دردی را درمان می نماید؟

ما باید بکوشیم اختلاف را کم کنیم، و اتحاد خود را محکمتر، و فاصله ها را از میان برداریم، و در برابر این سیل بنیان کن الحاد و غرب زدگی، و این تبلیغات مسموم، و این تقویمتهائی که از ملیتهای دیگر، در داخل جوامع اسلامی می شود، و مراسم و آثار و خرافات آنها را احیاء می گرداند سدی بسازیم. فکری بکنیم و همکاری های مؤثری بوجود بیاوریم، و از اصول و قدر جامع و مشترکات اسلامی پاسداری کنیم.

باید افکار جوانان را روشن کرد، و حقایق اسلام را در اقتصاد، سیاست، اجتماع، اخلاق، تربیت و تعلیم بطور قابل درک در دسترس آنان گذارد تا بدانند

تمام خواسته‌های انسانی آنها را تعالیم اسلام تأمین کرده است، و آنها را از تشنج فکری، و بحث در پیرامون موضوعات کم‌فایده و درجه‌دو برکنار سازیم. این مناقشات سبب می‌شود دشمنانی که برای از پا انداختن شجره طیبه توحید اسلامی، و خداپرستی مشغول فعالیت هستند چیره‌تر شده، و فارغ البال بکار خود ادامه دهند.

امروز بحثهایی که سبب بروز نگرانی و ناراحتی و سستی و دو دستگی می‌شود به هیچ وجه مصلحت نیست، و با این گرفتاریهایی که داریم فرصت این سلسله تحقیقات را نداریم، باید مصرّاً از آن پرهیز کرد، این اختلافات داخلی هر چه هم جزئی و اندک باشد جبهه مبارزه با دشمنان خارجی را ضعیف می‌سازد، و بسود بیگانگان و بسوی هدف‌های خائنانه آنها جلو خواهد رفت.

این دلسوزی و خیرخواهی بسیار ارزنده و قابل توجه است، و ما هم باین تفصیل آنرا شرح دادیم تا خوانندگان ارجمند بتکالیف خطیری که در حفظ همگامی، و همصدائی در راه دفاع از حریم احکام و تعالیم و شعائر اسلام دارند بیشتر توجه فرمایند، و علاوه می‌گوییم:

ما نباید مساعی، و کوششهای دشمنان را در تجزیه، و ایجاد تفرقه و جدائی بین مسلمانها فراموش کنیم.

نباید زیانهای را که اختلاف و جدائی برای جامعه ما دارد از نظر دور سازیم.

نباید این آیه محکمه کتاب خدا را از پیش چشم خود برداریم: «و لاتنازعوا فتشلولوا و تذهب ریحکم».

بیگانگان استعمارگر پس از آنکه کشورهای اسلام را تجزیه کرده و در هر ناحیه‌ای حکومتی ضعیف ساختند، و مسلمانها را بنام این حکومتها که حافظ

منافع بیگانه بودند بر وی هم واداشتند، و اتحاد اسلامی را با این حکومت‌ها و حاکمانی که بر آنها گماشتند بگمان خود غیرممکن ساختند، و مسلمانها را بنام ملت‌های کوچک و وطن‌های جعلی و غیر اصیل به وی هم واداشتند، باز هم دیدند عقائد توحیدی اسلامی این جامعه را بسوی وحدت می‌برد، و فکر اتحاد مسلمین یعنی اتحاد جهانی و انسانی اسلامی از مغرهای آنها خارج نمی‌شود و عقائد عالی و نجات بخش اسلامی، این افرادی را که بنام وطن و کشور و رژیم‌های گوناگون از هم جدا شده، و با هم بیگانه گشته‌اند، یگانه و هم عزم و هم‌رزم می‌کند.

و بانک الله اکبر

اشهد ان محمداً رسول الله

اشهد ان محمداً رسول الله

فاصله‌های جغرافیایی را از میان می‌برد.

باز هم مشترکات مسلمانها بقدری زیاد و اصیل است که این جهات جدائیها، آنها را از هم جدا نکرده است و آنطور که ملت تونس یک ملت است و ملت هلند مثلاً یک ملت، و از هم جدا و بیگانه هستند، ملت تونس و ملت مراکش و ملت اندونزی و ملت پاکستان مثلاً، چهار ملت نشده‌اند و از هم جدا نیستند، ملیت اسلامی آنها محفوظ و ثابت است و در برابر ملیت اسلامی، ملیت تونس یا مراکشی اعتبار و ارزشی پیدا نکرد، و اصل کریم «انما المؤمنون اخوة» همچنان در بین مسلمانان حاکم و نافذ مانده است.

لذا دشمن کوشش می‌کند به هر نوع و به هر اسم و رسم شده باز هم نقشه‌های خود را دنبال می‌نمایند تا در کشورهای اسلامی شعائر دیگر را اگر چه از دورانهای جاهلیت و اعصار پیش از اسلام آنها باشد ترویج کنند.

بهر حال شبکات استعمار و مکائد و دامهای آن بسیار است.

ما مسلمانها باید در این عصر آگاه و هوشیار باشیم، و در برابر هجوم این همه

دشمن و تبلیغات ضد اسلام که هزاران صفحات مطبوعات را در دنیا در اختیار دارند ایستاده، و آماده دفاع باشیم، و رشد فکری جوانان را از راه ارشاد بتعالیم اسلام تکامل دهیم، و جامعه‌ای هر چه مرفقی‌تر و پیشرفته‌تر در علم و اخلاق و صنعت بسازیم.

ما این دردها را می‌دانیم، و خدا گواه است که حتی من ناچیز از احساس این دردها چقدر رنج می‌برم و ناراحتی میکشم، و بیخوابی دارم. اما اگر کسی آمد و دانسته یا ندانسته سنگ تفرقه‌ای در بین مردم انداخت چه باید کرد؟

اگر کسی آمد در یک موضوعی که مورد تردید نیست و افکار به اصطلاح متجدد و پیشرفته هم آنرا پذیرفته، و مرفقی‌ترین مکتب جهاد، و عالیترین نمونه مبارزه مردان فضیلت و خیرخواه و نوع دوست و آزادمنش شناخته شده نظری مخالف داد، و در دسترس افکار گذارد، چه باید کرد؟

اگر کسی در یک موضوعی که جزء خون جامعه ما، و رکن موجودیت و بقاء ما است نظر ناهنجاری داد، و با اینکه بزرگان او رانصیحت کردند و از عرضه داشتن این فکر منع نمودند قبول نکرد و آنرا چاپ و منتشر نمود چه باید کرد.^{*۱}

اگر کسی آمد یک مکتب متحرک، و قابل پیروی جامعه ما را از صورت بسیار درخشان و اصیل، و خردپسند و مورد احترام خارج کرد، و با مغلطه و اشتباه کاری (هر چند ان شاء الله غیر عمدی) بی ارزش جلوه داد چه کنیم؟ بدیهی است در اینجا که او استبداد بخرج می‌دهد، و به نصیحت توجه

*۱ - این ناچیز نیز بر حسب تقاضای نویسنده محترم شهید جاوید شاید حدود دو سال پیش بطور سریع و اجمال کتاب ایشان را مطالعه کردم و اساس آنرا غلط دانستم و بطور خیلی مختصر بعضی معایب و نواقص آن را نوشتم، و با ایشان تقدیم کردم، و همین تقاضا را از ایشان نمودم و خوشبختانه آنوقت پذیرفته شد، دوباره چرا به فکر انتشار آن افتاد اطلاع ندارم!

نمی‌کند نمی‌توان ساکت نشست، و چیزی نگفت و از گمراهی افکار در حال و آینده جلوگیری نکرد.

باید این سنگ تفرقه را از میان برداشت، و افکار را آگاه ساخت، و مدافعه با این سنگ، تشدید اختلاف و جدائی نیست، بلکه جلوگیری از توسعه اختلاف است.

نکته مهم

این است که موضوع درک حقیقت قیام امام علیه السلام از موضوعات کم اهمیت و کم فائده و درجه دو نیست.

ما اسلام را باید از کجا بشناسیم؟ اسلام را از قرآن و سنت، مکتب امیرالمؤمنین، مکتب سیدالشهداء و مکتب سائر ائمه علیهم السلام می‌شناسیم نهضت امام در قلب مذهب شیعه قرار دارد.

و اگر آنرا نشناسیم اسلام را نشناخته‌ایم، اگر خدای نخواست در آن اندکی هم گمراه بشویم از حقایق اسلام منحرف شده‌ایم.

امام آئینه اسلام، و نشان دهنده تعالیم و برنامه‌های اسلام است. اگر ما در همین نقطه در اشتباه بیفتیم در درک روح و حقیقت اسلام به اشتباه افتاده‌ایم.

امامت از رؤس تعالیم اسالم، و عقاید ریشه دار این دین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت آن را اعلام کرد، و به آن دعوت فرمود، و شناختن حقیقت قیام امام علیه السلام با شناختن حقیقت معنای امامت ارتباط دارد.

نکته دیگر

این است که اگر به کسی که اینگونه طرح‌ها را می‌دهد، و سنگ تفرقه را می‌اندازد ایراد کنند که چرا چنین کردی؟ این بحثها کمک بهدفعهای تفرقه انداز بیگانه است، و با این طرح شما هیچ دردی را دوا نمی‌کنید و مکتب امام علیه السلام را

قابل پیروی تر و مترقی تر و خردپسندتر نشان نمی دهید، آن وقت به طرف مقابل بگویند شما هم دنبال نکنید جا دارد.

اما متأسفانه بسیاری یا بیشتر از این افراد معدود که این دلسوزیها را می نمایند به او زبان اعتراض باز نکردند، و با اینکه چند سال است این فکر را تعقیب می کند او را از اینکار باز نداشتند.

ولی بکسانیکه به او پاسخ می دهند این اعتراض را می نمایند.

این اعتراض جز به یک منفی بافی بنفع کسانی که به نحوی از انحاء می خواهند در بنیان استوار جامعه ما خللی وارد سازند تعبیر نمی شود.

نه. ما باید به همه جواب بدهیم، و به همه پاسخ بگوئیم، و همه مرزها را نگاهداری کنیم، اگر از یک مرز خوب دفاع و نگاهداری شد، نباید گفت چرا از این مرز خوب نگاهداری کردید باید مرز دیگر را هم که مورد حمله است نشان داد، و خود شما یا هر کس، متخصص و وارد است باید آن مرز را نگاه بدارد، و گرنه ما دیده ایم که هر کس خواست از هر مرزی دفاع کند یا از وقوع رخنه ای در این سد استوار جلوگیری نماید آن کسانیکه از آن مرز قصد هجوم دارند با این قماش دلسوزیهای منافقانه و یا جاهلانه مانع کار او شدند، زیرا دشمن می خواهد همه مرزها بلا دفاع باشد، و مرزداران از بیم تهمت، و اعتراض و ... عقب نشینی نمایند.

این منفی بافی ها قرنهای حربه کسانی است که تفرقه درست می کنند و مذهب می سازند، و در حمایت این دلسوزیها ساخته های فکر خیانتکار خود را رشد می دهند.

هر کس می خواست با هر منکر و فساد و بدعتی مبارزه کند، این سنگ را جلو پایش انداختند، که طرف بزرگ میشود، یا چرا با بدعتهای دیگر مبارزه نمی نمائی؟ چرا امروز می گوئی، و دیروز نگفتی؟ چرا امسال می گوئی و پارسال حرفی نزدی؟

برخی هم برای اینکه از زحمت شرکت در خدمت به اسلام و دفاع از حریم دین خلاص شوند، مردم را ناامید می سازند، و کوششها را بی ثمر می شمارند، و می گویند: فائده‌ای ندارد، و بجائی نمی رسد. اکنون وقت این حرفها نیست. این افراد هم بیشتر کسانی هستند که خودشان در هیچ جهادی شرکت ندارند و بهتر می دانند که لزوم هیچگونه مبارزه‌ای عنوان نشود تا آنها مسؤول نشوند، و از آنان مبارزه و جهاد نخواهند.

ما می خواهیم ان شاء الله اهل این منفی بافی ها نباشیم و به سهم خود به توفیق الهی افکار را روشن، و مسلمانان را به التزامات دینی و اسلامی خود متوجه سازیم، و از همه بخواهیم در این دنیایی که تمام جمعیت ها و دسته های مختلف برای سعادت و سربلندی خود تلاش می نمایند پیاخیزند و مجاهدانه، اسلام را که هدف آن سعادت و سربلندی همگان است یاری کنند.

نکته سوم این است که در موضوع سیدالشهداء علیه السلام خصوصاً، یک علاقه مندی عاشقانه ای همه دارا هستند و قیام و نهضت آن حضرت در دوره سال مورد توجه عموم شیعیان است و هیچکس نمی تواند در مثل این کتاب بی تفاوت بماند و قفل خاموشی بر زبان بزند.

و چهارمین نکته ای که انتقاد از این کتاب را بیشتر از کتابهای دیگر لازم می سازد این است که: این کتاب اثری است که در آینده ممکن است مورد استناد دیگران از خود ما، بر خود ما شود، لذا هرگونه انتقاد صحیح پیرامون آن بجا و بمورد است تا در آتیه مورد سوءاستفاده بداندیشان نگردد. پس از اداء این توضیحات این را هم بعرض می رسانم:

در این کتاب ما قصدی غیر از آشکار شدن حق، و دفاع از قیام سیدالشهداء علیه السلام نداریم، و نمی خواهیم احساسات کسی را برانگیزیم، و یا

نویسنده محترم شهید جاوید را توییح یا تحقیر کنیم، و اگر در ضمن بعضی مباحث گاهی عنان قلم رها شده، و از حدودی که شخصاً در بحثهای علمی بآن التزام دارم خارج شده باشم معذرت می‌خواهم، و از خوانندگان محترم خواهشمند است که در هنگام مطالعه این عذرخواهی را فراموش نفرمایند، من ترجیح می‌دهم که کتاب بنده به عنوان توضیحاتی پیرامون مطالب کتاب شهید جاوید شمرده شود.

من دوست می‌دارم نویسنده محترم کتاب شهید جاوید توضیحاتی را که پیرامون مطالب ایشان داده‌ام منصفانه مطالعه فرمایند، و امیدوارم فاصله‌ای که بین اندیشه ما و فکرایشان پیدا شده برطرف گردد، و بیش از پیش به هم نزدیک شویم، و همه در صف واحد یورشهایی را که از خارج به جهان اسلام و تشیع می‌شود دفع کنیم ان شاء الله تعالی.

ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

۱۴ - بحثی کوتاه درباره علم امام

تألیف حضرت علامه طباطبائی در ۳۱ صفحه در ربیع الثانی ۱۳۹۱ منتشر شد و از محتوای آن معلوم می‌شود به کتاب «شهید جاوید» نظر دارد.

اصل آن رساله را و نیز رساله‌ای که معظم‌له به زبان عربی درباره علم امام نوشته‌اند در بخش انتهایی این کتاب برای استفاده خوانندگان عزیز نقل خواهیم کرد.

رساله‌ای در دلالت آیه تطهیر بر علم پیامبر و امام

تألیف آیه شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی به عنوان مقدمه «رساله بحثی کوتاه...» علامه طباطبائی چاپ و منتشر شده است. به خاطر کوتاه و مفید بودن آن، پس از رساله علامه طباطبائی، در بخش انتهایی این کتاب درج خواهد شد.

۱۵- آیه الله شهید مطهری ره

آیت الله شهید مطهری (ره) نیز از کسانی بود که کتاب شهید جاوید را نمی‌پسندید و بخشی از انتقادات‌های ایشان در کتاب حماسه حسینی یاد شده است و نیز انتقادهای ایشان در نیمه اول کتاب شهید جاوید در حدود ۳۰ صفحه ضمیمه حماسه حسینی در جلد ۱۷ مجموعه آثار شهید مطهری چاپ شده است.

نویسنده شهید جاوید در کتاب نگاهی به حماسه حسینی ص ۲۸ می‌نویسد: این جانب پس از فراغت از تألیف کتاب شهید جاوید چون مطلب زیربنایی جدیدی در آن مطرح شده بود چند نسخه از آن را قبل از چاپ به چند عالم صاحب نظر دادم تا بخوانند و درباره آن نظر بدهند و از جمله یک نسخه از کتاب را نیز به استاد مطهری رضوان الله علیه تقدیم کردم تا بخوانند و نظر خود را درباره آن بدهند و معظم له پس از خواندن کتاب نظر خود را ضمن نامه‌ای نوشتند.

در آن نامه آمده است: خیلی خرسندم و مایلیم این کتاب منتشر شود هر چند خودم در پاره‌ای از استنباطها موافق نیستم...

یکی از موارد عدم موافقت این بوده که مؤلف شهید جاوید گفته امام با امید و اطمینان به پیروزی به طرف عراق حرکت کرد و نمی‌دانست که در این سفر شهید می‌شود. به صفحه ۲۳۷ ج اول حماسه حسینی رجوع شود

ضمناً خوانندگان گرامی را به ملاحظه سه مقاله در مجله پژوهش حوزه ش ۱۲ که تا حدی از کتاب حماسه حسینی دفاع و به کتاب نگاهی به حماسه حسینی آقای صالحی اعتراض و انتقاد شده است توصیه می‌کنم.

۱۶- آیه الله صدر ره

آیت الله سید رضا صدر رحمة الله علیه هم کتاب یاد شده را نمی‌پسندید هنگامی که جزوه «بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید» را برای ایشان ارسال داشتم. حقیر را بسیار تشویق کردند و فرمودند: بقیه و تتمه این رساله را چاپ کنید و درباره آیه تطهیر هم چیزی بنویسید و درباره حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) به سبک دیگر هم کتابی بنگارید و افزودند یادداشت‌هایی در این زمینه دارم به شما خواهم داد.

خوشبختانه معظم له خودشان این توفیق را یافتند که با تکمیل نوشته‌های خود کتاب بسیار ارزنده «پیشوای شهیدان» را تألیف نمایند که چاپ دوم آن در ۴۴۰ صفحه در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است

بخشی از این کتاب ارجمند:

عزم سفر

حسین، بار سفر بست و به سوی عراق رهسپار گردید. سفر عراق، سفر شهادت بود و حسین، راهی کوی شهادت. کوتاه نظران، می‌پنداشتند که حسین به سوی حکومت می‌رود و بدان نخواهد رسید، پس خطا کارش می‌پنداشتند، در مقام پند و اندرز، برآمدند تا از این سفر منصرفش گردانند.

سفر حسین به عراق، وفای به وعده نیز بود، وعده‌ای که به مردم کوفه داده

بود که اگر نماینده اش مسلم گزارش دهد که آنان آماده هستند و آن چه نامه های آن ها خبر داده و پیک های ایشان گفته بود حقیقت بود، حسین به سوی عراق برود.

گزارش مسلم چنین بود:

نوشته ها صحیح است و گفته درست و مطابق با حقیقت، حسین مرد وفا بود، و باید به وعده اش وفا کند، او کسی نیست که قولی بدهد و خطا کند.

محمد حنفیه، که برای حج به مکه آمده بود، شنید که برادر عزم سفر عراق دارد. شرفیاب شد و پند دادن و نصیحت گری آغاز کرد و گفت:

برادر! تو اهل کوفه را خوب می شناسی. آن ها به پدرت خیانت کردند! به برادرت خیانت کردند! از آن ترسم که با تو چنان کنند که با آن ها کردند، اگر در مکه بمانی، گرامی ترین مرد حرم و محفوظ ترین کسی خواهی بود.

حسین گفت: «بیم آن است که یزید خون مرادر حرم بریزد و من کسی باشم که به وسیله من حرمت خانه خدا، پامال گردد».

محمد گفت: اگر چنین است برو به یمن، یا سر به بیابان بگذار، که هیچ قدرتی نخواهد توانست بر تو پیروز گردد.

ابن عباس از حرکت حسین آگاه شد، شرفیاب شد و گفت:

پسر عمو! شنیده ام که عزم عراق داری، می دانی که عراقیان، مردمی خیانت پیشه هستند، اگر آنان تو را دعوت کرده که در زیر رایت تو نبرد کنند، شتاب مکن و عجله به کار مبر. اگر قصد پیکار با یزید داری و نمی خواهی در مکه بمانی، به یمن برو. چون که یمن دور است و در کناری قرار دارد. در یمن، یاورانانی داری که از تو نگهداری خواهند کرد. در یمن بمان و دعوت خود را پخش کن و فرستادگانی به هر شهر و دیار بفرست و به مردم کوفه بنویس که تا والی یزید را بیرون نکنند، نزد آن ها نخواهی رفت و اگر چنین کردند و در میان ایشان، دشمنی برای تو یافت نشد و اتفاق کلمه داشتند، آن وقت به سوی کوفه

برو. هر چند باز هم، از خیانت آن‌ها بر تو بیم ناکم. و اگر کوفیان والی یزید را بیرون نکردند، سر جای خود بنشین و منتظر فرصت باش. کشور یمن، دژهای مستحکمی دارد و دارای دره‌هایی است که برای دفاع بسیار مناسب است.

حسین گفت: «می‌دانم تو خیرخواهی می‌کنی، ولی فرستاده من مسلم نوشته است که مردم کوفه، با من بیعت کرده‌اند و همگی مرا یاری می‌کنند، اینک من، تصمیم به حرکت به سوی کوفه دارم.»

این عباس گفت: تو میدانی که اهل کوفه چه هستند و چه می‌کنند، آنها یاران پدرت و برادرت بوده‌اند، ولی فردا کشتندگان تو خواهند بود. خبر حرکت تو که به ابن زیاد برسد، کوفیان را به جنگ تو گسیل خواهد کرد و کسی که به تو نامه نوشته و از تو دعوت کرده، بدترین دشمن تو خواهد بود. اگر پند مرا نمی‌پذیری و تصمیم به سفر داری، زنان و بچه‌ها را، همراه ببر. می‌ترسم که تو را پیش چشم زنان و کودکان سر ببرند.

حسین گفت: «من در عراق کشته شوم، بهتر است تا در مکه کشته شوم.»
سومین نصیحت‌گری که شرفیاب شد، ابوبکر بن حارث نواده عبدالمطلب بود. وی چنین گفت: پسر عمویی و خویشاوندی، مرا با تو هم شیر ساخت. نمی‌دانم مرا خیرخواه خود می‌دانی یا نه؟

حسین گفت: «تو کسی نیستی که خیانت کنی.»

زاده حارث و نواده عبدالمطلب گفت: پدرت از تو، دلیرتر بود. و مردم نسبت به او مطیع‌تر و فرمان‌برتر بودند. اکثریت مسلمانان با او بودند و تو آنچنان اکثریتی نداری. پدرت بر معاویه حمله برد و همه مسلمانان با او بودند، البته بجز مردم شام، پدرت از معاویه، نزد همه کس برتر و گرامی‌تر بود، ولی چنان که دیدی، همان مردم، در اثر طمع به مال دنیا به وی خیانت کردند و در یاری حضرتش تکاهل ورزیدند و سنگینی نشان دادند، به طوری که دلش از دست این مردم آکنده از غم و غصه بود.

آن چه گفتم به چشم خود دیده‌ام و شنیدنی نبوده، اکنون تو می‌خواهی نزد چنین مردمی بروی! آن هم کسانی که با پدرت چنین و چنان کردند و با برادرت خیانت کردند! می‌خواهی به وسیله این مردم با سپاه شام و عراق بجنگی؟! آن هم سپاهی که از سپاه تو، برتر و نیرومندتر است و همین مردم، از آن در هراس هستند.

باز هم می‌گویم: اگر خبر حرکت تو به آنان برسد، پول‌های گزاف در میان ایشان پخش خواهد شد و آن کس که به تو وعده یاری داده، خیانت خواهد کرد، هر چند تو را بیشتر دوست داشته باشند، آری مردم دنیا، برده پول هستند. حسین گفت: «پسر عمو! خدای به تو پاداش نیکو دهد. سخنی به جا گفתי، البته آن چه خدا اراده کند، می‌شود».

چیزی که در سخنان پندگویان و نصیحت‌گران جلب نظر می‌کند، آن است که همه گمان می‌کردند که حسین علیه السلام برای حکومت می‌رود و جویای جهان داری است. و می‌دیدند راهی که حسین می‌رود، راه به دست آوردن حکومت نیست، در این راه پیروزی نیست، زمام داری یافت نمی‌شود. از این رو به نصیحت پرداخته و پند گفتند. آن‌ها می‌دانستند که پای حسین علیه السلام که به خاک عراق برسد، با کشته شدن همراه است. حسین هم می‌دانست.

آن چه که نصیحت‌گران می‌گفتند، روشن بود. کوفیان، مردمی ناشناس نبودند و رفتار آن‌ها بر کسی پنهان نبود، تا چه رسد بر حسین علیه السلام که جهان بر خردمندی وی اعتراف دارد و اهل کوفه را از نزدیک، لمس کرده بود و آن‌ها را خوب می‌شناخت.

حسین می‌دانست که پندگویان، خیرخواه وی هستند و آن چه می‌گویند، راست است. وی می‌دانست که راه عراق راه پیروزی نیست و راه مرگ است و کشته شدن. اگر هدف حسین از این سفر، تشکیل حکومت بوده، بی‌گمان منطق نصیحت‌گران، برتر و قوی‌تر بوده است. هدف حسین شهادت بود و تنگنای

فکری آن‌ها اجازه نمی‌داد که بتوانند پی به حقیقت این هدف عالی ببرند. آن‌ها نمی‌دانستند شهادت چیست و آن را از هلاکت تمیز نمی‌دادند. سطح فکر ایشان، پائین‌تر از این بود که بتوانند بفهمند شهادت چیست. پاسخ‌های حسین هم به هر یک از ایشان، یک‌گونه است و نظر هیچ یک را تخطئه نمی‌کند.

به ابن عباس می‌گوید: در عراق کشته شوم، بهتر است تا در حجاز کشته شوم، به دیگری گونه‌ای دیگر پاسخ می‌دهد. نصیحت‌گران با آن که دوستان حسین بودند، هیچ یک، در فکر یاری وی نیافتادند. چون در نظر ایشان، یاری وقتی است که امید پیروزی باشد و به شکست قطعی منجر نباشد. هنگامی که امید پیروزی منتفی شد و مرگ، صددرصد حتمی گردید، یاری معنا ندارد.

اینان چنین می‌اندیشیدند، ولی حسین چنین نمی‌اندیشید. از اندیشه حسین، تا افکار آنها هزاران فرسنگ راه بود. عزم راسخ حسین، عزمی است افسانه‌ای و محال است شکسته شود، و نیروی وی نیروی خدایی است و نیروی خدایی، شکست‌ناپذیر است.

۱۷ - کتابی تحقیقی درباره قیام سیدالشهدا علیه السلام

یکی از بهترین کتابهایی که سالها پس از کتاب شهید جاوید و با نگاه به آن منتشر شد کتاب بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسین تألیف حجة الاسلام و المسلمین سید علی فرحی است.

ضمن توصیه به خواندن این کتاب، یک فراز از آن را در اینجا می آوریم:

شهادت سودمندتر از حکومت

عده ای تعجب می کنند از این که گفته می شود: شهادت حسین علیه السلام حتی بیشتر از حکومت حسین علیه السلام سودمند می شد و مؤثر می گشت، ولی اگر به اوضاع آن دوره توجه دقیقی بشود، این تعجب برطرف می گردد. اوضاع آن دوره به اندازه ای بغرنج گشته بود که علی علیه السلام نیز با آن هم صلاحیتش موفق نشد به پیروزی ظاهری کامل برسد. علت اصلی عدم موفقیت این بود که توده های مسلمان در مدت بیست و پنج سال برکناری آن حضرت و بر اثر نارساییها و خلافاکاریهای خلفا بویژه عثمان از راه واقعی اسلام دور شدند و در مسایل پرزرق و برق دنیای تازه گشوده غوطه ور گشتند و بدین جهت بود که حاضر نشدند حکومت عدالت گستر و فضیلت پرور علی علیه السلام را، که با مقایسه به شیوه مسامحه آمیز دنیا پرور خلفا بویژه عثمان، خشک و خشن به نظر می رسید، تا پیروزی کامل یاری نمایند، بلکه علی رغم خطبه های آموزنده و تلاشهای سازنده آن حضرت عده ای از آنها، مانند برادرش عقیل از پیرامونش رفتند و

شبهانه یا روزانه به معاویه پیوستند؛ زبان قال یا زبان حال آنان این بود که کاخ سبز و سفرهٔ پر نعمت و رشوه‌های کلان معاویه کجا و خانهٔ ساده و سفرهٔ ناچیز و عدالت انعطاف‌ناپذیر علی علیه السلام کجا؟ به خاطر همین منطق ابلهانهٔ آنان و سستی جنایت گونهٔ آنان بود که علی علیه السلام آرزوی فراقشان را می‌نمود و می‌فرمود «من حاضرم شما مردم متزلزل و ظاهراً موافق را با سپاهیان معاویه به خاطر این که ثابت قدمند معاوضه کنم.»^{۱*}

از طرف دیگر می‌دانیم: اوضاع بسیار وخیم زمان شهادت علی علیه السلام تا زمان حکومت یزید خیلی وخیم‌تر شد، زیرا در این فاصلهٔ زیاد که بیست سال طول کشید، حکومت فاسد معاویه همان سیاست عثمانی را که سرچشمهٔ بدبختیها بود با قدرت خیلی کوبنده‌تر و شیطنت خیلی عمیق‌تر دنبال کرد و بسی بدتر این که تبلیغات ضد علوی بسیار شدیدی در همه کشورهای اسلامی بویژه در عراق به کار برد و از این راه بسیاری از مسلمانها را به کلی منحرف نمود و به گفتهٔ خودش جوانان را با لعن علی علیه السلام و خاندانش بزرگ و بزرگان را پیر ساخت، علاوه بر همهٔ اینها سازمان جاسوسی دامنه داری بخصوص در مناطق حساس به وجود آورد و امور حتی مخفی را کشف و کنترل کرد.

نتیجهٔ روشن این واقعیات تلخ، که با اشاره کوتاهی از آن گذشتیم، در یک جمله این است که: اوضاع جوامع اسلامی در پایان کار معاویه که یزید زمام امور را به دست گرفت، به مراتب بدتر از آغاز کار معاویه بود که با علی علیه السلام پیکار کرد؛ بنابراین روی جریان طبیعی باید گفت: اگر علی علیه السلام با آن همه قدرت مجهزی که در دست داشت، نتوانست حتی در آغاز کار معاویه به خاطر وخامت اوضاع، موفقیت ظاهری بیابد حسین علیه السلام نیز، که حتی قدرت مجهزی در دست نداشت، نمی‌توانست در پایان کار معاویه، که هنگام حکومت یزید

۱* - شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۱ و ج ۲، ص ۲۵۷-۱۸۳ و ج ۴، ص ۵۴.

بود و وخامت اوضاع بسی بیشتر شده بود، پیشرفت چشمگیر و پایداری به دست آورد، بلکه مسلماً در برابر جنایتکاریهای دشمنان قوی تر شده و حتی در برابر کارشکنیهای دوستان منحط تر شده به ستوه می آمد، همان طوری که علی علیه السلام به ستوه آمد تا حدی که از خدا می خواست که او را نه تنها از دشمنانش، بلکه از دوستان به اصطلاح کوفی اش خلاصی دهد، با این که در زمان علی علیه السلام انحراف آنها چندان زیاد نبود، ول در زمان قیام حسین علیه السلام انحراف آنها بر اثر سیاستهای شوم حکومت بیست ساله معاویه به اندازه ای زیاد شده بود که نه تنها از تشکیل حکومت حسین علیه السلام جلوگیری کردند، بلکه علاوه بر این، خود آنها، حسین علیه السلام را همراه سایر عزیزان پیغمبر صلی الله علیه و آله با وحشیگریهای کم نظیری قطعه قطعه نمودند.

بر اساس این واقعیات باید گفت: چقدر خامند کسانی که می گویند: مردم کوفه تشنه اصلاحات اسلامی بودند و به خاطر عبرتی که از تقصیرشان در یاری علی علیه السلام گرفتند و به خاطر فشاری که در زمان حکومت معاویه دیدند، به راستی آماده شدند که برای پیشبرد نهضت حسین علیه السلام بر ضد حکومت یزید جانفشانی کنند. به این سطحی نگرهای خوش باور باید گفت: اگر چه گروهی از مردم کوفه همین طور بودند، ولی مهم این است که: بسیاری از آنها نه تنها این طور نبودند، بلکه علاوه بر این، علی رغم دعوتهای اکیدشان از حسین علیه السلام، با آن حضرت و اهل بیتش جنگیدند و به دستور عبیدالله و بدون کمک شامیها آن حضرت را با همه یارانش پیش چشم همسران و کودکانش به خاک و خون کشیدند، همچنین بسیاری از آنها باز علی رغم دعوتهای اکیدشان، در خانه هایشان نشستند و نظاره گر فجایع کربلا گشتند.

آن همه جنایتکاریهای رعشه انگیز و این همه تقصیرکاریهای حیرت انگیز، به خوبی نشان می دهد که آنها و بسیاری از امثال آنها بر اثر ترزینات حکومت

تبلیغی سیاسی معاویه به طرز عجیبی منحرف و زبون شده بودند، به طوری که اگر حکومت یزید و عبیدالله هم نبود، باز هم خود آنها فاجعه هایی نظیر کربلا را برای حسینیان به وجود می آوردند، همان طوری که پیش از آن برای حسن علیه السلام و پس از آن برای زید و یحیی و... به وجود آوردند، و آیا با این اوصاف می توان گفت: حکومت حسینی می توانست در میان آن مردم تشکیل شود و بر فرض این که تشکیل می شد می توانست دوام آورد؟ هرگز نمی توان گفت، بلکه به طور قطع باید گفت: تشکیل و دوام حکومت حسین علیه السلام در میان آن مردم بسی مشکلتر از زمان علی علیه السلام بود و در واقع محال یا شبه محال بود، ولی شهادت حسین علیه السلام در میدان مبارزه با حکومت آشکارا ضد اسلام یزید، مسلماً در آن مردم و در دیگران تأثیر انقلابی عمیقی می گذاشت و مسلماً تحول پرثمری در ضمیر و مسیر بسیاری از مسلمانان به وجود می آورد و مسلماً توده های منحرف شده و زبون گشته را هشیار و پایدار می ساخت و بر ضد یزیدهای آن زمان و هر زمان به حرکت می انداخت. همان طوری که به حرکت انداخت.

«روایت مشیت» از یک قانون کلی ریشه می گیرد

در زمینه قیام حسین علیه السلام روایتهایی نقل شده است، یک نمونه اش که در نظر عده ای مجمل است «روایت مشیت» است؛ این روایت می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در خواب به حسین علیه السلام فرمود:

اخرج الى العراق فان الله شاء ان يراك قتيلاً و نساءك سبايا.

به عراق برو که خدا می خواهد تو را کشته و خاندانت را اسیر ببیند^{*۱}

اگر چه این کتاب به روایت مشیت و نظایرش تکیه ندارد. ولی در عین حال با

توجه به بحث کنونی باید گفت: محتوای روایت مشیت درست است، اگر چه سندش معتبر نباشد، با این که سندش نیز معتبر می باشد.

محتوای «روایت مشیت» این است که: خدا می خواست حسین علیه السلام تا پای جان با حکومت آشکارا ضد اسلام یزیدیان مبارزه نماید تا با شهادت سرخش مسلمانها را هدایت انقلابی کند و از زبونی در برابر حکومتهای یزیدی که ریشه کفر و بدبختی است، نجات دهد و در راه حق و عدالت که شالوده اسلام است به حرکت آورد، طبیعی است که این روش انقلابی در جوامعی که بر اثر کثرت انحراف به سراسیمگی سقوط افتاده اند، ضرورت بیشتری دارد، چنین جوامعی با وسایل معمولی، مانند تبلیغ و نصیحت و حتی در فرض تشکیل حکومت تحول نمی یابند، بلکه با وسایل فوق معمولی، مانند فداکاریهای تکان دهنده شخصیتهای اجتماعی تحول می یابند، همچنان که برخی از بیماریهای بدنی هم با وسایل معمولی درمان نمی شود، بلکه با وسایل فوق معمولی، مانند ایجاد هیجان شدید یا شستشوی فکری یا تعویض خون یا به کارگیری اشعه مخصوص درمان می شود.

ولی خیال پردازی ها «روایت مشیت» را به غلط تفسیر می کنند. از این رو به آن دهن کجی می نمایند. حاصل تفسیری که آنها با تصور خودشان می کنند و آن گاه به ایراد می پردازند این است که می گویند: پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون از همه قانونها به حسین علیه السلام دستور داد به کوفه برود تا کشته شود. تفسیر مضحک اینان این است که اول: هدف را کشته شدن، ثانیاً: دستور را خصوصی می گیرند و بدین جهت هوچیگری می کنند، ولی هر انسان خردمندی می داند که هدف کشته شدن و دستور خصوصی نیست، بلکه دستور ظاهراً خصوصی هم دارای قانون کلی و هدف معقول می باشد، توضیح این مطلب این که:

در شرایط عادی که بنیان اسلام در خطر نیست بر مجاهدان واجب است که اگر اطمینان به پیروزی ظاهری دارند، برای جهاد اصلاحی یا تهاجمی اقدام کنند

و در غیر این صورت اقدام نکنند. این یک قانون جهاد است که با قانون جنگهای متعارف هماهنگ است، ولی در شرایط فوق عادی که شرف و حیثیت مسلمین به خطر افتاده و به تصریح حسین علیه السلام بنیان اسلام در معرض نابودی قرار گرفته (و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامة براع مثل یزید) در چنین شرایطی بر مجاهدان جان بر کف واجب است که حتی با اطمینان به شهادت با عوامل خطر جهاد کنند تا بدین وسیله از دین و آیین خویش پاسداری نمایند و مردم را نیز تهییج کنند و بر ضد عوامل خطر به حرکت آورند، و این نیز یک قانون جهاد است که از قانون جنگهای متعارف برتر است و در برخی از کتابهای فقهی به عنوان دفاع یا به عنوانهای دیگر مطرح است و «روایت مشیت» در حقیقت تطبیق قانون اخیر است، نه این که یک دستور فقط خصوصی است.

بر اساس قانون اخیر روشن می شود که اگر «روایت مشیت» هم نبود، باز حسین علیه السلام موظف بود، مانند همه ادیان الهی، تا آخرین قطره خون، با تبهکاران بستیزد و بخصوص در آن جو سیاه که اساس اسلام بر اثر حکومت بی بند و بار یزیدیان و اختناق شدید مؤمنان به خطر افتاده بود، به گفتن و نوشتن که تأثیر بسیار کمی داشت اکتفا نکند، بلکه پرچم سرخ انقلاب را به دوش گیرد و در کربلای شهادت و اسارت هر مصیبتی را به جان بپذیرد تا جرقه های آزادی و دلاوری را در سینه انسان های زبون یا مفتون بی فروزد و آنها را در راه پاسداری از ارزشهای «الهی انسانی» و مبارزه با قدرتهای طاغوتی به حرکت اندازد.

و یکی از شواهد این که مسأله، مسأله قانون اسلام بود، نه فقط «روایت مشیت» این است که: خود حسین علیه السلام اقدام انقلابی اش را برای همه کسانی که در شرایط یزیدی قرار دارند، واجب می خواند و به همه مردم می گوید:

ایها الناس قال رسول الله من رأى سلطاناً مستحلاً لمحارم الله... لیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقاً.

ای مردم پیغمبر ﷺ فرموده است: هر مسلمانی که ببیند حکام وقت احکام خدا را آشکارا زیر پا می‌نهند و با اساس اسلام مخالفت می‌نمایند، موظف است برضد آنها به پا خیزد و در راه مبارزه با آنها فداکاری نماید و تا مرز شهادت پیش برود و گر نه مانند آنها گرفتار خشم خدا می‌گردد.

تسلیم حکومت باطل نشدن نیز مهم بلکه مهم‌تر است

گفته شد «روایت مشیت» تطبیق یک قانون کلی است، نه این که دستور فقط خصوصی است. این مطلب با توجه به این نکته نیز روشن می‌شود که اگر چه تشکیل حکومت حق مهم است، ولی تسلیم حکومت باطل نشدن نیز مهم بلکه مهم‌تر است؛ البته تشکیل حکومت یکی از هدفهای بنیادی اسلام می‌باشد و حسین علیه السلام نیز آن را می‌خواهد، ولی یک خطای بزرگ برخی کسانی که درباره قیام حسین علیه السلام تحقیق کرده‌اند این است که: هدف قیام را منحصر به تشکیل حکومت می‌گیرند، به طوری که گویی چیزی جز آن نمی‌بینند. اینان اگر دقت کنند، تصدیق می‌کنند که حتی تشکیل حکومت اسلامی یک وسیله تربیتی هست؛ برای این که انسانها را با روح ایمانی دمساز کند و پاسدار حق و عدالت نماید تا در نتیجه در برابر قدرتهای فاسد بایستد و با عوامل ظلم و انحراف تا پای جان بستیزند. اگر انسانها این تربیت رشادت‌انگیز و ضد باطل را نیابند، بی‌تردید منحرف و زبون می‌شوند و به سراسیمگی ستمگری یا ستم‌پذیری می‌افتند و در صف حیوان بلکه بدتر از حیوان جا می‌گیرند.

طبیعی است که این تربیت انقلابی که شالوده اسلام است، فقط در جریانهای کربلاگونه به وجود می‌آید، از این رو جریانهای کربلاگونه یک ضرورت «انسانی - الهی» است که باید به وسیله مردان خدا، در محیط اندیشه و زندگی انسانها تجلی کند تا از این طریق ارزش‌های حقیقی را در میدان عمل - نه فقط حرف - بشناسند و بیابند...

۱۸ - کتاب سخنان حسین بن علی علیه السلام

در کتاب بسیار سودمند «سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا» تألیف حجة الاسلام و المسلمین نجمی، که گاهی به کتاب «شهید جاوید» هم نظر دارد، آمده است:

در قیام و حرکت حسین بن علی علیه السلام گاهی مسأله دعوت و اظهار پشتیبانی مردم کوفه و تشکیل حکومت اسلامی در قیافه علت و انگیزه اصلی، تصویر و ترسیم گردیده است و این تصویر، گذشته از این که برخلاف واقعیات و مسلمات است از اهمیت و عظمت این قیام کاسته و مسأله را به صورت موضوعی عادی، که هر مسلمان سیاستمدار منهای مقام معنوی و وظیفه شخصی الهی نیز ملزم به اجرای چنین طرح و برنامه است، درآورده؛ ولی مآکه قدم به قدم با سخنان امام علیه السلام حرکت می‌کنیم می‌بینیم مسأله دعوت مردم کوفه و تشکیل حکومت در این حرکت حیات بخش و اراده امام علیه السلام دارای نقش اساسی و جنبه اصلی نبوده است زیرا امام در مدینه از بیعت با یزید امتناع ورزیده و بر اساس مخالفت و مبارزه سخت با دشمن آشتی ناپذیر و با برنامه منظم به سوی مکه حرکت کرده است تا آن جا که در پاسخ ابن عباس می‌گوید: «این‌ها دست از من بر نمی‌دارند مگر خون مرا بریزند» و در پاسخ ابن زبیر می‌گوید: «اگر در لانه مرغی باشم باز هم مرا بیرون می‌آورند و به قتل خواهند رسانید».

مسأله دعوت پس از تصمیم امام علیه السلام و بعد از ورود آن حضرت به مکه و

بعد از آگاهی مردم کوفه از موضع مخالف امام علیه السلام شروع گردیده است و بسیار روشن است این دعوت نمی تواند انگیزه اصلی در حرکت و قیام امام علیه السلام باشد؛ بلکه مسأله ای فرعی و جنبی، در کنار تصمیم و اراده ای محکم و در ضمن هدفی عالی و برنامه ای گسترده منظم بوده است.

اکنون امام علیه السلام باید مبارزه با یزید را تعقیب کند و پی گیرد؛ ولی ادامه آن در مکه مساوی است با ترور و قتل مخفیانه آن حضرت، که در نتیجه از طرفی به هتک حرمت و اهانت به بیت خدا می انجامد و از طرف دیگر به نفع یزید بن معاویه خواهد بود. از این رو دیدیم سعید بن عمر و عاص مسؤول و مأمور ترور امام علیه السلام اول از رهگذر صلح و سازش و با تسلیم امان نامه سپس با توسل به زور می خواهد امام را از حرکت باز دارد و به مکه برگرداند و موضوع را بدون سروصدا در خود مکه پایان دهد و این قیام را در نطفه خفه سازد.

اما امام علیه السلام کدام منطقه را انتخاب نماید؟ متن کشور اسلامی، بزرگ ترین نقطه انفجار، عراق و کوفه را؛ زیرا این استان یکی از استان های بزرگ مرکز ارتش اسلام، رقیب و مقابل شام و از نظر سوق الجیشی دارای اهمیتی حتی بیش از مکه و مدینه است و از نظر آگاهی مردم آن سامان همین اندازه کافی است که آنان، این همه دعوت نامه را به مکه فرستادند و آمادگی و پشتیبانی خویش را اعلام داشتند و اگر در یک زمان معین و برهه خاصی، به زور جلو این آگاهی و آمادگی گرفته شود، سرانجام این افکار در انقلاب آینده مؤثر می شود و انقلاب های آینده از همین نقطه آغاز خواهد شد.

گذشته از این مسأله، آیا برای حسین بن علی علیه السلام که امام و رهبر امت است در مقابل این نامه ها و درخواست ها عذری در تعطیل برنامه سفر عراق و کوفه

وجود دارد و اگر مردم کوفه ادعا می کردند که ما حاضر بودیم در راه حسین بن علی علیه السلام از جان و مال خود بگذریم و این همه از وی درخواست نمودیم که رهبری ما را به عهده گیرد؛ ولی او اعتنایی به درخواست های ما ننمود، پاسخ امام علیه السلام قانع کننده بود که بگوید چون من می دانستم شما با من بی وفایی خواهید نمود لذا به درخواست های شما پاسخ مثبت ندادم؟ آیا نمی توانستند ادعا کنند که ما در دعوت خویش وفادار بودیم؟

به عبارت دیگر در این جا امام حسین علیه السلام بر سر دو راهی تاریخ است که اگر به تقاضاهای مردم کوفه پاسخ مثبت ندهد در مقابل تاریخ محکوم است و تاریخ در آینده قضاوت خواهد کرد که زمینه، فوق العاده مساعد بود؛ ولی امام حسین از این فرصت طلایی نتوانست استفاده کند یا نخواست یا ترس و رعب مانع گردید و...

امام علیه السلام برای این که با چنین مردمی که دست به سوی او دراز کرده اند اتمام حجت کند به تقاضای آنان پاسخ می گوید. بنابراین امام از نظر تکلیف شرعی، باطنی و واقعی، که خود واقف و متوجه آن بود، مأموریت داشت در راه مبارزه با فساد و دستگاه حکومت یزید و برای اعتلای کلمه حق تا آخرین قطره خون خود را نثار کند و از نظر حکم ظاهری، که برای هر فردی روشن بود، برای پاسخگویی به درخواست مردم کوفه و شرایط خاص محیط عراق لازم بود این مبارزه را به این ناحیه بکشاند و برنامه خویش را در این نقطه عملی و پیاده نماید و به روال عادی، حرکت خویش را به آگاهی مردم کوفه برساند و به آنها دستور آمادگی هر چه بیشتر بدهد.

تفکیک این دو نوع تکلیف از همدیگر برای عموم، قدری مشکل است؛ ولی شاید گفتار یکی از علمای بزرگ شیعه نیز ناظر به همین مطلب باشد که

می‌گوید: «حسین بن علی علیه السلام بین تکلیف ظاهری و تکلیف واقعی را جمع کرد و در حرکت خویش به سوی کوفه هر دو وظیفه را انجام داد».^{۱*}

جالب این که امام علیه السلام به هر دو جنبه موضوع بارها اشاره کرده است: مأموریت اولی خود را به تعبیرهای مختلف، مانند مأموریت از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال رؤیا، خواست و مشیت خداوند و... بیان نموده است و در مأموریت دوم و تکلیف ظاهری با علم و آگاهی به بی‌وفایی مردم کوفه، روشی معمولی و متعارف در پیش گرفت. این حقیقت در سخنان مختلف آن حضرت، مانند گفتار او به ابن زبیر و... منعکس گردیده است.

* * *

۱* - مرحوم شیخ جعفر شوشتری در الخصائص الحسینیة.

۱۹- کتاب «شهادت» تألیف دکتر شریعتی

دکتر شریعتی در کتاب شهادت پس از مقداری تمجید و تقدیر از مؤلف شهید جاوید می‌نویسد:

یک اختلاف نظر علمی با وی (مؤلف کتاب شهید جاوید دارم و متأسفانه یک اختلاف نظر اساسی! این تر ایشان یک تر مشهور است که بسیاری چون وی معتقدند که: «حسین از مدینه قیام کرد به عنوان این که قیام سیاسی یا نظامی کند علیه حکومت و علیه رژیم، و بعد رژیم حاکم را سرنگون کند و بعد حق خودش را و حق مردم را بابت دست گرفتن زمام جامعه، احقاق بکند بیرون آمد».

این یک ایده آل است، اما ایده آلی است که متأسفانه واقعیت‌ها خارجی با این سازگار نیست.

بعضی‌ها، در رد این نظریه می‌گویند که «حسین مگر یک سیاستمدار است که پاشود و برود قیام کند برای حکومت»؟

تعجب است! پس پیغمبر و علی برای چه می‌جنگیدند؟ مسئله سیاستمداری نیست، مسئله این است که جنایت بر سر نوشت مردم حاکم است و کسی که مسئول سرنوشت مردم است باید تا وقتی دستش می‌رسد، غصب را از بین ببرد و حق را احقاق کند و حکومت را بدست بگیرد. این حق امام بلکه وظیفه حتمی امام است پس اصل بر این است که امام می‌بایست در برابر حکومت

غاصب قیام مسلحانه سیاسی بکند و جاهلیت مقتدر حاکم را به نیروی انقلاب و قیام بردارد و حق را احیا کند و زمام مردم را بدست بگیرد، اما حرف من این است که «این رسالت حسین است ولی این امکانات عملاً حسین در این سال ندارد».

دلیلی که بعضی از معتقدان به نظریه قیام رسمی نظامی امام عنوان می‌کنند این است که پایگاه کوفه یک پایگاه طرفدار حسین و خانواده حسین و پیغمبر و علی است. و این درست است، پشت کوفه بایران است که جانبدار علی است و دوستان خانان علی در میان همه جناح‌ها، این مسلم است. من می‌گویم که پایگاه کوفه یک پارچه در اختیار امام حسین، فرض را بر این می‌گذارم که کوفه به مسلم هم خیانت نمی‌کرد، فرض را بر این می‌گذارم که کوفه بقدری نیرومندی بود که اگر امام حسین خودش را به کوفه می‌رساند می‌توانست بزرگترین پایگاه قدرت اسلامی بشود، یک حکومت آزاد اسلامی به رهبری امام حسین بوجود بیاورد و حتی دمشق را نابود کند، این هم قبول اما حرکت امام حسین، حرکت یک قیام‌کننده نظامی و سیاسی نیست. نه به این معنی که به قول بعضی‌ها برای امام حسین عیب است و کار سبکی است پرداختن به سیاست و انقلاب سیاسی! نه، وظیفه است اما می‌گویم امکانات برایش نیست، چه جوری امکانات نیست که اگر حسین خودش را به کوفه می‌رساند و تو خود می‌گویی کوفه پایگاه بود که می‌توانست دمشق را از بین ببرد و قدرت حکومت اسلامی را بدست امام حسین بسپارد، پس چرا قیام امام یک قیام سیاسی، نظامی اموی نباشد؟

آغاز قیام و شکل حرکت امام از مدینه

حسین از مدینه بیرون می‌رود و می‌آید به مکه بعد که دعوت‌های مردم کوفه می‌رسد: «ما به توایمان داریم و از تو انتظار، ما به رهبری تو نیاز داریم

و قدرت را بدست تو می سپاریم و در برابر غضب و ظلم می ایستیم و از تو دفاع می کنیم و ما را از یوغ حکومت فساد نجات ده» وی در مدینه اعلام می کند که من به پیروی از سیره جد و پدرم، برای امر به معروف و نهی از منکر بیرون می روم بعد می آید به مکه ششصد کیلومتر راه را از مدینه تا مکه راه می پیماید، علنی و همراه خانواده اش. آنجا هم در برابر همه جمعیت حاج - که از سراسر کشورهای اسلامی آمده اند - اعلام می کند که من بسوی مرگ می روم: خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده علی جید الفتاة،

کسی که می خواهد قیام سیاسی بکند اینگونه سخن نمی گوید، می گوید: می زنیم، می کشیم، پیروز می شویم، دشمن را نابود می کنیم. اما حسین در حرکت خویش، خطابش به همه مردم این است که: مرگ برای فرزند آدم زیباست همچون گردنبندی در گردن دختری زیبا و جوان، مرگ زینت مرد است! و بعد از مکه راه می افتد بطرف مرگ.

ممکن است یک مرد (به علم غیب اینجا کاری ندارم) یک مرد سیاسی، یک مرد آگاه عادی که در قلب قدرت بنی امیه زندگی می کند، توی دست حکومت است، در متن قلمرو حکومت مرکزی دشمن است، پایگاه دوردستی که بر حکومت مرکزی شورش کرده است از او دعوت می کند که خود را برساند و رهبری انقلاب را به دست گیرد، او هم رسماً اعلام می کند که بسیار خوب من می آیم، علناً اعلام می کند و بعد هم زن و بچه اش همه اعضای خانواده اش و بچه های برادرش را و همه زنان و مردان خاندانش را راه می اندازد با یک کاروان رسمی، آشکار، اعلام شده، طبیعی، از شهری که در اختیار دشمن است، پایگاه اقتدار حکومت مرکزی است، خارج می شود و بعد ۶۰۰ کیلومتر راه را در قلمرو حکومت مرکزی به همین شکل حرکت می کند و بعد به مکه ای می آید که همه نمایندگان کشورهای اسلامی که تابع حکومت شام اند و همه نیروها و جناح ها و ملیت های اسلامی در اینجا جمع اند، آنجا باز اعلام می کند

که آهنگ کوفه دارد و بعد از غرب عربستان راه می افتد و تمام قطر شرقی - غربی مملکت را با همین شکل طی می کند تا عراق، بسوی کوفه، مرکز شورش و انقلاب.

کاملاً معلوم است که نمی گذارند، اگر یک شخصیت، حتی یک فرد عادی سیاسی مخالف، بخواهد از کشوری بیرون رود تا خود را در بیرون از مرز، به نیروهای انقلابی ضد این رژیم برساند و با آنها در مبارزه شرکت کند، با چه شکلی و در چه شرایطی خودش را به آنجا می رساند؟ مسلماً باید اعلام نکند، دعوت را علنی نسازد، هدفش را و حتی سفرش را مخفی نگاه دارد تا کسی متوجه نشود، پنهانی به آن سو فرار کند، و این بدیهی و طبیعی است، اگر آمد رسماً به دولت گفت که من انقلابی مخالف با رژیم تو که حاضر نشدم با تو بیعت کنم، می خواهم بروم خارج از مرز، به گروه انقلابی و شورشی بپیوندم، آنها از من خواسته اند رهبری انقلاب علیه شما را به عهده گیرم و فعلاً برای اینکه رهبری شورشی را در دست بگیرم قصد خروج از کشور را دارم، و برای خروج از مرز تقاضای گذر نامه دارم!

خوب معلوم است نمی دهند، و معلوم است که دستگیرش می کنند و معلوم است که نابودش می کنند.

اما حسین چنین کاری می کند! به حکومت اعلام می کند و به قدرت و به ارتش و همه نیروی حاکم و به همه مردم رسماً و علناً و با قاطعیت و صراحت می گوید که من بیعت نمی کنم و از اینجا می روم من به هجرت به سوی مرگ دست زدم، حرکت کردم.

اگر مردم ناگهان صبح که پا می شدند، می دیدند که حسین نیست، حسین پنهانی و تنها از شهر بیرون می رفت و خودش را به قبائل می رساند، به همان شکل که پیغمبر مهاجرت کرد - از مکه به مدینه - حسین مهاجرت مخفیانه کرده بود، از مدینه به کوفه و بعد از مدتی حکومت مرکزی ناگهان او را در کوفه

می‌دید، در میان شورشی‌ها، معلوم بود که حسین به عنوان قیام علیه حکومت دست به کار شده است. اما با شکل کاروانی که حرکت می‌دهد و شکل حرکتی که انتخاب می‌کند نشان می‌دهد که حسین برای کار دیگری حرکت کرده است، کاری که نه گریز است، نه انزوا است، نه تسلیم است نه ترک مبارزه سیاسی برای آغاز مبارزه فکری و علمی و فقهی و اخلاقی و امور خیریه است و نه قیام نظامی است!

کتاب بیستم

تا اینجا نوزده کتاب و رساله که فرضیه مطرح شده در کتاب شهید جاوید را رد کرده‌اند یاد شد.

کتاب بیستم، کتاب «بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید» تألیف اینجانب است که در بخش بعد درباره آن سخن خواهیم گفت، و اصل آن را هم در بخش‌های بعدی آورده‌ایم.

فصل سوم

داستان نقد نگارنده
بر کتاب شهید جاوید

بخش اول

داستان نقدی که نگارنده
بر کتاب شهید جاوید نوشته

بسم الله الرحمن الرحيم

اما داستان کتابی که بنده نوشتم:

از سال شاید ۱۳۴۱، طلاب تهرانی حوزه علمیه قم جلسه‌ای هفتگی و دارای برنامه‌های متنوع داشتند. صندوق قرض الحسنه، تمرین منبر، کلاس نویسندگی و حتی بخاطر دارم که برنامه تمرین مناظره و گفتگو هم مطرح شده بود این جلسه سال‌ها ادامه داشت و بنده یکی از اعضا فعال آن بودم از برنامه‌های آن جلسه در اواخر، بررسی کتاب هم بود مثلاً کتاب «راه طی شده» مهندس بازرگان را بنده نقد و در جلسه‌ای برای دوستان گزارش آن را دادم و نیز ترجمه قرآن ابوالقاسم پاینده را نقد کردم.

در جلسه‌ای که گویا در منزل شهید حاج شیخ مهدی شاه آبادی طهرانی در محله عربستان حسین آباد قم بود مسأله نقد کتاب شهید جاوید - که بحث روز بود - پیشنهاد شد که یکی از دوستان موظف به این کار گردید.

اما بنده چون با صرف نظر از آن جلسه و برنامه آن، به این کار یعنی بررسی کتاب علاقه شخصی داشتم و این تمایل ادامه داشت و چند اثر را بررسی کردم به این شرح:

- ۱ - قاعده لاضرر تألیف یکی از اعظم حوزه
- ۲ - کتاب سیستم اخلاقی اسلام تألیف استاد آیه الله سبحانی که ایشان با هدیه‌ای تشویق کردند و معظم له حقوق فراوانی بر اینجانب دارند.
- ۳ - نگاهی به آثار فقهی شیخ طوسی تألیف مرحوم آیه الله حاج آقا رضا صدر.

۴- تاریخ مذهبی قم نوشته استاد علی اصغر فقیهی

۵- شرح دعاء سمات که به کوشش عطاء الله تدین منتشر شده بود.

۶- منظومه فقهیه سید محسن اعرجی که توسط سید عبدالحجت بلاغی تحقیق و چاپ شده بود.

۷- بخشی از کتاب «الاخبار الدخیلة» علامه شوشتری.

۸- مقاله‌های استاد واعظ زاده، سید هاشم رسولی محلاتی، محسن شفایی که برای هزاره شیخ طوسی نگاشته بودند.

۹- کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران تألیف آیه الله شهید مطهری و برخی کتابهای دیگر

لذا انگیزه شخصی برای بررسی برخی کتابها داشتم و در همین راستا به نقد کتاب شهید جاوید پرداختم و آن دوست ما که موظف به این کار شد توفیق انجام آنرا پیدا نکرد.

بد نیست بدانیم از آن تاریخ و چندی پس از آن بحث‌های داغ دیگری هم مطرح بود

۱- سید ابوالفضل برقی کتابی به نام «درسی از ولایت» نگاشت و منتشر کرد که در آن ولایت تکوینی ائمه اطهار مورد انکار قرار گرفته بود این کتاب در حوزه و محافل علمی ایجاد تشنج و نفی و اثبات نمود، اما با اظهار نظر علمائی بزرگ برای کسانی که طالب حقیقت بودند مسأله روشن شد.

دو نوشته از مرحوم آیه الله العظمی حاج سید هادی میلانی در اختیار است که نقل آنها در اینجا سودمند خواهد بود.

از ایشان خواسته شد که نظر خود را درباره آن کتاب بیان کنند و نیز معنی ولایت کلیه تکوینیه را توضیح دهند.

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت مستطاب آیه الله العظمی آقای میلانی دام ظلّه العالی پس از اهداء تحیت و سلام معروض می دارد که کتابی است بنام «درسی از ولایت» که اخیراً بوسیله یکی از مؤلفین تهران انتشار یافته و در آن مسائلی درباره ائمه اطهار علیهم السلام و ولایت تکوینی آن ذوات مقدسه مورد جرح و تعدیل قرار گرفته، اینک یک جلد از کتاب بمحضر مبارک تقدیم می گردد، مستدعی است نظر مبارک خود را درباره این کتاب و مطالب مندرج در آن و نویسنده این گونه مطالب و نیز نظر مبارک را نسبت به فرق متصوّفه بیان فرمائید.

۱۳۹۰ / ۱ / ۱۵

پاسخ دادند:

بسمه تعالی شأنه

مطالب این کتاب بر خلاف فرموده قرآن کریم و مخالف با صریح فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است این کتاب از جمله کتب ضلال می باشد نویسنده آن از ادله علمیه بی اطلاع و بخیالات و اوهام خود و امثال خود نوشته و گفته است و مسلک تصوّف بر باطل است.

اعاذنا الله تعالى من مضلات الفتن

سید محمد هادی الحسینی المیلانی

۲۶/جمادی الاولى/۱۳۹۰

نوشتاری از آیه الله میلانی درباره ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام

بسمه تعالی

ج ۱ ولایت تشریعی داشتن حقّ تصرف است در امورات مردم و بودن آنها مانند ولایت فقیه بر نصب قیّم برای اداره امور ایّتام و نصب متولی برای اوقافی که متولی ندارد و غیر ذلك و گاهی ولایت تشریعی حقّ تصدّی قانونگزاری را گویند چنانکه سنیها در حقّ بزرگانسان قائلند و بهمین مناسبت است که برایشان تکتّف در نماز و نافله ضحی و غیر آنها را تشریع کرده‌اند.

ج ۲ ولایت تکوینیّه یک قسمی از آن عبارت است از مجرای فیض بودن نسبت بکائنات فی الجمله که عموم انبیاء و اوصیاء داشته‌اند و قسم دیگر عبارت است از ولایت کلیّه تکوینیّه که مجرای فیض بودن است نسبت به جمیع عالم امکان که در حقّ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام ثابت شده و دلیل آن عبارت است از گفته خود صاحبان ولایت که بیش از حدّ تواتر بما رسیده است و دروغ و جزاف نفرموده‌اند زیرا آن بزرگواران صادق و مصدّق می‌باشند و این دلیل بر هر کس که به کتب احادیث معتبره از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام مراجعه نماید روشن است علاوه بر ادله عقلیه غیر قابل ردّ، که در جای خود مذکور است و انکار این مقام نقص است از نظر مذهب جعفری.

ج ۳ این بزرگواران چنانکه علّت غائی عالم می‌باشند و عالم برای وجود آنها آفریده شده واسطه و مجرای فیض نیز می‌باشند که فیض وجود از آنان مرور کرده و باذن خدا بدیگران می‌رسد و این را اصطلاحاً «فاعل ما به الوجود» می‌گویند و غیر از «فاعل ما منه الوجود» است که بمعنی آفریننده و وجود دهنده می‌باشد که جز خدای متعال آفریننده‌ای نیست و آفرینش منحصر بذات مقدّس پروردگار است و بجهت مثال برای واسطه بودن آفتاب است نسبت به نشو و نمای اجسام که ما به الوجود در این مرحله است و آفریننده و وجود دهنده خداست و بس.

الحاصل در آفریدن و وجود دادن که منحصر بخدای متعال می‌باشد هیچکس شرکت ندارد زیرا کسی از خود چیزی ندارد و موجودیّت هر چیز بدون استثناء از خداست و بس و ائمه اطهار علیهم سلام الله بحسب مقام نورانشان باذن و اراده خدا واسطه فیض می‌باشند و کمال قرب و رفعت مقامشان بهمین جهت است که خودشان بلا واسطه فیض می‌گیرند و دیگران بجهت نداشتن این استعداد نیاز بواسطه دارند.

در خاتمه دو مطلب گفته می‌شود اولاً اینکه انسان نبایستی بهر موهوماتی گوش دهد و عقیده مند شود خداوند متعال می‌فرماید: «ولا تقف ما لیس لك به علم انّ السمع والبصر والفؤاد كلّ اولئك كان عنه مسؤولاً» ثانیاً: مسلمانان باهمدیگر حسن معاشرت داشته باشند و در گفت و شنود از هوا و هوس پرهیزند و غرض نفسانی نداشته باشند و بوحدت کلمه اهمیت بدهند که خداوند متعال می‌فرماید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرّقوا» پس نبایستی با دستور قرآنی مخالفت نمود و التّائید منه سبحانه و تعالی

سید محمد هادی الحسینی المیلانی

هشدار امام خمینی علیه السلام

در همین تاریخ و سال‌های، بعد گفتارها و نوشتارهای دکتر علی شریعتی نیز مورد بحث و مخالفت و موافقت قرار گرفت، اظهار نظرهایی شد و این هم اختلاف و سروصدای فراوانی ایجاد کرد البته اگر هر نقطه ضعفی را در آثار دکتر شریعتی بتوانند انکار کنند این نقطه ضعف قابل انکار نیست که آثار ایشان مردم و بخصوص نسل جوان و تحصیل کرده را از روحانیت دور می‌کرد، به اصطلاح اسلام منهای آخوند از آثار ایشان برداشت می‌شد.

که امام خمینی رضوان الله تعالی علیه ظاهراً به عنوان نصیحت به این قبیل افراد و گفتارها در سخنرانی خود در محرم ۱۳۹۹ فرموده‌اند:

«شما بدانید منهای آخوند هیچ کاری از شما پیش نمی‌رود شما در هر شهری که بروید می‌بینید که آنکه شهر در دستش است و می‌تواند شهر را ببندد و باز کند باز یک ملا است شما تجربه کنید در تمام این تعطیلات، تجربه کنید ببینید که یکی از جناح توانسته بازار را ببندد آن که بازار را بسته، و به حکم او بازار را می‌بندند عبارت از ملاها است و اینکه ملاها پیش می‌برند برای این است که آنها برای خدا حرف می‌زنند و عمال اسلام هستند و مردم علاقه به اسلام دارند شما اگر بخواهید مملکتان را اصلاح کنید منهای آخوند اصلاح بردار نیست».

و در سخنرانی دیگر فرمودند: «اگر شما بخواهید خودتان باشید منهای آخوند، تا روز قیامت هم زیر بار دیگران هستید اینها قدرت لا یزال است. نباید بعضی که علاقه به اسلام دارند خدمت‌های علماء اسلام و آخوند جماعت را

ندیده بگیرند و بگویند ما اسلام می‌خواهیم منهای آخوند، اسلام بی‌آخوند نمی‌شود پیغمبر ما آخوند بوده رأس همه علما پیغمبر است حضرت صادق علیه السلام یکی از علمای اسلامند رأس فقهاء اسلامند».

و نیز برخی بر این عقیده‌اند که سؤال زیر و پاسخ امام خمینی رضوان الله تعالی علیه علاوه بر گروه‌ها، به گفته‌های افرادی مانند دکتر شریعتی هم نظر دارد.

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای خمینی مدظله العالی محترماً بعرض می‌رساند بطوریکه خاطر مبارک مستحضر است اخیراً حملات ناروایی بدین مقدس اسلام مخصوصاً بطریقه حقه مذهب تشیع که روح اسلام است از ناحیه کمونیستها و پیروان مکتب مارکس و منحرفین از مقام ولایت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین آن بزرگوار علیه السلام و نسبت به احکام دین مقدس اسلام و توهین بمقام شامخ روحانیت از نواحی مختلف می‌گردد و متأسفانه عده‌ای از آنان خود را وابسته بحضرتعالی معرفی نموده و جزء هواداران آنجناب می‌دانند متمنی است نظر مبارک خود را درباره این موضوعات و این گونه افراد با کمال صراحت مرقوم فرموده تا رفع هرگونه ابهام و سوء تفاهم بشود.

بسمه تعالی

اینجانب کراً نظر خود را در این نحو موضوعات گفته و نوشته‌ام بعید بنظر نمی‌آید که دسته‌جاتی که در ایران اشتغال بفعالتهای ضد اسلامی و ضد مذهبی دارند با اختلاف اسم و روش گروه‌های سیاسی باشند که با دست اجانب برای تضعیف اسلام و مذهب مقدس تشیع و مقام عظیم روحانیت بوجود آمده باشند

برای انصراف ملت از مصالح روز، این جمعیتها در یک امر مشترک اند و آن خیانت بکشور اسلامی و کوبیدن پاسداران آن، و چون دشمنان اسلام و غارتگران ملل ضعیف مصالح خود را با نفوذ روحانیت که یگانه حافظ قرآن کریم و احکام نجات بخش اسلام است در خطر می بینند ناچار برای حفظ مصالح استعماری خود دست بایجاد احزاب انحرافی وابسته و گروه های بظاهر متحل باسلام و در حقیقت مخالف با آن زده اند اسلام و مذهب مقدس جعفری سدی است در مقابل اجانب و عمال دست نشانده آنها چه راستی و چه چپی و روحانیت که حافظ آن است سدی است که با وجود آن اجانب نمی توانند بنحوی که دلخواه آنها است با کشورهای اسلامی و خصوص با کشور ایران رفتار کنند لهذا قرنهای اخیر است که با نیرنگ های مختلف برای شکستن این سد نقشه می کشند گاهی از راه مسلط کردن عمال خبیث خود بر کشورهای اسلامی و گاهی از راه ایجاد مذاهب باطله و ترویج بایت و بهائیت و وهابیت و گاهی از طریق احزاب انحرافی. امروز که مکتب بی اساس مارکس با شکست مواجه است و بی پایه گی آن بر ملا شده است عمال اجانب که خود بر ضد مکتب آن هستند در ایران از آن ترویج می کنند برای شکستن وحدت اسلامی و کوبیدن قرآن کریم و روحانیت. در ایران که مهد تربیت اهل بیت عصمت و طهارت است و بازنده بودن این مکتب بزرگ هرگز اجانب غارتگر به آرزوی غیر انسانی خود نمی رسند ناگزیر هستند مذهب مقدس تشیع و روحانیت را که پاسداران آن است بهر وسیله تضعیف کنند و بگویند اکذوبه انتساب بعضی از این منحرفین را به اینجانب نیز از این قماش است من صریحاً اعلام می کنم که از این دسته جات خائن چه کمونیست و چه مارکسیست و چه منحرفین از مذاهب تشیع و از مکتب مقدس اهل بیت عصمت علیهم الصلاة والسلام بهر اسم و رسمی باشند متنفّر و بیزارم و آنها را خائن بمملکت و اسلام و مذهب می دانم. و بد خواهان و منحرفین بدانند با این دروغها و حيله ها نمی توانند بین روحانیون

خلاف ایجاد کنند کسانی که بروحانیون منتسب هستند و از اسلام و مذهب دفاع می‌کنند لازم است از این دسته‌جات مفسده جو تبری کنند و از مقام شامخ روحانیت دفاع کنند و از تفرق و اختلاف احتراز کنند و با هوشیاری نیرنگهای اجانب را خنثی کنند از روحانیون عظیم الشان تقاضا دارم که با طبقات جوان بچشم عطوفت و پدری نظر کنند و بر طبقات جوان است که در حفظ روحانیت و روحانیون معظم کوشا باشند.

و اخیراً لازم است تذکر دهم که نویسندگان و متفکران محترم از تأویل و تفسیر قرآن کریم و احکام اسلام با آراء خود جداً خود داری کنند و از جمیع طبقات ایدهم الله تعالی تقاضا دارم که با حفظ وحدت کلمه راه را بر دشمنان اسلام که دشمن بشریت هستند به بندند و از خداوند تعالی جلت عظمته خواستارم که قطع ریشه اجانب و عمال خبیث آنان را از ممالک اسلامی و از کشور اهل بیت بفرماید آنّه ولی الامر سلام من بر روحانیون عظیم الشان و بر طبقات مؤمنین ایدهم الله تعالی.

شهر شعبان ۹۷

روح الله الموسوی الخمينی

دعای ندبه و علامه تستری صاحب «قاموس الرجال»

در همان سال ۱۳۵۰ یا قدری جلوتر، جزوه کوچکی شامل ادعای بی اعتباری دعای ندبه و نیز مخالفت محتوای آن با قرآن و اینکه این دعا بدعت در دین است و از این قبیل یاوه گویی‌ها منتشر شد و از طرفی هم آقای دکتر شریعتی در کتاب «انتظار» خود راجع به دعای ندبه کم لطفی و اعتراض کرده بود و این در حالی بود که محفل یا محافل دعای ندبه جمعه‌ها بسیار رونق داشت بهر حال این مطلب هم در حدّ خود ایجاد نگرانی کرد.

یکی از دوستان اهل علم، آن جزوه را به من داد و گویا خواستار شد که درباره آن چیزی بنویسم و همانطور که قبلاً گفته شد علاقه شخصی هم به این قبیل کارها داشتم لذا جزوه‌ای در ۷۲ صفحه به نام «تحقیقی درباره دعای ندبه» نوشته و منتشر ساختم که چند سال بعد هم با تجدید نظر و اضافاتی تجدید چاپ شد. البته افراد دیگر هم کتاب‌ها و رساله‌هایی در پاسخ آن جزوه و گفته دکتر شریعتی نوشتند.

و نیز یکی از فرهنگیان قم (آقای قلمداران) که باید گفت اعوجاج سلیقه داشت دو کتاب پر حجم ولی سطحی و کم عمق درباره خمس و زکات منتشر ساخت که شامل ده‌ها مطلب سست و باطل و تحریف شده بود.

رساله کوچکی در ۳۲ صفحه در مورد آیه خمس و ردّ برخی از قسمت‌های کتاب خمس او نگاشتم که مورد تحسین برخی از اساتید و علما قرار گرفت.

و نیز در همان سال‌ها رساله‌ای با این عنوان «در اسلام هیچ دلیلی بر حرمت ریش تراشی وجود ندارد» نوشته آقای دکتر سید حسن صفوی (دکتر در ادبیات) منتشر شد^{۱*}.

بنده نه برای اینکه بگویم در مسأله «ریش تراشی» که یک حکم فرعی است کسی نباید اجتهاد کند و یا فتوایی بر خلاف دیگران بدهد، بلکه چون آن رساله را از این جهت زیانمند می‌دانستم که یک نفر غیر متخصص در فقه ادعا کند فقهای که فتوی به حرمت ریش تراشی داده‌اند دلیلی بر فتوای خود ندارند، رساله مبسوطی در مورد این مسأله فقهی نوشته و آن رساله را نقد کردم و در سال ۱۳۵۲ در ۱۷۶ صفحه منتشر شد.

این مقدمه را برای این نوشتم که معلوم باشد نقد کتاب شهید جاوید، توسط بنده مانند آن کارهای دیگر، روی علاقه شخصی به بررسی و تحقیق بوده و خواسته‌ام به اعتقاد خود اشتباهات مؤلف شهید جاوید را یادآوری کنم تا در صورت پذیرفته شدن کتاب خود را اصلاح کند.

البته موضوع این کتاب بسیار حساس‌تر از آن موضوعات بود تا حدی که برخی می‌گفتند این کتاب می‌تواند موجب سستی اعتقاد و اعتماد مردم و نیز موجب خارج کردن داستان بی‌نظیر کربلا از آن قداست و تأثیرگذاری ویژه‌ای که دارد باشد.

به هر حال با رجوع به حدود هشتاد کتاب و صرف حدود دویست ساعت، کتاب «بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید» را آماده چاپ و منتشر ساختم. تألیف این چهار ردیه و انتشار آنها در حوزه عکس العمل‌هایی داشت. و چون آغاز نویسندگی و تألیف اینجانب بود تشویق‌ها اثر فراوانی داشت و عاملی بود برای ادامه کار.

۱* - چاپ دوم آن با تجدید نظر و اضافات در سال ۱۳۴۹ ش منتشر شد.

راجع به رساله ریش تراشی، برخی از دوستان مخالف نشر آن بود و گویا مسأله را در این حدّ از اهمّیت که درباره‌اش رساله‌ای نوشته شود نمی‌دانست، و نیز بخاطر ندارم از جانب کسی برای این کتاب تشویق شده باشم. درباره رساله مربوط به دعای ندبه

نسخه‌ای از آن را برای آیة الله العظمی آقای سید محمد هادی میلانی ارسال داشته بودم معظم له مبلغی معادل قیمت حدود ۱۵۰ نسخه آنرا مرحمت کردند که حتماً برای تقدیر از این تألیف بود^۱.*

و نسخه‌ای برای حاج شیخ محمد تقی شوشتری مؤلف کتاب ارجمند قاموس الرجال فرستادم (ایشان هم درباره دعای ندبه نوشتاری در حدّ یک مقاله و رساله کوچک داشتند که توسط اینجانب در سال‌های بعد چاپ شد) ایشان این نامه را در تاریخ ۵۱/۶/۱۶ مرحمت کردند:

«محضر انور حضرت مستطاب علم الاعلام آقای استادی دامت ایّامه رقیمه کریمه بضمیمه نسخه شریفه بحث در اطراف دعای ندبه و اصل و آن نسخه را در قم خدمت آقای آل طیب دیده بودم که خیلی مبسوط و مشروح نوشته بودید جزاکم الله عن الإسلام خیراً. این بنده هم مختصری در این موضوع نوشته بود ولی به عنوان مراسله به شخص دکتر علی شریعتی. چند نسخه از آن کپی شده بود. در قم خدمت آقای آل طیب داده بود چنانچه مایل باشید آنرا ببینید ممکن است به ایشان مراجعه بفرمایید. ایّام افاضت مستدام والسلام ختام. محمد تقی شیخ

۱* - قیمت جزوه ۲۰ ریال بود.

و در نامه دیگر به اینجانب مورخ ۵۹/۲/۲۰ به مناسبتی مرقوم داشتند: مقاله دعای ندبه سببش این بود که شخصی مجله‌ای (جزوه‌ای) از دکتر شریعتی آورد که نوشته بود این دعای ندبه که امروزه مرسوم شده با آب و تاب آن را می‌خوانند فقره‌ای در آن هست «ابرضوی ام غیرها ام ذی طوی» بنظرم درست نمی‌آید چون «رضوی» مال کیسانیه است که عقیده دارند محمد حنفیه غایب شده و محلش کوه رضوی است چرا آن را برای امام زمان آورده‌اند و نوشته بود من منکر نیستم ولی این برای من شبهه شده که اگر کسی جوابی دارد بدهد.

من نامه‌ای به او نوشتم که چون این مجله (جزوه) را آوردند و دیدم این طور نوشته‌اید می‌گویم که: محمد حنفیه غیبتی نداشته، کیسانیه غیبت امام زمان ما را که پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین به آن خبر داده‌اند، اصل آن را به باطل برای محمد حنفیه برده‌اند و محلش را هم برای او برده‌اند.

نوشتم: در کتاب غیبت نعمانی و کتاب اکمال صدوق و کتاب غیبت شیخ طوسی روایت کرده‌اند که آن حضرت در رضوی و ذی طوی می‌باشد.

بعد همان کسی که مجله (جزوه) را آورده بود رو نوشت نامه را به او داده بود [پس] خصوصیات آن را الغاء کرد و اصل مطلب آن را طبع کرد.

آیه الله شهید قاضی طباطبائی تبریزی

نسخه‌ای هم برای آیه الله شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی ارسال داشتم این نامه را برایم فرستادند:

بسمه تعالی

بعرض عالی می‌رساند

پس از عرض سلام و تقدیم تحیات دستخط شریف باصحابت کتاب نفیس راجع بدعای ندبه زیارت شد از خدمات دینی جنابعالی کمال قدردانی حاصل است.

که در این دورانی که جمعی عوض خدمت بعالم اسلام و تشیع در گوشه و کنار در صدد تیشه بریشه شیعه زدن هستند و خدمت‌گزار حقیقی به استعمار می‌باشند خداوند امثال جنابعالی را موفق بخدمات دینی بفرماید چنانچه بحمد الله تعالی موفق هستید خیلی از مطالعه آن کتاب محظوظ شدم الحق با جوابهای قانع کننده در مقابل دشمنان عالم شیعه که بصورت ظاهر خودشان را شیعه قلم داد کرده ولی از مجرای سنی‌گری آب می‌خورند بمقام مبارزه آمده‌اید خداوند روز بروز بر توفیقات جنابعالی افزوده و بیشتر موفق فرماید و اینکه مرقوم فرموده‌اید که پارسال کتاب بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید ارسال فرموده‌اید و جواب نرسیده است پس از زیارت نامه شریف خیلی اسباب شرمندگی شد بنده بخیال آنکه جواب عرض شده و چند فقره کتابی هم تقدیم

کرده‌ام با فکر آسوده اوقات بسر برده‌ام ولی مراجعه بمحل مخصوص در کتابخانه شخصی خودمان کردم دیدم همان طور مانده و فراموش شده است بسیار دلتنگی برایم رخ داد و خیلی معذرت می‌خواهیم بسی گرفتاری و تراکم امور و اشغال روز افزون انسان را احاطه می‌کند این قبیل پیش آمده‌ها رخ می‌دهد نسخه‌ای از کتاب الفردوس الاعلی و دو نسخه از صحائف الابرار و آثار تاریخی آیه الله حکیم رحمه الله و پنج نسخه از العقائد الوثیئة با پست سفارشی تقدیم شد ان شاء الله تعالی از العقائد به اشخاصی که اهل می‌دانید مرحمت می‌فرمائید چون بکتابفروشی‌ها داده نشده است می‌خواهم نزد آقایی که اهل هستند بماند و اگر به کتابفروشی‌ها داده شود قطعاً جمع می‌نمایند و کتاب جنة المأوی نسخه‌اش تمام شده امیدوارم بطبع دومش اقدام شود والا ارسال خدمت می‌شد وصول آنها را مرقوم بفرمائید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمد علی قاضی طباطبائی

۲۴ / شعبان / ۹۲

نامه آیه الله شهید صدوقی

نسخه‌ای هم از رساله مربوط به دعای ندبه و چند اثر دیگر برای آیه الله شهید حاج شیخ محمد صدوقی یزد ارسال داشتم. آن بزرگوار این نامه را برایم مرقوم داشتند:
بسمه تعالی

بعرض محترم عالی می‌رساند: دوام صحت و بقاء موفقیت جنابعالی را برای خدمت به عالم اسلام و دفاع از حریم مقدس تشیع خواستار، و امیدوار به موجب فضل کردگار تعالی شأنه آنکه جنابعالی را توفیق بیشتری عنایت و مشمول الطاف کریمه حضرت بقیة الله ارواحنا فداه فرماید کتاب‌های مرحمتی که از آثار نفیسه و قیمه آن جناب و از باقیات صالحات است عزّ و وصول ارزانی داشت و خاطر مخلص را مزید سرور، خدایت یار و نگهبان باد. زائد الوصف محظوظ، و از صمیم قلب دعا نمودم و انتظار دارم که بعداً موفقیت بیشتری نصیب جناب مستطاب عالی گردد و خدمات ارزنده‌تری به عالم دین و مذهب فرمایید و از آنجا که من کان لله کان الله له هیچگاه خدای متعال الطاف و عنایات خود را در [باره] جنابعالی دریغ نخواهد داشت و مرتباً آثار ارزنده جنابعالی چشم دوستان و برادران ایمانی را روشن و منور خواهد نمود. مسافرت چند روزه جواب را تأخیر انداخت امید عفو دارم. وجه مختصری برای... کتابها که به دوستان اهداء می‌فرمایید توسط بنده زاده حاج شیخ محمد علی صدوقی ارسال خدمت نموده مورد قبول خواهد بود.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ایام تأییدات و توفیقات مستدام باد.

محمد الصدوقی ۳۰ / صفر الخیر / ۱۳۹۷

کتاب خمس و نامه آیه الله میلانی

اما رساله مربوط به آیه خمس نیز مورد تأیید و تحسین برخی از علما و اساتید قرار گرفت اما شنیده شد که آیه الله العظمی میلانی کتاب خمس آقای قلمداران را تأیید کرده اند از اینرو این مکاتبه خدمت ایشان انجام شد:

۲۲ ربیع الاول ۱۳۹۵

بسمه تعالی

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی دام ظلّه پس از عرض سلام دوام عمر و عزّت شما را از درگاه خداوند متعال خواستاریم چند عدد از جزوه یادنامه مرحوم آقا سید ابوتراب خونساری طاب ثراه خدمتان ارسال شد لطف فرموده رسید آنرا اعلام و از تذکرات لازم دریغ نفرمائید.

ضمناً اخیراً شنیده شد که حضرت تعالی کتاب خمس یعنی انکار و جوب خمس نوشته آقای قلمداران را خوانده اید و فرموده اید که جز در چند مورد خوب نوشته شده است البته بنظر ما این حرف جعلی و دروغ آمد اگر مصلحت بدانید صحّت و سقم این مطلب را مرقوم فرمائید.

اردتمند

رضا استادی تهرانی

قم، خیابان ارم، کوچه آقا زاده صندوق پستی شماره ۱۳

بسمه تعالی شانه

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته امید آنکه خدمات علمی آنوجود شریف مورد قبول حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بوده باشد نسخ یادنامه مرحمتی واصل و موجب تشکر گردید راجع بکتاب خمس که بر خلاف موازین علمیّه و نیز بر خلاف ضرورت مذهب امامیه است و گویا از یک بیسواد حتّی از معنای لغوی و از نحو و صرف ناشی شده است پرسیده‌اید آنچه که گفته‌ام آنستکه بعض تواریخ و بعض تراجم رجال را خوب محل ذکر آنها را در کتابها معین نموده است که صحت و سقم آن هم حاجت بمراجعة آن کتابها دارد بسیاری از روایات در این کتاب بر خلاف معنای ظاهری بلکه صریح تأویلی و همی و خیالی شده است و بسیاری از روایات اصلاً ذکر نشده است و در نظر داشتم این کتاب را ببعض افراد از طلاب بدهم و جواب بنویسد دیدم قابل نیست و بایستی گفت درباره نویسنده و امثالش: ذرهم فی خوضهم یلعبون ولا حول ولا قوّة الا بالله العلی العظیم.

دعا نموده ملتمس دعایم

سید محمد هادی الحسینی المیلانی

نامه آیه الله شهید مطهری

در همین تاریخ‌ها بود که کتاب ارزنده «خدمات متقابل اسلام و ایران» را خوانده و یادداشت‌هایی در مورد آن تهیه و خدمت مؤلف ارجمند آن، مرحوم آیه الله شهید مطهری به ضمیمه نامه‌ای ارسال داشتم نامه حقیر و پاسخ آن بزرگوار:

۲۹ صفر ۹۲

بسمه تعالی

حضور محترم استاد معظم دانشمند مکرم جناب آقای مطهری دامت برکاته. پس از عرض سلام و اهداء تحیات امیدوارم همواره در راه اعلاء کلمه‌ی اسلام و تشیع موفق و مؤید بوده باشید.

اینجانب یکی از افرادی هستم که از سابق الایام یعنی از اوایل شروع به تحصیل به آثار قلمی شما علاقه‌مند بوده و هستم و کم و بیش بقدر استعداد خود از نوشته‌های حضرت تعالی استفاده کرده‌ام.

چند روز قبل کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» را خریداری و مشغول مطالعه شدم حقاً کتابی است ارزنده و قابل استفاده و ضمناً فتح بابی است برای کسانی که بخواهند این نوشته را تعقیب کنند اجرکم علی الله و علی صاحب الشریعة والا ئمة المعصومین علیهم السلام هنگام مطالعه از فصل «علم و فرهنگ» ص ۵۹۸ تا آخر کتاب را چون با اطلاعات قبلی من مساسی داشت با دقت بیشتری

خواننده و مراجعه کردم و نتیجه مطالعه و مراجعه‌ی خود را برای حضرت تعالی نوشتم امید است عفو فرمایید.

در خاتمه با کمال پوزش باید عرض کنم که معمول بنده در مکاتبه‌ی با علما و دانشمندان اینست که از آن سروران تقاضا می‌کنم که اصل نامه‌ی بی‌ارزش حقیر را با پاسخ ارزنده‌ی خود مسترد دارند تا هر دو به عنوان یادگار در یادداشت‌هایم محفوظ بماند.

عذراً والعذر عند کرام الناس مقبول
ارادتمند رضا استادی تهرانی

۹۲/۱۶/۱۰

نامه آیه الله مطهری

برادر عزیز، فاضل عالیقدر، جناب آقای رضا استادی دامت افاضاته سلاماً و تحیةً و شکراً گرامی نامه آن برادر در حدود یک هفته پیش زیارت شد، از اینکه با عنایت خاص بخشی از کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران را مطالعه فرموده و موارد ملاحظه را یادداشت فرموده و ارسال داشته‌اید کمال تشکر را دارم و تقاضا دارم که نسبت به بقیه کتاب هم همین عنایت را بفرمائید. البته من هنوز فرصت نکرده‌ام که آن ملاحظات را با مدارکی که قبلاً یادداشت‌ها را از انجا تهیه کرده‌ام تطبیق کنم و ان شاء الله توفیق حاصل خواهد شد و در چاپ دوم که اگر من فرصت تجدید نظر پیدا کنم هم اکنون موقعش هست استفاده خواهم کرد.

من بیاد ندارم که حضوراً درک فیض از محضر عالی کرده باشم ولی غیاباً نام حضرت تعالی را شنیده‌ام، مخصوصاً اخیراً مکرر شنیده‌ام که نقدی مؤدبانه و مستدل بر کتاب شهید جاوید نوشته‌اید هرچند هنوز زیارت نکرده‌ام، مکرر می‌شنیدم که دوستان این جهت را که حضرت تعالی از حدود نزاکت خارج نشده‌اید ستایش می‌کردند.

کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران ممکن است همانطور که در نامه مرقوم فرموده‌اید در موضوع خود کتاب خوبی باشد و آن اندازه که بمن اطلاع رسیده بسیار حسن اثر داشته است. اما کافی نیست یعنی به کتابهای بیشتر و مشروحتر و متنوع در این موضوع نیاز است امیدوارم دوستان و مخصوصاً شخص حضرت تعالی این کار را تعقیب بفرمائید.

مرتضی مطهری
التماس دعا - والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بنا به تقاضای خودتان عین نامه حضرت تعالی را ضمیمه این عریضه فرستادم

کتاب بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید

و اما در مورد کتاب «بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید».

قبل از چاپ مطالب و یادداشت‌های خود را در اختیار مؤلف شهید جاوید گزاردم و یک بار ایشان به منزل ما آمد و یک بار هم بنده به منزل ایشان رفتم و باهم قدری درباره کتاب ایشان و یادداشت‌های من صحبت شد. در نتیجه گویا ایشان مایل نبود و صلاح نمی‌دانست نوشته بنده منتشر شود البته پیشنهاد ایشان جای حمل به صحت داشت اما احتمال دیگری هم داشت و لذا به پیشنهاد ایشان ترتیب اثر ندادم و از طرفی برخی از عزیزانی که شنیده بودند که اینجانب کتاب شهید جاوید را نقد کرده‌ام می‌گفتند چاپ آن لازم است.

یکی از اساتید بزرگوار رحمة الله علیه نیز به بنده فرمودند: مصلحت اینست که کتاب خود را منتشر نکنید و این سخن را نه برای دفاع از کتاب شهید جاوید می‌گویم بلکه در شرائط فعلی دنبال کردن این مسأله صلاح نیست.

دو نفر از اساتید هم چون معتقد بودند که دنبال کردن این مسأله و ردیه نویسی و از این قبیل کارها به نفع دشمن است و به ضرر نهضت است خیلی تند و شدید حقیر را مورد اعتراض قرار دادند.

اما دیگران به عنوان مختلف اصل کار را تأیید و بنده را مورد لطف قرار دادند:

۱- آیه الله حاج آقا رضا صدر، بسیار تشویق کردند و فرمودند: بقیه یادداشت‌هایتان را نیز چاپ کنید چون غیر از قسمت چاپ شده یادداشت‌ها

دیگری هم درباره کتاب شهید جاوید (داشتم) و فرمودند راجع به آیه تطهیر هم خوب است چیزی بنویسید و اضافه کردند که درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم خوب است با سبک دیگری کتابی بنویسید و من هم یادداشت‌هایی دارم به شما می‌دهم.

و ظاهراً با تکمیل آن یادداشت‌ها کتاب بسیار ارزنده و جالب «پیشوای شهیدان» را چند سال بعد نگاشته و منتشر ساختند.

۲- آیه الله مکارم شیرازی دامت برکاته فرمودند: جزوه شما خوب تهیه شده اما زرق و برق نویسندگی را ندارد و بی‌مقدمه وارد مطلب شده‌اید مقدمه‌ای بنویسید، قدری هم مبسوط‌تر باشد. مواد خوب است اما باید به صورت دیگری در آید.

و تذکر ایشان بسیار بجا بود زیرا نوشته حقیر از حیث شکل چه در تنظیم و چه در چاپ جالب نبود.

۳- آیه الله عسکری از اینکه در جزوه‌ام ادب نویسندگی را مراعات کرده‌ام خیلی تحسین کردند و فرمودند: کتاب باید در ضمن حفظ ادب و عدم اهانت شامل برخی مطالب شیرین باشد که خواننده را خسته نکند.

۴- شنیده بودم حجة الاسلام والمسلمین فلسفی درباره ردیه شهید جاوید اعتراض داشتند خدمت ایشان رسیدم فرمودند: قسمت‌ها (یا دو ثلث) کتاب شما را خواندم خوب بود و به نقطه ضعفی برخورد و انتقاد من از کتاب آقای لنگرودی بود که دیدم اجتهاد لغوی را با اصطلاحی خلط کرده است.

۵- آیه الله امینی نجف آبادی فرمودند: اگر کتاب را به صورتی در آوری که با صرف نظر از کتاب شهید جاوید و مستقل، مطالب بیان شود خوب است.

۶- استاد ارجمند شیخ محمد باقر شریف زاده گلپایگانی بسیار تشویق و تقدیر کردند و گفتند برای تکمیل کار شما یادداشت‌هایی دارم که در اختیارتان می‌گذارم.

۷ - آیه الله العظمی حاج سید احمد خوانساری فرمودند: به قول بعضی، محققانه نوشته‌ای خدا شما را تأیید کند.

۸ - آیه الله حاج آقا موسی شبیری زنجانى دامت برکاته به خاطر لطفی که به حقیر داشتند جزوه را مطالعه و مطالبی را تذکر دادند که در چاپ دوم مورد نظر باشد یعنی: اصلاحاتی در جزوه به عمل آید.

۹ - آیه الله حاج سید محسن خرازی لطف کرده جزوه را مطالعه و مطالبی را در حاشیه آن برای استفاده در چاپ بعد نگاشتند.

چون این دو نسخه با تعلیقات این دو بزرگوار را نگاه داشته‌ام، در این چاپ از آن تذکرات و تعلیقات بهره بردم.

۱۰ - ظاهراً نسخه‌ای از کتاب «بررسی قسمتی از شهید جاوید» را برای آیه الله العظمی حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی فرستادم و معظم له نامه زیر را برایم مرقوم داشتند:

بسمه تعالی

جناب مستطاب ثقة الإسلام والمسلمین آقای استادی تهرانی دامت برکاته نامه محبت آمیز شما بضمیمه کتابی که حقاً زحمت کشیده‌اید ملاحظه شد البته تا جایی که من مطالعه کردم بسیار خوب و متین بود از خداوند موفقیت شما و امثال شما را در راه تعالیم عالیہ اسلام و دفاع از حریم مقدس آن خواستارم.
ابوالحسن الحسینی القزوینی

۱۱ - و بخاطر دارم که از طرف آیه الله العظمی حاج سید محمد رضا گلپایگانی مبلغی معادل با قیمت چهل نسخه از کتاب برایم فرستادند^۱ و از این راه مورد تقدیر قرار دادند.

در پایان این بخش باید بگویم:

اینکه کتابی با سبکی متفاوت، و تحلیل یا بیانی جدید، نشر یابد و بخاطر اینکه برخی از حوزویان با مطالعه آن به این نتیجه برسند که اشتباهات آن کم نیست و یا اساس تحلیل باطل و غیر قابل قبول است و نیز برداشتشان این باشد که ممکن است کتاب زیان و لطمه به دیانت وارد سازد و یا بگویند در گزارش و بیان و تحلیل قطعه‌ای از تاریخ اسلام و مکتب تشیع، تحریفی واقع شده، و نباید در مورد آن ساکت و بی تفاوت بود، و این همه موجب گردد که کتابها و رساله‌ها و بیانیه‌ها در این زمینه نگاشته گردد و مطالب مورد نقد و رد و قبول و ایراد قرار گیرد، نه فقط غصه‌ای ندارد بلکه نتایج خوبی هم دارد زیرا مسائل روشن و روشن تر می شود و لذا گفته شده: *حياة العلم بالنقد*^۱.*

داستان کتاب شهید جاوید و ردیه‌های آن و نیز تأیید برخی از علماء از آن یک نمونه از همین پیشآمد مبارک است.

این از یک جهت، و از جهت دیگر اینکه همواره در حوزه‌های دینی نسبت به مسائل دینی حساسیت لازم وجود داشته، و تا گفتار و نوشتار باطل و یا اشکال داری مطرح می شده فضلاء و بلکه اعاضم، به فکر پاسخ و نقد و ردّ می افتاده‌اند این هم گواه زنده بودن دیانت و ایمان در قلوب اهل علم است.

این طور نبوده که در حوزه‌ها فقط با کفریات مقابله کنند و با مطالب دیگر اگرچه باطل و یا تحریف شده باشد کاری نداشته باشند روزی که یکی از دانشمندان مسأله رجعت را انکار نمود و یا دیگری کتاب اسرار هزار ساله را نوشت و گرایش به وهابیت گری را از خود بروز داد بزرگان حوزه ساکت ننشستند

۱ * - به مقاله اینجانب با عنوان «آزاد اندیشی» در بخش اول کتاب رجوع شود.

با اینکه به عقیده برخی از علما انکار و تردید در این قبیل مسائل کفرآور نیست. پس نباید کسی بگوید بر فرض کتاب شهید جاوید شامل اشتباهاتی باشد و یا تحلیلی از اساس باطل باشد چه لزومی دارد با آن مقابله شود نقد و بررسی و ردّ آن نیز منتشر شود.

بهر حال کتاب شهید جاوید و ردیه‌ها و نقدهای آن، مانند سایر مواردی است که فضلاء و علما با یکدیگر در مسأله یا مسائلی بحث و گفتگو می‌کنند و نباید آن را حادثه تازه‌ای بشمار آورد.

* * *

چرا حساسیت

اما چرا این مسئله حساسیتی مضاعف ایجاد کرد و به تعبیری غائله‌ای آفرید که در یک مقطع زمانی به عقیده برخی از آگاهان، دشمن و طاغوتیان از آن بهره‌مند شده و به وسیله آن وحدت و هماهنگی حوزه را مخدوش ساختند. باید اعتراف کرد که مسئله امام حسین و نهضت کربلا طبعاً جای این حساسیت مضاعف را داشته و دارد و نویسنده شهید جاوید و هر نویسنده و تحلیل‌گر دیگر با توجه به این حساسیت بحث را دنبال می‌کرد اما فقط این عامل نبود که داستان را شدت بخشد بلکه.

چون برخی از مخالفان این کتاب با انقلاب و نهضت امام میانه خوبی نداشتند و نویسنده این کتاب یکی از چند نفری بود که در آن زمان پس از رحلت آیه الله حکیم ره مرجعیت حضرت امام رضوان الله تعالی علیه را تأیید و امضا کرده بودند و دو نفری که تقریظ بر این کتاب نوشته بودند از نزدیک‌ترین و فعال‌ترین و مؤثرترین یاران امام و نهضت او بودند از این رو برخی از انقلابی‌ها فکر می‌کردند که مخالفان کتاب شهید جاوید در پوشش مخالفت با این کتاب و مؤلف و تقریظ نویس، به فکر مخالفت با نهضت و امام هستند و رنگ سیاسی به آن می‌دادند.

و از طرفی برخی مخالفان کتاب نیز، حدود و آداب بحث را رعایت نکردند، و احياناً اهانت‌ها، تهمت‌ها نسبت به کتاب و مؤلف آن و نیز برخورد بد و غیر منطقی با نویسندگان تقریظ، تحقق یافت که موجب اعتراض افراد معتدل قرار گرفت.

مثلاً شنیده شد که پس از نشر برخی از ردیه‌ها که ادب بحث را رعایت نکرده بودند یکی از بزرگان فرموده بود نویسندگان این قبیل نوشته‌ها در پایان کتاب نباید خود را به عنوان یکی از حوزویان معرفی کنند زیرا این بی‌ادبی‌ها مناسبت حوزه و حوزویان نیست.

آری این که مسأله رنگ سیاسی پیدا کرد و حدود و ثغور مراعات نشد موجب گردید که دشمن، بفکر ماهی گرفتن از این آب گل آلود گردد که قرائن هم بر موفقیت نسبی او گواه است.

البته این را هم نباید از نظر دور داشت که مؤلف شهید جاوید به ناقدان خیرخواه و ناصح خود هم توجهی نکرد و به تعبیری به حل نشدن مسأله دامن زد.

به دو عبارت زیر که در کتاب «شهید آگاه» تألیف آیه الله صافی گلپایگانی دامت برکاته و کتاب پاسداران وحی تألیف آیه الله فاضل لنکرانی دامت برکاته و حجة الإسلام والمسلمین اشرافی آمده توجه کنید:

«ما در این کتاب قصدی غیر از آشکار شدن حق و دفاع از قیام سید الشهداء علیه السلام نداریم و نمی‌خواهیم احساسات کسی را برانگیزیم و یا نویسنده محترم شهید جاوید را توبیخ یا تحقیر کنیم و اگر در ضمن بعض مباحث گاهی عنان قلم رها شده و از حدودی که در بحث‌های علمی به آن التزام دارم خارج شده باشم معذرت می‌خواهم و از خوانندگان محترم خواهشمند است که در هنگام مطالعه این عذر خواهی را فراموش نفرمائید. من ترجیح می‌دهم که کتاب بنده به عنوان توضیحاتی پیرامون مطالب کتاب «شهید جاوید» شمرده شود. من دوست دارم نویسنده محترم شهید جاوید توضیحاتی را که پیرامون مطالب ایشان داده‌ام منصفانه مطالعه فرمایند و امیدوارم فاصله‌ای که بین اندیشه ما و فکر ایشان پیدا شده برطرف گردد و بیش از پیش به هم نزدیک شویم و همه در صف واحد یورش‌هایی را که از خارج به جهان اسلام و تشیع می‌شود دفع کنیم ان شاء الله تعالی».

«به نویسنده شهید جاوید می‌گوییم: شما برای پیاده کردن نقشه کربلا و نهضت مقدس امام با مطالعات زیاد طرح نوی ارائه کرده‌اید ولی به نظر ما در راه استنباط با اشتباهاتی روبرو شده‌اید، تقاضا می‌کنیم با مطالعه این کتاب و دقت در آن اگر اعتراف به اشتباهات دارید برای تجدید چاپ نظر عمیق‌تری بفرمائید. از خوانندگان عزیز تقاضا داریم که توجه داشته باشند اگر نویسنده‌ای خطای در استنباط نمود نباید به خاطر اشتباه او، با نظر بی‌مهری به او نگریست زیرا راه استنباط راه پر پیچ و خمی است و غالباً خالی از اشتباه نیست. از عموم خوانندگان به ویژه صاحب نظران، و نیز از نویسندگان کتاب شهید جاوید تقاضا داریم که به عین الرضا از خطاهای ما در گذرد و قضاوت درباره کتاب پاسداران وحی را موکول به مطالعه همه کتاب فرمائید.»

* * *

چاپ دوم شهید جاوید

وبالآخره پس از نوشته شدن این همه ردیه و این همه اعتراض چاپ دوم کتاب شهید جاوید در خرداد ۱۳۵۱ یعنی هفده ماه پس از انتشار چاپ اول آن بدون اینکه نسبت به اساس کتاب اشکالی را بپذیرند منتشر و هنگام انتشار آن این اعلامیه هم منتشر شد:

چاپ دوم

«شهید جاوید»

منتشر شد^۱*

اگر می خواهید بدانید امام عالم بماکان و ما یکون و ما هوکائن است و امام حسین علیه السلام از شهادت خود آگاه بوده است.
اگر می خواهید بدانید استاد علامه طباطبائی در مورد علم امام چه فرموده اند.
اگر می خواهید بدانید پیغمبر و امام دارای ولایت تکوینی هستند.
اگر می خواهید بدانید شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در ترویج اسلام چه اثری داشته است.
اگر می خواهید از معجزه امام در مورد تربت مقدسه آن حضرت آگاه شوید.

۱* - که به عقیده برخی، فریبکاری بود.

همه این مطالب را در کتاب «شهید جاوید» چاپ دوم که با اضافات و مزایای بیشتری^{۱*} منتشر شده مطالعه فرمائید.

موضوع علم امام و نظر استاد علامه طباطبائی را در ص ۷ تا ۱۱ و ولایت تکوینی را در ص ۷ و ۶۲ و ۶۳ و ترویج اسلام را بوسیله شهادت امام در ص ۳۵۶ و معجزه امام را در مورد تربت مقدسه در ص ۳۵۶ و ۳۵۷ بخوانید.

توجه:

۱ - آنچه در کتاب «شهید جاوید» آمده همان چیزی است که دو عالم بزرگ شیعه سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی رضوان الله علیهما درباره قیام امام حسین علیه السلام فرموده اند.

۲ - متن نوشته این دو عالم بزرگ همراه چاپ دوم «شهید جاوید» از ص ۴۳۹ بعد درج شده است.

۳ - در کتاب «شهید جاوید» بیشتر توجه مؤلف به کتاب «مقتل الحسین» لوط بن یحیی و «مقتل الحسین» هشام بن محمد بوده که هر دو از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام می باشند و چون خود آن دو کتاب در دسترس نیست بتوسط تاریخ طبری از آن دو کتاب نقل شده است (طبری آنجا که مطالب تاریخی را از دیگران نقل می کند مورد اعتماد علمای شیعه بوده چنانچه شیخ طوسی در تلخیص الشافی و علامه امینی در «الغدیر» و محدث قمی در نفس المهموم از تاریخ طبری فراوان نقل کرده اند و نیز تاریخ طبری از مدارک نهج البلاغه است) بنابراین آنچه در کتاب «شهید جاوید» آمده مطالبی است که دو نفر از شاگردان دانشمند امام صادق علیه السلام نوشته اند.

۴ - از مؤلف محترم «شهید جاوید» درخواست شد به کتابهای مخالفی که

* ۱ - آیا بهتر نبود که گفته می شد: «وبا اصلاحاتی» کجایی انصاف، که یادت بخیر.

گمان میرفت ارزش مراجعه دارد زیاد مراجعه کنند و در چاپ دوم «شهید جاوید» مطالب را طوری تنظیم کنند که خود بخود پاسخ آنها باندازه‌ای که مقتضی است داده شود. ناگفته نماند که چون بعضی کتابهای مخالف از دروغ و تهمت و غرض ورزی خالی نیست کسیکه آنها را می‌خواند باید حتماً با چاپ اول «شهید جاوید» تطبیق کند.

۵ - اختلاف نظر در مورد قیام امام حسین علیه السلام باید مانند اختلاف نظر بین توضیح المسائل و حواشی آن تلقی شود و نباید سبب مشاجره گردد که مشاجره از جهالت است.

۶ - ما معتقدیم هرکس «شهید جاوید» را نخواند حقیقت قیام بزرگ امام را نشناخته است^{۱*}. یکی از دانشمندان می‌گفت: خدا را شکر می‌کنم که مردم و کتاب «شهید جاوید» را خواندم و واقعیت امام را شناختم.

۷ - همراه چاپ دوم «شهید جاوید» چند نامه تقدیر از آیات عظام^{۲*} و حجج اسلام و دانشمندان بنظر خواننده می‌رسد که حاکی از اندازه ارزش کتاب مزبور در نظر علمای بزرگ و متفکر است.

۸ - کسانی که چاپ اول «شهید جاوید» را خوانده‌اند از خواندن چاپ دوم آن مستغنی نیستند.

(هیئت ناشرین)^{۳*}

۱* - چه اعتقاد غلطی، چون امام خمینی ره شهید جاوید را نخوانده بود.

۲* - کلمه «عظام» حتماً سبق قلم شده است.

۳* - گفته می‌شود که هیئت ناشرین عنوان مستعار مؤلف شهید جاوید است و یا ایشان یک عضو آن هیئت بوده است.

بخش دوم

یادداشت‌هایی
درباره کتاب شهید جاوید
که پیشتر چاپ نشده بود

یادداشت‌های سی سال قبل اینجانب^{*}

همان زمان که کتاب بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید را منتشر کردم این یادداشت‌ها و تعلیقه‌ها بر کتاب شهید جاوید را تنظیم کرده بودم که اکنون به چاپ آن می‌پردازیم:

در ص ۲۳ می‌نویسد:

از این رو نامه‌ای به آن حضرت نوشت...

این نقل مرسله است و سند ندارد رجال کشی ص ۴۹ الامامة والسیاسة ص ۱۸۹.

در ص ۲۴ می‌نویسد:

قال الولید والله ما احبّ ان لي....

این هم نقل سند ندارد و مرسله است ارشاد ص ۱۸۲ طبری ط لیدن ج ۷، ص ۲۱۶.

تناقض صریح

در ص ۲۸ می‌نویسد:

پسر معاویه بخوبی می‌داند این چاکران جان نثار که در اطرافش جمع

* - شماره صفحه‌ها از چاپ اوّل کتاب شهید جاوید است.

شده‌اند بنده پول و مقام هستند و او حتی در نزد همین جیره خواران بی شخصیت محبویت ندارد.

در ص ۳۸۱ می‌نویسد:

مردم شام در طول چهل سال حکومت معاویه چنان با محبت آل ابی سفیان تربیت شده بودند که اگر با پتک فولاد هم بر سر آنان می‌کوبیدند از خواب خرگوشی بیدار نمی‌شدند مردم شام بصورت یک ارتش دست نخورده بآل ابی سفیان وفادار بودند.

در ص ۳۷۹ می‌نویسد:

رسوائی معاویه و پسرش یزید آنقدر واضح و آشکار بود که احتیاج به عقب زدن پرده نبود.

در ص ۲۹ می‌نویسد:

دلیل گفتار....

ناقل این قضیه «عوانه» است و او مورد اعتماد نیست قال هشام و اما عوانة بن الحكم الکلبی قال... ج ۷ طبری ط لیدن ص ۳۷۹
و در الامامة والسیاسة همین کلام را با اختلاف جزئی در ص ۱۸۹ از معاویه نقل کرده است.

در ص ۳۲ می‌نویسد:

فهذا هو الذی قتله

مدرک خوارزمی ابن اعثم است که نویسنده او را بی اعتبار می‌داند.

در ص ۴۲ می نویسد:

هنگامیکه امام علیه السلام بسوی کوفه می رفت در منزل صفاح با فرزددق شاعر ملاقات فرمود.

و در ص ۵۷ نیز می نویسد:

هنگامی که امام علیه السلام بسوی عراق می رفت در منزل صفاح فرزددق شاعر را دید که از عراق بحجاز می آید
صفاح طبق نوشته بعضیها منزل اوّل و طبق نوشته بعضی دیگر مثل طبری و کامل ابن اثیر منزل دوم است.

اما در ص ۳۰۳ می نویسد:

از تواریخ معلوم می شود که فرزددق ۸ ذیحجه در حرم مکه با امام ملاقات کرده است.

در ص ۴۲ می نویسد:

گفتار فرزددق نظر مسلم بن عقیل را تأیید می کند که بامام نوشت اکثریت مردم کوفه پشتیبان شما هستند.
فرق گفتار فرزددق با مسلم اینست که فرزددق می گوید قلوب مردم با شما است و شمشیرها با یزید اما مسلم نوست که مردم پشتیبان شما هستند یعنی قلوب و شمشیرها هر دو با شما است.
و نویسنده در ص ۱۷۴ بطور ناخود آگاه باین حقیقت اعتراف کرده است که محبوبیت تنها کاری انجام نمی دهد بلکه قشون و قوی لازم است (و فرزددق به امام علیه السلام گفت قشون با یزید بنی امیه است).

در ص ۴۶ می نویسد:

شریک بن اعور گفت: اگر من زنده ماندم به بصره بر می گردم.
عبارت طبری اینست فَإِنْ بُرِئْتُ مِنْ وَجْعِي هَذَا إِيَّامِي هَذِهِ سُرْتُ إِلَى الْبَصْرَةِ
ترجمه اش اینست اگر در این روزها خوب شدم و نویسنده در ترجمه دچار
اشتباه شده است.

در ص ۴۸ می نویسد:

نمونه هائی از این ارتش فداکار از قبیل مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر
و عابس بودند.

در همه ۱۸ یا ۴۰ یا صد هزار نفر ۱۰ نفر از این قبیل افراد نبودند و حساب
این چند نفر محدود از حساب عموم مردم کوفه جدا است نباید عموم مردم
کوفه را به این چند نفر قیاس کرد.

در ص ۵۰ می نویسد:

اردوئی هم از بصره آماده شده بود تا به کمک آن حضرت بشتابد.
مدرک این موضوع فقط و فقط لهوف است که نویسنده، آنرا کتاب مورد
اعتمادی نمی داند و در ص ۱۱۱ می نویسد کتاب لهوف نقاط ضعف دیگری
هم دارد و در ص ۳۰۴ می نویسد اگر آنچه را محدّث.... در این صورت
صاحب لهوف در نوشتن مطالب بی اعتبار معذور خواهد بود.

اما چون این موضوع (که در ص ۵۰ و ۵۷ و جاهای دیگر مطرح شده است)
بمنفع فکر نویسنده بوده است در این مورد لهوف کتاب مورد اعتباری شده است
این خیلی کم لطفی است و این قبیل تحقیقات را باید تحقیق یکطرفه بنامیم.

در ص ۵۵ می‌نویسد:

طبق نظر علمای بزرگ شیعه امام حسین علیه السلام از وقتی که تصمیم گرفت بکوفه برود تا وقتی که با حرّ بن یزید برخورد کرد از نظر مجاری طبیعی امید کامل داشت که در این مبارزه پیروز می‌گردد.

اولاً اینکه فرموده‌اند طبق نظر علمای بزرگ شیعه مدرک لازم دارد زیرا فقط این حرف را سید مرتضی و شیخ طوسی نوشته‌اند نه همه علماء بزرگ شیعه ثانیاً این دو بزرگوار و همچنین شیخ مفید نوشته‌ها و بحثهایشان دو قسم است ۱ - نوشته‌هایی که در برابر عامه نوشته‌اند ۲ - نوشته‌هایی که با توجه باخبار و روایات شیعه نوشته‌اند و تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی از کتابهای قسم اول ایشان است و نباید هرچه در این دو کتاب است نظر شخصی و حقیقی مرحوم سید و شیخ دانسته شود بلکه احتمال دارد مطلب پیش خود آنها با توجه بروایات شیعه جور دیگر باشد.

ثالثاً در این قبیل بحثها و تحقیقات نباید ما مقلد کسی باشیم و بلکه باید خودمان دنبال تحقیق را گرفته تا حق مطلب را درک نماییم ضمناً معلوم باشد که نویسنده محترم در نقل عبارت تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی اشتباه کرده است. زیرا این دو بزرگوار گفته‌اند امام هنگامی که خبر مرگ مسلم رسید تصمیم گرفت برگردد اما نویسنده محترم بآنها نسبت داده است که تا برخورد با حرّ حضرت امید به پیروزی داشت.

و این است عبارت آن دو کتاب:

قال السید فی التنزیه ص ۱۸۰ و قد همّ سیدنا ابو عبدالله علیه السلام لما عرف بقتل مسلم بن عقیل و اشیر علیه بالعود فوثب الیه علیه السلام بنو اعقیل و قالوا والله لا ننصرف حتی ندرک ثارنا او نذوق ما ذاق ابونا (اخونا) فقال علیه السلام: لا خیر فی العیش بعد هؤلاء ثم لحق الحر الخ

وقال الشیخ فی التلخیص ص ۴۷۱ ط قدیم و قد همّ ابو عبدالله لما عرف

مقتل (بقتل) مسلم و اشیر علیه بالعود فوثب اليه بنو عقيل فقالوا والله لا ننصرف حتى ندرک ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال ﷺ لا خير في العيش بعد هؤلاء ثم لحق الحر الخ.

و شيخ طوسی در پایان نقل عبارت سید مرتضی فرموده است: و فيه عندي نظر.

در ص ۵۶ می نویسد:

اما بعد فان الله...

در این نامه بعد از مَن تولاہ این طور دارد و قد احسنوا و اصلحوا و تحرّوا الحق فرحمهم الله و عفر لنا و لهم (مرجع ضمیرها خلفاء ثلاثه هستند).

نویسنده محترم این قسمت را که زنده بوده نقل نکرده است و بقیّه آن تمسک نموده است اما در ص ۱۰۶ برای اثبات بی اعتباری ابن اعثم مرقومه امام ﷺ بمحمد حنفیه را بتمامه (حتی جمله و سیره الخلفاء الراشدين) را نقل می کند تا ابن اعثم را مورد حمله قرار دهد.

اگر جمله خلفاء راشدين باعث بی اعتباری نقل ابن اعثم است جمله و قد احسنوا و اصلحوا... هم باید باعث بی اعتباری نقل طبری می گردد. اینست معنای تحقیق یک طرفه که هر جا بنفع نویسنده باشد اشکال نادیده گرفته شده و هر جا به ضرر او باشد اشکال از آنقدر هم که هست بزرگتر دیده شود.

در ص ۵۸ می نویسد:

آنگاه امام فرمود فان نزل القضاء بما نحب فنحمد الله...

برخورد فرزددق با امام ﷺ در مکه یک مرتبه بیشتر نبوده است اما در تاریخ طبری ج ۷، ص ۲۷۷ ملاقات فرزددق یکجور نقل شده و در ص ۲۷۵ طرز دیگر و نویسنده محترم عبارات هر دو نقل تمسک کرده است (در صورتیکه

یکی از دو نقل حتماً بی اعتبار است) علاوه در سند نقلی که در ص ۲۷۷ طبری است قرینه بر خلاف گویی یکی از روای آن در دست است که در موضوع ظهر حرکت کردن امام علیه السلام توضیح داده خواهد شد.

در ص ۶۰ می نویسد:

آیا کسی احتمال می دهد که امام علیه السلام بدون امکان پیروزی برای مردم کوفه بنویسد که آماده باشید من همین روزها وارد کوفه می شوم آیا چنین مطلبی را می توان به امام که بزرگترین و عاقل ترین شخصیت جهان اسلام است نسبت داد؟! البته نه.

اینجا از مواردی است که تکلیف ظاهری امام علیه السلام با علم غیب او خلط شده است در صورتیکه علم به عدم پیروزی با اینکه از نظر ظاهر موظف بعملی باشند هیچ منافاتی باهم ندارند.

در ص ۶۱ می نویسد:

از این سخنان آتشین امام (تَبَّأَ لَكُمْ اَيُّهَا الْجَمَاعَةُ...) روشن می شود که شرائط پیروزی آن حضرت بر دشمن موجود بوده و باین منظور حرکت کرده است که با تشکیل حکومت دلخواه مردم....

معنای خطبه امام اینست که ما را دعوت کردید ما هم آمدیم اما از هیچ جای خطبه استفاده نمی شود که شرائط پیروزی امام علیه السلام موجود بوده است به اصل خطبه مراجعه شود.

در ص ۶۴ می نویسد:

یک نکته

چنین بنظر می رسد که ابن عباس از تماسهای نمایندگان مردم کوفه با امام و از

نامه‌های آنان بطور دقیق آگاه نبود...

و آن حضرت او را از جزئیات کار و بررسیهای دقیق مسلم و گزارشات وی آگاه نفرموده است و در صورتی که ابن عباس از اسرار نظامی امام آگاه نباشد حال افراد دیگر ناگفته پیداست.

اولاً خود نویسنده در ص ۲۴۶ کتاب نامه یزید به ابن عباس را نقل کرده است بلغنی ان رجلاً من شيعته من اهل العراق يكتبونه ويكتبهم...

و ثانياً مسعودی در مروج الذهب می نویسد:

فلما همّ الحسين بالخروج الى العراق اتاه ابن عباس فقال له يابن عم قد بلغني انك تريد العراق وانهم اهل الغدر...

فقال الحسين عليه السلام يابن عم اني لاعلم انك ناصح وعلی شفیق ولكن مسلم بن عقيل كتب اليّ باجتماع اهل المصر على بيعتي ونصرتي قال انهم من جربت و جربت و هم اصحاب ابیک و اخیک... فوالله اني لخائف أن تقتل... فكان الذي ردّ عليه لان أقتل بمكان كذا احب الي من أن استحل بمكه...

در اینصورت ابن عباس هم از نامه‌های اهل کوفه خوب اطلاع داشته و هم از گزارشات مسلم عليه السلام آگاه بوده است و به صرف احتمال نمی‌شود مطلبی را پایه گذاری کرد.

در ص ۶۵ می نویسد:

روی این حساب باید گفت همه کسانی که از روی دلسوزی حسین بن علی عليه السلام را از سفر کوفه بر حذر می داشتند بعلاً بی اطلاعی از اسرار نظامی امام عليه السلام و وجود ارتش داوطلب آن حضرت بوده است.

روی کدام حساب این حرف را باید زد بهتر است که بجای کلمه حساب کلمه خیال را بگذاریم و بگوییم روی این خیال باید گفت زیرا این مطلبی که

نویسنده ادعا کرده است فقط یک خیال و احتمالی بیش نیست که تاریخ آنرا تأیید نمی‌کند بلکه مخالف آنست همانطور که راجع به ابن عباس توضیح داده شد.

ابن عباس، محمد حنفیه، ابن عمر، ابن زبیر، فرزددق، عبدالله بن جعفر، جابر، ام سلمه، ابو سعید و ابو واقد لیشی گفته شده این ده نفر که از شخصیت‌های آن زمان بودند حضرت را از سفر به عراق منع می‌کردند.

در تاریخ الخلفا سیوطی ص ۲۰۶ آمده: فقال له ابن عباس والله اني لاظنك ستقتل بين نسائك وبناتك كما قتل عثمان فلم يقبل منه فبکی ابن عباس.

در ص ۷۸ می‌نویسد:

ما که در اواخر قرن چهاردهم هجری زندگی می‌کنیم نمی‌توانیم بطور دقیق از اوضاع ساختمانی و کوچه‌ها و خیابانهایی که بقصر متصل می‌شده است اطلاع حاصل کنیم تا بدانیم بچه علت ناحیه مسکن رومیها و دری که از این ناحیه باز می‌شده است در محاصره نیروهای مسلم در نیامده است.

امّا متأسفانه با همین فاصله زیاد (۱۴ قرن) در خیلی از موارد نویسنده محترم بدون دلیل و مدرک قاطع تازیخی اظهار نظرهایی کرده است و به صرف احتمال اعتماد کرده و مطلبی را پایه گذاری نموده است.

مثلاً در ص ۳۶۲ می‌نویسد: شاید امام می‌خواسته است پیش از انجام حج بکوفه نرود تا وسیله تبلیغات سوء بدست دشمن ندهد... در صورتی که اصلاً امام علیه السلام طبق ادله موجود قصد حج نداشته است در این باره توضیح داده خواهد شد.

در ص ۹۳ می‌نویسد:

ولی از طرفی یک تصویری بین مردم شایع است که آن حضرت از همان

مدینه بقصد کشته شدن حرکت کرده و تا آخر کار در تعقب همین هدف بوده است.

آنچه بین مردم شایع است اینست که امام علیه السلام با علم امامت (یا بنظر بعضی ها از قرائن و احوال) می دانست که عاقبت این نهضت شهادت است ولی با اینکه می دانست وظیفه او بود که قیام کند.

نظریه اول را که شما هم قبول دارید (طبق اعلامیه اخیر). نظریه دوم هم یک استنباطی است از مجموع مدارک تاریخی نه فقط این هفت حدیث. و این هفت حدیث از احادیث داله بر علم امام است که با علم امامت می دانست ولی از نظر ظاهر موظف بقیام بود.

در ص ۸۶ می نویسد:

تصور صحیح ما درباره مردم کوفه اینست که آنان سه دسته بودند:

- ۱ - پیش قدمان با اخلاص از قبیل حبیب بن مظاهر.
- ۲ - مردم ساده و پیرو که روی علاقه و اخلاص به مسلم بن عقیل ملحق شدند.

۳ - اقلیت منافق و خدعه کار.

اما گفتار این نویسنده با ظاهر کلمات امام علیه السلام و مسلم و سایرین سازش ندارد. امام حسین علیه السلام خطاب به حرّ و همراهیان او فرمود:
ان لم تفعلوا و نقضتم بیعتی من اعناقکم فلعمری ماهی لکم بنکر لقد فعلتموها مع ابي و اخي و ابن عمي مسلم و المغرور من اغترّب بکم. طبری، ص ۳۰۰، ج ۷

و نیز امام علیه السلام در روز عاشورا فرمود:

تَبَّأَ لَكُمْ اَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحَّأَ حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ الْهَيْنَ فَاصْرَخْنَاكُمْ
مَوْجِفِينَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سِیُوفًا لَنَا فِي اِيْمَانِكُمْ...

لهوف ص ۸۵ - خوارزمی ج ۲، ص ۶ - احتجاج طبرسی - مثير الاحزان
مسلم عليه السلام در دار الامارة به محمد بن اشعث گفت اگر می توانی شخصی را
بفرست که از قول من بامام حسين عليه السلام بگوید:

ارجع بأهل بيتك ولا يغرك اهل الكوفة فإنهم اصحاب ابيك الذي كان
يتمنى فراقهم بالموت او القتل ان اهل الكوفة قد كذبوك وكذبوني.

طبري ج ۷ ص ۲۶۳

و نیز مسلم به طوعه فرمود:

انا مسلم بن عقيل كذبنى هؤلاء القوم وغروني

طبري ج ۷، ص ۲۵۹ - اعلام الوری ص ۲۲۵

زينب عليها السلام در كوفه فرمود:

اما بعد يا اهل الكوفة يا اهل الختل والغدر والخذل احتجاج طبرسی
امام چهارم عليه السلام فرمود:

انكم كتبتن الى أبي وخذعتموه واعطيتموه من انفسكم العهد والميثاق
والبيعة وقتلتموه وخذلتموه احتجاج طبرسی - نفس المهموم ص ۲۴۸
فاطمه صغرى عليها السلام فرمود:

اما بعد يا اهل الكوفة يا اهل المكر والغدر والخيلاء... تباً لكم فانظروا
اللعة

احتجاج طبرسی

ام كثلوم عليه السلام فرمود:

يا اهل الكوفة سوئة لكم ما لكم خذلتم حسيناً...
ابن عباس به امام عليه السلام گفت: أن أهل الكوفة من جربت وجربت وهم اصحاب
ابيک و اخيک

محمد حنفيه گفت:

یا اخی انّ اهل الکوفة من قد عرفت غدرهم بابیک و اخیک
ابن زبیر می گوید:

انّ اهل الکوفة شرار اهل العراق و انّهم دعوا حسیناً لینصروه و یولّوه علیهم
فلما قدم علیهم ثاروا الیه فقالوا له اما ان تضع یدک فی ایدینا فنبعث بک الی
ابن زیاد و اما ان تحارب... ولكنه اختار المیة الکریمة علی الحیاة الذمیمة
فرحم الله حسیناً.
طبری ج ۷، ص ۳۹۶

علی علیه السلام هم در نهج البلاغة می فرماید:

یا اهل الکوفة منیت منکم بثلاث و اثنتین صمّ ذوو اسماع و بکم ذوو کلام و
عمی ذوو ابصار لا احرار صدق عند اللقاء ولا اخوان ثقة عند البلاء.
یا اشباه الابل غاب عنها رعاتها كلما جمعت من جانب تفرّقت من جانب
آخر...

نهج البلاغة عبده ج ۱، ص ۱۸۹

آیا با همه این نقلها باز می توان گفت اکثریت مردم کوفه مردمی وفادار و
علاقه مند حقیقی به امام علیه السلام بوده اند.

در ص ۸۶ می نویسد:

سرانجام پیروز می شد

از اینجا تا دو صفحه یا بیشتر از همان استنباطات است که (با فاصله ۱۴ قرن)
نویسنده از روی خیالهای خود نتیجه گرفته است و بقول خود ایشان در ص
۱۲۰ خیال اندر خیال است.

در ص ۹۸ می نویسد:

آنچه ابن اعثم اینجا درباره خواب امام نوشته است بچند دلیل قابل قبول
نیست:

۱ - هیچیک از مورخین معروف که در طبقه قبل از او یا همزمان با او بوده‌اند این مطلب را نوشته‌اند.

واضح است که نوشتن دیگران دلیل بر بی‌اعتباری گفتار ابن اعثم نمی‌شود و الاً طبری هم مطالب زیادی دارد که دیگران نوشته‌اند مثلاً اینکه طبری نوشته است حرکت امام علی (ع) از مکه هنگام ظهر بوده است در تواریخ دیگر که قبل از او و یا همزمان با او بوده‌اند نوشته نشده است پس چرا نویسنده محترم آنجا اشکال نکرده است.

در ص ۹۸ می‌نویسد:

چون ابن اعثم مردی است از اهل سنت و حتی نزد خود علمای سنت مورد اعتماد نبوده است. نقل از کنی والقباب محدث قمی

مرحوم محدث قمی در کنی والقباب ج ۱، ص ۲۱۰ اینطور می‌نویسد: عن معجم الادباء لیاقوت قال انه كان شیعياً وهو عند اصحاب الحديث ضعيف وله كتاب الفتوح وكتاب التاريخ انتهى كلام المعجم.

واضح است که مرحوم محدث قمی از خود اظهار نظری نکرده و فقط کلام یاقوت را نقل نموده است و گفتار مثل یاقوت حموی آن مرد مغرض و متعصبی که در مواضع مختلف از کتابهای خود نسبت به امیرالمؤمنین و شیعه غرض ورزی کرده است هیچگونه اعتباری ندارد زیرا احتمال قوی هست که چون ابن اعثم مطالبی بنفع شیعه در کتابهای خود نوشته است مورد مذمت مثل یاقوت قرار گرفته باشد.

برای اینکه این مطلب روشن تر شود به قاموس الرجال ترجمه یاقوت حموی ج ۱۰، ص ۲۸۱ و ترجمه ابن اعثم که در دو مورد از آن کتاب عنوان شده است مراجعه فرمائید. بنابراین نباید نویسنده محترم بی‌اعتباری ابن اعثم را به محدث قمی نسبت بدهد.

علاوه اگر یاقوت گفته است و هو عند اصحاب الحديث ضعيف در مقابل خوارزمی که از مدارک نویسنده است درباره ابن اعثم می‌گوید الإمام الاجل والشيخ المبجل ص ۲۲۰، ج ۱ خوارزمی

وقاموس الرجال که از مدارک نویسنده است می‌نویسد: اعثم الكوفي من مورخی العامة الا انه ليس من نصابهم ج ۱۰، ص ۳۱۷

لازم است اینجا تذکر دهیم که نویسنده محترم با اینکه به ابن اعثم اینقدر بد بین است و گفتار او را معتبر نمی‌داند با این وصف در چند مورد که گفتار ابن اعثم بنفع ایشان بوده است بدون اشکال (البته بعنوان خوارزمی) نقل و مورد استناد قرار داده است.

چند مورد آنرا ذکر می‌کنیم:

۱ - ص ۳۲ فهذا هو الذي قتله.

۲ - ص ۱۹۲ یا اباهرة ان بني امية. مدرک لهوف و مثير الاحزان بقول ایشان همان ابن اعثم است.

۳ - ص ۲۶۸ امام حسین عليه السلام همانطور که در مدینه برادر خود محمد بن حنفیه را مأمر کرده بود.

۴ - ص ۲۹۶ و از بنی اسد توسط حبیب بن مظاهر. مدرک بحار بقول ایشان ابن اعثم است.

۵ - ص ۲۹۷ چنانکه حبیب بن مظاهر با موافقت امام برای تهیه کردن نیرو بقبیله بنی اسد رفت.

۶ - ص ۳۴۳ و انما خرجت لطلب الإصلاح في امة جدّي.

۷ - ص ۳۵۹ و هذا امير المؤمنين.

ممکن است کسی بگوید نویسنده محترم هر جا که گفتار ابن اعثم معارض داشته باشد قبول نمی‌کند نه همه جا.

اولاً: کسی که مورد اعتبار نبود چه حرف او معارض داشته باشد چه نداشته باشد در هر صورت بی‌ارزش است.

ثانیاً: در همین قصه خواب گفتار ابن اعثم با دیگران معارض نیست بلکه فقط ابن اعثم مطالبی را دارد که دیگران نقل نکرده‌اند مثلاً ابن اعثم می‌گوید نامه یزید که رسید و امام حسین زیر بار بیعت نرفت ولید این مطلب را برای یزید نوشت و جواب نامه که آمد حضرت را احضار کرد و آن قضایا پیش آمد. اما دیگران این مقدمه یعنی نامه نوشتن ولید به یزید را نوشته‌اند. و همینطور مسأله خواب را دیگران ذکر نکرده‌اند نه اینکه نفی کرده باشند.

و اتفاقاً اگر آنطوریکه طبری و کامل نوشته‌اند معاویه اوّل ماه رجب از دنیا رفته باشد گفتار ابن اعثم اقرب به واقع بنظر می‌رسد زیرا نامه یزید به ولید از اول ماه تا ۲۸ رجب یا سوّم شعبان طول نمی‌کشد بلکه خیلی زیاد معطل شوند ده روز نامه از شام بمدینه میرسد پس معلوم می‌شود که دوباره نامه رد و بدل شده است و از این جهت تا اواخر ماه رجب یا اوائل ماه شعبان امام در مدینه بوده است.

در ص ۹۹ می‌نویسد:

طبع قضیه ایجاب می‌کند که حکومت تحمیلی یزید اینقدر آن حضرت را مهلت ندهد که بعد از امتناع از بیعت مدّتی در حدود پانزده روز در مدینه بماند. مفید در ارشاد ص ۱۸۲ و طبری ص ۲۱۶، ج ۷ اینطور می‌نویسند.

قال الولید والله ما احبّ أن لی ما طلعت علیه الشمس و ما غربت عنه من مال الدّنيا و ملکها و انی قتلّت حسیناً سبحان الله اقتل حسیناً لما ان قال لا ابایع.

با این روحیه ولید طبع قضیه ایجاب می‌کند که ولید عجله نکند و امام را مهلت دهد و برای یزید نامه بنویسد و از او تجدید نظر بخواهد.

در ص ۹۹ می نویسد:

از عقل و درایت امام علیه السلام خیلی دور است که به شدت عمل عمال حکومت یزیدی توجه نکند و با خیال راحت مدتی در مدینه بماند. کمال عقل و درایت است که امام در مدینه بماند تا جواب نامه یزید بیاید و تکلیف روشن شود (البته امام در این مدت در مدینه از قضایا و نقشه های حکومت هم بخوبی مطلع است و اینطور نیست که بی خبر با خیال راحت در مدینه بماند تا آنها او را غافل گیر کنند).

در ص ۱۰۰ می نویسد:

طبق نوشته ۱۱ نفر از مورخین حسین علیه السلام...

این یازده نفر مورخ از رد و بدل نامه و از قصه خواب ساکت هستند نه اینکه نفی کرده باشند و چه بسیار مطالبی که فقط مدرکش طبری است و دیگران هم همه از او گرفته اند (پس صرف اینکه یک مطلب فقط در یک تاریخ ذکر شده باشد دلیل بر بی اعتباری آن نیست).

آیا ممکن نیست همان شب دوم حضرت قبل از حرکت برای وداع کنار قبر جدش رفته باشد و در آنجا مختصری خوابش برده باشد و خواب دیده باشد. ما بجزئیات نقل ابن اعثم و امالی کاری نداریم ولی دلیل بر دروغ بودن این خواب هم نداریم و اگر علم امام را قبول داشته باشیم معنا و مضمون آن هم هیچ اشکالی تولید نمی کند ظاهراً امام برای تشکیل حکومت می رود ولی می داند که موفق نمی شود.

در ص ۱۰۰ می نویسد:

امالی صدوق ص ۹۲، ۹۳ قسمتی از مطالب ابن اعثم را از کتاب ابو سعید حسن بن عثمان تستری نقل کرده است.

در نسخه امالی طبع امین الضرب ص ۹۲ و ۹۳ این حدیث از کتاب زیاد التستری نقل شده است نه ابو سعید تستری.

وقاموس الرجال ج ۴ ص ۲۱۲ و ۲۱۳ می نویسد احتمال دارد که این زیاد التستری زیاد بن الخلیل باشد و صاحب تاریخ بغداد زیاد بن خلیل را توثیق کرده است ج ۸، ص ۴۸۱.

و بر فرض که نسخ امالی مختلف باشد وجهی ندارد که ما یک طرف را مسلّم گرفته و حمله کنیم.

و اینکه ایشان بنقل از الغدیر می نویسد ابو سعید از راویان کذاب است اینهم اشتباه است زیرا علامه امینی احتجاجاً علی العامة از قول خود آنها نقل می کند که مثلاً ابو سعید کذاب است نه اینکه علامه امینی ابو سعید را کذاب بداند. (عامه به شیعه حمله کرده اند که در بین روات شما راوی کذاب زیاد است علامه امینی از گفتار خود آنها احتجاج کرده است که بین روات عامه هم راوی کذاب زیاد است و بحث سلسله الوضاعین را طرح نموده است). و معلوم است که کتاب های علم رجال اهل تسنن هرکس را که بنفع شیعه مطلبی نقل کند یا متمایل به شیعه باشد او را مورد طعن قرار می دهند.

در ص ۱۰۱ می نویسد:

در نقل ابو سعید تستری نقاط ضعف دیگری هم هست و چند مورد را می شمارد.

اولاً: مطالب نقل شده خلاف مشهور است نه اینکه حتماً دورغ باشد. و ثانیاً: در این قبیل روایات مفصله هر قسمتی که معارض نداشته باشد اخذ می گردد و موارد دیگر که از اعتبار ساقط می شود بمواردیکه معارض ندارد ضرر نمی زند.

در ص ۱۰۱

یکی از نقاط ضعف این نقل را این طور می نویسد:
می گوید حر بن یزید به امام علیه السلام گفت بمدینه برگرد در حالیکه حر از برگشتن امام جلوگیری کرد.

طبری در ج ۷، ص ۲۸۱ می نویسد قال الحر له ارجع... فقال علیه السلام لا خیر فی الحیاة بعدکم فسار فلقیه اوائل خیل عبیدالله فلمّا رأى ذلک عدل الی کربلا
این همان طبری است که در سراسر کتاب گفته های او معتبر دانسته شده است
چطور اینجا اصلاً گفتار او ارزش ندارد.

در ص ۱۰۲ می نویسد:

روضة الصفا، کاشفی، محمد بن ابیطالب، بحار، نفس المهموم، قمقام،
معادن الحکمة اینها همه همان مطالب ابن اعثم را نقل کرده اند به ۴ کتاب از این
کتابها که در اختیار ما بود مراجعه کردیم آنها فقط قصه خواب را در شب دوم
نقل کرده اند و مقدماتی که ابن اعثم نقل کرده است (که مورد اشکال نویسنده
بود) نقل نکرده اند.

در ص ۱۰۲ می نویسد:

شیعی اصطلاحی بوده است که درباره سنی ها متمایل به اهل بیت بکار
می برده اند نقل از قاموس الرجال ص ۱۳.
عبارت قاموس الرجال اینست:

ان قول العائمة فلان شیعی او یتشیع اعم من الامامية نویسنده محترم در
ترجمه و نقل این عبارت دچار اشتباه شده و گفته است درباره سنی های متمایل
بکار می برده اند در حالیکه باید بنویسد درباره شیعه ها و سنی های متمایل هر دو
(اعم من الامامية) بکار می برده اند.

در ص ۱۰۵ می‌نویسد:

ابن اعثم برای ترویج و تصویب روش خلفا از قول محمد حنفیه نقل می‌کند که او به امام علیه السلام گفت فان بايعك الناس قمت فيهم بما كان يقومه رسول الله والخلفاء الراشدون.

طبری هم بهمین درد مبتلا بوده است.

زیرا در ج ۷، ص ۲۴۰ از قول امام علیه السلام می‌نویسد:

وقد احسنوا و اصلحوا و تحرّوا الحق فرحمهم الله و غفر لنا و لهم (مرجع ضمیرها خلفاء ثلاثه هستند) پس چرا به گفته‌های او اعتماد می‌کنیم.

ص ۱۰۶

از قول امام علیه السلام نقل می‌کند که در مکه بعبدالله بن عمر فرمود فان كان الخروج معي يصعب عليك فانت في اوسع العذر تا عدالت عبدالله عمر که از صحابه می‌باشد محفوظ بماند و در مخالفت با امام و موافقت با یزید معذور باشد.

ذیل همین کلام دارد که حضرت باو فرمود لا تعجلن بالبيعة لهم حتى تعلم ما تؤول اليه الامر و معنای این عبارت این نیست که تو در مخالفت با من معذوری بلکه در همراهی نکردن معذوری و همین طور هم بوده والا بزرگانی مثل عبدالله جعفر چرا همراهی نکردند پس نمی‌شود گفت این جمله تهمت با امام است زیرا شاید فرموده باشد مثل من لحق بی‌استشهد و من لم يلحق بي لم يدرك الفتح که دال بر لزوم و وجوب همراهی با امام علیه السلام نیست.

ص ۱۰۶

چون قصه خواب بعنوان یک زیر بنای فکری تلقی شده و بعضی از مردم تصور می‌کنند امام علیه السلام خوابی دیده و باستناد آن خواب از مدینه بقصد کشته

شدن بیرون رفته است.

زیر بنای این فکر ادله علم امام است که باید مورد بحث قرار گیرد و این قبیل نقل‌ها هم مؤید است ما نمی‌گوییم امام بقصد کشته شدن رفت بلکه می‌گوییم با علم باینکه کشته می‌شود رفت (اما علی‌الظاهر طبق دعوت اهل کوفه برای تشکیل حکومت رفت).

ص ۱۰۶

یک تذکر: باید دانست که خوابی که طبری نقل کرده است غیر از خوابی است که ابن‌اعثم نقل کرده است.

اگر شرائط ظاهری فراهم بود خواب لازم نداشت پس حتماً یا شرائط فراهم نبوده و یا اگر بوده حضرت در خواب ما وراء مطالب ظاهری را دیده است.

آقای صالحی ص ۱۱۵ می‌نویسد:

در معنای این روایت دو احتمال است:

۱ - اینکه بگوئیم مضمون این نقل اینست که فقط امام از زمان و مکان شهادت خود خبر داده است نه اینکه بقصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده باشد.

۲ - اینکه بگوئیم مضمونش اینست که امام از همان مکّه بقصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است.

ما می‌گوئیم چرا شما کلمه قصد را در میان می‌آورید در روایت صحبت از قصد نشده است صحبت از علم است یعنی امام حسین می‌دانست که در همان سال در روز عاشورا در کربلا کشته خواهد شد و با این علم بطرف مکّه و سپس بطرف کوفه و از بین راه بطرف مکان نامعلوم که بعداً معلوم شد کربلا است حرکت کرد شما معنای اصلی روایت را ذکر نمی‌کنید و احتمال دیگر را ذکر

می‌کنید و می‌گویید یکی درست و یکی نادرست است.

اگر ما گفتیم امام علیه السلام با این علم حرکت کرد اشکال شما که پس چرا مسلم را بکوفه فرستاد پس چرا بعد الله زیر گفت من قصد رفتن کوفه دارم چرا باتکای نامه مسلم حرکت کرد این چراها همان مطلبی است که شما در صفحه ۶ فرموده‌اید اگر امام علم داشته باشد که کشته می‌شود تصمیم چطور می‌گیرد که تشکیل حکومت دهد و فرموده‌اید در این کتاب در صدد این بحث نیستم پس چرا اینجا عنوان کرده‌اید.

ص ۱۱۸

ولی در یک چاپ دیگر بحار که سال ۱۲۷۰ نوشته شده این نقل چنین آمده است: «وجدت في بعض الكتب أنه علیه السلام لما عزم على الخروج من المدينة» کلمه «من المدينة» شاید اشتباهی باشد که از کاتب سر زده است.

مرحوم مجلسی قبل از این روایت روایتی نقل می‌کند که اول آن این چنین است: لما سار ابو عبدالله من المدينة لقيه افواج من الملائكة. و بعد از این روایت هم می‌نویسد ثم قال المفيد فسار الحسين الى مكة وهو يقرء فخرج منها خائفاً يترقب.

پس معلوم می‌شود «من المدينة» در نسخه اصل بوده است زیرا هنوز مجلسی قضایای مدینه را ذکر می‌کند و بقضایای مکه نرسیده است. در نسخه چاپ جدید هم که از روی نسخه مصحح میرزا محمد ارباب چاپ شده است «من المدينة» دارد.

وبطور کلی برای اینکه زاید بودن کلمه‌ای در یک نقل یا روایت ثابت شود لازم است همه چاپ‌ها و نسخه‌های معتبر دیده شود (و جلد دهم بحار هشت بار چاپ شده است) نه اینکه به صرف احتمال بگوییم اشتباه کاتب است یا شاید

اشتباه کاتب باشد.

و ضمناً معلوم باشد نقل بحار از کتاب خرائج و اثبات الوصیه نیست زیرا این هر دو از مدارک بحار بوده و وجهی ندارد که علامه مجلس ره بنویسد: وجدت في بعض الكتب.

و روایت خرائج را نیز جداگانه در ج ۴۵، ص ۸۹ نقل کرده است.

ص ۱۲۵ پاورقی

ابو مخنف در کوفه رئیس اصحاب بوده الخ
اینجا هم مثل ص ۱۰۰ لازم بود هشام بن الولید که ابو مخنف از او نقل کرده معرفی کنید نه خود ابو مخنف را والا آن جا هم صدوق نقل از ابوسعید کرده بود و صدوق جلالت قدرش محل کلام نیست.

در ص ۱۲۴ می نویسد:

معارض اول روایتی است که طبری از ابو مخنف نقل می کند قال ابو مخنف عن هشام بن الولید عمن شهد ذلك
اولاً این نقل روایت (نقل از امام یا پیامبر) نیست و ثانیاً معلوم نیست ناقل او کیست (عمن شهد ذلك) وثالثاً تذکره ابن خوزی که از مدارک نویسنده است این موضوع را طرز دیگر نقل می کند که ظاهرش اینست که محمد حنفیه در مکه بوده است.

ص ۱۳۷ تذکره

لما بلغ محمد بن الحنفیه (رض) مسیره و کان يتوضأ و بین یدیه طست فبکی... و لم یبق بمکّه الا من حزن لمسیره ولما اکثر و علیه انشد ابیات اخی الاوس: سامضی و ما بالموت عار علی الفتی

ورابعاً اسد الغابة که از مدارک نویسنده است در ص ۲۰ ج ۲ می نویسد
 محمد حنفیه هنگام حرکت امام علیه السلام از مکه در مکه بوده است سار من المدینة
 الی مکه فاتاه کتب اهل الکوفة وهو بمکة فتجهز فنهاه جماعة منهم اخوه محمد
 بن الحنفية وابن عمر و ابن عباس و غیرهم.

در ص ۱۲۶ می نویسد:

معارض دوم

اینجا هم نویسنده دچار اشتباه شده است زیرا روایت کامل الزیارات تاریخ
 ندارد و ممکن است چند روز قبل از حرکت از مکه امام علیه السلام این نامه را به مدینه
 نوشته باشد و محمد حنفیه مثل سایرین برای ایام حج به مکه آمده باشد.

در ص ۱۲۶ می نویسد:

همین حدیث (حدیث کامل الزیارات) در دلائل ص ۷۷ آمده است:

اینجا هم نیز نویسنده دچار اشتباه شده است.

زیرا حدیث ص ۷۷ دلائل که با حدیث بصائر الدرجات ص ۴۸۱ و حدیث
 رسائل کلینی یک سند و یک متن دارد بتمامه سنداً و متناً غیر از روایت کامل
 الزیارات است.

اما از حیث سند روایت کامل الزیارات اینطور است عن سعد بن عبدالله عن
 علی بن اسماعیل و محمد بن الحسین عن محمد بن عمرو بن سعید عن عبدالله بن
 بکیر عن زرارة ولی روایت بصائر الدرجات و دلائل و رسائل کلینی اینطور
 است ایوب بن نوح عن صفوان عن مروان عن حمزة بن حمران.

و اما از حیث متن روایت این سه کتاب مقدمه ای دارد که در نقل کامل نیست
 ذکرنا عنده خروج الحسین و تخلف محمد بن الحنفیه عنه قال یا حمزة انی
 ساحتک فی هذا بحدیث لا تسأل عنه بعد مجلسنا هذا.

و تاریخ نوشتن نامه هم در این روایت هست لما فصل متوجهاً (الی العراق) یعنی هنگامی که از شهر خارج شد و هیچ مانعی ندارد که از خارج شهر برای بنی هاشم نامه‌ای بنویسند البته این قبیل نامه‌ها که در حکم اعلامیه است در خود شهر هم ممکن است برای همانهایی که در شهر هستند نوشته شود.

در ص ۱۲۸ می‌نویسد:

سخنی در معنای حدیث

از اینجا تا ۴ صفحه تماماً مغالطه است.

زیرا معنای ان الله شاء ان یراک قتیلاً اگر تشریعی باشد اینست که:

خدا امر کرده است که امام علیه السلام با نبودن شرائط غلبه در مقابل یزید ایستادگی کند تا کشته شود و اهل بیت او اسیر گردند و این معنا هیچ اشکال عقلی و شرعی و عرفی ندارد مثل اینکه در بعضی از روایات وارد شده است (وسائل کتاب الامر بالمعروف) اگر کسی را بین سب کردن به علی علیه السلام و کشته شدن مخیر کردند کشته شدن را اختیار کند یعنی قانوناً جایز است که ایستادگی کند و از سب کردن ممانعت کند و لو به قیمت کشته شدن او تمام شود و یا مثل اینکه کسی را مخیر کنند بین اینکه ردی بر اسلام بنویسد یا کشته شود قانوناً واجب است ایستادگی کند تا کشته شود و اقدام بآن گناه بزرگ و خیانت عظیم نکند.

و اینکه نویسنده محترم در پاورقی می‌نویسد اگر شاء تشریعی باشد - تا آخر -

احتمالاتی است بی وجه و سست و دلیل بر عدم تأمل ایشان است.

در کتاب اصول کافی باب المشیه ص ۱۵۱ ج ۱ امر الله و لم یشاء و شاء و لم یأمر امر ابلیس ان یسجد لآدم و شاء ان لا یسجد و لو شاء لیسجد و نهی آدم عن اکل الشجرة و شاء ان يأکل منها و لو لم یشاء لم يأکل.

کشته شدن حسین علیه السلام از آن حیث که به یزید منسوب است قتل منهی است نهی الله عنه و شائه و از آن حیث که بامام منسوب است قیام و ایستادگی در برابر

ظلم است که امر الله به و شائیه و از بین بردن یزید مطلبی است که امر الله به و لم یشاء

و هرچه خدا بخواهد بمصلحت نظام احسن وجود است حتی کشته شدن امام حسین (علیه السلام). این بحث در جای خود حل شده است.

در ص ۱۳۲ می نویسد:

اما هنگام ظهر روز هشتم از مکه خارج شد نه سحر پس حدیث لهوف که می گوید امام حسین (علیه السلام) سحر از مکه حرکت فرمود با عمل آن حضرت منطبق نمی شود و این علت دیگری برای بی اعتباری این حدیث است.

اولاً هیچ مانعی ندارد که کاروان حسین (علیه السلام) با ایکه سحر حرکت کرده است تا ظهر معطل شده باشد زیرا کاروانی که در حدود ۲۰۰ نفر زن و مرد و بچه هستند وعده زیادی می خواهند با آنها خدا حافظی کنند و نیز عده ای از رجال مکه می خواهند با امام (علیه السلام) ملاقات و او را از این سفر منصرف کنند قهراً چند ساعتی معطل می گردد.

ثانیاً مگر نقل طبری وحی منزل است که ما آنرا دلیل بر بی اعتباری نقل لهوف بگیریم (برای ظهر حرکت کردن امام مدرکی جز طبری نقل نشده است). ثالثاً طبق تحقیقی که بعمل آمد این نقل هیچ ارزشی ندارد توضیح اینکه طبری در ج ۷ ص ۳۷۵ می نویسد: ابو مخنف قال ابو جناب یحیی بن ابی حبه عن عدی بن حرمله الاسدی عن عبدالله بن سلیم والمذری بن المشمعل قالوا خرجنا حاجین من الکوفة حتی دخلنا مکه فدخلنا یوم الترویة فاذا نحن بالحسین و عبدالله بن زبیر قائمین عند ارتفاع الضحی فیما بین الحجر و الباب... ثم توجه الحسین نحو الکوفة وتوجهنا نحو الناس الی منی

و نیز طبری در ج ۷ ص ۲۷۷ می نویسد ابو مخنف عن ابی جناب عن عدی بن حرمله عن عبدالله بن سلیم والمذری بن المشمعل (سند بتمامه همان سند است) قالوا قبلنا حتی انتهینا الی الصفاح فلقینا الفرزدق فواقف حسیناً...

اگر این دو نفر طبق گفته خودشان به منی رفتند پس در صفاح که به نقل کامل و طبری منزل دوم بین مکه و عراق است چه می کردند ممکن است کسی بگوید شاید از رفتن به منی و حج منصرف شده باشند این احتمال هم درست نیست زیرا طبری در ص ۲۹۱ از همین دو نفر نقل می کند ابو مخنف عن ابی جناب عن عدی بن حرملة عن عبدالله بن سلیم والمذری قالوا لما قضینا حجنا لم یکن لنا همّة الاّ اللحاق بالحسین...

بنابراین چون علم اجمالی داریم یکی از این سه روایت خلاف واقع است پس هیچ کدام اعتبار ندارد (علم اجمالی در اطراف شبهه محصوره).

ص ۱۳۳

مورخان می نویسند امام حسین روز ترویه ۸ ذی حجه احرام حج بست تا مثل حجاج دیگر بعرفات برود
اولاً شما فقط از ارشاد نقل کرده اید سایر مدارک را ننوشته اید یا نبوده است.

ثانیاً خود طبری در ص ۲۷۶ ج ۷، ط لیدن می نویسد فطاف الحسین بالبيت و بین الصفاء والمروة و قص من شعره و حل من عمرته ثم توجه نحو الکوفة ظاهر این عبارت اینست که امام معتمر بوده است و باز طبری ج ۷، در ص ۲۷۳ می نویسد ان حسینا لما اجمع المسیر الی الکوفة اتاه عبدالله بن عباس فقال یا ابن عم ائک قد ارجف الناس انک سائر الی العراق فبین لی ما انت صانع قال انی قد اجمعت المسیر فی احد یومی هذین ان شاء الله تعالی امروز فردا می روم این فرمایش را امام علیه السلام یا روز هشتم فرموده اند یا قبلاً و در هر صورت معلوم می شود حضرت قصد ماندن تا عید قربان را نداشته اند و قصد حج هم نداشته اند.

ثالثاً چه مانع دارد که امام حسین از شب قصد حرکت داشته باشد و تظاهر

نکند (مربوط بعلم امامت باشد) و امام صادق برای راوی از قصد آنشب امام حسین خبر داده باشد.

ورابعاً دو روایت از کافی و فقیه و تهذیب در وسائل ابواب العمرة نقل شده است که بنحوی دلالت دارد امام احرام برای حج نبسته بوده است و اصلاً معتمر بوده است.

عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل خرج في اشهر الحج معتمراً ثم خرج الى بلاده قال لا بأس وان حج من عامه ذلك وافرد الحج فليس عليه دم وان الحسين بن علي علیه السلام خرج يوم التروية الى العراق وكان معتمراً. وسائل ج ۱۰، ص ۲۴۶

معاوية بن عمار قال قلت لابي عبد الله علیه السلام من اين افتراق المتمتع والمعتمر فقال ان المتمتع مرتبط بالحج والمعتمر اذا فرغ منها ذهب حيث شاء وقد اعتمر الحسين علیه السلام في ذی الحجة ثم راح يوم التروية الى العراق والناس يروحون الى منى ولا بأس بالعمرة في ذی الحجة لمن لا يريد الحج.

این روایت صحیح است جواهر الکلام.

پس اینکه چند جای کتاب فرموده اید امام احرام حج بسته بود و مجبوراً حج را ترک کرد درست نیست.

هر دو روایت در کافی و تهذیب و فقیه هست.

در ص ۱۳۵ می نویسد:

ولی آیا کشتن حسین بن علی علیه السلام چگونه ممکن است باعث ترویج دین و پیشرفت اسلام گردد....

در این صفحه هم نویسنده محترم عباراتی مغالطه آمیز آورده است و اصلاً معلوم نیست که چه می خواهد بگوید ادلّ دلیل علی الشيء وقوعه ما بالحسّ والعیان می بینم که دنیای تشیع و معارف شیعه در سایه نام حسین علیه السلام برقرار و رو

به گسترش است اما ایشان چشم خود را بسته و می‌گویند چگونه ممکن است کشته شدن امام حسین باعث ترویج دین و پیشرفت اسلام گردد. (ایشان کلمه کشتن را بجای کشته شدن در خیلی از موارد استعمال کرده‌اند و خود این تعبیر موجب مغالطه شده است).

در ص ۱۳۸ می‌نویسد:

ممکن است بگوییم که خطبه خط الموت را امام علیه السلام روز عاشورا ایراد فرموده است نه در مکه:

بله ممکن است بگوییم اما کسی که به لهوف و مثير الاحزان و سایر کتابها مراجعه کند از ماقبول نمی‌کند و می‌گوید خطبه را امام علیه السلام در مکه خوانده است و اینکه خوارزمی این خطبه را در حوادث روز عاشورا نوشته است دلیل نمی‌شود بر این که امام علیه السلام آنرا روز عاشورا ایراد کرده باشد اما نقل لهوف که می‌نویسد: روی انه علیه السلام لما عزم علی الخروج الی العراق قام خطیباً فقال... دلیل می‌شود بر اینکه خوارزمی اشتباهاً این خطبه را در حوادث روز عاشورا نوشته است باید در حوادث مکه نوشته باشد.

در ص ۱۴۰ می‌نویسد:

دلیل دیگر...

بلکه قصد داشت احرام حج به بندد و بعرفات برود (عرفات اشتباه است بمنی) و اعمال حج را بجا آورد.

در صفحات قبل گفته شد که طبق دو روایتی که در کافی و تهذیب و استبصار است امام علیه السلام آن سال قصد حج نداشته و این نویسنده محترم در این موضوع دچار اشتباه شده است و در چند مورد کتاب این مطلب را اساس خیالات خود قرار داده است.

در ص ۱۴۲ می نویسد:

یکی از علمای نجف در پاورقی تلخیص شافی نوشته است که این خطبه را امام علیه السلام در بین راه ایراد فرموده است.

همین عالم بزرگوار در پاورقی تلخیص الشافی به قسمتی از نظریه مرحوم سید و شیخ (که شما اساس فکر خود قرار داده اید) اشکال و اعتراض کرده است پس طبق فرموده ایشان شما باید از اصل فکر خود دست بردارید.

البته فرمایش این عالم بزرگ راجع بخطبه خط الموت اگر مدرک داشته باشد با اینکه امام در مکه خوانده باشد از جهت معنی فرقی ندارد اما جمله «فانّی راحل مصباحاً» باین راه تناسب ندارد چون این جمله در جایی گفته می شود که مردم ندانند امام در چه روزی حرکت می کند و امام بفرماید فردا حرکت می کنیم اما در بین راه که همیشه در حرکت هستند این جمله تناسب ندارد مثل اینکه یک مسافر که بطرف کربلا می رود در همدان به همراهانش بگوید فردا صبح حرکت می کنیم.

در ص ۱۴۴ می نویسد:

حسن بن الحسن و عمرو بن الحسن و زید بن الحسن آماده فداکاری بودند ولی کشته نشدند.

سابقاً گفتیم که ارشاد می نویسد عمرو بن الحسن در کربلا شهید شد و عمده الطالب می نویسد زید بن الحسن همراه امام علیه السلام به کربلا نیامد.

در ص ۱۴۵ می نویسد:

جمله بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حيرة الضلالة را درباره حضرت حمزه هم می توانیم بگوییم.

صحیح است که درباره هر دو می توانیم بگوییم اما راجع به امام حسین که

می دانسته است کشته می شود یکجور معنا می شود و راجع بحضرت حمزه که از کشته شدن خود خبر نداشته است طرز دیگری معنا می گردد و این دو نباید با هم خلط شود بلکه اگر کسی بگوید امام علیه السلام نمی دانسته است که کشته می شود آنگاه درباره امام و حضرت حمزه به یک معنا گفته می شود.

در ص ۱۴۷ می نویسد:

شاید لهُوف آمدن اهل بیت را از شام بکربلا و ملاقات آنانرا با جابر که مورد اعتراض شده است از همین کتاب (نور العین) گرفته باشد.
اولاً نور العین آمدن اهل بیت را در بیستم صفر نوشته است و لهُوف قید بیستم صفر را ندارد و مرحوم سید در اقبال تصریح کرده است که آمدن اهل بیت و جابر بکربلا در بیستم صفر مستبعد است بنابراین نسبت این حرف یعنی آمدن اهل بیت در بیستم صفر بمرحوم سید از اشتباهات است.

در ص ۱۴۹ می نویسد:

آیا ممکن است در زمانی که امام علیه السلام برای حمایت اسلام احتیاج بهرگونه کمکی دارد از پذیرفتن نیروهای کمکی که خدا فرستاده است خود داری کند آیا چنین نسبتی را باین زعیم عظیم و مجاهد می توان داد اینجاست که باید گفت این دوستان نادان از اهل سنت خواسته اند کرامتی را بامام علیه السلام نسبت بدهند ولی دانسته یا ندانسته امام را بی اعتنای باسلام معرفی کرده اند.

از نویسنده محترم می پرسیم آیا خدای متعال قدرت داشت که اسلام را یاری کند یا نه حتماً خواهند گفت قدرت داشت ولی خدای متعال می خواهد کارها از مجرای عادی انجام گیرد همین جواب را درباره امام حسین علیه السلام که حجت خدا است باید بگوییم یعنی امام علیه السلام نخواست از قدرت های غیبی استفاده کند (چون بنابراین نیست که اولیاء خدا همیشه از قدرتهای غیبی استفاده کنند).

ضمناً معلوم باشد که روایت صحیح‌های در اصول کافی کتاب الحجّه وارد شده باین مضمون:

انّ الحسین علیه السلام خیر بین النصر و لقاء الله و اختار لقاء الله و از این قبیل روایات باز هم هست و نویسنده محترم چون باین روایات برخورد و یا تأمل نکرده بگمان اینکه فقط این روایت در نور العین است روایت را بی جهت مورد حمله قرار داده است در صورتی که اگر فقط هم در نور العین بود اشکال معنوی نداشت.

در ص ۱۵۰ می‌نویسد:

چون مرحوم نجاشی کتابی بنام مولد النبی و مولد الاوصیاء برای شیخ مفید نام برده است ما در اینکه کتاب نامبرده از مفید باشد تردید داریم.

نجاشی خیلی از تألیفات شیخ را ننوشته است در مقدمه کتاب اوائل المقالات ۱۴ کتاب از کتابهای شیخ نام برده شده که در نجاشی نیست در فهرست شیخ طوسی بعضی از کتابهای مفید نام برده شده که در نجاشی نیست خود شیخ مفید در ارشاد کتابی بنام مناسک المزار از تألیفات خود نام می‌برد که در نجاشی نیست علامه تهرانی در الذریعه بعضی از کتابهای مفید را نام می‌برد که در نجاشی نیست و اصولاً آنطور که شیخ طوسی در فهرست نوشته شیخ مفید در حدود ۲۰۰ تألیف دارد و در نجاشی تقریباً ۱۷۰ کتاب ذکر شده است پس معلوم می‌شود که در حدود ۳۰ کتاب از قلم نجاشی افتاده است.

بنابراین اگر نام کتاب مولد النبی در نجاشی نباشد دلیل بر این نیست که شیخ مفید چنین کتابی نداشته باشد.

در ص ۱۵۰ می‌نویسد:

چگونه ممکن است شیخ مفید از یک طرف داستان فرشته‌ها را در کتاب

مولد النبّی نقل کند و از یک طرف در جواب مسائل عکبریه بفرماید هیچ دلیل نداریم که امام علیه السلام می دانسته است که در این سفر کشته می شود.

ما از این نویسنده محترم سؤال می کنیم چگونه ممکن بوده است که شیخ مفید در کتاب ارشاد ص ۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ (که حتماً از شیخ مفید و از مدارک مهم این نویسنده است) اخباری را نقل کند که دلالت دارد بر اینکه علی علیه السلام می دانسته است که در آن شب کشته می شود و در مسائل عکبریه بگوید علی علیه السلام آن شب را بخصوصه نمی دانسته است.

در ص ۱۵۰ می نویسد:

شیخ مفید در ارشاد حوادث بین راه را نوشته ولی از داستان فرشته ها و جن ها با اینکه جالب بوده است ذکر بی میان نیاورده است پس معلوم می شود کتاب مولد النبّی از ایشان نیست.

شیخ مفید در اوّل کتاب ارشاد ص ۲، فرموده است که من در این کتاب قصد اختصار دارم و بهمین جهت بعضی از مطالبی که در سایر کتابهای خود مثل امالی (خطبه حضرت زینب در کوفه) نقل کرده است در ارشاد ننوشته است.

و مرحوم ابن طاووس در سه کتاب اقبال ص ۵۹۸ و لهوف ص ۵۸ و فرج المهموم ص ۲۲۴ از کتاب مولد النبّی شیخ مفید مطالبی را نقل کرده است و در فرج المهموم ص ۲۲۴ می نویسد: در این کتاب (مولد النبّی) مفید مطالبی ذکر شده است که در ارشاد نیست.

در ص ۱۵۲ می نویسد:

یک مسلمان با تقوی نمی تواند این حدیث فرشته ها و جن ها را نسبت بامام علیه السلام بدهد و از مسؤولیت قیامت اندیشه نکند.
عیناً همین عبارت را درباره کسی که بر اساس اشکالات واهی و سست

بدروغ بودن روایتی حکم می‌کند باید گفت و ضمناً این قبیل جملات بدلال
التزام جسارت بزرگان شیعه مثل سید بن طاووس می‌باشد.

در ص ۱۶۰ می‌نویسد:

روح این تصور این است که امام علیه السلام برنامه‌ای را طرح کرده است که باید
بدست عمال حکومت انجام گیرد.

از اینجا تا ۵ صفحه تماماً مغالطه است و هر خواننده‌ایکه مختصر تأمل و
دقت داشته باشد می‌فهمد که نویسنده در این چند صفحه چه عبارات
مغالطه آمیزی آورده است و بین وظیفه ظاهری و علم امام علیه السلام خلط کرده است
و راستی این مطالب از مثل ایشان خیلی جای تعجب است.

در ص ۱۶۸ می‌نویسد:

هیچ عاقلی قیام ابتدائی را با نبودن قدرت کافی جایز نمی‌شمرد.
از ایشان می‌پرسیم که درباره رشیدها میثم‌ها قنبرها که با نداشتن قدرت در
برابر ظلم و ستم قیام و ایستادگی کردند چه می‌گویید آیا نعوذ بالله آنها عاقل
نبودند (یا شما بی تأمل مطلبی را نوشته‌اید).

در ص ۱۷۱ می‌نویسد:

این افراد می‌گویند حسین علیه السلام این فاجعه وحشتناک را بوجود آورد تا
حکومت موجود را رسوا کند.

هیچ کس نمی‌گوید حسین علیه السلام فاجعه وحشتناک بوجود آورد بلکه همه
می‌گویند حسین صحنه فداکاری و گذشت و مواسات و از خودگذشتگی بوجود
آورد تا دشمنان اسلام را از بین ببرد.

در ص ۱۷۱ می‌نویسد:

این تصویر برای قیام آن حضرت نامعقول است.
بله برای کسی که تابع عقل شما باشد معقول نیست اما بزرگان اسلام مثل
مرحوم کاشف الغطاء و سید شرف الدین و از قدما مثل علامه حلی و سید بن
طاووس و مجلسی و و همه گفته‌اند معقول است.

در ص ۱۷۴ می‌نویسد:

تجربه نشان داده است که محبوبیت تنها نمی‌تواند در مقابل نیروهای نظامی
مقاومت کند.

اما در ص ۴۲ کلام فرزددق را طرزی معنا کرده است که نتیجه‌اش این
می‌شود که محبوبیت تنها هم برای قیام و اقدام کافی است.

در ص ۱۷۴ می‌نویسد:

آیا ممکن است شخصیت متفکری مانند پسر علی بن ابی طالب با نداشتن
تجهیزات جنگی و قدرت نظامی کامل دست بقیام ابتدائی بزند تا سه صفحه.
چون ایشان نتوانسته‌اند پیروزی حقیقی در سایه شکست ظاهری را تصور
کنند مکرراً در کتاب این قبیل مطالب را نوشته‌اند و برای کسی که اهل دقت و
تأمل باشد بی‌اساسی این عبارات و مطالب واضح است.

در ص ۱۸۶ می‌نویسد:

از طرفی آن حضرت حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرموده است:
هر کس زمامدار ستمگری را ببیند... وظیفه اوست که در تغییر ظلم او بکوشد.
برخی از نسخه‌ها بجای لم یغیر علیه لم یغیر بدون نقطه دارد و معنای تشکیل
حکومت ندارد.

در ص ۱۹۰ می نویسد:

یا ابن عباس فما تقول...

این نامه ذیلی دارد باین عبارت: ولم يتغير (الحسين) عما كان عليه رسول الله و خلفاؤه من بعده و نویسنده محترم آن را نقل نکرده است زیرا اگر نقل می کرد معلوم می شد که این نقل اعتباری ندارد و از گفتار امام علیه السلام نیست.

در ص ۱۹۲ می نویسد:

فرزدق شاعر می گوید:

قصه برخورد فرزدق با امام در مکه دو جور نقل شده است و لا محاله یکی از آن دو باید خلاف واقع باشد اما این نویسنده از هر دو و جملاتی که در هر دو هست بهره برداری می کند به ۱۵۶ و ۱۴۳ و ۵۷ و ۵۸ از شهید جاوید مراجعه شود.

در ص ۱۹۳ می نویسد: یا ابا هره انّ بنی امیه

این نقل ذیلی دارد که دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام می دانسته است کشته می شود ولی نویسنده محترم نقل نکرده است.

در ص ۱۹۵ می نویسد:

در تاریخ قیام امام می بینیم مسأله زمامداری و حکومت اسلامی در سخنان آن حضرت مطرح شده است.

در هیچ یک از مدارک جمله ای که معنایش این باشد (من برای تشکیل حکومت می روم) از حسین علیه السلام نقل نشده است.

و جمله ما الإمام إلاّ العامل یا جمله و نحن اهل البيت اولى بولاية هذا الامر معنایش این نیست که من بقصد تشکیل حکومت حرکت کرده ام. دقت کنید

در ص ۱۹۹ می نویسد:

گاهی گفته می شود که ممکن است این سخن امام (دعونی انصرف) بگذارید برگردم برای اتمام حجّت باشد.

نویسنده محترم معنای اتمام حجّت را نفهمیده است خدای متعال پیامبر می فرستد و پیامبر ﷺ با ابی جهل تماس می گیرد و او را دعوت می کند با اینکه هم خدا و هم رسول خدا می دانند او هدایت نمی شود اینجا می گویند خدا و رسول خدا بر ابی جهل اتمام حجت کردند اینجا هم حضرت حسین می داند که آنها نمی گذارند برگردد ولی اتمام حجت می کند. اگر در عبارات نویسنده خوب دقت کنید اینجا هم دچار مغالطه شده است و تکلیف ظاهری امام را با علم او خلط کرده است.

در ص ۲۰۴ می نویسد:

آنگاه که با حر بن یزید بر خورد پیش از نماز ظهر پس از مذاکراتی پیشنهاد مراجعت کرد.

طبری که از مدارک مهم این نویسنده است در ج ۷، ص ۲۸۱ می نویسد:
قال الحر للحسين ارجع... یعنی حر با امام ﷺ گفت مراجعت کنید اما حضرت مراجعت نکرد.

در ص ۲۰۶ می نویسد:

گزارش یک غلام بی اطلاع (عقبة بن سمعان)

در ص ۱۰۹ و ۱۲۷ عقبه را جزو اصحاب امام حسین بشمار آورده است و اینجا او را بی اطلاع و دروغگو معرفی کرده است.

در ص ۲۰۷ پاروقی می نویسد:

توضیح این سه پیشنهاد در تاریخ طبری ذکر شده است.

سه پیشنهاد که در طبری نقل شده اینست که امام فرموده است: اختر و امنی خصالاً ثلاثاً اما ان ارجع الى المكان الذي اقبلت منه و اما ان اوضع يدي في يد يزيد بن معاوية فيرى فيما بيني و بينه و اما ان تسيروني الى اي ثغر من ثغور المسلمين شتم.

این جمله (اما ان اضع يدي في يد يزيد) با روح شهامت و شجاعت حسین علیه السلام سازش ندارد و در پاروقی تلخیص الشافی که نویسنده محترم در ص ۱۴۲ بکلام او اعتماد کرده است می نویسد غیر ممکن است امام علیه السلام چنین سخنی فرموده باشد، آری حسین علیه السلام که در گام اول فرمود: «و علی الإسلام السلام اذ بليت الامة براع مثل يزيد» هیچگاه در کربلا نمی گوید: «اضع يدي في يد يزيد فيرى فيما بيني و بينه» و اینکه نویسنده محترم به دو سه مورد از تواریخ استشهاد کرده است که امام علیه السلام سه پیشنهاد داشت بر فرض که از ایشان این مطلب را به پذیریم ولی نمی توانیم بپذیریم که حسین چنین جمله ای (اضع يدي في يد يزيد) فرموده باشد.

در ص ۲۱۶ می نویسد:

يك نکته

از این چند سطر چنین استفاده می شود که نویسنده محترم می خواهد بگوید شهادت حسین علیه السلام بنفع و سود اسلام نبوده و برای اسلام نتیجه ای نداشته است فقط از این جهت که امام علیه السلام را از زندگی پر رنج و عذاب دنیا راحت کرده است مطلوب امام بوده است.

ثمرات نهضت حسین آنقدر ظاهر و هویدا است که برای هیچ با انصافی جای تردید و انکار نیست و نهضت حسین علیه السلام با اینکه برای اسلام ثمرات زیادی

داشته و دارد در عین حال مصیبت بزرگی است که همه باید در این مصیبت گریان و متأثر باشند و این نویسنده محترم نتوانسته است درک کند که می شود شهادت حسین علیه السلام مصیبت باشد و در عین حال موجب ترویج اسلام گردیده باشد.

در ص ۲۳۳ می نویسد:

اهل سنت چه می گویند...

در بین اهل سنت هم کسانی که قیام حسین علیه السلام را بمعنای واقعی آن درک کرده اند زیاد هستند و در این زمینه کتاب هم نوشته اند.

در ص ۲۳۹ می نویسد:

آن حضرت با اینکه احرام حج بسته بود.

قبلاً گفته شد که امام علیه السلام در آن سال قصد حج نداشت و احرام حج نبسته بود.

در ص ۲۴۲ می نویسد:

و اگر خطیب می خواهد بگوید

از اینجا تا دو صفحه باز نویسنده گرفتار اشتباه شده و عمل امام علیه السلام را با عمل عمال یزید خلط نموده و بر اساس آن، عبارات نامفهومی نوشته است.

در ص ۲۴۲ می نویسد:

امام سجاد فرمود کشتن پدرم حسین ضربت بزرگی بود که باسلام وارد آوردند.

مدرک این خطبه همان کتاب نور العین است که نویسنده آنرا کتابی پر افترا

معرفی کردند و بعقیده ایشان لهوف و کتابهای بعدی هم باید از نور العین گرفته باشند و در آن ۱۵ کتابی که نویسنده در ص ۱۲۱ نامبرده است این خطبه نوشته نشده است.

منظور ما از این مطلب این است که نویسنده هر جا مطلبی بنفع خود پیدا کرده بآن استشهاد نموده است و لو از کتاب نورالعین یا تاریخ اعثم باشد اما اگر مطلبی در مقابل فکر ایشان بوده کوشش نموده است که اگر در کتاب معتبری هم باشد آنرا تضعیف کند.

در ص ۲۶۲ می نویسد:

امام می خواست وقت اعمال حج برسد تا مراسم حج را انجام دهد. قبلاً گفته شد که امام علیه السلام در آنسال قصد حج نداشت به دلیل روایت کافی و تهذیب و استبصار که پیشتر یاد شد.

در ص ۲۶۲ می نویسد:

امام می خواسته است پیش از انجام حج بکوفه نرود تا وسیله تبلیغات سوء بدست دشمن ندهد...

چون نویسنده خیال کرده است که امام علیه السلام قصد حج داشته خیالاتی هم بر آن افزوده است و بقول خود ایشان در ص ۱۲۰ خیال اندر خیال شده است.

در ص ۲۶۶ می نویسد:

مکه خبر ندارد...

از اینجا تا دو صفحه صریح است در اینکه امام علیه السلام از قضایائی که در کوفه رخ داده است اطلاع ندارد و این حرف با ادله علم امام علیه السلام سازش ندارد.

در ص ۲۶۸ می نویسد:

با اینکه امام احرام حج بسته بود تا بعرفات برود.
قبلاً گفته شد که امام احرام حج نبسته بود و ضمناً جمله (تا بعرفات برود)
غلط است زیرا روز هشتم بمنی می رفتند نه عرفات و اینکه در زمان ما مرسوم
شده است روز هشتم بعرفات می روند نویسنده را باشتباه انداخته است.

در ص ۲۶۸ می نویسد:

امام علیه السلام همانطور که در مدینه برادر خود محمد بن حنفیه را مأمور کرده بود
که جریانات سیاسی را بوی گزارش دهد.
مدرک این نقل همان چند صفحه خوارزمی است که از ابن اعثم گرفته است
و این نویسنده در ص ۹۹ بنظر خود بی اعتباری آنرا ثابت کرد اما اینجا بآن
تمسک کرده است.

در ص ۲۷۳ می نویسد:

شورای صحرا
از اینجا تا سه صفحه باز همان جمله خیال اندر خیال را باید آورد.

در ص ۲۷۶ می نویسد:

کاروان امام حسین علیه السلام طبق تصمیم شوری اول صبح از ثعلبیه بسوی کوفه
رهسپار شد قیافه ها گرفته و افراد کاروان نگران.
اتفاقاً اصحاب امام حسین علیه السلام همگی می دانستند که در راه حق و حقیقت
هستند و هیچ نگران نبودند علی بن الحسین پیدر عرض کرد افلسنا علی الحق
قال بلی قال اذا لا نبالي بالموت.

در ص ۲۸۰ می‌نویسد از سواحل خلیج فارس تاری و گرگان و همدان بدست عیدالله بن زیاد افتاده است.

و در ص ۲۸۵ و ۲۸۸ می‌نویسد کاروان امام هنوز به قادسیه نرسیده بود یعنی در حوزه مأموریت ابن زیاد وارد نشده بود.

در ص ۲۹۰ می‌نویسد:

یکی از مسائل دردناک اینست که معلوم نیست این راه یا به تعبیر صحیح‌تر این بیراهه بکجا می‌رود...

طبری ص ۲۸۱، ج ۷ می‌نویسد:

فسار الحسين فلقيته اوائل خيل عبيدالله فلما رأى ذلك عدل الى كربلاء فاسند ظهره الى قصباء و خلاكى لا يقاتل الا من وجه واحد. بنابراین نقل، امام عليه السلام می‌داند که بطرف کجا می‌رود.

در ص ۲۹۲ می‌نویسد:

مجمع بن عبدالله گفت... اما مردم دیگر دلشان در محبت شما می‌طبد ولی همین مردم ارادتمند با قدرت سر نیزه بجنگ شما اعزام خواهند شد.

اصل عبارت طبری اینست: واما سائر الناس بعد فان افئدتهم تهوى اليك وسيوفهم عذا مشهورة عليك ص ۳۰۳ عبارت فرزدق هم این بود قلوب الناس معك وسيوفهم مع بنى امية ص ۲۷۷.

و این نویسنده محترم هر جا هر طور بخواهد معنا می‌کند در معنای عبارت فرزدق می‌گوید معنای عبارت اینست که افکار عمومی و احساسات ملی بطور کامل خواهان و پشتیبان حکومت حسینی هستند و اشتیاق کامل دارند که برای

تشکیل حکومت به کمک امام بشتابند پس حرف فرزددق، نامه مسلم را تأکید می‌کند.

اما اینجا می‌نویسد امام علیه السلام با شنیدن این جملات از مجمع بن عبدالله و از دگرگونی اوضاع کوفه مطلع شد و گریه کرد.

در ص ۲۹۴ به بعد راجع بکمک خواستن امام علیه السلام از عبیدالله بن حر و راجع باینکه امام علیه السلام اصحاب را مرخص کرد که بروند باز همان جمله خیال‌اندر خیال را باید بیاد آورد.

زیرا از یک طرف می‌گوید امام باید از مثل عبیدالله کمک بگیرد و از یک طرف می‌گوید امام باید آنها را آزاد بگذارد و اصرار کند که بروید.

در ص ۳۰۲ می‌نویسد:

ولی این عبارت در کتابهای تاریخ طبری...

در کتاب ذخائر العقبی که از مدارک ایشان است و در کتاب ملاحم سید بن طاووس این حدیث با اختلاف جزئی موجود است.

در ص ۳۰۲ نقل از کنی والقباب می‌نویسد:

ابن اعثم نزد علمای حدیث قابل اعتماد نیست.

در سابق گفتیم که محدث قمی از یاقوت حموی نقل کرده و خود ایشان اظهار نظر ننموده است و نباید این مطلب را بمحدث قمی نسبت داد.

در ص ۳۰۳ می‌نویسد:

این مورخ سهل انگار تاریخ حرکت امام حسین علیه السلام را از مدینه سوّم شعبان

می نویسد در صورتی که سائرین ۲۸ رجب نوشته اند مگر حرف سائرین وحی منزل است متتهی حرفی که بتوانیم بزنیم اینست که این گفتار ابن اعثم غیر مشهور است که خود نویسنده هم در ص ۲۴۸ شهید جاوید تصریح کرده است که قول ۲۸ رجب مشهور است نه مقطوع تا گفتار ابن اعثم دروغ و بی اعتبار باشد.

در ص ۳۰۳ می نویسد:

یکی از مطالب بی اعتبار ابن اعثم اینست که می گوید قاتل مسلم مرد سیاهی را دید که اگشت بدن دان می گرد و در تواریخ دیگر نیست. خیلی از مطالب است که فقط در یک تاریخ است از کجا بگوییم بی اعتبار است.

در ص ۳۰۳ می نویسد:

یکی از مطالب بی اعتبار ابن اعثم اینست که می گوید فرززدق بامام گفت اهل کوفه که مسلم را کشتند چگونه شما به آنان اعتماد می کنید در حالیکه سایر تواریخ می نویسند فرززدق روز هشتم یعنی یک روز پیش از شهادت مسلم در حرم مکه با امام ملاقات کرد.

ابن اعثم می نویسد فرززدق در منزل شقوق با امام برخورد کرد و نزول امام علیه السلام در آنجا بعد از شهادت مسلم بود بله این نقل با نقل طبری مخالف است اما مگر تاریخ طبری وحی منزل است؟!

البته سید در لهوف این برخورد را جوری نقل کرده است که با این معنا هم می سازد که فرززدق حج خود را بجا آورده باشد و مثل زهیر در منزل شقوق بامام محلق شده باشد.

در ص ۳۰۳ می نویسد:

یا دهر افّ لک من خلیل...

چه مانع دارد که حضرت این اشعار را دوبار خوانده باشد و باز باید گفت مگر نقل طبری مقطوع است که دلیل بر بی اعتباری نقل ابن اعثم شود.

در ص ۳۰۳ می نویسد:

لهوف عین عبارت ابن اعثم را در ص ۷۱ آورده است.

عبارت لهوف با ابن اعثم فرق دارد و جمله (بهذا حدثنی جدی رسول الله) در لهوف هست و در ابن اعثم و آن چند کتاب نیست و خیلی جرأت لازم است که مابگویم سید جمله ای از خود بحديث اضافه کرده باشد.

در ص ۳۲۱ می نویسد:

در بعضی کتابها نفس ایبه آمده است غلط است.

نباید بطور جزم گفت غلط است بلکه احتمال صحّت دارد و معنای بسیار لطیفی هم دارد نسخه بدل طبری لیدن هم نفس ایبه است.

در ص ۳۳۳ می نویسد:

قیس بن اشعث گفت تو تسلیم حکم بنی عمت شو (مقصودش ابن زیاد بود). خیر مقصودش یزید بود یا هر دو و آن جمله لا اعطیهم اعطاء الذلیل ولا افترّ فرار العبید دلیل است بر اینکه حضرت حاضر نبود دست در دست یزید بگذارد و آن سه پیشنهاد که شما در عنوان غلام بی اطلاع مطرح کردید بی اساس است.

در ص ۳۳۸ می نویسد:

نتیجه بجای هدف.

امام علیه السلام که علم داشت کشته می شود و علم داشت که آنها اسیر می شوند در اینصورت جمله نتیجه بجای هدف خیلی بی تناسب است.

در ص ۳۳۸ می نویسد:

آنچه درباره خاندان امام می توان گفت:

البته احتمالاً و از روی خیال والا هیچ عقلی نمی پذیرد که کسی زن و بچه خود را به طرف جنگ و زد و خورد ببرد برای محافظت آنها در صورتی که در مکه و مدینه بنی هاشم بودند و می توانستند اهل بیت آن حضرت را بخوبی محافظت کنند.

در ص ۳۴۳ می نویسد:

انما خرجت لطلب الاصلاح.

مدرک ابن اعثم است.

در ص ۳۴۳ می نویسد:

فان السنة قد اميتت.

دال بر اینکه امام بخواهد تشکیل حکومت دهد نیست.

در ص ۳۴۳ می نویسد:

ايها الناس...

در این خطبه یعیر بی نقطه و با نقطه ضبط شده است و نویسنده نسخه با نقطه را مسلم گرفته و استنباطهایی کرده است در صورتی که اگر بی نقطه باشد معنای اعتراض و سرزنش و امر بمعروف دارد نه تغییر حکومت و اساساً در کلمات

امام علیه السلام صحبت از تشکیل حکومت نشده و این نویسنده محترم در بسیاری از موارد کلمه تشکیل حکومت را از خود اضافه کرده است.

در ص ۳۴۵ می‌نویسد:

چند مطلب اساسی از این خطبه استفاده می‌شود ۳ شرائط تشکیل حکومت موجود بود.

از کجای خطبه استفاده می‌شود؟ امام می‌فرماید: ما اولی هستیم اما شرائط هست یا نه ساکنند حسین علیه السلام در زمان عمر به عمر گفت ما اولی باین امر هستیم معنایش این بود که شرائط موجود است؟
از صفحه ۳۷۶ تا ۳۹۰ مطالب بی اساس ادعاهای بی دلیل و مغالطه‌ها.

در ص ۳۹۵ می‌نویسد:

واذل عزیزنا.

در اصل روایت اینطور است و اذلّ عزیزنا بکربلا و ایشان بکربلا را انداخته است و معنا کرده است.

در ص ۳۹۸ می‌نویسد:

انّ الله ابتلانا...

مدرک این خطبه که نویسنده مکرراً بآن تمسک کرده است همان کتاب نور العین کذائی است و لهوف هم بعقیده ایشان از او گرفته است.

در ص ۳۹۸ می‌نویسد:

لکه ننگ

اینجا نویسنده ننگین شدن یزید را از خسارات بر اسلام و مسلمین حساب کرده است زیرا در ابتدای بحث می‌گوید ص ۳۹۲ آثار زیانبخش این تجاوز حکومت پسر معاویه بامام و اسلام فراوانست ۴ لک ننگ. چقدر اشتباه است!؟

در ص ۴۰۱ می‌نویسد:

اینک به بعضی از آثار ثمر بخش قیام جوانمردانه امام حسین علیه السلام اشاره می‌کنیم.
اصلاً صحبتی از اینکه تشیع رهین قیام امام علیه السلام است در بین نیاورده و فقط دو سه مطلب را مختصراً تعقیب کرده است.

بخش سوم

شهید آگاه و جاوید
حسین بن علی علیه السلام
یا
بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید

چند یادآوری

لازم است پیش از اینکه خوانندگان گرامی این بخش را مطالعه کنند به این نکات توجه داشته باشند:

یادآوری اول

چون به چاپ اول کتاب شهید جاوید اعتراض شد که فرضیه مطرح شده در این کتاب با علم و آگاهی حضرت حسین علیه السلام به شهادت او در همین سفر کربلا سازش ندارد مؤلف شهید جاوید در چاپ دوم به بعد و نیز در اعلامیه‌ای جداگانه نام گروهی از علما و کتابهایشان را ذکر کرده و گفته:

«از سخنان علمای شیعه در کتابهایی که نام برده شد معلوم می‌شود همه آنان قبول دارند که قسمتی از علوم مختص به خداوند است و در اختیار پیغمبر و امام نگذاشته است».

اینکه امامان علیهم السلام قسمتی از علوم را ندانند و بگوئیم آن قسمت مختص به خداوند است یا بدانند و بگوئیم همان قسمت را هم خداوند در اختیار آنان گذاشته، در بحث و گفتگوی ما هیچ اثری ندارد زیرا از ادله و قرائن فراوان استفاده می‌شود که در خصوص این مورد سیدالشهداء علم به شهید شدن در این سفر را داشته، چه علم او نسبت به بقیه موارد بدون استثنا باشد یا استثنا هم داشته باشد.

و حتی برخی معتقدند که اگر ما علم به غیب امامان را انکار کنیم و یا از آن

صرف نظر کنیم و امام حسین علیه السلام را یک فرد معمولی بشمار آوریم باز قرائن جوری بوده که آن حضرت علم به شهادت در این سفر را داشته و یا لا اقل ظن قوی به شهادت داشته است.

و در هر سه صورت:

۱- علم او به غیب استثنا ندارد.

۲- علم او به غیب موارد استثنا (که خداوند در اختیار او نگذاشته باشد) دارد.

۳- اصلاً او علم به غیب و علم از راه‌های غیر عادی ندارد.

هر کدام را بگوییم فرضیه شهید جاوید که حضرت با امید به پیروزی برای تشکیل حکومت به عراق رفت درست نیست، زیرا در این فرضیه علم یا ظن به پیروزی باید باشد و امام حسین علم یا ظن به عدم پیروزی داشته است.

یادآوری دوم

مؤلف شهید جاوید در شهید جاوید و جاهای دیگر گفته است «فقط بر اساس فرضیه مطرح شده در کتاب شهید جاوید، قیام امام حسین می‌تواند برای دیگران الگو و سرمشق باشد و بر اساس احتمالات و اقوال دیگر قیام آن حضرت یک وظیفه شرعی بوده و قابل پیروی نیست.

این سخن هم واقعیت ندارد زیرا بر اساس اقوال دیگر حتی قول به اینکه امام علیه السلام به قصد شهادت به سوی عراق رفته است هم، داستان کربلا آموزنده روح فداکاری در راه خدا است زیرا وقتی شیعیان امام حسین بدانند که آن حضرت به امر خدا خود را بخطر انداخته و از شهادت استقبال کرده است، از او درس می‌گیرند و هر جا خدا و رسول و امام و مراجع تقلید امر به فداکاری و از جان گذشتگی کردند به پیروی از آن امام شهید قیام و اقدام می‌نمایند و جان خود را فدای دین خدا و نصرت دین خدا می‌کنند و در طول سیزده قرنی که از

وقوع این داستان می‌گذرد همواره واقعه کربلا به عنوان درس فداکاری بازگو می‌شده است مثال روشن و نزدیک آن، امام خمینی و نهضت مبارک اوست. آن روز که آن بزرگوار خود را بخطر انداخت و در حالی که احتمال قوی می‌داد در راه مخالفت با شاه و آمریکا شهید شود و احتمال اینکه بتواند در زمان حیات خود طاغوت را سرنگون کند بسیار ضعیف بود از امام حسین این درس را آموخته بود که در مواردی باید یک عالم و یک پیرو امام حسین خود را بخطر بیاندازد و از جان خود بگذرد و از این راه دین خدا را حراست نماید. آن روز که امام خمینی رضوان الله علیه می‌گفت (و یا فریاد می‌زد) من شصت و سه سال عمر کرده‌ام و جدم هم شصت و سه سال عمر کرد معنایش چه بود؟! آیا جز این معنی را داشت که مرا از خطر اعدام و شهادت ترسانید من آماده شهادتم. مثال دیگر آن به وفور در دفاع مقدس هشت ساله ملت ایران قابل لمس است و چه بسا جوانان و عزیزان ما با پیروی از سیدالشهداء خود را به خطر انداختند و با علم به شهادت، اقدام کردند.

مگر این صدا در جانمان طنین انداز نیست که می‌گویند:

حسین حسین شعار ما است	شهادت افتخار ماست
نهضت ما حسینی است	رهبر ما خمینی است

این چه سخن نادرستی است که بگوییم هر که غیر از فرضیه شهید جاوید را بگوید قیام امام حسین علیه السلام را از سرمشق بودن، خارج کرده است. بله اگر فرضیه شهید جاوید صحیح باشد قیام امام حسین علیه السلام فقط برای کسانی که یار و یاور لازم را داشته باشند و بتوانند تشکیل حکومت دهند و یا با یار و یاور لازم بتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند می‌تواند سرمشق باشد و در بقیه موارد که بسیار فراوان است نمی‌تواند الگو باشد.

یاد آوری سوم

در کتاب شهید جاوید گاهی به «اتمام حجّت» توجه شده است. مثلاً در یک جا می‌نویسد:

نکته قابل ملاحظه این است که اقدام امام برای تشکیل حکومت اسلامی و برچیدن حکومت ظلم دارای جنبه اتمام حجّت نیز هست و به تعبیر دیگر انجام مسؤولیت است و هم اتمام حجّت... ولی باید توجه داشت که اقدام سید الشهداء سلام الله علیه برای تسخیر عراق تنها به منظور اتمام حجّت نبود بلکه دارای دو جنبه بود یعنی هم فکر احیای اسلام از راه برگرداندن خلافت بود و هم اتمام حجّت.

و نیز در نامه مرحوم آیه الله حاج سید ابوالفضل زنجانی که در آغاز چاپ دوم شهید جاوید و در بخش سوم این کتاب درج شده ایشان مؤلف شهید جاوید را به مسأله اتمام حجّت توجه داده است.

اما با این حال گویا نویسنده شهید جاوید، از «اتمام حجّت» برداشت صحیحی ندارد و لذا در طول بحث و تحقیق، در مواردی که باید با همین «اتمام حجّت» سؤال و یا اشکال را پاسخ دهد، سؤال و اشکال را وارد دانسته است. برای نمونه به این اعلامیه از ایشان که در پایان شهید جاوید (چاپ دوم) درج شده توجه کنید.

توجه، توجه

کسانی که می‌گویند: امام حسین علیه السلام وقتی که به حر بن یزید فرمود: من بر می‌گردم واقعاً قصد برگشتن نداشت و پیشنهاد برگشتن آن حضرت صوری و ظاهری و باصطلاح برای اتمام حجّت بود. آیا این افراد می‌گویند: حر بن یزید در این جلوگیری از برگشتن امام گناه نکرده بلکه فقط قصد و خیال گناه کرده چون امام واقعاً نمی‌خواست به حجاز برگردد پس جلوگیری حر بن یزید واقعاً

جلوگیری نبوده بلکه خیال و قصد جلوگیری بوده مثل اینکه کسی ظرف آبی را بخیال اینکه شراب است بخورد این گناه نیست بلکه قصد گناه است آیا درباره «حر» هم می‌گویند فقط قصد گناه کرده و به اصطلاح علمی تجرّی نموده است؟! اگر چنین است پس آیا این گفتار «حر» که از امام می‌پرسد: «آیا توبه من قبول می‌شود؟» اشتباه است؟ چون او گناه نکرده تا احتیاج به توبه داشته باشد و امام باید به «حر» بفرماید: تو گناه نکرده‌ای بلکه تنها قصد گناه کرده‌ای چون من واقعاً قصد برگشتن نداشتم در این صورت این جواب امام را که به «حر» می‌فرماید: «توبه تو قبول می‌شود» چگونه باید تفسیر نمود؟

توضیح واضح

اگر اداره صحیح یک خانواده به نظر مدیر خانواده بستگی به همکاری سائر اعضاء خانواده داشته باشد، چند فرض پیش رو است:

- ۱ - مدیر خانواده یقین داشته باشد که همکاری لازم را انجام خواهند داد.
 - ۲ - احتمال ضعیف بدهد که آنان همکاری نکنند.
 - ۳ - پنجاه در صد احتمال عدم همکاری بدهد.
 - ۴ - ظنّ و ظنّ قوی داشته باشد که همکاری نمی‌کنند.
 - ۵ - علم و اطمینان داشته باشد که به وظیفه خود عمل نمی‌کنند.
- فقط در فرض اوّل صحیح نیست که مدیر خانواده به آنها بگوید: با شما اتمام حجّت می‌کنم اگر کمک نکنید نظام خانواده ما بهم می‌ریزد زیرا جای به کار بردن جمله «اتمام حجّت» نیست.
- اما در فرض‌های دیگر حتی آنجا که علم دارد آنان وظیفه خود را انجام نمی‌دهند اتمام حجّت کردن درست است.

در موضوع بحث ما با اینکه سید الشهداء علیه السلام می‌داند حرّ نمی‌گذارد او برگردد از باب اتمام حجّت می‌گوید: بگذار برگردیم، و برگشتن وظیفه ظاهری

حضرت سید الشهداء است که حرّ مانع آن می‌شود. پس حرکاری را که حرام بوده انجام داده، و سیدالشهداء علیه السلام هم می‌دانسته که او این حرام را انجام می‌دهد و در عین حال اتمام حجّت کرده است.

آری حضرت سیدالشهداء در صورت عمل نکردن حرّ به وظیفه خود و معصیت کردن، وظیفه دیگری دارد و از اوّل هم می‌داند که در اینجا انجام وظیفه اوّل او به مانع بر می‌خورد و باید وظیفه دوم خود را انجام دهد.

پس نباید کسی بگوید اگر می‌داند حرّ به کلام او ترتیب اثر نمی‌دهد، اتمام حجّت معنی ندارد یا بگوید پس اصلاً وظیفه او برگشتن نبوده و حرّ هم گناهی نکرده است.

و این‌ها همه در صورتی است که دلیل محکمی بر اینکه حضرت سیدالشهداء پیشنهاد بازگشت به مدینه را داده، داشته باشیم. و به گفته طبری در ج ۷ ص ۲۸۱ و روایت امالی شیخ صدوق ص ۹۴ و مطلب منقول از نور الابصار شبلخی توجه نکنیم زیرا در این کتاب‌ها آمده است که حرّ به حضرت سیدالشهداء عرض کرد: برگردید و آن حضرت پذیرفت.

یادآوری چهارم

همانطور که پیشتر گفته شد این بخش، همان کتاب «بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید» می‌باشد که اینجانب در سال ۱۳۵۰ ش در ردّ کتاب شهید جاوید، تألیف و منتشر ساخته است و اکنون بدون آنکه آنرا تکمیل کرده باشم به همان صورت با تصرفاتی جزئی منتشر می‌سازم.

چون آقای صالحی در کتاب عصای موسی به خیال خود، این کتاب را رد کرده است. ردّ ایشان با پاسخ‌های اجمالی بنده در بخش بعدی درج شد تا گمان نشود که پاسخ‌های ایشان مورد قبول اینجانب قرار گرفته است و نیز گفته نشود «سکوت علامت رضا است».

شهید آگاه و جاوید حسین بن علی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

یکی از موضوعاتی که از زمان‌های پیش مورد سؤال قرار گرفته این است که آیا امام حسین علیه السلام هنگام حرکت بسوی عراق می‌دانست که در این سفر و در همین سال در کربلا شهید می‌شود؟

در این کتاب پاسخ این سؤال را با استفاده از یکی از تألیفات پراح علامه بزرگوار و مجاهد مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین (مؤلف کتاب ارجمند «المراجعات» و ده‌ها کتاب تحقیقی و علمی دیگر که از این راه به مکتب تشیع خدمات شایانی کرده است) داده، و نیز در مواردی که احتیاج به توضیح داشته، توضیحاتی داده شده است.

مرحوم سید شرف الدین در کتاب «المجالس الفاخرة»^۱ می‌نویسد: امام حسین علیه السلام با علم به این که کشته می‌شود به طرف عراق حرکت کرد و برای این موضوع دلیل‌هایی ذکر می‌کند و ما در این کتاب تعدادی از دلیل‌های ایشان را

۱ - چاپ سال ۱۳۳۲ ق در صیدا ص ۴۸ به بعد. این کتاب پس از وفات مؤلف در سال ۱۳۸۶ ق در نجف به صورت دیگری چاپ شده است.

به علاوه برخی دلیل‌های دیگر به شرح زیر ذکر می‌کنیم:

- ۱- حدیث ان‌الله قدشاء ان یراک قتیلاً
- ۲- خطبه خط الموت علی ولد آدم
- ۳- حدیث ام سلمه
- ۴- داستان فرشته‌ها
- ۵- خواب امام حسین علیه السلام در کنار قبر پیغمبر
- ۶- حدیث من لحق بی استشهد
- ۷- جواب امام علیه السلام به ابن زبیر
- ۸- جواب امام علیه السلام به عبدالله جعفر و یحیی بن سعید
- ۹- خواب امام علیه السلام در قصر بنی مقاتل
- ۱۰- گفتگوی امام علیه السلام با فرزدق
- ۱۱- حدیث جعفر بن سلیمان
- ۱۲- حدیث ابی هرة
- ۱۳- حدیث عمرو بن لودان
- ۱۴- حدیث علی بن زید
- ۱۵- خبر منزل عذیب
- ۱۶- خبر منزل زباله
- ۱۷- روایت طبری شیعی
- ۱۸- روایت کامل الزیارات
- ۱۹- روایت‌ها هنا مناخ رکابنا
- ۲۰- گفتار امام علیه السلام در عصر روز تاسوعا

۱ - ان الله قد شاء ان يراك قتيلا

سید ابن طاووس در کتاب لهوف می‌نویسد:

و رویت من کتاب اصل لاحمد بن الحسین بن عمر بن یزید (بریده) الثقة بالاسناد عن ابی عبد الله قال سار محمد بن الحنفیة الى الحسین فی اللیلة التي اراد الخروج صبیحتها عن مكة فقال: یا اخي ان اهل الکوفة من قد عرفت غدر هم بايک و اخيک و قد خفت ان يكون حالک کحال من مضى فان رأيت ان تقيم فانک اعز من فی الحرم و امنعه. فقال: یا اخي قد خفت ان یغتالنی یزید بن معاویة فی الحرم فأكون الذي یستباح به حرمة هذا البيت. فقال له ابن الحنفیة فان خفت ذلك فسر الى اليمن او بعض نواحي البر فانک امعن الناس به ولا یقدر علیک. فقال: انظر فیما قلت. فلما کان فی السحر ارتحل الحسین فبلغ ذلك ابن الحنفیة فاتاه فاخذ زمام ناقته التي ركبها فقال: یا اخي الم تعدنی النظر فیما سألتک؟ قال: بلی. قال: فما حداک علی الخروج عاجلاً؟ فقال: اتانی رسول الله بعد ما فارقتک فقال: یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلا. فقال له ابن الحنفیة: انا لله و انا الیه راجعون فما معنی حملک هؤلاء النساء معک وانت تخرج علی مثل هذه الحال؟ قال: فقال له: قد قال لی: ان الله قد شاء ان یراهن سبايا و سلم علیه و مضى.^{*۱}

یعنی از کتاب «اصل» احمد بن حسین بن عمر بن یزید (بریده) که شخص ثقة

و مورد اطمینانی است بسندی که در آن کتاب است از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنم که گفت: در آن شبی که حسین بن علی علیه السلام می‌خواست صبح آن از مکه خارج شود محمد حنفیه نزد وی رفت و گفت: ای برادر تو اهل کوفه را می‌شناسی که با پدر و برادرت بی وفائی کردند و من می‌ترسم با تو هم همان طور رفتار کنند اگر تصمیم بگیری درمکه بمانی تو در حرم خدا عزیزترین و محفوظ‌ترین افراد هستی. گفت: می‌ترسم یزید بن معاویه باخداعه و نیرنگ در اینجا مرا بکشد و احترام خانه خدا به سبب من از بین برود. محمد حنفیه گفت: اگر از این مطلب می‌ترسی به یمن یا بعضی از نواحی «بُر» برو که آنجا محفوظ‌ترین افراد خواهی بود و کسی بر تو ظفر نمی‌یابد. گفت: درباره آنچه تو گفتی فکری می‌کنم. سحر بود که خبر به محمد بن حنفیه رسید که امام علیه السلام حرکت کرد محمد آمد و مهار نافه امام علیه السلام را گرفت و گفت: مگر شما وعده ندادید که درباره آنچه من گفتم فکر کنید؟ فرمود: چرا گفت: پس چرا با عجله دارید از مکه بیرون می‌روید؟ گفت: بعد از آنکه از تو جدا شدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای حسین بیرون برو که خدا خواسته است ترا کشته ببیند. محمد حنفیه گفت: پس شما که با این حال می‌روی پس چرا این زنان را با خود می‌بری؟ امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خدا خواسته است که این زن‌ها را اسیر ببیند. آنگاه خدا حافظی کرد و رفت.

همانطور که توجه دارید این روایت دلالت دارد بر این که امام حسین علیه السلام از همان هنگام حرکت می‌دانست که در این سفر کشته می‌شود و خانواده او هم اسیر می‌گردند.

تذکر:

نویسنده محترم کتاب شهید جاوید به روایتی که ذکر شد چند اشکال کرده است ما اصل اشکالات و پاسخ آنها را ذکر می‌نمائیم:

اشکال اول

طبق آنچه طبری می نویسد:

اقبل الحسين بن علي باهله من مكة و محمد بن الحنفية بالمدينة قال فبلغه خبره و هو يتوضأ في طست قال فبكي حتى سمعت وكف دموعه في الطست^۱.*
اصلاً محمد حنفیه هنگام حرکت امام علیه السلام در مکه نبوده، بلکه در مدینه بوده است، بنابراین ممکن نیست چنین گفتگویی بین امام علیه السلام و محمد حنفیه در مکه هنگام حرکت امام علیه السلام واقع شده باشد.

پاسخ:

اولاً ابن جوزی همین مطلب را اینطور نقل می کند: لما بلغ ابن الزبير عزمه دخل عليه و قال له لو اقمتم ههنا بايعناك فانت احق من يزيد و ابيه و كان ابن زبير اسر الناس بخروجه من مكة و انما قال له هذا لثلاث ينسبه الى شيء آخر. ولما بلغ محمد بن الحنفية مسيره و كان يتوضأ و بين يديه طست فبكي حتى ملاه من دموعه و لم يبق بمكة الا من حزن لمسيره^۲.*

بنابر ظاهر این نقل، محمد حنفیه در مکه بوده است.

علاوه سیوطی در کتاب اسد الغابه می نویسد که محمد حنفیه هنگام حرکت امام علیه السلام در مکه بوده است:

سار من المدينة الى مكة فاتاه كتب اهل الكوفة و هو بمكة فتجهز فنهاه جماعة منهم اخوه محمد بن الحنفية و ابن عمرو بن عباس و غيرهم فقال: رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في المنام و امرني بامر فانا فاعل ما امر.^۳*

۱ - تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷

۲ - تذکره ابن جوزی ص ۱۳۷

۳ - * اسد الغابه ۲/۲۰

ثالثاً خود این نقل طبری دلیل است بر اینکه سفر امام علیه السلام با قرائن پیروزی توأم نبوده است و گر نه معنا ندارد وقتی خبر حرکت امام به محمد حنفیه می‌رسد این قدر متأثر شده و باشدت‌گریه کند زیرا سفری که قرائن فتح و پیروزی با آن باشد همه را خوشحال و مسرور می‌کند نه متأثر و گریان.

و چون همانطور که در بالا گفته شد این نقل طبری با نقل اسد الغابه سیوطی و تذکره ابن جوزی معارض است از نظر تاریخی هم ارزش ندارد. و نمی‌تواند موجب ضعف روایت لهوف که از «اصل» یکی از بزرگان شیعه نقل شده گردد.

اشکال دیگر:

طبق روایت کامل الزیارات محمد حنفیه هنگام حرکت امام حسین علیه السلام در مکه نبوده است.

عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال: كتب الحسين بن علي من مكة الى محمد بن علي: بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسين بن علي الى محمد بن علي و من قبله من بني هاشم اما بعد فان من لحق بي استشهد و من لم يلحق لم يدرك الفتح و السلام.^{۱*}

پاسخ:

امام علیه السلام از ماه شعبان تا ماه ذیحجه در مکه بود و چون در این روایت تاریخ نوشتن نامه ذکر نگردیده لذا نمی‌دانیم که آن حضرت این نامه را در چه تاریخی نوشته اما برای جمع این روایت و روایت لهوف می‌توانیم بگوئیم: که امام علیه السلام این نامه را نیز در مکه نوشته و تا غیر از محمد حنفیه سایر بنی هاشم هم در جریان قرار گیرند.

ممکن است گفته شود که امام علیه السلام قبل از رسیدن نامه مسلم علیه السلام تصمیم بر حرکت به طرف کوفه نداشت تا برای بنی هاشم این نامه را بنویسد.
در جواب می‌گوئیم:

اولاً امام علیه السلام او همان وقتی که معاویه مرد می‌دانست که به طرف عراق خواهد رفت و ثانیاً طبق نوشته همین نویسنده محترم امام علیه السلام پس از رسیدن نامه مسلم با اینکه تصمیم گرفته بود به طرف کوفه برود اما باز در حدود ۸ یا ۱۴ روز در مکه ماند یعنی از بیست و چهارم یا آخر ذیقعد که نامه مسلم به آن حضرت رسید تا هشتم ذیحجه باز در مکه ماند^{۱*}. بنابر این چه مانعی دارد که امام علیه السلام پس از رسیدن نامه مسلم و هنگام حرکت هم حضوری با محمد حنفیه صحبت کرده باشد هم آن نامه را برای محمد حنفیه و بنی هاشم نوشته باشد و بودن محمد در مکه مانع این نیست که حضرت نامه را به عنوان او بنویسد.

تذکر لازم:

روایت دیگری هم از حیث سند و هم از حیث مضمون با روایت کامل الزیارات تفاوت دارد در کتاب بصائر الدرجات^{۲*} و رسائل مرحوم کلینی و دلائل الامامه طبری^{۳*} نقل شده است که آن روایت هم با روایت لهوف هیچ تعارض و منافات دارد. اما نویسنده کتاب شهید جاوید این روایت را اشتباها با روایت کامل الزیارات یکی دانسته و گفته است با روایت لهوف منافاتی ندارد.

اما اصل روایت:

ایوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن مروان بن اسمعیل (ابی اسمعیل نسخه

۱* - به شهید جاوید ص ۲۶۱ رجوع شود.

۲* - ص ۴۸۱ چاپ حروفی

۳* - ص ۷۷

(دلائل) عن حمزة بن حمران عن ابي عبدالله عليه السلام (عن ابي جعفر عليه السلام نسخه دلائل) قال ذكرنا عنده خروج الحسين عليه السلام و تخلف ابن الحنفية فقال: يا حمزة اني سأحدثك في هذا بحدیث لا تسأل عنه بعد مجلسنا هذا انّ الحسين عليه السلام لما فصل متوجها الى العراق دعا بقرطاس و كتب:

بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسين بن علي الى بني هاشم. اما بعد فانه من لحق بي منكم استشهد و من تخلف عني لم يبلغ الفتح و السلام.
سند روایت کامل زیارات این طور است:

ابن قولویه عن ابيه و جماعة مشايخه عن سعد بن عبدالله عن علي بن اسمعيل و محمد بن الحسين عن محمد بن عمرو بن سعيد عن عبدالله بن بكير عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام.

توجه دارید که این سند، با سند روایت آن سه کتاب کامل مغایر است. و دیگر اینکه روایت آن سه کتاب از امام صادق عليه السلام است. (در دلائل الامامه که نوشته است عن ابي جعفر به قرینه نقل بصائر و رسائل کلینی باید گفت اشتباهی از نسخا شده است.) و روایت کامل زیارات از حضرت باقر عليه السلام می باشد.
وانگهی متن روایت کامل زیارات با روایت آن سه کتاب فرق دارد زیرا روایت کامل زیارات نامه امام عليه السلام را فقط به نام محمد حنفیه از مکه نقل می کند اما در روایت بصائر و رسائل و دلائل، نامه به عنوان بنی هاشم نوشته شده است.

دیگر اینکه روایت کامل زیارات، نامه را از مکه نقل می کند و روایت آن سه کتاب از خارج شهر، هنگامی که حضرت در مسیر راه عراق قرار گرفت. پس معلوم شد که روایت کامل زیارات با روایت بصائر الدرجات و رسائل کلینی و دلائل الامامة یکی نیستند.

و در هر حال این روایت هم مثل روایت کامل زیارات با روایت «ان الله شاء» تعارض و منافاتی ندارد.

توضیح اینکه:

نامه امام حسین علیه السلام «من لحق بی استشهاد و من لم یلحق لم یدرک الفتح» نامه خصوصی و احوالپرسی نیست بلکه در حقیقت یک اعلامیه‌ای است که حضرت برای عموم مردم نوشته است گاهی به عنوان محمد حنفیه و بنی هاشم و گاهی هم به عنوان بنی هاشم و این قبیل اعلامیه‌ها و نامه‌ها را چون باید همه مردم ببینند و بخوانند، هیچ مانعی ندارد که مکرراً نوشته شده باشد یعنی یک مرتبه چند روز قبل از حرکت از مکه به مدینه و مرتبه دیگر از خارج شهر مکه (یا احتمالاً خارج شهر مدینه) به مکه یا مدینه نوشته شده باشد.

و این موضوع مثل این است که یک مرجع بزرگ مثل آیه الله العظمی امام خمینی در خود شهر یا از خارج از شهر نامه‌ای به عنوان مدرسان حوزه علمیه بنویسد.

معنای این نامه این نیست که مدرسان در حوزه علمیه نیستند و آقا برای آنها نامه نوشته است بلکه با اینکه در حوزه هستند نامه یعنی اعلامیه‌ای به نام آنها نوشته است تا هم خود آنها و هم سایر طلاب از موضوعی که مثلاً پیش آمده است مطلع باشند.

بنابر این در این روایت هیچ گونه دلیلی بر اینکه محمد حنفیه هنگام حرکت امام حسین علیه السلام در مکه بوده است نیست و در نتیجه با روایت «ان الله شاء» هیچ تعارض و منافاتی ندارد.

اشکال سوم:

این روایت می‌گوید امام حسین علیه السلام هنگام سحر از مکه کوچ کرد و این درست نیست زیرا که طبری نوشته است امام علیه السلام هنگام ظهر از مکه خارج شد.

پاسخ:

ما ابتدا عین عبارت طبری را نقل می‌کنیم سپس بی‌اعتباری آن را توضیح می‌دهیم.

قال ابو مخنف: قال ابو جناب يحيى بن ابي حية عن عدی بن حرملة الاسدي عن عبد الله بن سليم والمذري بن المشمعل الاسديين قالا: خرجنا حاجين من الكوفة حتى قد منامكة فدخلنا يوم التروية فاذا نحن بالحسين و عبد الله بن الزبير قائمين عند ارتفاع الضحى فيما بين الحجر و الباب....

فما زالا يتناجيان حتى سمعنا دعاء الناس راثحين متوجهين الى منى عند الظهر قالا: فطاف الحسين بالبيت و بين الصفا و المروة و قصّ من شعره و حلّ من عمرته ثم توجّه نحو الكوفة و توجّهنا نحو الناس الى منى ^۱.*

توجه دارید که در این نقل عبدالله بن سلیم و مذری بن مشمعل می‌گویند: هنگام ظهر امام علیه السلام به طرف کوفه رفت و ما به طرف منی اما به این عبارت طبری توجه کنید:

ابو مخنف عن ابي جناب عن عدی بن حرملة عن عبد الله بن سليم و المذري قالا اقبلنا حتى انتهينا الى الصفاح فلقينا الفرزدق بن غالب الشاعر فواقف حسينا فقال له اعطاك الله سؤلک و املكك فيما تحب فقال له الحسين...

ثم حرّك الحسين راحلته فقال: السلام عليك ثم افترقا^{*۱}.
 همان دو نفری که در عبارت بالا می‌گفتند ما به طرف منی رفتیم در این عبارت با همان سند ابی مخنف عن ابی جناب عن عدی بن حرملة می‌گویند: ما با امام حسین بودیم و در منزل صفاح که منزل اول (یا به نقل طبری و کامل منزل دوم بین مکه و عراق است) دیدیم فرزدق با امام علیه السلام ملاقات کرد. اگر اینها به طرف منی رفته‌اند پس دنبال امام حسین علیه السلام چه می‌کردند؟ ممکن است کسی بگوید شاید قصد حج داشته‌اند ولی منصرف شده و همراه امام حسین آمده باشند.

پاسخ:

طبری با همین سند از همین دو نفر نقل می‌کند که حبشان را به جا آوردند و در منزل زرود^{*۲} به امام ملحق شدند عبارت طبری این است.
 قال ابو مخنف حدثني ابو جناب الكلبي عن عدی بن حرملة الاسدي عن عبد الله بن سليم و المذري بن المشمعل الاسديين قالوا لما قضينا حجنال لم يكن لنا همة الا اللحاق بالحسين في الطريق لننظر ما يكون من امره و شأنه فاقبلنا ترقل بنا ناقتانا مسر عین حتی لحقناه بزرود^{*۳}.

و چون سند این سه نقل کاملاً یکی است می‌فهمیم که یا خود این دو نفر یا یکی از راویان قبلی خلاف واقع گفته‌اند و در نتیجه به هیچکدام از این سه نقل نمی‌توان اعتماد کرد. پس نتیجه این شد که مدرک ظهر حرکت کردن امام حسین که فقط نقل طبری است و نویسنده کتاب شهید جاوید چند جا که به این

*۱ - تاریخ طبری ۲۷۷/۷

*۲ - زرود نام مکانی است بین مکه و عراق بعد از ثعلیبه.

*۳ - تاریخ طبری ۲۹۱/۷

مطلب تمسک کرده است فقط مدرکش همین عبارت طبری بوده است^{۱*} اعتبار ندارد زیرا فهمیدیم که یکی از راویان این نقل خلاف گفته است بنابراین خیلی کم لطفی است که کسی این نقل بی اعتبار را دلیل دروغ بودن روایت «ان الله شاء» قرار دهد.

علاوه بر اینها بر فرض که دلیل داشته باشیم که امام علیه السلام هنگام ظهر از مکه خارج شدند باز دلیل بر بی اعتباری روایت «ان الله شاء» نمی شود. زیرا کاروانی که تقریباً دوست نفر زن و مرد و بچه بلکه بیشتر بوده اند و عده زیادی هم می خواستند هنگام حرکت با آنان ملاقات و خداحافظی کنند و نیز عده ای می خواستند که آنها را از سفر منصرف نمایند چنین کاروانی چه مانعی دارد که با این که سحر حرکت کرده تا حوالی ظهر معطل شود؟ بخصوص که طبق این نقل امام علیه السلام می خواسته طواف و سعی هم بجا آورد.

اشکال چهارم:

طبق نقل مورخان در مکه شبی به امام حسین نگذشته است که قصد داشته باشد صبح آن به سوی کوفه حرکت کند چون در تواریخ نوشته اند که امام حسین روز هشتم ذیحجه احرام حج بست تا مثل حجاج دیگر به عرفات برود ولی ناگهان احساس خطر کرد... و به سوی کوفه حرکت فرمود و این حرکت هنگام ظهر بود نه صبح اما روایت «ان الله شاء» می گوید محمد حنفیه در شبی که امام قصد داشت صبح آن از مکه حرکت کند به حضور آن حضرت رفت پس این روایت چون با گفته مورخان منافات دارد اعتباری ندارد.

* ۱ - به شهید جاوید ص ۱۳۲ و ۱۴۱ رجوع شود

پاسخ:

طبق دو روایت که در کتاب و سائل الشیعه ابواب العمرة از کافی و تهذیب و استبصار نقل شده است و یکی از آن دو روایت به گفته صاحب جواهر و دیگران از حیث سند صحیح است امام علیه السلام در آن اصلاً قصد حج نداشته و احرام حج نبسته بوده است و فقط می خواسته در ماه ذیحجه عمره ای را بجا آورد و ایام حج از خانه خدا خارج شود و شاید سرّش این بوده که همه مردم از حرکت او مطلع و آگاه شوند و ضمناً در ایام حج در خانه خدا خونس ریخته نشود.

اینک اصل دو روایت^{*۱}

۱ - علی بن ابراهیم عن ابیه و عن محمد بن اسمعیل عن الفضل بن شاذان عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن رجل خرج فی اشهر الحج معتمراً ثم خرج الی بلاده قال: لا باس و ان حج من عامه ذلک و افرد الحج فلیس عیه دم و ان الحسین بن علی علیه السلام خرج یوم الترویة الی العراق و کان معتمراً.

۲ - علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسمعیل بن مرار عن یونس عن معاویه بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام من این افترق المتمتع و المعتمر؟ فقال: ان المتمتع مرتبط بالحج و المعتمر اذا فرغ منها ذهب حیث شاء و قد اعتمر الحسین علیه السلام فی ذی الحجة ثم راح الترویة الی العراق و الناس یروحون الی منی و لا باس بالعمرة فی ذی الحجة لمن لا یرید الحج.
سند این روایت صحیح است.

*۱ - وسائل الشیعه ج ۱۰ ص ۲۴۶ چاپ بیست جلدی

علاوه بر این دو روایت از تاریخ طبری هم استفاده می شود که امام علیه السلام قصد حج و ماندن ایام حج را نداشته است زیرا می نویسد:

ان حسینا لما اجمع المسیر الی الکوفه أتاہ عبد اللہ بن عباس فقال: یا بن عمّ انک قد ارجف الناس انک سائر الی العراق فبین لی ما انت صانع قال انی قد اجمعت المسیر فی احد یومی هذین ان شاء اللہ تعالیٰ^۱.

معلوم است که امام علیه السلام این کلام را یا روز هشتم فرموده یا قبل از آن زیرا روز نهم که حضرت در مکه نبود. و چه روز هشتم فرموده باشد چه قبل از آن، معلوم می شود که آن حضرت قصد حج و ماندن تا روز دوازدهم نداشته است زیرا اگر قصد ماندن داشت نباید روز هشتم یا هفتم به ابن عباس بگوید: امروز یا فردا می روم بلکه باید بفرماید بعد از ایام حج می روم^۲.

ضمناً معلوم باشد اینکه نویسنده کتاب مذکور نوشته اند همه مورخان می گویند امام علیه السلام روز هشتم احرام حج بست درست نیست و ایشان مدرکی جز ارشاد مفید معرفی نکرده اند و واضح است که نمی توان بنقل ارشاد که در این قسمت فقط جنبه تاریخی دارد و دلالت آن هم روشن نیست از روایت صحیحی که در سه کتاب از اصول اربعه شیعه نقل شده است دست برداشت.

۱ - تاریخ طبری ۲۷۳/۷

۲ - مگر بگوییم قبلاً قصد حج داشته و از آن منصرف شده و پس از انصراف، گفتگوی او با ابن عباس انجام شده است.

اشکال پنجم:

این روایت می‌گوید في الليلة التي اراد الخروج صبيحتها در صورتی که طبری می‌نویسد حرکت امام عليه السلام هنگام ظهر بود. پس این هم یکی از شواهد عدم اعتبار روایت لهوف می‌باشد.

پاسخ:

اولاً گفته شد که این نقل هیچ اعتباری ندارد (در اشکال سوم بیانش گذشت) و ثانیاً «صبيحة» به معنای فردا است نه به معنای صبح در مقابل ظهر شاهد این مطلب این که طبری از امام سجاده عليه السلام نقل می‌کند که فرمود: انی جالس في تلك العشية التي قتل ابی في صبيحتها^{*۱}. و حال آن که امام عليه السلام به نقل طبری نماز ظهر را خواند و سپس شهید شد^{*۲}.

نویسنده محترم کتاب مذکور هم در ص ۳۰۳ به فرمایش امام چهارم تمسک کرده است زیرا آنجا که به شعر «یا دهرافّ لك من خلیل» اشاره کرده است مدرکش همین نقل طبری است.

و شاهد دیگر اینکه صاحب عقد الفرید می‌نویسد: عن الزهری انه قال الليلة التي قتل الحسين في صبيحتها لم يرفع حجر في بيت المقدس الا وجد تحته دم عبط^{*۳}.

می‌بینیم که کلمه صبيحة را هم امام چهارم عليه السلام و هم زهری و هم سایرین، به معنای فردا استعمال کرده‌اند پس این اشکال هم به روایت لهوف وارد نیست.

*۱ - تاریخ طبری ۳۲۳/۷

*۲ - تاریخ طبری ۳۴۷/۷

*۳ - عقد الفرید ج ۴ ص ۳۸۶

اشکال ششم:

این حدیث معنای صحیح و قابل قبولی ندارد زیرا که شاء چه تشریعی باشد و چه تکوینی در این مورد معنای صحیحی ندارد.

پاسخ:

حدیث معنای بسیار واضح و روشنی دارد چه شاء را تشریعی بگیریم چه تکوینی (که البته هر دو هست) اگر تشریعی بگیریم معنایش این است که خدا امر کرده است که امام حسین علیه السلام با اینکه علم دارد کشته می شود قیام کند و در مقابل ظلم و ستم ایستادگی نماید تا کشته شود مثل اصحاب امام حسین علیه السلام در برابر امام حسین می ایستند و هر تیری که به طرف آن حضرت می آید به جان خود می خرنند و نیز مثل اینکه علی علیه السلام در میدان جنگ پروانه وار دور وجود رسول اکرم می گردد، و هر آسیب و صدمه ای که می خواهد متوجه رسول اکرم شد به جان خود قبول می کند و مثل اینکه در بعضی از موارد تقیه نیست و انسان باید در آن موارد ایستادگی کند گرچه به قیمت جان او تمام شود. و در تمام این موارد به امر خدا ایستادگی می کنند و از شهادت استقبال می نمایند.

و اگر شاء را تکوینی بگیریم باز اشکالی ندارد.

زیرا بزرگترین دلیل بر اینکه داستان کربلا خواسته تکوینی خدا بوده است همان واقع شدن آن است زیرا ماشاء الله کان و مالم یشاء لم یکن. و اینکه این نویسنده محترم می گوید اگر شاء تکوینی باشد این با کلمه «اخرج» مناسب نیست زیرا معنا ندارد به امام بگویند چون خدا مقدر کرده است تو کشته شوی بیرون برو و کمک کن که تقدیر الهی درباره تو جاری گردد. این گفته ایشان هم درست نیست و «اخرج» در اینجا مثل امر به «دعا» است که اهل تحقیق می گویند خود دعا در سلسله علل قرار می گیرد و همان طور که امر به دعا کردن با مقدر بودن

منافات ندارد اینجا هم امر به خارج شدن با مقدر بودن هیچ گونه منافاتی ندارد. برای فهمیدن معنای مشیت الهی لازم است به باب المشیه از اصول کافی با پاورق‌های ارزنده علامه طباطبائی و سایر کتاب‌های مربوط مراجعه کنیم تا این قبیل اشکالات از قلم یا بیان ما سر نزنند.

به این روایات توجه فرمایید:

١- على بن ابراهيم عن ابيه عن علي بن معبد عن واصل بن سليمان عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: امر الله و لم يشاء و لم يأمر. أمر ابليس ان يسجد لآدم و شاء ان لا يسجد و لو شاء لسجد و نهى آدم عن اكل الشجرة و شاء ان ياكل منها و لو لم يشاء لم ياكل.

٢- عن ابي الحسن عليه السلام ان الله ارادتين ومشيئتين ارادة حتم و ارادة عزم ينهى و هو يشاء و يامر و هو لا يشاء نهى آدم و زوجته ان ياكلا من الشجرة و شاء ذلك.

٣- عن ابي بصير قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام شاء و اراد و قدر و قضى قال نعم قلت و احث قال لا^١.*

قال العلامة الطباطبائي في ذيل هذه الاحاديث:

الحب حُبّان: حبّ تکوینی يتعلق بوجود الشيء من حيث هو وجوده، وحبّ تشريعی يتعلق بالشيء من حيث هو حسن جميل ولا يتعلق بالقبح ابداً.

حاصل این که خدا امام حسین را امر کند به دفاع از دین و ایستادگی و در مقابل دشمن تا حد جانبازی، و نهی کند یزید را از کشتن امام حسین هر دو درست است.

وهذا الفعل لها جهتان وحيثتان: قتل من يزيد وشهادة من الحسين و شاء الله الشهادة تشريعاً ولم يشاء القتل تشريعاً و شاء القتل والشهادة تكويناً و لا منافاة ولا اشكال.

به عبارت دیگر شاء تشریعی باشد صحیح است و معنایش این است که خداوند به امام حسین علیه السلام امر می‌کند که با نبودن شرائط فتح و غلبه باید به کربلا بروی و با لشکر یزید به جنگی، زیرا این جنگ گرچه ظاهراً مغلوبیت دارد اما در نتیجه فتح اسلام خواهد بود. مثل اینکه به یک مسلمان می‌گویند اگر تقیه نکنی و حاضر به سب و لعن پیامبر نشوی و کشته شوی مانعی ندارد اینجا رخصت است و گاهی واجب می‌شود و اگر غلط باشد، تجویز و رخصت هم باید غلط باشد.

و جمله‌ای که مؤلف شهید جاوید از لهوف در ص ۱۰ نقل کرده: انما التعبّد بالقتل من ابلغ درجات السعادة^{۱*}.

و جمله‌ای که از مرحوم علامه نقل شده: ان تکلیفه علیه السلام مغایر لتکلیفنا فجاز ان یکون بذل مهجته الشریفة فی ذات الله کما یجب علی المجاهد الثبات و ان کان ثباته ینفی الی القتل.

و جمله‌ای که شیخ طوسی در تلخیص از بعض اصحاب نقل می‌کند: من الاصحاب من اجاز ذلک و قال لا یمتنع ان یتعبّد بالصبر و الصبر علیه حسن و الثواب علیه جزیل بل ربما کان اکثر فان مع العلم بحصول القتل لا محالة الصبر اشق منه اذا جوّز الظفر و بلوغ الغرض.

معنایش همین است که خدا امر می‌کند به امام حسین که به عراق برود با اینکه می‌داند کشته می‌شود و شرائط فتح نیست.

۲- خطبه خط الموت علی ولد آدم

سید ابن طاووس در لهوف می نویسد:

روی انه علیه السلام لما عزم علی الخروج الی العراق قام خطیباً فقال: الحمد لله ما شاء الله و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله. خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما او لهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کأنی باوصالی تنقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملأن منی اکراشاً جوفاً و أجربة سغباً لا محیص عن یوم خط بالقلم رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابین لن تشذ عن رسول الله صلی الله علیه و آله لحمته و هی مجموعة له فی حظيرة القدس تقرّ بهم عینه و ینجز بهم وعده من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباحاً ان شاء الله تعالی.^{*۱}

یعنی امام علیه السلام پس از حمد و ثنا و درود، گفت: مرگ برای پسران آدم همچون گردن بند باشد بر گردن زنان جوان و چه بسیار مشتاق دیدار گذشتگان خود هستیم. جایی برای کشته شدن من اختیار شده است که من به آن می رسم. گویا می بینم اعضای بدن خود را که گرگهای بیابان ها میان نوایس و کربلا پاره پاره می کنند و شکم های گرسنه و تهی خود را از من پر می کنند. از آن روزی که خدا مقدر کرده است نمی توان فرار کرد، رضای خدا رضای ما اهل بیت است بر

بلای الهی صبر می‌کنیم و خدا مزد صبرکنندگان را به ما می‌دهد پاره تن پیغمبر و نزدیکان او در حظيرة القدس (بهشت) با او باشند و چشم پیغمبر به ایشان روشن می‌شود و هر کس حاضر است در راه ما جانبازی کند و خویشتن را برای دیدار خدا آماده کرده برای کوچ کردن آماده باشد که من بامداد (فردا) بخواست خدا کوچ خواهم کرد.

هر کس یک بار این خطبه امام علیه السلام را بخواند می‌یابد که چیزی را که حسین علیه السلام پیش‌بینی نمی‌کرد زنده ماندن خویش بود بلکه یقین داشت که در این راه کشته می‌گردد.

نویسنده محترم کتاب مذکور راجع به این خطبه هم چند اشکال مطرح کرده است که ما هر کدام را با جوابش ذکر می‌کنیم.

اشکال اول:

این خطبه را خوارزمی باسند یکه به امام سجاد علیه السلام منتهی می‌شود با کمی اختلاف در حوادث روز عاشورا نوشته است.^{۱*}

پاسخ:

خوارزمی از امام سجاد نقل نکرده که امام حسین علیه السلام این خطبه را در روز عاشورا خواند تا با نقل سید بن طاووس مخالف باشد بلکه فقط خود خوارزمی این خطبه را در حوادث روز عاشورا نوشته است و اگر ایشان در جمله «و خیر^{۲*} لی مصرع انا لاقیه» دقت کرده بود و همچنین به جمله «کأنی باوصالی تتقطعها عسلان الفلوات بین التواویس و کربلا» برخورد کرده بود هیچگاه این خطبه را

۱* - مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵.

۲* - در مقتل خوارزمی: و ان لی...

در حوادث روز عاشورا ذکر نمی‌کرد.

خلاصه آنچه خواریزمی باسند منتهی بامام سجاد نقل کرده است اصل خطبه می‌باشد اما اینکه خطبه مربوط به چه تاریخی است راجع به آن در این روایت چیزی ذکر نشده است و فقط خود خواریزمی در اثر برخورد نکردن به نقل دیگر که صدرش «لما عزم علی الخروج الی العراق قام خطیباً» را دارد خیال کرده است که مربوط به روز عاشورا است البته همانطور که در بالا گفتیم اگر دقت بیشتری در خود خطبه می‌کرد متوجه می‌شد که مربوط به روز عاشورا نیست و نباید در حوادث عاشورا ذکر شود.

اشکال دوم:

در آخر خطبه خط الموت جمله فانی راحل مصباحاً ذکر شده است، یعنی من صبح حرکت می‌کنم و این با نقل طبری که می‌گوید امام علیه السلام حوالی ظهر روز هشتم ذیحجه حرکت کرد منافات دارد پس حتماً این خطبه را حضرت در مکه نخوانده است.

پاسخ:

اولاً در جواب اشکال سوم مربوط به حدیث «ان الله شاء» گفته شد که این نقل طبری اعتبار ندارد (به بیانی که گذشت)
و ثانیاً کلمه صبح و صبیحه و مصباحاً بمعنای (فردا) زیاد استعمال شده و می‌شود و همانطور که قبلاً گفتیم طبری از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند:
قال: انی جالس فی تلك العشیة التي قتل ابی فی صبیحتها.^{۱*}
و نیز صاحب عقد الفرید می‌نویسد: اللیلة التي قتل الحسین فی صبیحتها لم

يرفع حجر في بيت المقدس الا وجد تحته دم عبيط^{*۱}
و همچنین شیخ مفید در ارشاد عین عبارتی که در بالا از طبری نقل شد نقل کرده است

و مرحوم محدث قمی در نفس المهموم از قطب راوندی نقل می‌کند:
عن الثمالي قال قال علي بن الحسين: كنت مع ابي في الليلة التي قتل في
صبيحتها فقال لأصحابه هذا الليل فاتخذوه جنة.^{*۲}
با این که امام عليه السلام بعد از ظهر شهید شد به این نقل‌ها و استعمالات کلمه
«صبيحه» هیچ کس اشکال نکرده است از این جهت می‌فهمیم که کلمه صباح و
صبيحه و مصبحا به معنای فردا استعمال می‌شود چنانکه در لغت فعلی عرب هم
صبحا به معنای فردا زیاد استعمال می‌شود. و العرف بیابک

اشکال سوم:

اگر فرض کنیم که امام حسین ده سال بعد شهید می‌شد در این صورت آیا
خطبه خط الموت صحیح نبود و با واقع منطبق نمی‌شد؟ بدون تردید در این
صورت نیز خطبه امام صحیح بود و با واقع منطبق می‌شد.

پاسخ:

اگر فقط جمله «خط الموت علی ولد آدم» و بعضی جملات شبیه به آن را
بینیم و از بقیه خطبه صرف نظر کنیم و آن را نادیده بگیریم گفتار نویسنده
محترم ممکن است پذیرفته شود اما هر کس جمله «و کأني باوصالي تتقطعها
عسلان الفلوات بين النواويس و كربلا» و جمله «من كان باذلاً فينا مهجته» را در

*۱ - عقد الفريد، ج ۴، ص ۳۸۶.

*۲ - نفس المهموم، ص ۱۳۹.

نظر داشته باشد یقیناً این گفته را (که امام علیه السلام اگر ده سال بعد شهید شده بود باز این خطبه صحیح بود) نمی‌پذیرد زیرا این سخن مثل این می‌ماند که کسی بگوید جمله «من لحق بی استشهد» که امام در حدیث دیگر فرموده است معنایش این است که هر کس به من ملحق شود کشته می‌شود اما در یک سفر و یک سال و یک جنگ دیگر. این طور معنا کردن خیلی کم لطفی و بی لطفی است.

ضمناً اینجا تذکر یک نکته لازم است که اگر امام علیه السلام از کشته شدن خود در این سفر بی اطلاع بود بلکه شرائط فتح و پیروزی را موجود می‌دید چرا این قدر روحیه اصحاب و یاران خود را تضعیف می‌کرد در قیامی که یقین بفتح و غلبه باشد باید سایرین را هم دلداری بدهند و تشجیع کنند تا همه در این راه کمک کنند نه اینکه بفرماید من کشته می‌شوم هر کس با من بیاید کشته می‌شود و یا در معرض کشته شدن است تا در نتیجه کسی نباید مگر آنهایی که صد در صد از جان گذشته باشند.

تذکر دیگر

نویسنده محترم کتاب مذکور می‌گوید امام علیه السلام شب هشتم قصد نداشت که صبح آن به طرف کوفه حرکت کند بلکه می‌خواست مثل سایر مردم احرام حج ببندد و به عرفات برود و اعمال حج را بجا آورد پس معلوم می‌گردد که این خطبه را در مکه نخوانده است.

پاسخ این اشکال هم پیشتر داده شد که طبق دو روایت که در کتاب تهذیب و استبصار و کافی است امام علیه السلام در آن سال قصد حج نداشت و فقط می‌خواست در ذیحجه عمره مفرده‌ای بجا آورد و حرکت کند.

۳- حدیث ام سلمه

در کتاب «اثبات الوصیة» حدیثی بدین صورت نقل شده:

لما عزم الحسين على الخروج الى العراق بعد ان كاتبه اهل الكوفة و وجه مسلم بن عقيل اليهم على مقدمته فكان من امره ما كان و اراد الخروج بعثت اليه ام سلمة اني اذكرك الله يا سيدى ان لا تخرج قال: و لم؟ قال: سمعت رسول الله يقول: يقتل الحسين ابني بالعراق و اعطاني من التربة في قارورة امرني بحفظها و مراعاة ما فيها فبعثت اليها و الله اني لمقتول لامحاله فاين المفر من قدر الله المقدور ما من الموت بدّ و اني لاعرف اليوم و الساعة و المكان الذي اقتل فيه و اعرف مكان مصرعى و البقعة التي ادفن فيها و اعرفها كما اعرفك...^{*۱}

یعنی بعد از آن که مردم عراق با امام حسین علیه السلام مکاتبه کردند و امام، مسلم بن عقیل را به سوی آنان فرستاد هنگامی که خود آن حضرت می خواست به عراق برود ام سلمه به او پیغام داد که به طرف عراق مرو چون من از رسول خدا شنیدم که می گفت فرزندم حسین در عراق کشته می شود و یک شیشه خاک به من داد و فرمود آن را نگاه دارم و مراقب خاک در شیشه باشم امام به ام سلمه پیغام داد من حتماً کشته خواهم شد و از تقدیر خدا نمی توان فرار کرد و از مرگ چاره ای نیست و من روز و ساعت و مکانی را که در آن کشته می شوم می دانم و جای دفن خود را می شناسم چنانکه ترا می شناسم...

*۱- اثبات الوصیة ص ۱۲۶، چاپ سنگی.

این روایت در خرائج^{۱*} و بحار^{۲*} هم با اختلاف جزئی نقل شده است و با اینکه اثبات الوصیه و خرائج از مدارک بحار است مرحوم علامه مجلسی این حدیث را از کتاب دیگری غیر از این دو کتاب نقل می‌کند پس مدرک این روایت سه کتاب است

از این حدیث هم بخوبی استفاده می‌شود که حسین علیه السلام می‌دانسته که در این سفر کشته می‌شود نویسنده محترم کتاب مذکور نسبت به این روایت هم سه اشکال مطرح کرده است که ما هر کدام را با جواب آن ذکر می‌کنیم.

اشکال اول:

این نقل سند ندارد و به اصطلاح مرسله است.

پاسخ:

اولاً باید معلوم باشد که روایت مرسله با روایتی که سندش ذکر شده باشد و ضعیف باشد فرقی ندارد در صورتیکه نویسنده محترم در تمام مطالبی که از تاریخ طبری و سایر تواریخ نقل کرده حتی یک مورد آن سند صحیح (یعنی در کتب رجال توثیق شده باشد ندارد) پس این اشکال بخود ایشان هم وارد است. و ثانیاً ما پس از ذکر همه روایات راجع به سند خواهیم گفت که کثرت روایات ما را از سند بی‌نیاز می‌کند و جواب این اشکال را آنجا می‌دهیم.

اشکال دوم:

زنده بودن ام سلمه هنگام حرکت امام از مکه معلوم نیست تا این مذاکرات بین ام سلمه و امام واقع شده باشد.

۱* - خرائج، چاپ سنگی رحلی، ص ۱۹۴.

۲* - جلد دهم چاپ سنگی.

پاسخ

تا آنجا که ما تتبع و تفحص کرده ایم ۲۰- روایت از کتب خاصه و عامه پیدا کرده ایم که دلالت دارد بر اینکه ام سلمه تا سال وقوع حادثه کربلا زنده بوده است که دو روایت از آن بیست روایت در کتاب کافی شریف است و ما همان دو روایت را اینجا نقل می کنیم و آدرس بقیه روایات را هم می نویسیم تا هر که مایل باشد مراجعه کند.

۱- عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن علی بن الحکیم عن سیف بن عمیرة عن ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الحسین صلوات الله علیه لما صار الى العراق استودع ام سلمة رضى الله عنها الكتب و الوصية فلما رجع علی بن الحسین دفعتها الیه^{۱*}

مرحوم علامه مجلسی در کتاب مرآت العقول فرموده اند این روایت (حسنة) است.^{۲*}

۲- محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن صفوان بن یحیی عن ابن مسکان عن حجر عن حرمان عن ابی جعفر قال سألته عما يتحدث الناس انه دفعت الى ام سلمة صحيفة مختومة فقال: ان رسول الله لما قبض ورث علی علیه السلام علمه و سلاحه و ما هناك ثم صار الى الحسن ثم صار الى الحسین علیهما السلام فلما خشینا ان نغشی استودعها ام سلمة ثم قبضها بعد ذلك علی بن الحسین علیه السلام، قال: فقلت نعم ثم صار الى ابيک ثم انتهى الیک و صار بعد ذلك الیک قال نعم^{۳*}

قال المجلسی فی مرآت: الرواية حسنة و معنی و خشینا ان نغشی خشینا ان

۱* - کافی، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲* - مرآت العقول، ج ۱، ص ۲۲۷، چاپ سنگی.

۳* - کافی، ج ۱، ص ۲۳۵.

نستشهد في كربلا فيقع في ابدى الاعدى او يأخذوا منا قهراً عند ضعفنا*^۱
و بقیه روایات به ترتیب در کتابهای زیر است.

- ۱- امالی مفید چاپ نجف ص ۱۸۹
- ۲- امالی صدوق چاپ سنگی ص ۸۴
- ۳- امالی شیخ طوسی ص ۱۹۹ چاپ سنگی تهران
- ۴- باز امالی شیخ طوسی ص ۱۹۹ چاپ سنگی تهران
- ۵- انوار النعمانیه ج ۳، ص ۲۴۱ چاپ جدید
- ۶- دلائل الامامه طبری شیعی چاپ نجف ص ۷۳
- ۷- ارشاد مفید ص ۲۳۵ چاپ آخوندی
- ۸- امالی صدوق ص ۸۵ کامل الزیارات ص ۹۳- ابن نما ۵۹
- ۹- اسد الغابه ج ۲ ص ۲۲ ذخائر العقبی ص ۱۴۸
- ۱۰- سیرتنا و سنتنا علامه امینی ص ۴۶ با سه طریق از سه کتاب المعجم الکبیر طبرانی، تاریخ الشام ابن عساکر، الکفایه گنجی
- ۱۱- سیرتنا و سنتنا علامه امینی ص ۷۲ به نقل از نظم الدرر
- ۱۲- طرائف ابن طاووس ص ۳۰ به نقل از مسند احمد و غایه المرام ص ۲۸۸ به نقل از مسند احمد
- ۱۳- سیرتنا و سنتنا علامه امینی ص ۵۳ به نقل از مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۶۲
- ۱۴- سیرتنا و سنتنا ص ۵۲
- ۱۵- صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۶۶
- ۱۶- اثبات الوصیه ص ۱۲۵
- ۱۷- بحار به نقل از بعض الكتب ج ۴۴ ص ۳۳۱

*۱- مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱۸- خرائج ص ۱۹۴ چاپ ملحق به اربعین مجلسی
آیا این بیست روایت که دو تای آن هم با سند خوب در کافی نقل شده است
برای اینکه به زنده بودن ام سلمه تا هنگام وقوع حادثه کربلا اطمینان پیدا کنیم
کافی نیست؟

تذکر:

این ۲۰ روایت از حیث سند و متن با هم مختلف هستند و نباید گمان شود
که یکی دو روایت است و در کتابهای متعدد نقل شده است و برای اطمینان
بیشتر لازم است بخود احادیث مراجعه شود.

در مقابل این همه روایت نویسنده محترم کتاب مذکور به گفتار یکی دو نفر
از عامه اعتماد کرده است در صورتی که گفتار این افراد که گفته اند ام سلمه سال
۵۹ از دنیا رفته است در بین خود عامه مورد انتقاد قرار گرفته است.
صاحب الاصابه می نویسد:

قال الواقدي: ماتت ام سلمة في شوال سنة ۵۹ و صلى عليها ابوهريرة. و قال
ابوحيان: ماتت في آخر ۶۱ بعد ما جاءها انعى الحسين بن علي. و قال ابن ابي
خثيمة: توفيت في خلافة يزيد و قال ابو نعیم: ماتت سنة ۶۲ و هي من آخر
امهات المؤمنين موتاً قلت بل هي آخرهن موتاً.

سپس روایتی که بر زنده بودن ام سلمه تا بعد از سال ۶۰ دلالت دارد از
صحیح مسلم نقل می کند و می گوید:

وكان كله يدفع قول الواقدي انه ماتت في سنة ۵۹ و ليس قوله بجيد^۱
یعنی قول واقدی که گفته است ام سلمه در سال ۵۹ وفات کرده است با
وجود آن اقوال، مدفوع است.

۱- الاصابة، ج ۴، ص ۴۴۰ و ۴۰۸، چاپ مصر ۱۳۵۸ ق.

و احتمال می دهیم که برای اینکه اثبات کنند ابوهریره بر ام سلمه نماز خوانده است و از این راه برای ابوهریره کذائی شخصیتی اثبات کنند این حرف را زده باشند.

زیرا در طبقات می نویسد: ماتت ام سلمة زوج النبي ﷺ في سنة ۵۹ فصلی علیها ابوهریره^{*۱}

و در ترجمه ابوهریره هم می نویسد: هو صلی علی عایشة فی شهر رمضان سنة ۵۸ و هو صلی علی ام سلمة فی شوال سنة ۵۹ ثم توفي ابوهریره بعد ذلك في هذه السنة في آخر خلافة معاوية^{*۲}

علاوه صاحب طبقات به نقل تذکره ابن جوزی^{*۳} چنین می گوید:
عن ام سلمة لما بلغها قتل الحسين عليه السلام قالت: او قد فعلوها ملأ الله بيوتهم و قبورهم ناراً ثم بكت حتى غشى عليها.
و نیز ابن جوزی می نویسد: روی ابن سعد (کاتب الواقدی) أنها قالت: لعن الله اهل العراق.

این دو عبارت زنده بودن ام سلمه را می رساند پس معلوم می شود که واقدی هم در مرگ ام سلمه در سال ۵۹ جازم نبوده است.

* * *

*۱ - طبقات، ج ۸، قسمت اول ص ۶۷، چاپ لیدن.

*۲ - طبقات، ج ۴، ص ۶۴.

*۳ - تذکره، ص ۱۵۱.

اشکال سوم:

اگر بگوئیم معنای این حدیث این است که امام از همان مکه به قصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است پس چرا مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد و چرا و چرا.

پاسخ:

نویسنده محترم کتاب مذکور در اعلامیه‌ای که پس از انتشار کتاب منتشر نمودند نوشته‌اند که منافات ندارد امام علیه السلام بداند در همین سفر شهید می‌شود ولی در عین حال موظف باشند طبق مجاری عادی عمل کنند. فقط چون ایشان کلمه «قصد» را به جای «علم» بکار می‌برند موجب اشتباه می‌گردد زیرا ما طبق این روایات می‌گوئیم: امام علیه السلام می‌دانست که کشته می‌شود و با این علم به طرف عراق حرکت کرد.

۲- داستان فرشته‌ها

ابن طاووس رحمه الله به نقل از کتاب مولد النبی ﷺ و مولد الاوصیاء علیهم السلام
شیخ مفید می نویسد:

باسنده (المفید) الی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام قال:
لما سار ابو عبد الله الحسین بن علی صلوات الله علیهما من مکه (من المدینه)
لقیه افواج من الملائکه المسومین و المردفین فی ایدیهم الحراب علی نجب من
نجب الجنة فسلموا علیه و قالوا: یا حجة الله علی خلقه بعد جده و ابيه و اخیه ان
الله عز و جل امد جدک رسول الله ﷺ بنا فی مواطن كثيرة و ان الله امدک بنا.
فقال لهم: الموعد حفرتی و بقعتی التي استشهد فیها و هی کربلا فاذا وردتها
فاتونی. فقالوا: یا حجة الله ان الله امرنا ان نسمع لک و نطیع فهل تخشى من عدو
يلقاک فنکون معک! فقال: لاسبیل لهم علی و لایلقونی بکریهة او اصل الی
بقعتی. و اتته افواج من مؤمنی الجن فقالوا له یا مولانا نحن شیعتک و انصارک
فمرنا بما تشاء فلوا مرتنا بقتل کل عدولک و انت بمکانک لکفیناک ذلك.
فجزاهم خیراً و قال لهم: اما قرأتُم کتاب الله المنزل علی جدی رسول الله ﷺ فی
قوله:

﴿قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم﴾^۱ فاذا

قمت فی مکانی فبما یمتحن هذا الخلق المتعوس و بماذا یختبرون و من ذایکون ساکن حفرتی و قد اختارها الله تعالی لی یوم دحا الارض و جعلها معقلاً لشیعتنا و محبینا تقبل اعمالهم و صلواتهم و یجاب دعاءهم و تسکن شیعتنا فتکون لهم اماناً فی الدنیا و فی الآخرة^{۱*}.

علامه مجلسی در ترجمه این حدیث اینطور می نویسد:

بسنند معتبر از حضرت صادق روایت کرده اند:

چون حضرت سیدالشهداء^{علیه السلام} از مکه (از مدینه) بیرون رفت فوجهای بسیاری از ملائکه با علامتهای محاربه و نیزه ها در دست، و بر اسبهای بهشتی سوار، بر سر راه آن حضرت آمدند و سلام کردند و گفتند: ای حجت خدا بر جمیع خلایق بعد از جد و پدر و برادر خود بدرستی که حق تعالی جد تو را در موطن بسیار بما مدد و یاری کرد اکنون ما را یاری تو فرستاده است. حضرت فرمود: وعده گاه ما و شما آن موضعی است که حق تعالی برای شهادت و دفن من مقرر فرموده است و آن کربلا است چون به آن بقعه شریفه برسم نزد من آئید ملائکه گفتند: ای حجت خدا هر حکمی که خواهی بفرما که اطاعت می کنیم و اگر از دشمن می ترسی ما همراه توئیم و دفع ضرر ایشان از تو می کنیم حضرت فرمود ایشان ضرری بمن نمی توانند رسانند تا به محل شهادت خود برسم...

از این روایت هم علم امام^{علیه السلام} به اینکه در این سفر کشته می شود استفاده می گردد.

نویسنده محترم کتاب مذکور درباره این حدیث هم چند اشکال عنوان نموده است.

اشکال اول:

چون مرحوم نجاشی که شاگرد شیخ مفید است در کتاب رجال خود فهرست تالیفات شیخ مفید را نوشته و در حدود صد و هفتاد کتاب از او نام برده و کتابی بنام «مولد النبی» برای شیخ مفید نام نبرده است ما احتمال می‌دهیم که این کتاب از شیخ مفید نباشد و اشتباهاً به ایشان نسبت داده شده باشد.

پاسخ:

شیخ الاسلام زنجانی در مقدمه کتاب اوائل المقالات شیخ مفید چاپ تبریز در تعداد تالیفات شیخ مفید ۱۴ کتاب به شرح زیر نام می‌برد که نجاشی در رجال خود ذکر نکرده است.

۱- المسائل التي سألها عنه محمد بن الرملی الحائری

ابن ادریس در سرائر، آن را یاد کرده است

۲- مسألة في النص^{۱*}. ذکر في اول بعض نسخها سألني القاضي الباقلاني.

۳- المسائل السروية المعروفة التي سألها عنه سيد شريف فاضل بسارية

مازندران.

۴- المسائل العكبيرة.

۵- مسألة مفردة في معنى الاسلام.

۶- شرحه على كتاب اعتقاد الامامية للشيخ الصدوق.

۷- الافصاح في الامامة.

شیخ طوسی در فهرست، آن را یاد کرده است.^{۲*}

* ۱ - در رجال نجاشی «مسألة في النص الجلی» یاد شده است. و شاید برخی از این مسائل در رجال نجاشی به عنوان دیگر ذکر شده باشد.

* ۲ - در نسخه‌های خطی رجال نجاشی «الافصاح» هست.

۸- کتاب عقود الدین. در شرع اعتقادات، آن را نام برده است.^{*۱}

۹- کتاب الوعد و الوعد.

در آخر المسائل السرویه آن را یاد کرده است.^{*۲}

۱۰- کتاب الباهر فی المعجزات.^{*۳}

۱۱- کتاب فی مسألة الصلاة التي نسبت الى ابي بكر في مرض النبي ﷺ.

در المسائل العکبریه آن را یاد کرده است.

۱۲- کتاب حدائق الرياض.

۱۳- کتاب الاختصاص.

۱۴- کتاب مولد النبي و الاوصياء.

سید بن طاووس در کتاب اقبال ص ۵۹۸ و در کتاب فرج المهموم ص ۲۲۴

و در کتاب لهوف آن را یاد و مطالبی از آن نقل کرده است.

و نیز بعضی از کتابها که شیخ طوسی در فهرست ذکر کرده است در رجال

نجاشی نیست مثل: «رسالة في الفقه الى ولده» و «كتاب الميز في الامامة» و

«المسائل المثورة»^{*۴} و همچنین «كتاب مناسك المزار»^{*۵} که خود شیخ در

ارشاد ص ۲۳۶ به آن اشاره کرده است در رجال نجاشی نیست و از گفته شیخ

طوسی برمی آید که بسیاری از تألیفات مفید در رجال نجاشی ذکر نشده است.

*۱- شاید «عقود الدین» تصحیف عمود الدین باشد و این کتاب همان «الارکان فی دعائم الدین» باشد که در رجال نجاشی ذکر شده است.

*۲- در رجال نجاشی «الموضح فی الوعد» و «عمد مختصرة على المعتزلة فی الوعد» ذکر شده و شاید کتاب الوعد و الوعد یکی از دو کتاب مذکور باشد.

*۳- بعید نیست این کتاب همان کتاب «الزاهر فی المعجزات» باشد که در رجال نجاشی یاد شده است.

*۴- شاید مقصود مسائل پراکنده ای باشد که هر یک در رجال نجاشی با تعیین موضوع مسأله ذکر شده است.

*۵- شاید همان «المزار الصغیر» باشد که در رجال نجاشی مذکور است.

زیرا شیخ طوسی در فهرست می نویسد:
له قریب من مأتی مصنف یعنی شیخ مفید نزدیک به دوست تالیف دارد در
حالی که در رجال نجاشی فقط حدود صد و هفتاد کتاب ذکر شده است.
علامه حاج آقا بزرگ طهرانی در الذریعه کتابهایی را از شیخ مفید نام برده
است که در رجال نجاشی و فهرست شیخ و در مقدمه اوائل المقالات ذکر نشده
است مثل: مسار الشیعة.

بنابراین نبودن نام «مولد النبی» در رجال نجاشی دلیل بر اینکه این کتاب از
مفید نیست نمی باشد و گفتار سید ابن طاووس دلیل این است که کتاب مزبور از
تالیفات شیخ مفید است نبودن نام این کتاب در رجال نجاشی دلیل خلاف نیست
تا معارض کلام وی باشد.

اشکال دوم:

با اینکه شیخ مفید در ارشاد حوادث بین راه را حتی حوادث کوچک را
درج کرده از داستان فرشته ها و جن ها با اینکه جالب و چشم گیر است ذکر ی به
میان نیاورده است از این جهت هم ما تردید داریم که کتاب نام برده از شیخ
مفید باشد.

پاسخ:

اولاً شیخ مفید در ابتداء کتاب ارشاد می نویسد:
و بعد فانی مثبت بتوفیق الله و معونه ما سألت... و انا مجیبک الی ما سألت و
متحر و طالب فیه الایجاز و الاختصار^۱
پس معلوم می شود که شیخ مفید قصد نداشته است همه مطالب مربوطه را در
این کتاب نقل کند.

شاهد دیگر اینکه مفید ره در کتاب امالی خود مطالبی را ذکر کرده است که در ارشاد نیست مثلاً خطبه‌ای از حضرت زینب در کوفه نقل نموده و در ارشاد آن را نقل نکرده است.^{*۱}

و مرحوم ابن طاووس هم در فرج المهموم می‌نویسد:
کتاب مولد النبی للمفید و هو کتاب جلیل قد ذکر فيه من معجزات الائمة ما لم يذكره في کتاب الارشاد.^{*۲}

اشکال سوم:

مفید در مسائل عکبریه فرموده است:
و اما علم الحسین علیه السلام بان اهل الکوفة خاذلوه فلسنا نقطع ذلک.
پس چطور در کتاب دیگر خود این داستان را که دال بر علم است نقل می‌کند از این رو می‌فهمیم که این کتاب از مفید نیست.

پاسخ:

مفید در همین مسائل عکبریه می‌فرماید:
القول بان امیر المؤمنین کان عالماً علی التفصیل بوقت قتله فلم یات علیه اثر علی التحصیل
با اینکه خود ایشان در کتاب ارشاد که نویسنده محترم کتاب مذکور و همه قبول دارند از تالیفات مفید است در فصل اخبار غیبیه علی علیه السلام ص ۱۵۱ می‌نویسد.

وقوله علیه السلام فی اللیلة التي ضربه الشقی فی آخرها و قد توجه الی المسجد

*۱ - امالی مفید، ص ۱۹۰، چاپ نجف.

*۲ - فرج المهموم، ص ۲۲۴.

فصاح الاوز في وجهه و طردهن الناس عنه فقال اتركوهن فانهن نوائح.^{*۱}
و نیز می نویسد:

فلما خرج الى صحن داره استقبله الاوز في وجهه فجعلوا يطردونهن فقال:
دعوهن فانهن نوائح ثم خرج فاصيب عليه السلام.^{*۲}
و نیز می نویسد:

قال عليه السلام اني مقتول او قد اصبحت - الى ان قال - لامفر من الاجل فخرج الى
المسجد

و ايضاً قال ما كذبت و لا كذبت و انها الليلة وعدت بها.^{*۳}
از نویسنده کتاب مذکور می پرسیم مفید که در مسائل عکبریه آن طور
می فرماید در ارشاد چطور این روایات را نقل می کند؟!

اشکال چهارم:

اگر امام حسین می توانست با کمک فرشته ها دشمنان اسلام را نابود و اسلام
را زنده کند حتماً این کار را می کرد زیرا در این صورت معنای نپذیرفتن امام عليه السلام
کمک فرشتگان را (العیاذ بالله) بی اعتنائی امام نسبت به اسلام است.

پاسخ:

اولاً برای اینکه معلوم باشد روایت به این مضمون یکی نیست، به این روایت
اصول کافی توجه کنید:

عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن سيف
بن عميرة عن عبد الملك بن اعين عن ابي جعفر عليه السلام قال: انزل الله النصر على

*۱ - ارشاد، ص ۱۵۱.

*۲ - ارشاد، ص ۸.

*۳ - ارشاد، ص ۸.

الحسين بن علي حتى كان بين السماء والارض ثم خير: النصر اولقاء الله فاخبار لقاء الله^{*۱}

و نیز شیخ صدوق در امالی نقل کرده است:

عن ابان بن تغلب قال: قال ابو عبد الله الصادق عليه السلام ان اربعة آلاف ملك هبطوا يريدون القتال مع الحسين بن علي عليه السلام فلم يؤذن لهم في القتال فرجعوا في الاستيذان و هبطوا و قد قتل الحسين عليه السلام...^{*۲}

و نیز از کتاب عیون المعجزات روایتی به همین مضمون نقل شده است^{*۳} مرحوم مجلسی در ذیل روایت اصول کافی در مرآت العقول می نویسد: الرواية حسنة و الملائكة الذين نزلوا كانوا اربعة آلاف ملك على اكثر الاخبار و خمسين الف على بعضها.^{*۴}

و معنای این روایات این است که امام عليه السلام حاضر نشد از راههای غیر عادی و قدرتهای غیبی استفاده کند.

از نویسنده کتاب مذکور می پرسیم: آیا خداوند قدرت داشت که دشمنان اسلام را نابود کند یا نه اگر قدرت داشته است (که همه قدرت خدا را قبول دارند) چرا نکرد حتماً پاسخ می دهند که خدا خواسته است از راههای طبیعی و عادی مطالب انجام گیرد همین مطلب پاسخ ایشان است نسبت به امام عليه السلام که حجت خدا است و قدرت او قدرت خدا است.

یعنی طبق این روایات امام عليه السلام نخواست است از قدرتهای مافوق الطبیعه استفاده کند و هیچ اشکالی هم ندارد.

این قبیل اشکالات بی اساس از یک نویسنده فاضل خیلی جای تعجب است.

*۱ - کافی، ج ۱، ص ۲۶۰ و ۴۶۵.

*۲ - امالی صدوق، ص ۳۷۹.

*۳ - به منتخب الاثر، ص ۲۹۶، چاپ اول رجوع شود.

*۴ - مرآت العقول، ج ۱، ص ۳۹۴.

اشکال پنجم:

چون در این روایت نسبت دروغ به امام علیه السلام داده شده است پس از این جهت باید گفت: روایت دروغ است، توضیح این که در این روایت دارد که امام علیه السلام فرمود: «لا سیل لهم علی و لا یلقونی بکریهه او اصل الی بقعتی» و این یک دروغ صریح است زیرا پیش از رسیدن به کربلا حر بن یزید برای جلب فرزند پیغمبر آمد و خانواده امام را لرزاند و سرانجام از برگشتن امام علیه السلام به حجاز جلوگیری کرد و این از بزرگترین ظلم هائی است که قبل از رسیدن به کربلا بسط پیغمبر شده است...

پاسخ:

اولاً امام علیه السلام فرموده است: لا یلقونی نه لا یلقوا اهل بیتی. و ثانیاً اگر بنای رد حدیث نباشد به قرینه خارج باید بگوئیم معنای عبارت (همانطور که مرحوم مجلسی ترجمه کرده است) این است که: ایشان به من ضرری نمی توانند رسانید تا به محل شهادت خود برسیم (یعنی قبل از زمان و مکان مقرر و مقدر هیچ کس نمی تواند مرا بکشد) بر فرض که این معنا تا اندازه ای خلاف ظاهر باشد اما به قرینه قضایای خارج باید این طور معنا کرد چنانکه در بحث های استنباطی فقهی بنا بر همین است نه اینکه زود بگوئیم روایت دروغ است.

تذکر

نویسنده محترم کتاب مذکور اینجا پای کتاب نورالعین کذائى را به میان کشیده و از راه تضعیف آن کتاب خواسته است به این قبیل روایات اشکال کند و این خیلی کم لطفی است زیرا ما اصلاً به کتاب بی اصل و نسب نورالعین کاری

نداریم و هیچ مطلبی را که منفرداً ذکر کرده باشد معتبر نمی‌دانیم اما نمی‌توانیم بگوئیم: چون کتاب بی‌اعتباری است اگر در آن کتاب نوشت بسم الله الرحمن الرحيم این جمله هم اعتبار ندارد.

ضمناً معلوم باشد که اصلاً این داستان در کتاب نورالعین چاپ مصر که در اختیار ما می‌باشد نقل نشده است و ممکن است در نسخه‌های دیگر و در چاپ بمبئی به آن افزوده شده باشد.

۵- امام علیه السلام در کنار قبر پیغمبر خواب دید

شیخ صدوق در کتاب امالی می نویسد:

فلما كانت الليلة الثانية راح ليودع القبر فقام يصلي فاطال فنعس و هو ساجد فجاءه النبي صلى الله عليه وآله و هو في منامه فاخذ الحسين عليه السلام و ضمه الى صدره و جعل يقبل عينه و يقول بابي انت و كأني اراك مرملأً بدمك بين عصابة من هذه الامة يرجون شفاعتي ما لهم عند الله من خلاق يا بني انك قادم على ابيك و امك و اخيك و هم مشتاقون اليك و ان لك في الجنة درجات لاتناله الا بالشهادة. فانتهى الحسين عليه السلام من نومه باكياً فأتى اهل بيته فاخبرهم بالرؤيا. ^{۱*}

یعنی پیامبر در خواب به امام حسین علیه السلام فرمود: گویا می بینم که در بین دسته ای از این امت کشته می شوی و به خون خود رنگین می گردی پسر جان تو بر پدر و مادر و برادر خود وارد خواهی شد و آنها اشتیاق به دیدار تو دارند و برای تو در بهشت درجاتی است که به آن درجات نمی رسی مگر در صورتی که شهید شوی یعنی در برابر ظلم و ستم و بی دینی یزید قیام کنی و تا سرحد شهادت ایستادگی کنی تا کشته شوی.

نویسنده محترم کتاب مذکور درباره این حدیث هم اشکال هایی دارند.

اشکال اول:

این روایت را صدوق از کتاب ابوسعید حسن بن عثمان التستری که بگفته بعضی^{۱*} از عامه از راویان کذاب می باشد نقل کرده است.

پاسخ:

اولاً امالی چاپ امین الضرب که مورد مراجعه نویسنده شهید جاوید بوده است مراجعه و معلوم شد که ایشان اشتباه کرده اند زیرا صدوق این روایت را از کتاب زیادتستری نقل کرده است نه از کتاب ابوسعید تستری. و ابوسعید که در سند این روایت می باشد قید تستری ندارد و نمی توان گفت که او همان ابوسعید تستری است که به قول بعضی از عامه از راویان کذاب است.

و بر فرض که نسخه امالی دو جور باشد باز وجهی ندارد که ما یک طرف را مسلم گرفته و قضاوت کنیم، بله اگر از کتاب ابوسعید تستری باشد به گفته بعضی از عامه کذاب است.

اما اگر آن طور که صاحب قاموس الرجال^{۲*} احتمال داده است از کتاب زیاد بن خلیل تستری باشد به نوشته تاریخ بغداد او مورد اطمینان و وثوق می باشد.^{۳*}

۱* - بنقل الغدير از میزان الاعتدال و دو کتاب دیگر.

۲* - قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۱۲، چاپ اول.

۳* - تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۸۱.

آیه الله شبیری زنجانی فرموده اند: ناقل خبر بدون تردید ابوسعید سکری است و در نسخه چاپ امین الضرب، اشتباه رخ داده که موجب اشتباه مؤلف قاموس الرجال گشته است. اما تضعیف بعضی از عامه دلیل بر ضعف وی نیست اگر موجب تقویت وی نباشد به مدرک تضعیف به کتب عامه مراجعه شود.

اشکال دوم:

چون در این نقل مطالب بی اعتباری هم ذکر شده است پس این قسمت آن هم مورد اعتبار نخواهد بود.

پاسخ:

این روایت تقریباً هشت صفحه است و همانطوری که در بحث های فقهی و روایتی مکرراً اتفاق می افتد باید هر قسمت از روایت که معارض دارد کنار بگذاریم و بقیه آن را اخذ نمائیم و نباید گفتار یکی دو نفر مورخ را ما وحی منزل گرفته و به خاطر آن بگوئیم فلان روایت دروغ است. منتهی چیزی که بتوانیم بگوئیم این است که روایت را هم مثل نقل یکی از مورخین حساب کنیم: شما به الامامة و السياسة ابن قتیبه مراجعه کنید به بینید راجع به داستان کربلا چه حرفهای خلاف مشهوری دارد آیا می توانیم بگوئیم چون خلاف گفتار سایر مورخین است دروغ میباشد؟ مثلاً در الامامة و السياسة^{۱*} می نویسد:

ان یزید بن معاویه عزل خالد بن الحکم عن المدینة و ولاها عثمان بن محمد بن ابی سفیان الثقفی و خرج الحسین الی مکه...

و حال آنکه دیگران نوشته اند حاکم مدینه ولید بود نه خالد و نه عثمان.

اشکال سوم:

در این نقل این طور دارد که حاکم مدینه پس از رسیدن خبر مرگ معاویه و بیعت نکردن امام علیه السلام نامه ای به یزید نوشت که حسین علیه السلام بیعت نمی کند و یزید در جواب نوشت اگر بیعت نکرد سر او را برای من بفرستید.

* ۱ - الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱۶.

از روز مرگ معاویه تا ۲۸ رجب ۱۲ روز بیشتر نبود پس چطور ممکن است دوبار نامه بین یزید و ولید رد و بدل گردد (با در نظر داشتن فاصله مدینه تا شام).

و نیز ایشان می‌نویسند: که طبعاً نباید آن قدرها به امام مهلت بدهند که نامه برود و برگردد.

پاسخ:

اولاً مورخان می‌نویسند: قال هشام بن محمد مات معاوية في اول رجب من سنة ۶۰ و قال الواقدي مات معاوية للنصف من رجب و قال علي بن محمد مات معاوية لثمان بقين من رجب^۱*

و آن طوری که بعضی‌ها مثل سید ابن طاووس نوشته‌اند خروج حضرت از مدینه هم سوم شعبان بوده است.

اگر معاویه اول رجب مرده باشد و امام علیه السلام سوم شعبان از مدینه خارج شده باشد در طول این ۳۳ روز چه مانعی دارد که نامه دوبار بین یزید و ولید رد و بدل شده باشد؟

و اینکه نویسنده محترم کتاب مذکور می‌گوید طبعاً نباید به امام اینقدرها مهلت داده باشند، برعکس چون ولید مایل به کشتن امام علیه السلام نبود و طبق نوشته خود ایشان به نقل ارشاد مفید، می‌گفت:

و الله ما احب ان لي ما طلعت عليه الشمس و غربت عنه من مال الدنيا و ملكها و اني قتلت حسيناً سبحان الله اقتل حسيناً لما قال لا بايع و الله لا اظن ان امرأً يحاسب بدم الحسين خفيف الميزان عند الله يوم القيمة^۲*

* ۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹۸. تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶.

* ۲ - شهید جاوید، ص ۲۴.

کسی که این کلمات را می‌گوید طبعاً باید عجله نکند و دو مرتبه نامه بنویسد تا به بیند برای یزید تجدید نظری حاصل می‌شود یا نه در هر حال با دور بودن زمان و احتمالات فراوان که در بین است کسی که بخواهد با دلیل سخن بگوید نمی‌تواند با عجله و سریع حکم به دروغ بودن روایتی نماید

تذکر:

این روایت را از امالی نقل کردیم و از ذکر نقل ابن اعثم که در آنجا هم نویسنده محترم کم و بیش گرفتار اشتباهاتی شده است فعلاً خودداری می‌کنیم که کلام بدرازا نینجامد.

۶- حدیث من لحق بی استشهاد

ابن قولوبه در کتاب کامل الزیارات و صفّار در بصائر الدرجات و کلینی در رسائل به نقل لهوف و طبری شیعی در دلائل الامامه می نویسد که امام حسین به بنی هاشم نوشت.

اما بعد فان من لحق بی استشهاد و من لم یلحق لم یدرک الفتح.^{۱*}
یعنی هر کس به من ملحق شود شهید می شود و هر کس هم بماند و به من ملحق نشود به فتح و پیروزی نمی رسد
ظاهر این جمله امام علیه السلام این است که این سفر سفر شهادت و کشته شدن در راه خدا است و امام علیه السلام با علم به این موضوع به طرف عراق می رود.
نویسنده شهید جاوید راجع به این حدیث می گوید:
معنایش این است که هر کس به من ملحق شود احتمال دارد کشته شود و این مجاز است بقرینه مشارفت.

اگر در عبارت ایشان دقت کنیم می بینیم اولاً جمله «احتمال دارد» را از خود اضافه کرده اند و ثانیاً در معنای مجاز به قرینه مشارفت گرفتار اشتباه شده اند.
زیرا معنای «استشهاد» این نیست که «احتمال دارد کشته شود» بلکه معنای واضح آن این است «کشته می شود».

۱* - کامل الزیارات، ص ۷۵. بصائر ص ۴۸۱ و لهوف ص ۵۶ و دلائل ص ۷۷.

و مجاز مشارفت هم وقتی صحیح است که آن کار مشرف به انجام و در شرف وقوع باشد مثلاً کسی سرطان گرفته است و نزدیک به مرگ است و ۹۹ درصد احتمال مرگ او هست کسانی که به عیادت او می آیند درباره و می گویند بیچاره مرد. (یعنی مشرف به مرگ است).

اما اگر کسی سرما خورده باشد و یک درصد احتمال مرگ او باشد در هیچ لغت و زبانی درباره او واژه «مرگ» به قرینه مشارفت استعمال نمی شود. در حدیث مورد بحث اگر شرائط پیروزی فراهم بوده است پس احتمال مرگ و کشته شدن ضعیف بوده است و مجاز مشارفت معنا ندارد.

بله چون یکی دو نفر از اصحاب امام علیه السلام کشته نشده اند باید به این قرینه بگوئیم منظور امام این بوده است که غالب کسانی که همراه من می آیند کشته می شوند.

مثل اینکه می گویند: «من الف استهدف» یعنی هر کس کتابی تألیف کند مورد انتقاد قرار می گیرد معنای این عبارت این نیست که همه مؤلفین مورد انتقاد قرار می گیرند بلکه معنایش این است که غالب کسانی که کتاب می نویسند هدف انتقاد می شوند و همینطور جملات شبیه به آن.

و ممکن است بگوئیم معنای حدیث این است که هر کس به من ملحق شود در معرض شهادت قرار می گیرد یعنی مثلاً ۹۹ درصد احتمال شهادت او هست و این معنا هم دلیل بر این است که این سفر سفر فتح و پیروزی نبوده است. و بنابراین معنا هم ماندن یکی دو نفر مثل حسن مثنی که در معرض شهادت هم قرار گرفتند ولی کشته نشدند اشکالی در معنای حدیث ایجاد نمی کند.^{*۱}

*۱ - احتمال اینکه معنای جمله (من لحق...) این باشد که من و کسانی که اکنون همراه منند زنده می مانیم اما هر که پس از این به ما ملحق شود کشته می گردد، خیلی بعید است.

تذکر:

مؤلف شهید جاوید^{۱*} می نویسد:

تا آنجا که ما بدست آورده ایم ده نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام بشرح زیر در کربلا کشته نشدند و باقی ماندند.

۱- حسن بن الحسن

۲- عمرو بن الحسن

۳- زید بن الحسن

۴- ضحاک بن عبدالله مشرقی

۵- عقبه بن سمعان

۶- غلام عبدالرحمان

۷- مرقع بن ثمامه اسدی

۸- مسلم بن رباح مولی علی

۹- قاسم بن عبدالله جعفر

۱۰- محمد بن عقیل

اما طبق بررسی ما فقط دو سه نفر از اصحاب به طور مسلم باقی ماندند.

زیرا راجع به عمرو بن الحسن، شیخ مفید در ارشاد چنین می نویسد:

عمرو بن الحسن و قاسم بن الحسن و عبدالله بن الحسن فانهم استشهدوا بین

یدی عمهم^{۲*}

پس طبق فرموده شیخ مفید عمرو بن الحسن در کربلا شهید شده است.

و طبری هم اگر نوشته است او باقی ماند به این عنوان نوشته است که چون

جزو کودکان بود باقی ماند عبارت او این است:

* ۱- شهید جاوید، ص ۱۰۹ و ۱۲۷.

* ۲- ارشاد، ص ۱۷۹.

استصغر عمرو بن الحسن^{*۱}. پس اگر جزو بچه‌ها بوده است نباید او را از اصحاب شمرد.

اما راجع به زید بن الحسن

صاحب عمدة الطالب می‌نویسد:

تخلف عن عمه الحسين فلم يخرج معه الى العراق.^{*۲}

محدث قمی هم می‌نویسد: مشهور این است که زید در سفر عراق ملازمت رکاب عموی خویش را نداشت

ارشاد مفید هم با اینکه راجع به حسن مثنی تصریح کرده است که در کربلا بود و کشته نشد، و راجع به عمرو بن الحسن نیز تصریح کرده است که در کربلا بود و کشته شد، راجع به بودن زید در کربلا بحثی عنوان نکرده است معلوم می‌شود ایشان هم بودن زید را در کربلا قبول نداشته است

اما ضحاک اگر می‌گوید من از اصحاب امام حسین بودم و در آخر کار به امام^{علیه السلام} عرض کردم اجازه می‌دهید مرخص شوم حضرت فرمود مانعی ندارد. ناقل این قضیه خود اوست که شاید برای تبرئه خود گفته باشد^{*۳} و اصلاً معلوم نیست که او از اصحاب امام حسین (آن اصحابی که حضرت فرمود لا اعلم اصحاباً خيراً من اصحابی) باشد.

اما عقبه بن سمعان.

طبری می‌نویسد:

وكان مولی للرباب اخذه عمر بن سعد فقال له ما انت قال انا عبد مملوك فخلی سبيله فلم ينج منهم احد غيره.^{*۴}

*۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۸۸.

*۲ - عمدة الطالب، چاپ بمبئی، ص ۴۸.

*۳ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۱ و ۳۵۴.

*۴ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۶۸.

و این همان غلامی است که نویسنده محترم کتاب مذکور در ص ۲۰۶ او را غلامی بی اطلاع معرفی کرده است

اما غلام عبد الرحمان، طبری می نویسد: که غلام عبدالرحمان گفت: فلما رایت القوم قد صرعوا ترکته^{۱*}

پس چطور می توانیم اینها را از اصحاب امام علیه السلام آن اصحاب که مورد احترام انبیا و اولیاء هستند بدانیم.

اما قاسم بن عبدالله جعفر و محمد بن عقیل که مؤلف شهید جاوید باقی ماندن آنها را از ذهبی نقل کرده است. به تصدیق خود ایشان ذهبی اشتباهات فراوان دارد و نمی توان به صرف گفته او با اینکه هیچ کس نگفته است اطمینان پیدا کرد.

و احتمال دارد محمد بن عقیل همان محمد بن ابی سعید بن عقیل باشد که همه نوشته اند کشته شد^{۲*}

نیجه اینکه فقط زنده ماندن حسن مثنی و مرقع بن ثمامه از نظر تاریخ مسلم است که هر دوی آنها هم در معرض شهادت قرار گرفتند و زخم بسیار به بدنشان وارد آمد و مرقع در اثر همان زخمها پس از یکسال از دنیا رفت رحمة الله علیه.

ضمناً طبری هم گفته است: فلم ینج من اصحاب الحسین الاعقبة و مرقع و نیز می نویسد: واستصغر الحسن بن الحسن^{۳*}

ابن جوزی هم در تذکره^{۴*} می نویسد: حسن بن حسن و عمرو بن حسن را کودک بحساب آوردند و نکشتند.

* ۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۷.

* ۲ - به ابصار العین، ص ۵۱ مراجعه شود.

* ۳ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۶۸ و ۳۸۸.

* ۴ - ص ۱۴۵.

۷- گفتگوی امام علیه السلام با ابن زبیر

قال ابو مخنف: عن ابی سعید عقیبا عن بعض اصحابه قال سمعت الحسین بن علی و هو بمكة واقف مع عبدالله بن زبیر فقال له ابن زبیر: الیّ یا ابن فاطمة فاصغی الیه فساره. قال: ثم التفت الینا الحسین فقال: اتدرون ما یقول ابن الزبیر: فقلنا: لاندری جعلنا الله فداک فقال: قال: اقم فی هذا المسجد اجمع لک الناس. ثم قال الحسین: والله لان اقتل خارجاً منها بشیر احب الی من ان اقتل داخلّاً منها بشیرو ایم الله لو کنت فی جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجونی حتی یقضوا فی حاجتهم والله لیمتدن علی کما اعتدت الیهود فی السبت: ^{۱*}

ابن قولویه ره هم در کامل زیارات همین مطلب را نقل می‌کند:

عن ابی سعید عقیبا قال: سمعت الحسین بن علی علیه السلام و خلا به عبدالله بن الزبیر و ناجاه طویلاً قال: ثم اقبل الحسین علیه السلام بوجهه الیهم و قال: ان هذا یقول لی کن حماماً من حمام الحرم و لان اقتل بینی و بین الحرم باع احب الی من ان اقتل و بینی و بینه شبر و لان اقتل بالطف احب من ان اقتل بالحرم. ^{۲*}

و نیز ابن قولویه در کامل زیارات همین مطلب را با کمی اختلاف از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

عن داود بن فرقد عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال عبدالله بن الزبیر للحسین علیه السلام: و

* ۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۶.

* ۲- کامل زیارات، ص ۷۲.

لو جئت الى مكة فكنت بالحرم فقال الحسين عليه السلام: لانستحلها و لا تستحل بنا و لان اقتل على تل اعفر احب الى من ان اقتل بها.^{*۱}
و نیز از امام باقر عليه السلام نقل می‌کند:

عن ابي الجارود عن ابي جعفر عليه السلام قال: ان الحسين عليه السلام خرج من مكة قبل الترويه^{*۲} بيوم فشيعة عبدالله بن الزبير فقال يا ابا عبدالله لقد حضر الحج و تدعه و تاتي العراق؟ فقال: يابن الزبير لان ادفن بشاطيء الفرات احب الى من ان ادفن بفناء الكعبة^{*۳}.

ترجمه قسمتی از روایت اخیر:

امام باقر عليه السلام می‌گوید: ابن زبیر به امام حسین عليه السلام عرض کرد هنگام حج رسیده است چرا شما حج را ترک کرده و به طرف عراق می‌روید امام عليه السلام فرمود ای پسر زبیر اینکه (مرا در شاطیء الفرات بکشند) و آنجا به خاک سپرده شوم بهتر است نزد من از اینکه (اینجا کشته شوم) و در کنار خانه خدا دفن شوم.
یعنی چه اینجا بمانم و چه بروم مرا خواهند کشت و من کشته شدن در خارج مکه را بر کشته شدن در خانه خدا ترجیح می‌دهم.

هر کس با دیده انصاف و تأمل این چهار روایت را که سه روایت آن از کتاب کامل الزیارات که کتابی است بسیار معتبر، نقل کردیم بخواند می‌یابد که امام حسین عليه السلام می‌دانسته که در این راه و در این سفر کشته می‌گردد.

*۱ - کامل الزیارات، ص ۷۲.

*۲ - روایت دیگری هم در فروع کافی، ج ۱، ص ۳۱۱ ط قدیم وارد شده است که مضمونش این است که امام عليه السلام یک روز قبل از ترویه از مکه خارج شد.

*۳ - کامل الزیارات، ص ۷۲.

۸ - جواب امام علیه السلام به عبدالله جعفر و یحیی بن سعید

طبری می نویسد:

قال ابو مخنف: حدثني الحارث بن كعب الوالبي عن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب قال: لما خرجنا من مكة كتب عبدالله بن جعفر بن ابي طالب الى الحسين بن علي مع ابنه عون و محمد: اما بعد فاني اسألك بالله لما انصرفت حين تنظر في كتابي فاني مشفق عليك من الوجه الذي توجه له ان يكون فيه هلاكك و استئصال اهل بيتك ان هلكت اليوم طفئ نور الارض فانك علم المهتدين و رجاء المؤمنين فلا تعجل بالسير فاني في اثر الكتاب و السلام.

قال و قام عبدالله بن جعفر الى عمرو بن سعيد بن العاص (و هو حاكم مكة) فكلمه و قال: اكتب الى الحسين كتاباً تجعل له فيه الامان...

تا آنجا که می نویسد یحیی بن سعید برادر عمرو بن سعید و عبدالله جعفر با نامه عمرو بن سعید خود را به امام علیه السلام رساندند.

حضرت در جواب آنها فرمود:

اني رايت رؤيا فيها رسول الله صلى الله عليه و آله و امرت فيها بامرانا ماض له. عليّ كان أولي...^{*۱}

یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب به من امری کرده است و من برای اطاعت آن امر به این راه می روم بنفع من باشد یا بضرر.

واضح است که اگر امام علیه السلام اطمینان به پیروزی داشت و به امید صد هزار لشکر وفادار به طرف کوفه حرکت می کرد در جواب عبدالله جعفر مسأله خواب را عنوان نمی کرد زیرا سؤالی که جواب بسیار روشن دارد احتیاج به خواب و نقل خواب ندارد اگر حضرت اطمینان به پیروزی ظاهری داشت باید در جواب عبدالله جعفر فرموده باشد که شما که برای من دلسوزی می کنید اشتباه می کنید زیرا با شرائط موجود حتماً من پیروز خواهم شد.

۹- رؤیای امام علیه السلام در قصر بنی مقاتل^{*۱}

قال ابو مخنف: حدثني عبدالرحمان بن جندب عن عقبة بن سميان قال فلما ارتحلنا من قصر بني مقاتل و سرنا ساعة خفق الحسين برأسه خفقة ثم انتبه و هو يقول: انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين. قال: ففعل ذلك مرتين او ثلاثاً قال: فاقبل اليه ابنه علي بن الحسين على فرس له فقال: انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين يا ابت جعلت فداك مم حمدت الله و استرجعت؟ قال: يا بني اني خففت براسي فعنّ لي فارس على فرس فقال: القوم يسرون و المنايا تسرى اليهم فعلمت انها انفسنا نعت الينا قال له: يا ابت - لا اراك الله سوءاً - السنّا على الحق قال: بلى و الذي اليه مرجع العباد. قال: يا ابت اذا لانبالي نموت محقين فقال له: جزاك الله من ولد خير ما جزا ولدأ عن والده^{*۲}.

یعنی راوی این حدیث می‌گوید: از قصر بنی مقاتل راه افتادیم در راه امام علیه السلام را بر روی اسب خواب ربود پس بیدار شد و دو مرتبه یا سه مرتبه فرمود: انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين پس فرزندش علی (اکبر) به ایشان گفت: پدر جان سبب گفتن این جملات چه بود؟ امام علیه السلام فرمود پسر جان مختصری خواب مرا گرفت و در آن حال شخصی را دیدم که سوار بر اسبی بود و می‌گفت

*۱ - نزدیک کوفه است.

*۲ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۶.

این کاروان می‌روند و مرگ هم به دنبال آنها می‌رود سپس دانستم^{۱*} که خبر مرگ ما را می‌دهد.

علی اکبر علیه السلام گفت: پدر - خداوند برای تو بد پیش نیاورد - مگر ما بر حق نیستیم؟ گفت: چرا سوگند به آن خدایی که بازگشتن بندگان به سوی اوست ما برحقیم. علی اکبر گفت: بنابراین ما از مرگ باکی نداریم حسین علیه السلام گفت: خداوند بهترین پادشاه که فرزندان را از پدران است به تو عطا فرماید.

این هم یکی از نقل هائی است که علم امام را به کشته شدن خود و یارانش در این سفر تأیید می‌نماید.

البته این مطلب را لهوف در منزل ثعلبیه یعنی قبل از رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم ذکر نموده^{۲*} ولی طبق نقل طبری این داستان مربوط به بعد از قصر بنی مقاتل است که در این صورت خبر شهادت مسلم هم قبلاً رسیده بوده است.

۱* - گفته نشود که از جمله « فعلمت.... » استفاده می‌شود که حضرت قبل از این نمی‌دانسته، زیرا معنی عبارت این است: پس دانستم این اسب سوار خبر مرگ ما را می‌دهد نه اینکه پس دانستم در این سفر کشته می‌شوم و فرق میان این دو جمله روشن است.

۲* - لهوف، ص ۶۱

۱۰- گفتگوی حضرت با فرزددق

قال هشام عن عوانة بن الحكم عن لبطة بن الفرزدق بن غالب عن ابيه قال حججت بامی فانا اسوق بعیرها حين دخلت الحرم في ايام الحج و ذلك في سنة ۶۰ اذلقیت الحسين بن علی خارجاً من مكة معه اسيفه و تراسه فقلت: لمن هذا القطار؟ فقیل: للحسين بن علی. فاتیته، فقلت: بابی و امی یا بن رسول الله ما اعجلک عن الحج؟ فقال: لو لم اعجل لاختذت. قال: ثم سألتی ممن انت؟ فقلت له: امرؤ من العراق قال: فوالله ما فتشني عن اكثر من ذلك و اکتفی بها منی فقال: اخبرنی عن الناس خلفک قال: فقلت له: القلوب معک و السیوف مع بنی امیه و القضاء بيدالله. قال: فقال لی: صدقت.^{۱*}

طبری موضوع بر خورد فرزددق با امام علیه السلام را به نحو دیگری در منزل صفاح^{۲*} هم نقل کرده است که در جواب اشکال سوم بر حدیث «ان الله شاء» گفته شد آن نقل اعتبار ندارد به بیانی که گذشت اینک ترجمه قسمتی از عبارت طبری:

فرزددق می گوید: به او گفتم پدر و مادرم فدایت ای پسر رسول خدا چرا قبل از انجام حج از خانه خدا خارج می شوی؟ فرمود: اگر بمانم دستگیر می شوم

۱* - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۷.

۲* - نزدیک مکه است.

(کشته می شوم) سپس امام علیه السلام از فرزددق پرسید مرا از وضع مردم عراق خبر ده فرزددق گفت: شما در قلوب و دلها جا دارید و مردم شما را دوست دارند اما شمشیرها و قوای لشکری همه با یزید و بنی امیه می باشد، تا خدا چه بخواهد. فرزددق می گوید امام علیه السلام فرمود راست می گوئی.

معلوم است که در میدان جنگ و جهاد و دفاع، شمشیر و قشون به درد می خورد نه فقط محبوبیت. شاهد این مطلب این که امام علیه السلام بتصدیق دوست و دشمن محبوبیت داشت ولی بالاخره کشته شد و اینجا فرزددق یک واقعتی را بیان می کند و امام علیه السلام هم تصدیق می نماید و آن واقعت این است که حسین علیه السلام قشون وفادار و جدی ندارد اما یزید مجهز به قوا است.

بنابراین چطور بگوئیم امام علیه السلام با اطمینان به پیروزی حرکت کرد بلکه این نقل به ضمیمه سایر روایات و نقل ها می فهماند که امام علیه السلام می دانست که کشته می شود و با علم به اینکه کشته می شود حرکت کرد.

ابن جوزی در تذکرة الامة می نویسد: حسین علیه السلام روز ترویه فرزددق را ملاقات کرد... به او گفت

یا فرزددق ان هؤلاء قوم لزموا طاعة الشيطان وتركوا طاعة الرحمان و اظهروا الفساد في الارض و ابطلوا الحدود و شربوا الخمر و استأثروا في اموال الفقراء و المساكين و انا اولی من قام بنصرة دين الله و اعزاز شرعه و الجهاد في سبيله لتكون كلمة الله هي العليا. فاعرض عنه الفرزدق و سار^{۱*}

اگر دقت شود این نقل هم با اینکه امام حسین علیه السلام به استقبال شهادت می رود منافات ندارد.

۱* - تذکرة ابن جوزی، چاپ سنگی، ص ۱۳۷.

تذکر:

مرحوم ابن طاووس در کتاب لهوف می نویسد:

ثم ان الحسين سار (من زباله) *۱ قاصداً لما دعاه الله فلقبه الفرزدق الشاعر فسلم عليه و قال: يا بن رسول الله ﷺ كيف تركن الى اهل الكوفة و هم الذين قتلوا ابن عمك مسلم بن عقيل و شيعته؟ قال: فاستعبر الحسين باكباً ثم قال: رحم الله مسلماً فلقد صار الى الله و ريحانه و جنته و رضوانه. اما انه قد قضى ما عليه و بقى ما علينا ثم أنشأ يقول....

و ان تكن الابدان للموت انشأت فقتل امرء بالسيف في الله أفضل *۲
یعنی بعد از منزل زباله فرزدد با امام علی علیه السلام برخورد کرد و گفت ای پسر رسول خدا با اینکه اهل کوفه مسلم و برخی از یاران او را کشتند چطور شما باز به آنها اعتماد می کنی و به طرف کوفه می روی؟ امام علی علیه السلام گریه کرد و گفت خدا رحمت کند مسلم را (قد قضی علیه ما علیه و بقى ما علينا) آنچه بر او بود انجام شد و آنچه بر ما است باقی مانده است یعنی ما هم باید کشته شویم سپس امام علی علیه السلام اشعاری را خواند که معنی یک بیت آن این است: اگر مرگ برای انسان حتمی است پس کشته شدن در راه رضای خدا افضل و بهتر است.

نویسنده محترم کتاب مذکور می گوید:

یکی از نقاط ضعف کتاب لهوف و اشتباهات آن همین نقل است زیرا فرزدد در مکه قبل از رسیدن خبر شهادت مسلم با امام ملاقات کرد پس چگونه خبر از شهادت مسلم می دهد؟

*۱ - زباله قبل از ثعلبیه است. ظ.

*۲ - لهوف، ص ۶۴.

پاسخ:

مرحوم سید در لهوف و ابن طلحه در کتاب مطالب السؤل این ملاقات را بعد از منزل زباله یعنی پس از رسیدن خبر شهادت مسلم نقل کرده اند^{*۱} نه در مکه و چه مانعی دارد که فرزددق مثل زهیر و سایرین حج خود را بجا آورده باشد و در مراجعت در منزل زباله یا منزل بعدی با حضرت ملاقات و برخورد کرده باشد

تذکر:

بد نیست که در اینجا چند جمله ای درباره کتاب لهوف مرحوم ابن طاووس بگوئیم زیرا نویسنده کتاب مذکور می گوید کتاب لهوف نقاط ضعف و اشتباه فراوانی دارد ولی چون آن طور که گفته شد این کتاب را سید در اوائل تکلیف یعنی جوانی نوشته است و از نوشته های متقن او نیست از آوردن مطلب سست و ضعیف معذور می باشد.

و در پاسخ ایشان می گوئیم:

مرحوم سید در کتاب کشف المحجبه می نویسد:
و هیأ الله جل جلاله ما فتح علی سرائری و اذن فی اظهار هاظواهری من کتب صنفها بقدس تدبیره و شریف تعریفه جل جلاله... منها کتاب مصباح الزائر و جناح المسافر فی بدایة ما شرعت فی التألیف^{*۲}
از این عبارت اینطور استفاده می شود که مصباح از کتابهای اولیه ای است که

*۱ - مطالب السؤل، ص ۷۳، چاپ سنگی.

*۲ - کشف المحجبه، فصل ۱۵۰.

سید تالیف کرده است (اما معنای عبارت این نیست که در ابتداء تکلیف یعنی نوجوانی این کتاب را نوشته است)

و در اول کتاب لهوف می نویسد:

اننی لما جمعت کتاب مصباح الزائر و رأیته قد احتوی علی اقطار محاسن الزیارات و مختار اعمال تلک الاوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح لذلک الوقت الشریف او حمل مزار کبیر او لطیف احببت ان یکون حامله مستغنیاً عن نقل مقتل فی زیارة عاشوراء الی مشهد الحسین فوضعت هذا الکتاب لیضم الیه.^{*۱}

باز معنای این عبارت این نیست که مرحوم سید لهوف را بدون فاصله بعد از مصباح نوشته است بلکه اگر ده سال بعد هم نوشته باشد این عبارت صحیح است. شاهد و دلیل این مطلب این است که سید در لهوف از بعض تالیفات خود غیر از کتاب «مصباح الزائر» نام برده است.

مثلاً می نویسد:

و الذی تحقیقناه ان الحسین علیه السلام کان عالماً بما انتهت حاله الیه و کان تکلیفه ما اعتمد علیه. اخبرنی جماعة و قد ذکر ت اسماءهم فی کتاب غیاث سلطان الوری لسکان الثری باسنادهم الی ابی جعفر محمد بن بابویه القمی.^{*۲}

کتاب غیاث سلطان الوری یکی از تالیفات سید ابن طاووس است که قسمتی از آن را فقیه بزرگوار شهید اول در کتاب ذکری^{*۳} و صاحب وسائل در کتاب الصلاة نقل کرده اند و این تنها کتابی است که مرحوم سید در فقه نوشته است. بنابراین نمی توان بطور جزم و یقین گفت که مرحوم سید لهوف را بلافاصله

*۱ - آغاز کتاب لهوف.

*۲ - لهوف، ص ۲۰.

*۳ - ذکری، ص ۷۳ به بعد چاپ سنگی

بعد از مصباح نوشته است و چون مصباح را در جوانی نوشته یا از تالیفات اولیه اوست پس لهوف هم مثل مصباح الزائر است.

علاوه مگر هر تالیف و کتابی را که انسان در جوانی نوشت می توان گفت متقن نیست؟ تهذیب الاحکام که یکی از کتب اربعه شیعه است شیخ طوسی در بیست و پنج سالگی مشغول نوشتن آن بوده است^{*۱}

و علاوه مرحوم سید در خود کتاب لهوف و کتاب اقبال که تا سنین هفتاد سالگی مشغول تالیف و تهیه آن بوده است^{*۲} و همینطور در کتاب کشف المحجّه که آن را در ۶۱ سالگی نوشته است از کتاب لهوف خود تعریف کرده و به اتقان آن اشاره می نماید.

در پایان کتاب لهوف می نویسد:

ههنا منتهی ما اردناه و آخر ما قصدناه و من وقف علی ترتیبه و رسمه مع اختصاره و صغر حجمه عرف تمیزه علی ابناء جنسه و فهم فضیله فی نفسه.

در اقبال در اعمال روز عاشورا می نویسد:

و یقرء کتابنا الذی سمیناه بکتاب اللهوف علی قتلی الطفوف^{*۳}

در کشف المحجّه می نویسد:

منها (من تالیفاتی) کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف فی قتل الحسین علیه السلام غریب الترتیب و التلفیق و هو من فضل الله جل جلاله الذی دلنی علیه التوفیق^{*۴} و در اجازه ای که از سید ابن طاووس در اجازات بحار چاپ شده است از

*۱ - به مقدمه تهذیب چاپ نجف ص ۴۶ مراجعه شود.

*۲ - به اقبال ص ۵۹۹ چاپ رحلی قدیم رجوع شود.

*۳ - اقبال، ص ۵۶۲

*۴ - کشف المحجّه، فصل ۱۵۰.

قول سید این طور می نویسد:

و صفت کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف ما عرفت ان احدا سبقنی الی مثله و من وقف علیه عرف ما ذکرته من فضله.

بنابراین لهوف از کتابهایی است که اگر سید این طاووس در جوانی هم نوشته باشد تا آخر عمر به اتقان و اعتبار آن عقیده داشته است نه مثل بعضی از تالیفات ایام جوانی بعضی از مؤلفین، که مؤلف آن در اواخر عمر راضی نیست اسم آن را هم ببرند.

و چون نویسنده محترم کتاب شهید جاوید چند مطلب را به عنوان نقاط ضعف لهوف ذکر می کند ما یک یک آنها را با جوابش یاد می کنیم:

مطلب اول

برخورد فرزندق با امام علیه السلام در منزل زباله یا بعد از آن که جوابش قبلاً داده شد.

مطلب دوم

اشعار یا دهراف لک من خلیلی را سید مربوط به روز ورود امام به کربلا دانسته است و حال آن که دیگران در شب عاشورا نقل کرده اند.

پاسخ:

اولاً چه مانعی دارد که امام علیه السلام این اشعار را دوبار خوانده باشد و ثانیاً مگر نقل دیگران از قبیل طبری وحی منزل است که دلیل بر بی اعتباری نقل سید گردد.

مطلب سوم

تاریخ حرکت امام حسین از مدینه را سید سوم شعبان نوشته است با اینکه سایرین بیست و هشت رجب نوشته اند.

پاسخ:

چنانکه خود نویسنده شهید جاوید در کتاب خود^۱* اشاره کرده است نقل مرحوم سید نقل غیر مشهور است نه اینکه اصلاً بی مدرک و دروغ باشد.

مطلب چهارم

لهوف می نویسد قاتل مسلم مرد سیاهی را دید که انگشت به دندان می گزید از او ترسید و وقتی که مسلم را کشت و نزد ابن زیاد آمد این موضوع را برای او نقل کرد ابن زیاد گفت: «لعلک دهشت» (چون می خواسته ای کاری خلاف عادت انجام دهی خیال و وهم در برابر تو مجسم شده است) نویسنده محترم کتاب مذکور می گوید چون این موضوع در هیچ کتابی غیر از تاریخ ابن اعثم ذکر نشده بی اعتبار است و از نقاط ضعف کتاب لهوف بشمار می رود.

پاسخ:

اولاً ما نمی توانیم بطور جزم بگوئیم سید ابن طاووس رحمه الله این مطلب را از تاریخ ابن اعثم گرفته است. و بر فرض که از آن تاریخ نقل کرده باشد نمی توانیم بگوئیم مدرک ایشان منحصر به ابن اعثم بوده است.

و ثالثاً مگر نبودن در سایر کتابها دلیل بر دروغ بودن می شود. خیلی از مطالب است که فقط در یک کتاب نقل شده و نویسنده محترم به آن تمسک کرده است مثل جواب اهل بصره به امام حسین که فقط در لهوف ذکر شده و

کتابهای بعدی از لهوف گرفته‌اند^{*۱}

در اینجا تذکر این نکته هم لازم است که: اگر سید ابن طاووس ره در کتاب کشف المحجبه که در سن ۶۱ سالگی نوشته است مطلبی از ابن اعثم نقل می‌کند دلیل این نمی‌شود که موقع نوشتن لهوف که چند سال قبل از آن بوده کتاب ابن اعثم را در اختیار داشته و یکی از مدارک لهوف بوده است

و این حرف مثل این است که بگوئیم نویسنده کتاب شهید جاوید تمام مدارکی که هنگام نوشتن این کتاب در اختیار داشته همه آنها را موقع نوشتن سایر کتابها و جزوات خود در اختیار داشته است و چنین ادعائی احتیاج به علم غیب دارد و العهدة علی مدعیه

مطلب پنجم

ایشان در شهید جاوید می‌نویسد: کتاب نورالعین که کتابی است پر از دروغ و افتراء می‌گوید: اسراء اهل بیت هنگام برگشتن به مدینه روز بیستم ماه صفر به کربلا آمدند و با جابر و جماعتی از اهل مدینه ملاقات و عزاداری کردند. و شاید مؤلف لهوف آمدن اهل بیت را از شام به کربلا و ملاقات آنان را با جابر، که مورد اعتراض واقع شده است از همین کتاب گرفته باشد.^{*۲}

پاسخ:

اولاً چطور بطور جزم بگوئیم سید مرحوم چنین کتابی را از مدارک خود قرار داده است؟!

و ثانیاً صاحب لهوف آمدن اهل بیت به کربلا و ملاقات با جابر را نقل کرده

*۱ - به شهید جاوید، ص ۵۰ رجوع شود.

*۲ - به شهید جاوید ص ۱۴۷ رجوع شود.

اما نه در بیستم ماه صفر و آنچه مورد اعتراض قرار گرفته است موضوع روز بیستم صفر است.

صاحب لهوف می نویسد:

لما رجع نساء الحسين عليه السلام و عياله من الشام و بلغوا العراق قالو للدليل: مربنا على طريق كربلا فوصلوا الى موضع المصرع فوجدوا جابر بن عبد الله الانصاري رحمه الله و جماعة من بني هاشم و رجالا من آل رسول الله صلى الله عليه و آله قد وردوا لزيارة قبر الحسين فوافوا في وقت واحد*^۱

و خود مرحوم سید در اقبال می نویسد:

فصل و وجدت في المصباح ان حرم الحسين عليه السلام و صلوا المدينة مع مولينا على بن الحسين عليه السلام يوم العشرين من صفر و في غير المصباح انهم و صلوا كربلا ايضا في عودهم من الشام يوم العشرين من صفر و كلاهما مستبعد... اما جوازهم في عودهم على كربلا فيمكن ذلك و لكنه ما يكون و صولهم اليها يوم العشرين من صفر لانهم اجتمعوا على ما روى جابر بن عبد الله الانصاري فان كان جابر وصل زائراً من الحجاز فيحتاج وصول الخبر اليه و مجيئه اكثر من اربعين يوماً.*^۲

و با دقت در این دو عبارت مرحوم سید ابن طاووس معلوم می شود مطالبی که در لولوء و مرجان حاجی نوری در این قسمت ایراد شده است مخدوش است و در این قسمت تحقیق و بررسی بیشتر لازم است.

* ۱ - لهوف، ص ۱۷۶.

* ۲ - اقبال، ص ۵۸۹.

۱۱ - حدیث جعفر بن سلیمان

طبری می نویسد:

حدثني الحارث قال ابن سعد: حدثني علي بن محمد عن جعفر بن سليمان الضبعي قال: قال الحسين: والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقمة من جوفي فان فعلوا سلط الله عليهم من يذلهم... فقدم للعراق فقتل بنينوا يوم عاشوراء سنة ٦١*^١ مرحوم مفید هم در ارشاد این حدیث را نقل کرده است.^{٢*}

یعنی امام حسین علیه السلام فرمود: بخدا سوگند از من دست برنمی دارند تا خون مرا بریزند و هنگامی که این کار را بکنند خدا کسی را بر آنها مسلط می کند که آنها را ذلیل و خوار نماید... سپس وارد عراق شد و در نینوا روز عاشورا کشته شد.

* ۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۸۷.

* ۲ - ارشاد مفید، ص ۲۰۶.

۱۲ - حدیث ابی هرة

در لهوف و مثير الاحزان و مقتل خوارزمی و امالی صدوق این حدیث با اختلاف جزئی آمده است ما عبارت لهوف را اینجا نقل می‌کنیم:

ثم بات عليه السلام الثعلبية فلما اصبح اذا برجل من الكوفة يكنى اباهرة الازدى فدناه فسلم عليه ثم قال: يا بن رسول الله ما الذي اخرجك عن حرم الله و حرم جدك رسول الله صلى الله عليه و آله، فقال الحسين عليه السلام: ويحك يا اباهرة ان بنى امية اخذوا مالي فصبرت و شتموا عرضي فصبرت و طلبوا دمي فهربت و ايم الله لتقتلني الفئة الباغية و ليلبسنهم الله ذلاً شاملاً و سيفاً قاطعاً و ليسلطن الله عليهم من يذلهم.^۱

یعنی هنگامی که کاروان امام حسین عليه السلام از مکه به سوی کوفه می‌رفت شب در منزل ثعلبیه توقف کردند صبحگاهان مردی از اهل کوفه بنام ابوهرة ازدی به حضور امام آمد و سلام کرد و پرسید ای فرزند پیغمبر چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی؟ امام فرمود:

ای اباهرة بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اکنون خواستند خونم را بریزند از مکه خارج شدم به خدا سوگند این قوم

* ۱ - لهوف ص ۶۲. مثير الاحزان، ص ۲۳. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۶. امالی صدوق ص

ستمگر مرا می‌کشند اما در نتیجه خدا کسی را بر آنها مسلط می‌کند که آنها را خوار و ذلیل می‌گرداند.
این هم یکی از روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام می‌دانسته است که کشته می‌شود.

تذکر:

نویسنده محترم شهید جاوید این خبر را نقل کرده^{*۱} اما متأسفانه جملات آخر آن وایم لتقتلنی بعد را نقل نکرده است.

*۱ - شهید جاوید، ص ۱۹۳.

۱۳ - حدیث عمرو بن لوزان

شیخ مفید در ارشاد و طبری در تاریخ می نویسند:

ثم ساروا حتى مربطن العقبة^{۱*} فنزل عليها فلقيه شيخ من بني عكرمة يقال له: عمرو بن لوزان فسأله اين تريد؟ فقال له الحسين عليه السلام: الكوفة. فقال الشيخ: انشدك لما انصرفت فوالله ما تقدم الا على الاسنة و حد السيوف و ان هولاء الذين بعثوا اليك لو كانوا كفوك مؤونة القتال و وطئوا لك الاشياء فقدمت عليهم كان ذلك رأياً فاما على هذه الحال التي تذكر فاني لا ارى لك ان تفعل فقال له: يا عبدالله ليس يخفى على الراى و ان الله تعالى لا يغلب على امره.

عمرو بن لوزان به امام عليه السلام می گوید: کجا می خواهید بروید؟ حضرت فرمود: کوفه. عرض کرد بخدا قسم بر شمشیرها و نیزه ها وارد می شوی یعنی تو را خواهند کشت از این راه منصرف شو.

امام در جواب می فرماید: ای بنده خدا مطلب بر من پوشیده نیست هر چه خدا بخواهد می شود.

۱* - نام منزلی بعد از منزل زباله است.

۱۲ - حدیث علی بن زید

مفید در ارشاد می نویسد:

عن علی بن الحسین علیهما السلام قال: خرجنا مع الحسین علیه السلام فما نزل منزلاً ولا ارتحل منه الا ذکر یحیی بن زکریا و قتله و قال يوماً: و من هوان الدنيا علی الله انّ رأس یحیی بن زکریا اهدی الی بغیّ من بغایا بنی اسرائیل.^{*۱}

یعنی امام سجاد علیه السلام گفت: پدرم در هیچ منزلی پیاده نشد و از هیچ منزلی کوچ نکرد جز آنکه یحیی بن زکریا را بیاد می آورد و یک روز فرمود از پستی و بی مقداری دنیا است که سر یحیی را برای زن زانیه ای هدیه فرستادند.

آیا کسی که این حدیث و احادیث دیگر که یاد شد را بخواند و تأمل کند اطمینان پیدا نمی کند که امام علیه السلام امید به پیروزی در این سفر نداشت؟

۱۵ - خبر منزل عذیب الهجانات^{*۱}

طبری می نویسد:

وكان الحر يسير باصحابه في ناحية و حسين في ناحية اخرى حتى انتهوا الى عذيب الهجانات فاذا هم باربعة نفر قد اقبلوا من الكوفة... قال لهم الحسين: اخبروني خبر الناس ورائكم فقال له مجمع بن عبدالله العائدي و هو احد النفر الاربعة الذين جاؤوه: اما اشراف الناس فقد اعظمت رشوتهم و ملئت غرائرهم، يستمال ودهم و يستخلص به نصيحتهم فهم الب واحد عليك، و اما سائر الناس بعد فان افئدتهم تهوى اليك و سيوفهم غداً مشهورة عليك. قال: اخبروني فهل لكم برسولي اليكم قالوا من هو؟ قال: قيس بن مسهر الصيداوي فقالوا: نعم...

فامر به ابن زياد فالتى من طمار القصر فترقرقت عينا حسين عليه السلام و لم يملك دمه ثم قال: منهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً^{*۲} اللهم اجعل لنا و لهم الجنة نزلاً و اجمع بيننا و بينهم في مستقر من رحمتك...^{*۳}

یعنی وقتی خبر شهادت قیس بن مسهر را به امام می دهند اشک در چشمان حضرت دور می زند به طوریکه نمی تواند از گریه خودداری کند آیه ای را می خواند که معنایش این است بعضی از ایشان تعهد خویش به سر برده و شهادت یافته و بعضی از ایشان منتظر هستند سپس می فرماید خدایا ما را با آنان در بهشت با هم قرار ده...

*۱ - نام منزلی است چند فرسخی کربلا.

*۲ - احزاب، آیه ۲۳ فمهم...

*۳ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۲.

۱۶ - خبر منزل زیاله^{*۱}

طبری می نویسد:

فاخرج الحسين و هو يزباله للناس كتاباً فقرأ عليهم:

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد: فانه قد اتانا خبر فظيع قتل مسلم بن عقيل و هانی بن عروة و عبدالله بن يقطر و قد خذلنا شيعتنا فمن احب منكم الانصراف فلينصرف ليس عليه منا ذمام... و قد علم انهم اذا بين لهم لم يصحبه الامن يريد مواساته و الموت معه.^{*۲}

یعنی امام علیه السلام به همراهیان خود فرمودند: (اوضاع کوفه مساعد نیست) زیرا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله را کشته اند و شیعیان ما دست از یاری ما برداشته اند از این جهت هر کس می خواهد برگردد مانعی ندارد.

راوی این خبر می گوید امام حسین علیه السلام می دانست که وقتی خبر مرگ مسلم و هانی را به مردم برساند و آنها را در برگشتن آزاد بگذارد فقط افرادی با او می مانند که می خواهند جان خود را فدا کنند و با او شهید شوند.

آیا انصافاً با این تصریحات تاریخ می توان گفت که باز امام بکوفه و شیعیانی که در کوفه داشت امیدوار بود؟

هر کس با ذهن صاف این قسمتها را بخواند متوجه می شود که امام علیه السلام می دانست پیروزی ظاهری نصیبش نخواهد شد.

*۱ - بعد از منزل ثعلبیه و قبل از منزل بطن العقبه است.

*۲ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۴.

۱۷- روایت طبری شیعی

طبری شیعی در کتاب دلائل الامامه می نویسد: قال ابو محمد الواقدي وزرارة بن خلج: لقينا الحسين بن علي عليهما السلام قبل ان يخرج الى العراق بثلاث ليال فاخبرناه بضعف الناس بالكوفة و ان قلوبهم معه و سيوفهم عليه فأومى بيده نحو السماء ففتحت ابواب السماء و نزلت الملائكة عدداً لا يحصيهـم الا الله عز و جل فقال لولا تقارب الاشياء و هبوط الاجر لقاتلتهم بهولاء و لكن اعلم يقيناً ان هناك مصرعى و مصارع اصحابي لا ينجو منهم الا ولدي علي.^{*۱} لهوف هم اين روايت را از دلائل الامامه نقل کرده است.^{*۲}

يعنى سه شب قبل از آنکه امام حسين عليه السلام به عراق حرکت کند دو نفر بحضور آن حضرت آمدند و گفتند: مردم کوفه در ياری شما ضعيف هستند و شما را کمک نمی کنند، امام عليه السلام با دست به آسمان اشاره کرد عده بيشماري از فرشته ها فرود آمدند حسين عليه السلام فرمود: اگر اجر من ضايع نمی شد به کمک اين فرشتگان با دشمنان جنگ می کردم ولی می دانم که آنجا محل به زمین افتادن من و اصحابم خواهد بود کسی نجات نمی يابد به غير از فرزندم علي. از اين روايت هم به خوبی استفاده می شود که امام عليه السلام عالم بود به اینکه در اين سفر کشته می شود.

*۱- دلائل الامامة، ص ۷۴.

*۲- لهوف ص ۵۴.

نویسنده محترم شهید جاوید به این حدیث هم سه اشکال کرده است که جواب می‌دهیم:

اشکال اول:

سند این روایت ضعیف است.

پاسخ:

ما درباره سند روایات پس از نقل همه روایات بحثی کوتاه خواهیم داشت.

اشکال دوم:

در این روایت یک دروغ واضحی به امام نسبت داده شده زیرا طبق این روایت امام علیه السلام فرموده است که بجز فرزندی علی کسی از یاران من باقی نمی‌ماند در حالیکه تا آنجا که ما بدست آورده‌ایم ده نفر باقی مانده‌اند.

پاسخ:

اولاً همانطور که در ذیل حدیث ششم (من لحق بی استشهد) بیان کردیم معلوم نیست که بیش از دو - نفر باقی مانده باشند و آن دو - نفر هم طبق نقل مورخین در معرض قتل و شهادت قرار گرفتند و زخمهای زیاد به بدن آنها وارد آمد تا حدی که روی زمین افتادند پس می‌توان گفت کربلا مصرع حسین و یاران حسین حتی مصرع حسن مثنی و مرقع بن ثمانه بوده است و همگی یا کشته شده یا شدیداً مجروح شدند و بروی زمین افتادند فقط و فقط امام سجاد در معرض شهادت قرار نگرفت یعنی در میدان جنگ شرکت نکرد.

بر فرض که این معنا هم قدری خلاف ظاهر باشد اما نمی‌توان جز ما گفت روایت دروغ است بلکه کسی که اهل تامل و دقت باشد همانطور که در اثبات،

تردید و تشکیک می‌کند در نفی هم باید عجله و شتاب نکند و احتیاط و تقوی را مراعات کند.

اشکال سوم:

چطور می‌شود گفت امام از کمک فرشتگان و این قدرت غیبی و الهی در زنده کردن اسلام استفاده نمی‌کند.

پاسخ:

این اشکال را در ذیل داستان فرشته‌ها حدیث چهارم پاسخ دادیم.

۱۸ - روایت کامل الزیارات

ابن قولویه ره در کامل الزیارات که یکی از کتب معتبره شیعه می باشد می نویسد:

حدثنی جماعة مشایخی منهم علی بن الحسین و محمد بن الحسن عن سعد...
عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال: لما صعد الحسين بن علی علیه السلام عقبة البطن قال لأصحابه:
ما ارانی الا مقتولاً؟ قالو و ما ذاک یا ابا عبد الله؟ قال رؤیا رأيتها فی المنام قالوا:
و ما هی؟ قال رایت کلاباً تنهشنی...^{*۱}

یعنی امام صادق علیه السلام می گوید امام حسین علیه السلام در منزل عقبة البطن^{*۲} به
اصحاب خود فرمود: که من کشته خواهم شد زیرا در خواب دیدم سگهایی به
من حمله می کنند...

*۱ - کامل الزیارات ص ۷۵.

*۲ - نام منزلی بعد از منزل زیاله است.

۱۹- روایت ههنا مناخ رکابنا

در مقتل خوارزمی و مطالب السؤل و مختصر صفوة الصفوة و مناقب ابن شهر آشوب و الفصول المهمة نقل شده است:
 وقتیکه اسم زمین کربلا را برای امام حسین علیه السلام گفتند حضرت فرمود:
 ههنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مسفک دماننا^{۱*}
 یعنی اینجا ما کشته می شویم و محل ریخته شدن خون ما اینجا است.
 نویسنده محترم شهید جاوید می گوید: چون مدرک این چهار کتاب تاریخ ابن اعثم است اعتبار ندارد.

پاسخ:

اگر فرضاً این مطلب را از ایشان بپذیریم.
 اما به هیچ وجه نمی توان بگوئیم لهوف هم این حدیث را از ابن اعثم نقل کرده است.

توضیح این که:

اولاً معلوم نیست مرحوم سید در هنگام نوشتن لهوف تاریخ ابن اعثم را در

۱* - مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷. مطالب السؤل ص ۷۵ و الفصول المهمة ص ۱۸۰ و مناقب ابن شهر آشوب و مختصر صفوة ص ۶۲.

اختیار داشته است یا نه و اینکه در کتاب کشف المحجّه (که در ۶۱ سالگی نوشته است) مطلبی از تاریخ ابن اعثم نقل کرده دلیل نمی شود که هنگام تالیف لهوف هم آن کتاب را در اختیار داشته و از مدارک او بوده است. بر فرض که این حرف را قبول کنیم باز نمی توانیم بگوئیم این حدیث بخصوص را سید از ابن اعثم نقل کرده است، توضیح اینکه:

عبارت سید در لهوف این است:

فلما وصلها قال ما اسم هذه الارض فقيل: كربلاء فقال عليه السلام: اللهم اني اعوذ بك من الكرب و البلاء ثم قال: هذا موضع كرب و بلاء انزلوا ههنا محط رحالنا و مسفك دماننا و هنا محل قبورنا بهذا حدثني جدی رسول الله صلى الله عليه و آله*
یعنی وقتی که اسم زمین کربلا را برای امام حسین گفتند فرمود: خدایا پناه می برم به تو از کرب و بلاء سپس به اصحاب و همراهیان خود فرمود: فرود آید این زمین محل پیاده شدن و بارانداختن ما است و در اینجا خون ما ریخته می شود و اینجا محل قبر ما می باشد (بهذا حدثني جدی رسول الله) این موضوع را جدم پیغمبر به من خبر داده است.

پس از بررسی کامل معلوم شد که این جمله آخر (بهذا حدثني) در هیچکدام از کتابهای ابن اعثم و خوارزمی و مطالب السؤل و.. نیست. و محقق منصف نمی تواند به خود اجازه دهد که بگوید سید ابن طاووس که مجسمه تقوا و احتیاط است جمله ای از خود به حدیث اضافه کرده و به امام نسبت داده است عبارت تایخ ابن اعثم (الفتوح) این است: حسین عليه السلام روز دوم محرم سال ۶۱

وارد کربلا شد سپس رو به یاران خود کرد و فرمود: آیا اینجا کربلا است؟ گفتند آری پس آن حضرت به اصحابش گفت:

انزلوا هذا موضع کرب و بلاء هاهنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و سفک (مسفک) دماننا. قال فنزل القوم و حطوا الاثقال ناحية من الفرات...^{*۱}

علاوه سبط ابن جوزی که معاصر با مرحوم ابن طاووس بوده در تذکره می نویسد:

لما قيل للحسين هذه ارض كربلا شمها و قال و الله هي الارض التي اخبر بها جبرئيل رسول الله و انني اقتل فيها.^{*۲}

آیا احتمال نمی دهید که هم سید و هم ابن جوزی مدرک دیگری داشته اند و بدست ما نرسیده است؟

و نیز صاحب ذخائر العقبی و سید ابن طاووس در کتاب ملاحم همین حدیث را با اختلاف جزئی دارند.^{*۳}

در کتاب المعجم الكبير طبرانی آمده:

لما احيط بالحسين بن علي قال: ما اسم هذه الارض؟ قيل: كربلا فقال: صدق النبي صلى الله عليه و آله أنها أرض كرب و بلاء.^{*۴}

و نیز می نویسد: جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: فی هذه

*۱ - الفتوح، ج ۵، ص ۱۴۹.

*۲ - تذکره ابن جوزی، ص ۱۴۲.

*۳ - ذخائر العقبی، ص ۱۴۹ و ملاحم ص ۷۹.

*۴ - الحسين و السنة تالیف مرحوم سید عبد العزیز طباطبائی ص ۱۲۲ به نقل از المعجم الكبير.

الارض يقتل ابنك هذا يا محمد و اسمها الطف^{۱*}.

و در کتاب فضائل احمد بن حنبل از ام سلمه روایت می‌کند که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ان امتک ستقتله و ان شئت اريتک من تربة الارض التي يقتل بها فاراه اياه فاذا الارض يقال لها كربلا^{۲*}.

و سید ابن طاووس در کتاب ملاحم^{۳*} نقل می‌کند که سید الشهداء علی^{علیه السلام} به ابن عباس فرمود: اني مقتول بالعراق.

۱* - همان، ص ۱۲۳ به نقل از معجم.

۲* - همان، ص ۲۳ به نقل از فضائل احمد.

۳* - ص ۱۴۳ چاپ نجف.

۲۰- گفتار امام در عصر تاسوعا

هنگامیکه عصر تاسوعا عمر سعد و لشکر او می خواستند شروع به جنگ کنند امام علیه السلام به برادرش عباس فرمود:

ارجع اليهم فان استطعت ان تؤخرهم الى غدوة و تدفعهم عنا العشية لعلنا نصلي لربنا الليلة و ندعوه و نستغفره فهو يعلم اني قد كنت احب الصلاة له و تلاوة كتابه و كثرة الدعاء و الاستغفار^{*۱}

به سوی ایشان برو و از ایشان مهلتی بخواه که امشب را صبر کنند و کارزار را به فردا اندازند تا امشب قدری نماز بخوانیم و دعا و استغفار کنیم چون خدا می داند که من نماز و تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست دارم
قال السيد في اللهوف:

قال الراوى و بات الحسين و اصحابه تلك الليلة و لهم دوى كدوى النحل ما بين راع و ساجد و قائم و قاعد^{*۲}

یعنی ابن طاووس می گوید: راوی گفت آن شب را امام حسین علیه السلام و اصحابش به صبح رساندند در حالی که یا در رکوع و یا در حال سجود، یا در حال قیام و یا در حال قعود بودند و زمزمه ای مانند صدای زنبور داشتند.

*۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۲۰.

*۲- لهوف، ص ۸۳.

سه روایت دیگر

در کامل الزیارات است.

حدثني الحسن بن عبد الله عن محمد بن عيسى عن ابيه عن الحسن بن محبوب عن علي بن رثاب عن الحلبي قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان الحسين عليه السلام صلى باصحابه الغداة ثم التفت اليهم فقال ان الله قد اذن في قتلکم فعليکم بالصبر.

و حدثني ابي رحمه الله و جماعة مشايخي... عن الحسين بن ابي العلاء عن ابي عبد الله عليه السلام قال:

ان الحسين صلى الله عليه و آله صلى باصحابه يوم اصبوا ثم قال اشهدانه قد اذن في قتلکم يا قوم فاتقوا الله و اصبروا.^{۱*}

یعنی امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام نماز صبح عاشورا را با اصحاب خود خواند سپس رو به آنان کرد و فرمود: خداوند اجازه داد که شما [در راه او] شهید شوید پس صبر کنید.

و در لهوف است.

عن مولانا الصادق عليه السلام انه قال: سمعت ابي يقول لما التقى الحسين و عمر بن

سعد لعنه الله و قامت الحرب، انزل الله تعالى النصر حتى رفرف على رأس الحسين ثم خیر بین النصر علی اعدائه و بین لقاء الله فاختر لقاء الله.^{۱*}

یعنی امام صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که می فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام [و یارانش] در برابر ابن سعد [و سپاهش] قرار گرفتند خداوند نصرت را بر آنان نازل کرد به گونه ای که بالای سر امام حسین علیه السلام قرار گرفت. آنگاه او مخیر شد بین اینکه نصرت را بپذیرد یا لقاء خدا [و شهادت] را و امام حسین علیه السلام لقاء الله را اختیار کرد.

* * *

این بود قسمتی از روایات که هنگام حرکت از مدینه تا روز عاشورا از سرور آزادگان ولی الله اعظم حضرت حسین علیه السلام در کتابهای حدیث و تاریخ شیعه و سنی نقل شده و دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام امید به پیروزی در این سفر نداشته، بلکه می دانسته که در این سفر کشته خواهد شد.

مرحوم سید شرف الدین در کتاب المجالس الفاخرة می فرماید:

علاوه بر این روایات روایات متواتره دیگری از طریق شیعه وارد شده است که دلالت دارد بر اینکه امام حسین علیه السلام می دانسته که کشته می گردد.

منظور مرحوم سید شرف الدین از این روایات متواتره، همان روایاتی است که از رسول اکرم و علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و عده ای از صحابه و از خود امام حسین قبل از داستان کربلا نقل شده است و نویسنده محترم کتاب شهید جاوید در صفحه ۶ کتاب به آنها اشاره کرده و می نویسد: طبق روایات قطعی رسول خدا صلی الله علیه و آله قبلاً شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام را پیشگوئی کرده بود.

کسانی که مایلند این روایات قطعی را هم ببینند می‌توانند به کتاب «کامل الزیارات» و «بحار الانوار» و «سیرتنا و سنتنا» علامه امینی مراجعه کنند.

این یادآوری هم لازم است که در کتاب مرحوم سید شرف الدین روایات دیگری هم هست که می‌توان به بیست روایت که ذکر شد افزود. به متن گفتار ایشان که در بخش‌های بعدی این کتاب نقل خواهد شد مراجعه شود.

* * *

یک اشکال فریبنده

ممکن است نویسنده محترم کتاب مذکور بگوید: که بعضی از این روایات که ذکر شد سند ندارد و یا سند آن ضعیف است.

پاسخ:

اولاً باید بگوئیم که طبق احصائی که به عمل آمد نویسنده شهید جاوید از ابتدای کتاب تا انتهای آن تقریباً ۲۵۰ مورد به این چهار کتاب (طبری، کامل، ارشاد، خوارزمی) برای اثبات یا نقل مطلبی تمسک کرده است و در این ۲۵۰ مورد حتی پنج مورد نیست که رجال سند آن در کتب رجال شیعه توثیق شده باشد بلکه تمام این نقلها از نظر یک محقق شیعه یا نقل و حدیثی است ضعیف السند، و یا مرسل و غالباً هم مطالب نقل شده معارضهای تاریخی و حدیثی دارد که چون مشهور نبوده مورد توجه نویسنده محترم قرار نگرفته است مثلاً پس از برخورد امام علیه السلام با حر، طبری در یک جا نقل میکند امام علیه السلام خواست برگردد و حر از برگشتن ایشان ممانعت کرد و در جای دیگر می نویسد:

قال له الحر: ارجع فانی لم ادع لك خلفی خیراً ارجوه فهم ان يرجع و كان معه اخوة مسلم بن عقيل فقالوا: لانرجع حتى نصيب بئارنا او نقتل فقال: لاخير في الحياة بعدكم فسار فلقبه اوائل خيل عبيد الله فلما رای ذلك عدل الى كربلاء.^{۱*}

منظور ما از این بیان دو چیز بود:

۱- چون مدارک این کتاب در غیر موارد قطعی فقط تاریخ و روایات ضعیف است پس فکری که از آن استنتاج و استنباط گردیده نمی تواند قاطع و یقینی باشد بلکه فقط باید در حد یک احتمال ذکر گردد.

۲- کسی که به نقل کتاب های تاریخی بدون اینکه سند صحیح داشته باشد برای استنباط مطالب اکتفا می کند نباید در احادیث ذکر شده اشکال سندی طرح نماید.

ثانیاً: روایات مذکوره علاوه بر اینکه سند قسمتی از آنها در کمال اعتبار است بضمیمه آن دسته از روایات قطعی که قبلاً اشاره شد و نیز بضمیمه اخباری که دلالت می کند بر اینکه امام عالم به ما کان و مایکون است و نیز به ضمیمه ادله عقلیه که بزرگان فلسفه و عرفان در کتابها و رساله های خود ذکر کرده اند هیچ جای شک و تردید برای ما باقی نمی گذارد که امام حسین علیه السلام می دانسته است که در این سفر کشته می گردد و واضح است که این قبیل روایات که کثرت آن به حدی است که افاده قطع و یقین می کند احتیاج به سند و توثیق سند ندارد.

سؤال؟

امام علیه السلام که می دانست در این سفر کشته می شود چرا به طرف کوفه حرکت کرد؟

پاسخ این سؤال در نوع کتابهاییکه درباره نهضت مقدس حسین علیه السلام نوشته شده با بیانهای گوناگون و مستوفی ذکر گردیده و ما اینجا چند پاسخ کوتاه و قانع کننده از نوشته های رجال بزرگ اسلامی مانند مرحوم علامه (شیخ محمد حسین کاشف الغطاء) که در حدود هشتاد کتاب در رشته های مختلف اسلامی تألیف کرده است اقتباس و نقل می کنیم

پاسخ اول

ان الحسين عليه السلام قد ثار على عدوّ له و متغلب عليه يريد الانتقام منه يريد ان ينقله من عرشه الى نعشه و من قصره الى قبره و من ملكه الى هلكه و يريد ان يقضى على دولة ابيه و دولته و لا يدع حظاً في الملك لولده و ذريته. و من تصفح سيرة معاوية و جهوده العظيمة و تدابير العميقة مدة عشرين سنة يعرف كم كان حربصاً على توطيد دعائم الملك ليزيد و حبسه ابدّاً عليه و على ولده حتى دس السم الى الحسن عليه السلام و قتله مقدمة لاستخلاف يزيد. و لكن الحسين و على ذكره الاف التحية و السلام بتفاديه و توضيحته و تدابيرہ الفلسفية و احاطته بدقائق السياسة ثل ذلك العرش و هدم ذلك البنيان الذي بناه

معاوية في عشرين سنة هدمه في بضعة ايام و ما اثمر ذلك الغرس الذي غرسه معاوية ليزيد الالعار و الشنار و صار الحسين عليه السلام و اهل بيته الى الابد المثل الاعلى لكل رحمة و نعمة و بركة و سلام.

و لولا نهضة الحسين و اصحابه لما قام للسلام عمود و لا اخضر له عود و لأمانه ابوسفیان و ابناء معاوية و يزيد في مهده و لدفنه في اول عهده في لحدّه. فحقاً ان الحسين سلام الله عليه ما بذل نفسه الا دفاعاً عن شرف الدين و تفادياً للمبدء المقدس و لانكون بهذا قد أسانا الى الدين بل احسنا اليه حيث جعلناه فوق نفس الامام المعصوم و انه يفدى باعز النفوس. نعم نهضة الحسين دروس الهية و تعاليم روحية املاها على جوامع الجبروت اكبر استاذ الهى و معلم ربوبى مع اهل بيته و خاصته و خريجي جامعته وقعوا ضحوة من النهار على تلال الطف فالتقوا على الاملاك و الافلاك دروساً لهاشت لها الالباب ذاك لان تلك الدروس ما كانت اقوالاً و كلمات و الفاظاً و عبارات بل كانت توضيحات فهارة و عزائم ملتبهة

الحسين كتاب الله تكوينى

ان اسرار شهادة الحسين عليه السلام و مزاياها لا تزال تتجدد بتجديد الزمان و تطلع كل يوم على البشر طلوع الشمس و القمر و لعل اقرب مثل يضرب للحسين عليه السلام هو كتاب الله المجيد فان هذا الفرقان المحمدى على كثرة تفاسيره و شرح نكاته لا يزال كنزاً مخفياً و تزال محاسنه تتجدد و اسراره تتجلى.

نعم القرآن كتاب الله الصامت و الحسين كتاب الله الناطق، القرآن كتاب الله التدوينى و الحسين كتاب الله التكوينى. و كل من الكتابين صنع ربوبى و عمل الهى. نعم كل الكائنات صنع ربوبى و لكن الحسين و القرآن صنعهما للتحدى و الاعجاز.

القرآن یملى على البشر في كل زمان اسرار الكون و نهضة الحسين عليه السلام في كل محرم من كل سنة بل في كل السنة تملی على الكائنات عجائب التضحية و غرائب الاقدام تلقى على العالم دروس العزة و الاباء و الاستهانة بكل عزيز من نفس او مال في سبيل نصره الحق و قمع الباطل و الدفاع عن المبدء يلتقى على الواعين دروس الاخلاق الفاضلة و كل ما جاء به القرآن و السنة، و لكن جاء بها القرآن قولاً و طبقها الحسين عليه السلام عملاً و ابرزها للناس يوم الطف عياناً.

انظر الى الكتاب الكريم فان اقصى ما طلبه من العباد في باب الجهاد هو الجهاد بالنفس و المال و الحسين سلام الله عليه لم يقنع بهذا حتى جاهد ماله و نفسه و اولاده و عياله و اطفاله و الصفوة من صحبه و اسرته و كان الله تعالى اعز شىء عند الحسين فاعزه الله و صار ثار الله في الارض، نعم قلنا و لانزال نقول ان نهضة الحسين لاتحصى اسرارها عليه و على نهضته المقدسة الاف التحية و السلام

بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنی امیه دشمنان دیرینه اسلام با نقشه‌های شیطانی خود در دستگاه خلافت نفوذ پیدا کرده و خود را به آخرین پله‌ای که از آن می‌توانستند بر مسند پیامبر اکرم تکیه بزنند رسانیدند یعنی معاویه استاندار یکی از بزرگترین استانهای اسلام (شام) گردید و پس از آنکه تنها مانع کار یعنی نفوذ شخصیت و قدرت فوق العاده پیشوای جهان اسلام علی عليه السلام با شهادت آن حضرت از میان برداشته شد، تکیه بر جای پیغمبر زده و رسماً خود را خلیفه پیغمبر معرفی کرد و همینکه پایه‌های حکومت خود را تا اندازه‌ای محکم ساخت با صورتی حق به جانب مبارزه با اسلام را شروع کرد.

تا آنجا که در یکی از خطبه‌های خود گفت: من برای این نیامده‌ام که شما نماز بخوانید و روزه بگیرید من آمده‌ام بر شما حکومت کنم هر کس با من مخالفت کند او را نابود خواهم کرد.

بله معاویه هر قدر که توانست در راه مبارزه با رسول اکرم ﷺ و علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام کوشید و با پایه گذرای خلافت یزید به خیال خود کاری کرد که نتیجه آن از بین رفتن نام رسول اکرم ﷺ و اسلام باشد زیرا او یزید را خوب می شناخت می دانست که منطبق یزید «لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل» می باشد معاویه در این فکر بود که با برقراری حکومت و خلافت در خاندان بنی امیه اسلام را از بین برده و نام رسول اکرم ﷺ را از سر زبانها بردارد و در این راه کوششهای فراوانی کرده و از تمام وسائل موجود بهره برداری نمود تا بالاخره پس از مرگ او یزید بر مسند رسول اکرم نشست. غالب مردم در خواب بودند و به نقشه های شوم بنی امیه توجه نداشتند. اما حسین علیه السلام و یاران او بیدار بودند و با چشم تیزبین خود احساس کردند که خطر بزرگی اسلام و رسول اکرم را تهدید می کند.

چه باید کرد؟

آیا امام حسین علیه السلام در برابر این خطر بزرگ که اسلام عزیز را تهدید می کرده و با تثبیت حکومت یزید به اوج خود می رسید می توانست ساکت بنشیند آیا خدا و پیامبر و دامنه های پاکی که او را پرورش داده بودند سکوت او را می پسندیدند؟

آیا حسین فرزند اسلام و فرزند پیامبر ﷺ و تربیت یافته دامن وحی و وظیفه ای جز این داشت که برای حفظ موجودیت این آئین پاک قیام کند و با فداکاری های بی نظیر خود و به قیمت خون پاک خود و فرزندان و یارانش اسلام را یاری نماید.

این بود که حسین علیه السلام فرمود: و علی الاسلام السلام اذا بلیت الامة براع مثل یزید و نیز فرمود: انی لا اری الموت الاسعاده و لا الحیاة مع الظالمین الا برماً و

در این راه تا سر حد جانبازی و شهادت ایستادگی کرد و به جهان اسلام فهماند که یزید خلیفه پیغمبر نیست بلکه ایمان به خدا ندارد.

در آن روز که حسین علیه السلام شهید شد مردم ظاهرین، شهادت آن حضرت را پیروزی یزید و بنی امیه می دیدند اما حوادث بعدی ثابت کرد که حسین علیه السلام پیروز و یزید و بنی امیه از بین رفتند و بگفته مرحوم کاشف الغطاء:

نعم یزید قتل الحسین علیه السلام و انصاره و لکن الحسین قتل یزید و کل بنی امیه باعظم من قتلهم له بالف مرة قتلهم یزید یوماً واحداً و قتلوه و قومه الی آخر الابد فأی الظفرین اعظم وائی القتلین اکبر؟

آری یزید امام حسین علیه السلام و یارانش را کشت اما در واقع حسین علیه السلام و یارانش، یزید و بنی امیه هزار بار بیشتر کشتند آنها امام حسین را در یک روز کشتند و امام حسین علیه السلام آنها را تا ابد کشت به نظر شما کدام یک پیروز است.

آری چون حسین علیه السلام کیان اسلام را در خطر دید و نیز تشخیص داد که در آن شرائط سکوت و خاموشی به ضرر اسلام و مسلمین است از این رو قیام کرد و با علم به اینکه در این راه کشته می شود و خاندان او اسیر می گردند قدم به میدان مبارزه گذارد و فرمود:

من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا
هر کس آماده لقاء خدا است و حاضر است در راه خدا جانبازی کند همراه ما بیاید

سلام الله علیه و علی الذین بذلوا مهجهم دونه لاحیاء الاسلام

پاسخ دوم

برای ما که شیعه هستیم و به امامت و عصمت امامان عقیده داریم این قبیل سؤال‌ها اگر به صورت اعتراض باشد مورد ندارد زیرا می‌دانیم که هیچ کاری از پیامبر و امامان علیهم‌السلام صادر نمی‌شود مگر اینکه حکمتی و مصلحتی دارد اگر چه ما به آن حکمت و مصلحت آگاهی نداشته باشیم
به روایات زیر عنایت بفرمایید:

مرحوم شیخ کلینی در کتاب شریف کافی بابی بعنوان «ان الائمة علیهم السلام لم یفعلوا شیئا ولا یفعلون الا بعهد من الله تعالی و امرنه لایتجاوزونه» باز کرده و روایاتی در آن باب نقل نموده است: ^{*۱}

۱- عن ابی عبد الله علیه‌السلام:

ان لكل واحد منا صحيفة فيها ما يحتاج اليه ان يعمل به في مدته فاذا انقضى ما فيها مما امر به عرف ان اجله قد حضر... ^{*۲}

از امام صادق روایت شده:

برای هریک از ما امامان از طرف خدای متعال صحیفه‌ای است که در آن آنچه در مدت عمر باید بجا بیاوریم یاد شده است و هنگامی که همه آن وظائف را انجام داد و چیز دیگری نماند متوجه می‌شود که عمر او به پایان رسیده است.

*۱- کافی، ج ۱، ص ۲۷۹.

*۲- کافی، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲- عن ابی جعفر علیه السلام:

فتقدم علم ذلك اليهم من رسول الله قام على و الحسن و الحسين و بعلم
صمت من صمت منا*^۱

۳- عن ابی عبد الله علیه السلام:

ان الله انزل على نبيه صلی الله علیه و آله كتاباً قبل و فانه فقال يا محمد هذه وصيتك الى
النخبة من اهلك... و كان على الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبي الى
امير المؤمنين علیه السلام و امره ان يفكّ خاتماً منه و يعمل بما فيه ففكّ
امير المؤمنين علیه السلام خاتماً و عمل بما فيه ثم دفعه الى ابنه الحسن ففكّ خاتماً و
عمل بما فيه ثم دفعه الى الحسين ففكّ خاتماً فوجد فيه: ان اخرج بقوم الى
الشهادة فلا شهادة لهم الا معك و اشر نفسك لله عز و جل ففعل...^۲

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

خداوند قبل از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله کتاب و نوشته‌ای را بر او نازل کرد و
فرمود ای محمد این وصیت تو به نخبة اهل بیت تو (امامان) است (و در آن
کتاب وظیفه هر یک از امامان نوشته شده بود) و در مورد امام حسین علیه السلام نوشته
شده بود: اخرج بقوم الى الشهادة فلا شهادة الا معك و اشر نفسك لله عز و جل
ففعل.

گروهی را برای شهادت با خود ببر و خود را در راه خدا فدا کن. امام حسین
این کار را کرد.

*۱- کافی، ج ۱، ص ۲۸۱.

*۲- کافی، ج ۱، ص ۲۸۰.

۴- عن ابی عبد الله علیه السلام:

ان الوصیة نزلت من السماء علی محمد کتاباً... و كان علیها خواتیم قال ففتح علی علیه السلام الخاتم الاول و مضی لما فیها ثم فتح الحسن الخاتم الثانی و مضی لما امر به فیها فلما توفي الحسن و مضی فتح الحسین الخاتم الثالث فوجد فیها ان قاتل فاقتل و تقتل^۱* و اخرج باقوام للشهادة ولا شهادة لهم الا معك قال ففعل^۲*.

این روایت هم مانند روایت قبل است. در آن کتاب برای امام حسین نوشته شده بود جنگ کن و بکش تا کشته شوی...

بنابراین برای کسانی که به معصوم بودن امام عقیده دارند اصلاً این سؤال و بحث لزومی ندارد زیرا در هر صورت می دانند که امام علیه السلام هر کاری را که بجا آورده وظیفه او بوده و به دستور خدای حکیم بجا آورده است.

نعم و لیس فی الامکان ابداع مما کان و لایسأل عما یفعل و هم یسألون و لیس فی ما امکن ان یفعله الامام احسن مما فعل و من قال هناك متعرضاً: لم و بم، فقد ضلّ.

۱ - الی ان تقتل. نسخه بدل.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۲۷۹.

پاسخ سوم^{۱*}

ان جهاد الحسین علیه السلام من باب الجهاد الخاص على الامام لا الجهاد العام على عموم الاسلام يعنى انه من باب المفادات و التضحية و التسليم لامر الله سبحانه في بذل النفس لحياة الدين. ولا شك انه سلام الله عليه كان يعلم بكل ذلك باخبار النبي صلى الله عليه و آله و حياً.

و لكن يحتمل فيه ان يتطرق اليه البداء و يكون من لوح المحو و الاثبات و ان يكون ثابتاً خلافه في العلم المخزون الذي استاثره الله سبحانه به لنفسه. و باب البداء واسع. و بهذا الكلام الحكيم تنحسم مادة الاشكال كما لا يخفى على من له فضل و اعتدال.

۱* - این پاسخ را برخی از علماء بزرگ داده‌اند و در کلام علامه محمد تقی جعفری هم به آن اشاره شده بود و برای اهل فضل می‌تواند سودمند باشد گرچه برخی از اساتید هم در اینکه بتوان مسأله بداء را اینجا عنوان کرد تأمل دارند.

الحسين عليه السلام في كلام اهل البيت عليه السلام

ولايته عليه السلام

«ارادة الرب في مقادير اموره تهبط اليكم و تصدر من بيوتكم».

الامام الصادق عليه السلام

علمه عليه السلام

«ورضيكم خلفاء في ارضه و حججاً على بريته... و خزنة لعلمه».

الامام الهادي عليه السلام

منطقه عليه السلام في طريق الشهادة

۱- «سامضى و ما بالموت عار على الفتى».

«اذا مانوى حقاً و جاهد مسلماً».

۲- «انى لا ارى الموت الا سعادة و لا الحياة مع الظالمين الا برماً».

۳- «اما بعد فكان الدنيا لم تكن و كان الاخرة لم تزل و السلام».

۴- «فهل هو الا الموت فمرجأ به».

۵- «ان الدعى بن الدعى قدر كز بين اثنين بين السلة و الذلة هيهات منا الذلة».

۶- «صبراً بنى الكرام فما الموت الا قنطرة يعبر بكم الى الجنان».

۷- «اما و الله لا اجيبهم الى شىء مما يريدون حتىلقى الله و انا مخضب

بدمى».

حمایته علیه السلام عن الدین

«حسین منی و انا من حسین»
 رسول الله صلی الله علیه و آله
 «بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حيرة الضلالة»

الامام الصادق
 السلام علیک یا ثارہ الله و ابن ثارہ السلام علیک یا اسّ الاسلام الناصر
 لدين الله
 السلام علیکم یا انصار دین الله... السلام علیکم یا انصار ابی عبد الله
 الامام الصادق

الحسین و المؤمنون

«ان للحسین محبة مكنونه في قلوب المؤمنين»
 «ان لقتل الحسین حرارة في قلوب المؤمنين لا تبرد ابداً»
 «ان الحسین علیه السلام عبرة كل مؤمن»
 «ان للحسین علیه السلام حقوقاً واجبة علی كل مؤمن منها زیارته و البكاء عند ذكره
 (و احیاء امره)»
 «ان للمؤمنین فی الحسین علیه السلام اسوة حسنة»
 اللهم ارزقنی شفاعة الحسین يوم الورود و ثبت لی قدم صدق عندک مع
 الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السلام.

بخش چهارم

قسمتی از کتاب
عصای موسی و پاسخ آن

پاسخ به بخشی از کتاب عصای موسی

همانطور که پیشتر گفتیم آقای صالحی کتابی به نام «عصای موسی» در ردّ و پاسخ ردّیه‌ها منتشر کرده است.

در باره کتاب اینجانب که در بخش قبل خواندید نوشته است:

پس از انتشار کتاب «شهید جاوید» کتابی بنام «بررسی قسمتی از شهید جاوید» به قلم آقای رضا استادی در ۱۰۷ صفحه منتشر شد که هدف آن، اثبات این مطلب بوده که امام حسین علیه السلام هنگام حرکت می‌دانست در این سفر و در همین سال در کربلا کشته خواهد شد. خواننده کتاب مزبور ابتداء گمان می‌کند که نویسنده خواسته ثابت کند امام حسین علیه السلام بقصد کشته شدن حرکت کرده ولی وقتی با خود نویسنده مذاکره شد، او گفت: منظور من این نبوده که ثابت کنم امام بقصد کشته شدن حرکت کرده بلکه فقط می‌خواستم ثابت کنم که امام می‌دانست در این سفر، در کربلا کشته می‌شود و باز که از او سؤال شد پس امام بچه منظوری حرکت کرد؟ جواب داد: «بقصد تشکیل حکومت». حالا امامی که بقول این نویسنده می‌داند به کوفه نمی‌رسد و در کربلا در محاصره دشمن واقع شده و کشته می‌شود، چگونه ممکن است تصمیم بگیرد^{*۱} در کوفه تشکیل حکومت بدهد؟ جواب این سؤال را، خود نویسنده باید بدهد.^{*۲}

*۱ - این عبارت باید اینطور تصحیح شود: چگونه ممکن است برای تشکیل حکومت از مکه حرکت کند؟

و واضح است که می‌تواند برای تشکیل حکومت حرکت کند و اگر به مانع برخورد انجام گیرد - استادی.

*۲ - تکلیف امام اجابت دعوت مردم کوفه برای تشکیل حکومت بوده اما می‌دانسته است که

آنچه ما از مطالعه کتاب نامبرده دریافتیم این بود که اساس این کتاب را یک اشتباه تشکیل می‌دهد و آن این است که نویسنده خیال کرده کتاب «شهید جاوید» خواسته علم امام حسین (علیه السلام) را به شهادت خود، در این سفر را انکار کند، در حالیکه چنین نیست بلکه کتاب «شهید جاوید» خواسته بگوید: دلیلی نداریم که امام بقصد کشته شدن (خودکشی)^{*۱} حرکت کرده و خیلی فرق است بین علم و قصد. خیلی فرق است بین اینکه کسی بگوید: امام بقصد کشته شدن حرکت نکرد و بین اینکه بگوید: علم به شهادت خود نداشت. اگر سربازی بقصد کشتن دشمن به میدان جنگ برود ولی در شرائطی باشد که می‌داند کشته می‌شود، در اینجا نمی‌توان گفت: او بقصد کشته شدن به میدان رفته است. پس قصد را نباید با علم اشتباه کرد، ولی معلوم نیست این نویسنده چرا قصد را با علم اشتباه کرده است؟^{*۲} و عجیب‌تر اینکه اشتباهی که خود کرده، نسبت به کتاب «شهید جاوید» داده و در ص ۳۳ می‌گوید: «فقط چون نویسنده محترم شهید جاوید کلمه قصد را بجای علم بکار می‌برند موجب اشتباه می‌گردد» در حالی که کتاب «شهید جاوید» هرگز قصد را بجای علم بکار نبرده بلکه از کلمه قصد، همان معنای قصد را خواسته ولی این نویسنده اشتباهاً از کلمه قصد، معنای علم را فهمیده و بر اساس همین اشتباه، زحمتی کشیده و کتابی نوشته است. چه زحمت بیهوده‌ای!^{*۳}

⇨ این خواسته به انجام نمی‌رسد - استادی

*۱ - توجه دارید که به جای کلمه «شهادت» و «استقبال از شهادت» کلمه «خودکشی» را که بار منفی دارد بکار می‌برد. بنظر ما این سوء استفاده و فریبکاری است. استادی

*۲ - اشتباه نکرده است، زیرا برداشت غالب خوانندگان فاضل کتاب شهید جاوید این است که مؤلف در صدد نفی علم امام بوده است و قرائن فراوانی هم در سراسر کتاب شهید جاوید برای صحت این برداشت وجود دارد - استادی

*۳ - این هم ادب مؤلف شهید جاوید است - استادی

توجه:

نویسنده کتاب نامبرده، آقای رضا استادی، اوراق نوشته خود را قبل از تنظیم و چاپ به نویسنده کتاب «شهید جاوید» داده بود، مطالعه کند و ایشان پس از مطالعه، از تهران به نویسنده پیغام داد از چاپ کتاب خودداری کنید تا من بقم بیایم و تذکر لازمی است بشما بدهم ولی پس از بازگشت از تهران دید نویسنده کتابش را چاپ کرده، او را به منزل خود دعوت کرد و به وی گفت: مگر پیغام من به شما نرسید؟ گفت: چرا، پرسید: پس چرا قبل از اینکه تذکری که منظور بود به شما بدهم، کتاب را چاپ کردید؟ جواب داد مرا آزاد نگذاشتند و حتی به من تهمت زدند و ناچار شدم آن را چاپ کنم.^{۱*} نویسنده کتاب «شهید جاوید» گفت: می خواستم از شما پرسم: آیا گمان کرده اید که من خواسته ام علم امام حسین (علیه السلام) را به شهادت خود در این سفر انکار کنم؟ گفت: آری، گفت: تذکری که می خواستم به شما بدهم این بود که این گمان باطلی است شما کرده اید و هدف من این نبوده که علم امام را به شهادت خود در این سفر انکار کنم.^{۲*} بلکه هدف من این بوده که ثابت کنم امام بقصد کشته شدن (خودکشی) حرکت نکرده و فرق است بین قصد و علم و شما در فهمیدن مقصود من اشتباه کرده و کتاب خود را براساس همین اشتباه نوشته اید. نویسنده گفت: کاری است انجام شده و دیگر گذشته است.^{۳*}

۱* - از عبارت بسیار بدی استفاده شده است زیرا مقصود این بوده که برخی از اساتید و فضلا که از نوشته اینجانب آگاه شده بودند می گفتند حتماً نوشته خود را چاپ کنید زیرا به پیشنهاد مؤلف شهید جاوید مبنی بر چاپ نکردن، بدبین بودند - استادی

۲* - محتوای کتاب غیر از این را می گوید - استادی

۳* - احتمال می دهم که حافظه ایشان خطا کرده باشد و بنده چنین عبارتی نگفته باشم. استادی

آیا ادعای خود را ثابت کرده؟

باید دانست این نویسنده چنانکه از ص ۳۳ کتابش پیداست و شفاهاً نیز می‌گفت قبول دارد که امام حسین علیه السلام به قصد کشته شدن، حرکت نکرده و در این جهت با کتاب «شهید جاوید» موافق است ولی هدف اصلی او این بوده که ثابت کند، امام می‌دانسته در این سفر کشته می‌شود. البته آنمقدار که بین علمای شیعه مسلم است این است که امام حسین علیه السلام بطور سربسته می‌دانست سرانجام شهید خواهد شد ولی آیا می‌دانست که در این سفر و در سال ۶۱ هجری در کربلا شهید می‌شود؟ این مطلب از قدیم بین علمای شیعه مورد اختلاف بوده و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و صاحب تفسیر مجمع البیان و چند نفر از علمای معاصر، عقیده دارند آن حضرت نمی‌دانسته در این سفر شهید می‌شود. اما این نویسنده عقیده دارد: امام می‌دانسته در این سفر شهید می‌شود ولی آیا او توانسته مطلب خود را ثابت کند؟ به نظر ما، مشارالیه نتوانسته مقصود خود را ثابت کند، زیرا هر یک از دلیلهای او ضعیف و قابل خدشه است و با مراجعه به خاتمه کتاب «شهید جاوید» چاپ جدید که به نوشته این نویسنده، نظر داشته، نارسائی دلیلهای او معلوم می‌گردد^{*۱} ولی باز هم مناسب است در اینجا به چند نقطه ضعف نوشته او اشاره کنیم:

نقطه ضعف ۱:

این نویسنده، مدعی است که امام حسین علیه السلام می‌دانست در این سفر در کربلا شهید می‌شود. پس مدعای او دو چیز است.

۱- اینکه آن حضرت می‌دانست در این سفر شهید می‌شود.

*۱ - پاسخ به اشکال‌های ایشان در نوشته ما هست. مراجعه شود - استادی

۲- اینکه می‌دانست این شهادت در کربلا خواهد بود. و طبق آنچه در ص ۹۰ نوشته، برای اثبات مدعای خود به سه چیز تمسک کرده است.
الف - نقلهائی که تحت ۲۰ شماره در کتاب خود آورده است.
ب - اخباری که به طور اجمال و سر بسته، شهادت امام حسین علیه السلام را پیشگوئی کرده است.

ج - اخباری که می‌گوید: امام عالم به ماکان و مایکون است.
ولی به نظر ما، آنچه بدان تمسک کرده، مدعای او را ثابت نمی‌کند زیرا:
اولاً در میان نقلهائی که تحت ۲۰ شماره آورده حتی یک نقل صحیح وجود ندارد که صریحاً دلالت کند امام می‌دانسته در این سفر، در کربلا شهید می‌شود و برای اثبات علم امام که یک مسألة اعتقادی است، نمی‌توان به اخبار آحاد تمسک کرد، آن هم اخبار آحادی که صحیح و صریح در مقصود نیست.^{۱*}

و ثانیاً اخباری که به طور سر بسته شهادت امام را پیشگوئی کرده همان شهادت به طور اجمال و ابهام را می‌فهماند و این اخبار هرگز مدعای او را ثابت نمی‌کند، زیرا این اخبار اصل شهادت را بطور سر بسته، ثابت می‌کند در حالیکه ادعای ایشان این است که امام علم تفصیلی داشت که در همین سفر، در کربلا شهید می‌شود.^{۲*}

و ثالثاً اخباری که می‌گوید: امام عالم بماکان و مایکون است عموم ندارد، زیرا طبق فرموده صاحب قوانین، «مای موصوله» آنجا که متضمن معنای شرط نباشد، معنای عموم نمی‌دهد. پس خبری که می‌گوید: امام عالم بماکان و مایکون است قضیه موجبه کلیه نیست بلکه قضیه مهمله است و قضیه مهمله در

۱* - کثرت روایات موجب اطمینان است و روشن است که خبر واحد هم اگر محفوف به قرینه یا قرائن مفید اطمینان باشد حجت است - استادی

۲* - اخباری که یاد کرده‌ایم علم امام به شهادت در همین سفر را اثبات می‌کند - استادی

قوة جزئیة است^{۱*} و محصول این خبر چنین می شود که امام بعضی از ماکان و مایکون را می داند. پس از این اخبار نمی توان فهمید که امام همه حوادث مربوط به شهادت خود را با همه جزئیات آن می دانست.

نقطه ضعف ۲:

یکی از دلیلهای این نویسنده، نقلی است که می گوید: «محمد حنفیه در مکه هنگام حرکت امام حسین علیه السلام به آن حضرت گفت: با اینکه شما وعده دادید درباره رفتن به کوفه فکر کنید چرا ناگهان حرکت کردید؟ فرمود: ترسیدم عمال یزید مرا در حرم خدا بکشند و من آن کسی باشم که احترام خانه خدا بوسیله او از بین می رود».

این نویسنده در ص ۶ به این حدیث استدلال کرده که ثابت کند، امام می دانست در همین سفر، در کربلا شهید می شود در حالیکه در همین حدیث، امام می فرماید: من ترسیدم خونم را در حرم خدا بریزند. همین مطلب را امام به «عبدالله زبیر» نیز فرموده چنانکه همین نویسنده اخبار آن را در ص ۵۳ و ۵۴ ذکر کرده است.

اگر امام می دانست حتماً در کربلا شهید خواهد شد، دیگر معنی نداشت بفرماید: ترسیدم خونم را در مکه بریزند، زیرا معنای این عبارت این است که امام احتمال می داده در مکه شهید شود^{۲*} و در این صورت نمی تواند علم داشته

۱* - این بیان مغالطه ای بیش نیست و موجه جزئیة علم که برای همه افراد هست و امتیازی برای امام بشمار نمی آید - استادی

۲* - این همان مغالطه ای است که نویسنده شهید جاوید گرفتار آن شده و تکرار می کند اینک سیدالشهدا علیه السلام می فرماید: «اگر بمانم...» چه منافاتی با علم او به شهادت در کربلا دارد زیرا آن «اگر» است با علم به عدم وقوع نه با احتمال وقوع. مثلاً می گوئیم اگر مؤلف شهید جاوید اشکالات

باشد که در کربلا شهید می‌شود و این عجیب است که نویسنده‌ای به حدیثی استدلال کند که بر خلاف مقصودش دلالت دارد!

نقطه ضعف ۳:

در اواخر کتاب، سؤالی طرح کرده که امام حسین علیه السلام با اینکه می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، چرا چنین اقدامی کرد و به سوی کوفه حرکت کرد؟ آنگاه جواب دومی که به این سؤال در ص ۹۹ داده این است که «این وظیفه شخصی بود که امام داشت و مکلف بود دانسته به طرف شهادت برود و امام از راه اخبار پیغمبر اکرم آگاه شده بود که در این سفر شهید می‌شود ولی احتمال می‌داد خبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شهادت آن حضرت داده از اخبار بدائی و از لوح محو و اثبات و قابل تغییر باشد و خلاف آن در علم مخزون و اختصاصی خدا ثابت باشد و با این بیان ماده اشکال قطع می‌شود، زیرا اشکال این بود که چرا امام دانسته خود را به کشتن داد؟^{۱*} و از جواب روشن می‌شود که آن حضرت به طور قطع نمی‌دانست^{۲*} در این سفر کشته می‌شود و احتمال می‌داد کشته نشود و در این صورت اشکالی باقی نخواهد ماند».

چنانکه روشن است این جواب اصل ادعای این نویسنده را باطل می‌کند، زیرا ادعای او این بود که امام می‌دانست حتماً در این سفر کشته می‌شود و

⇨ مستدل را بپذیرد نزاع برطرف می‌شود و در عین حال که این «اگر» را می‌گوییم علم داریم که ایشان نمی‌پذیرد.

۱* - این تعبیر ناروا را مؤلف شهید جاوید برای بد جلوه دادن کلام طرف مقابل خود تکرار می‌کند با اینکه جمله صحیح این است: چرا امام دانسته از شهادت استقبال کرد و این جمله پاسخ این است که چون مأمور به این استقبال بود.

۲* - توصیه می‌کنم که بحث بداء را با دقت مطالعه یا نزد یکی از اساتید بخوانند تا این قبیل سخنان سست را نفرمایند

محصول این دلیل این است که امام نمی دانست در این سفر، کشته می شود چون احتمال بداء می داد. و عجیب است که نویسنده ای دلیلی بیاورد که ادعای خودش را باطل کند و توجه نداشته باشد!

نقطه ضعف ۴:

سومین جوابی که این نویسنده از سؤال یاد شده بالا در ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ داده این است که امام حسین علیه السلام طبق دستور محرمانه غیبی و خدائی وظیفه داشت به قصد کشته شدن خود و اصحابش حرکت کند و ما پس از آنکه دانستیم امام معصوم است، حق نداریم در این باره سؤال کنیم و بخواهیم از اسرار این دستور آگاه شویم بلکه خود امام نیز ممکن است اسرار این دستور را نداند بلکه او فقط در دستور غیبی می خواند که باید در فلان وقت خود را به کشتن بدهی او هم بی چون و چرا می پذیرد و چون یقین دارد این دستور الهی دارای حکمت و مصلحت است، دیگر حق ندارد از حکمت و مصلحت آن سؤال کند.

آنگاه نویسنده برای اثبات این مطلب، به خبر ابی جمیله استدلال کرده که خدا در صحیفه آسمانی به امام حسین علیه السلام دستور داده بود که:

«اخرج بقوم الى الشهادة فلا شهادة لهم الا معك».

یعنی «تو با مردمی بیرون برو برای شهادت که برای آنان شهادتی نیست مگر با تو».^{۱*}

چنانکه قبلاً اشاره شد، این نویسنده قبول دارد که امام حسین علیه السلام بقصد کشته شدن حرکت نکرده ولی این حدیث ابی جمیله و حدیث دیگر (که به ظن قوی هر دو یکی است) دلالت دارد که امام از خدا دستور داشته بقصد کشته

۱* - دو سطر گفتار ایشان چون قبلاً پاسخ داده شده بود حذف شد - استادی

شدن خود و اصحابش حرکت کند. بنابراین، نویسنده مزبور برای جواب اشکال یاد شده به حدیثی استدلال کرده که بدان عقیده ندارد و برخلاف مقصودش دلالت دارد و این عجیب است که نویسنده‌ای به حدیثی استدلال کند که برخلاف عقیده‌اش دلالت دارد! ^{۱*}

همین چهار نقطه ضعف، کافی است که خواننده را از سستی کتاب مزبور، آگاه سازد و لازم نیست ما همه نقاط ضعف آن را نشان دهیم، زیرا وقتی اصل کتاب چنانکه قبلاً اشاره شد بر پایه یک اشتباه گذاشته شده، دیگر چه لزومی دارد که ما وقت خواننده را بگیریم و یک یک همه نقاط ضعف آن را نشان دهیم. ^{۲*}

امید است نویسنده با ملاحظه این سطور، به اشتباه خود واقف گردد و از تندروی برگردد و راه اعتدال را پیش گیرد. ان شاء الله ^{۳*}

۱* - خواسته‌ایم بگوییم عقیده کسانی هم که می‌گویند امام علیه السلام به قصد شهادت حرکت کرده است غیر عقلایی (آنطور که مؤلف شهید جاوید می‌گوید) و بی دلیل نیست گرچه به نظر ما لازم نیست بگوییم به قصد شهادت حرکت کرده است بلکه بهتر است بگوییم برای اتمام حجت با علم به شهادت حرکت کرده است.

۲* - از قدیم گفته‌اند هر کس یک طرفه به قاضی رجوع کند خوشحال برمی‌گردد - استادی

۳* - خواست بنده هم این است که نویسنده شهید جاوید انصاف داشته باشد. اما متأسفانه چنین نیست زیرا در چاپ دوم موارد بسیاری از کتاب را کم و زیاد و تعویض کرده و حتی یک جا تذکر نداده که در چاپ اول اشتباه کرده بودم و تذکر ناقدان باعث تجدید نظر شده است - استادی

بخش پنجم

مصاحبه‌ای درباره
قیام حضرت سیدالشهداء
که نظریه صحیح در آن بیان شده

مصاحبه اینجانب درباره قیام سیدالشهداء علیه السلام توضیحی است برای نظریه‌ای که بنده صحیح می‌دانم

مصاحبه کننده: از زمان امام سجاد به بعد ائمه علیهم السلام اهتمام داشتند که داستان کربلا به عنوان یک درس تلقی شود و برای مسلمانان جنبه سیاسی و تربیتی داشته باشد و در واقع برای جامعه اسلامی یک الگو باشد. اگر چنین است پس بناگزی باید قضیه امام حسین را طوری تفسیر کنیم که به درد ما هم بخورد و ما بتوانیم از آن استفاده تربیتی و الگویی هم بکنیم. اگر قضیه را یک وظیفه به فرمان خداوند بدانیم، یک ماجرای اختصاصی خواهد شد و دیگر قابلیت الگو قرار گرفتن را نخواهد داشت. بیانات شما در تفسیر حادثه عاشورا ناظر به کدامیک از این دو جنبه است؟

جواب:

این دو جنبه هر دو در کنار هم اند؛ یعنی در عین اینکه عاشورا نسخه آموزنده‌ای برای همه می‌باشد، در عین حال یک ماجرای الهی هم هست. داستان امام حسین یک مجموعه دویعدی است. در اسلام در مواردی لازم است که انسان برای حمایت و دفاع از دین و یا ترویج آن جان خود را فدا کند. امام حسین این اصل را پیاده کرد؛ یعنی کار امام از حیث اصل و قانون مسأله تازه‌ای نیست، بلکه از جهت پیاده کردن این اصل تازگی دارد و اگر می‌گوییم الگوست یعنی باید ببینیم که امام حسین در آن شرایط بسیار دشوار چگونه رفتار کرد تا ما هم در عمل آن را بکار گیریم؛ یعنی امام حسین حرکت خود را از جایی شروع

کرده و به جایی ختم نمود. در طول این حرکت، در طول این چند ماه، جای جای رفتار و سیره امام حسین برای همه آموزنده و الگوست، ولی در کنار این جنبه‌ها نکاتی نیز هست که مخصوص ایشان است و چیزی نیست که دیگران به آن عمل کنند. یکی خود جمع شدن این مجموعه در کربلا و این گونه شهید شدنشان فکر نمی‌کنم برای ما الگو باشد. فرض کنیم که ما یک فرمانده لشکر و فرمانده کل داریم و این فرمانده کل هم یک عده امرای ارتش دارد و اکنون در موقعیتی قرار گرفته‌ایم که یا باید فرمانده کل به تنهایی کشته شود و یا هم او و هم امرای ارتش او کشته شوند. قضاوت ما در چنین شرایطی این گونه است که فرمانده کل کشته شود و دیگران زنده بمانند، اما کشته شدن همه دیگر نمی‌تواند برای ما الگو باشد. این از همان برنامه‌های اختصاصی امام حسین است؛ یعنی از همان برنامه‌های اختصاصی که علی اکبر و علی اصغر و... را شامل می‌شد و اگر سؤال شود که آیا شما داستان کربلا را برنامه از پیش تنظیم شده از سوی غیب می‌دانید که اصلاً هیچ یک از جهات آن برای مردم الگو نیست، می‌گوییم نه، ولی در عین حال نمی‌توانیم بگوییم همه جهات آن برای همه الگوست، و در این ماجرا کارهای اختصاصی نیز انجام شده است؛ کارهایی که فقط می‌بایست امام حسین انجام دهد.

خلاصه بیان من این است که در عین اینکه عاشورا یک برنامه از پیش تنظیم شده الهی است ولی امام حسین جریان را طوری به پیش برده است که هر کس امام حسین را امام هم نداند، کاملاً کار او را منطقی و معقول می‌شمارد و در این صورت حرکت او می‌تواند برای دیگران الگو قرار گیرد و آموزنده باشد، با توجه به این مطلب که در آن یک سلسله وقایعی نیز هست که می‌تواند اختصاصی اهل بیت باشد. البته ممکن است زوایا و قطعاتی از تاریخ بر ما پوشیده مانده باشد که اگر آنها نیز در اختیار ما بود، همین وقایع را هم شاید می‌توانستیم توجیه کنیم.

م: فرمودید مسائلی در قضیه کربلا رخ داده که اختصاصی امام است. منافاتی ندارد که حادثه کربلا در قسمتهایی اختصاصی باشد؛ یعنی ویژه امام باشد، ولی قابل درس گرفتن هم باشد. مثلاً از این جهت برای همه مسلمانها درس است که فرزند رسول خدا با آن عظمت و با آن مقام، وقتی حمایت از دین مطرح می شود، در راه اعتلای دین جان خویش را به آن شکل نثار می کند.

ج: این کاملاً درست است. اگر ما بخواهیم نمونه بیاوریم، در سیره ائمه مثالهای زیادی وجود دارد به عنوان مثال ما باید از ایثارها و گذشتهای امیرالمؤمنین درس بگیریم و درس هم می گیریم. اما این خصوصیت که حضرت امیر با پولی که فرض کرده بودند نان تهیه می کند و در حالی که خانواده او احتیاج دارند، آن را به دیگری می دهد و موارد مشابه آن چیزهایی نیست که صددرصد بتواند برای دیگران الگو باشد. یعنی این رفتار در عین آموزندگی، جنبه اختصاصی هم دارد، یعنی ایثار و انفاق و کمک به محرومان و... را به ما می آموزد، ولی در آن ریزه کاریها و جزئیاتی هست که ما درست نمی توانیم آنها را بفهمیم و متابعت کنیم. این است که گفته می شود وقتی که می خواهید سیره ائمه را بیان کنید، تدریس کنید، توجه داشته باشید که قسمتهایی از آن برای ما قابل تحلیل نیست که بتوانیم بگوییم مردم هم همان گونه عمل کنند. در داستان حضرت ابوالفضل، یکی از علمای خودمان گفته است که چرا کسی که به آب رسیده آب نخورده است؟ (حال چه آب را بتواند به دیگران برساند یا نرساند؟) و بعضی از علما که قدری سطحی نگاه کرده اند گفته اند این مطلب دروغ است، نسبت ندهید؛ ولی این امر کاملاً محتمل است، حال اگر طوری است که دیگران نمی توانند آن را انجام دهند باید بگویند که او خیلی از ما بالاتر بوده است و کارهایی را می توانسته انجام دهد که ما نمی توانیم.

در گذشته کسی از من پرسید چطور است که همه منبرها هر چه می‌گویند دست آخر گریز به قصه امام حسین می‌زنند؟ من گفتم برای اینکه همه چیز در آن هست و اگر یک سخنران ورزیده باشد می‌تواند از آن حادثه کمال استفاده را ببرد. مثلاً نمازی که در کربلا خوانده شده است؛ از این آموزنده‌تر برای نشان دادن اهمیت نماز؟! اما آیا می‌شود این جنبه را هم درس دانست که کسی جلو بایستد تا دیگری تیر نخورد و نماز بخواند؟ به نظر من این قسمت‌ها باید لااقل از حث‌الگو بودن مسکوت بماند. و به همان درسهای کلی اکتفا شود. اینکه امام حسین خود می‌بیند که یک نفر به خاطر نماز خواندن او در معرض کشته شدن قرار می‌گیرد و چیزی نمی‌گوید، خودگویای آن است که می‌خواهد اهمیت نماز را تا آنجا که می‌شود نشان دهد، اما آیا این کار برای دیگران نیز قابل پیروی است و یا نه، من اینها را نمی‌دانم به نظر من در سراسر داستان کربلا از آغاز تا پایان، آموزندگی در همهٔ مراحل وجود دارد، ولی خصوصیات و ویژگی‌هایی هم در آن هست که بیشتر به نظر می‌رسد مختص امام حسین بوده و جزء همان کارهایی است که از ایشان خواسته‌اند. در اخلاق هم گفته‌اند شما به ما نمی‌رسید. ایشان کارهای بسیار بزرگ و بلندی انجام داده‌اند و نباید دیگران فکر کنند که آنها هم می‌توانند از عهده چنین کارهایی برآیند.

م: شما بحث انجام وظیفه را پیش کشیدید. علی‌القاعده نباید بین مسأله انجام وظیفه و تعبد و تحلیلهای عقلانی که انجام گرفته، تعارضی وجود داشته باشد. بلکه اصولاً ما تحلیل می‌کنیم که بفهمیم چرا آن وظیفه انجام گرفته است.

ج: البته ارتباط دادن این دو الزامی نیست. با یکدیگر تعارض ندارند ولی ارتباطشان نیز حتمی نیست. وقتی ما نمونه‌ای چون داستان ابراهیم و اسماعیل را داریم، اینجا هم ممکن است آن گونه باشد.

م: اگر ما در تحلیل مواردی را استثنا کنیم و آنها را نکات اختصاصی بدانیم، آیا در این صورت آنان را از مجموعه بشری بودن خارج نکرده‌ایم که در نتیجه هم فضایل آنان را از بین برده‌ایم (زیرا فضیلت به شمار آمدن ویژگیهای آنان به لحاظ همانند شمردن آنان با ماست) و هم از جنبه امام و مقتدا بودن و مورد پیروی قرار گرفتن آنها را خارج کرده‌ایم؟ البته ممکن است به مواردی برخوردیم که به دلیل پیچیدگی مسأله از تحلیل آن ناتوان باشیم، اما اینکه اساساً آنها را اختصاصی و ویژه امام بدانیم چگونه است؟

ج: اگر بگوییم امام صدکار انجام می‌دهد که هیچ کدام آنها برای مردم قابل تبعیت نیست. این با امامت نمی‌سازد، با پیغمبری نمی‌سازد. اما اگر گفته شود که پیغمبر، پیغمبر است ولی در مواردی وظیفه اختصاصی دارد (که همین طور هم هست) یعنی در همه جا باید از او تبعیت کنیم، الا این موارد که مختص به ایشان است. این منافاتی با پیغمبری ندارد. زیرا کیفیت اعمال هم این گونه است، یعنی از جهت کیفیت، عمل آنان طوری است که برای دیگران قابل پیروی نیست.

م: به نظر شما در داستان عاشورا چه ابعاد ناشناخته و مغفولی وجود دارد که باید بیشتر به آنها پرداخته شود؟

ج: به عنوان ابعاد ناشناخته چیزی در نظرم نیست، اما آنچه باید به آن توجه شود این است که برخی از ابعاد به نادرستی شناخته شده و برداشتهای ناصحیح درباره عاشورا شکل گرفته است. به نظر من بیشتر روی این جنبه باید کار شود؛ یعنی تقریباً همه مدعی شناخت اند، یک داستان هزار و چهار صد ساله است. هزار و چهار صد سال است که درباره اش سخن گفته‌اند و نوشته‌اند و از آن بهره برداری شده است، ولی این ابعاد شناخته شده در بسیاری از موارد نیاز به تجدید نظر و اصلاح دارد چون اگر ادعای شناخت شود ولی شناختها اشتباه باشد و مطابق با

واقع نباشد، علاوه بر اینکه سودی نخواهد داشت، همان زیانهای سابق را نیز در پی دارد. اگر مثلاً مجالس و محافل روضه ۲۰۰ سال پیش به همان صورت باقی می ماند و اگر عامه مردم ما مثل ۲۰۰ سال پیش فکر می کردند، آیا نظام اسلامی برقرار می شد؟

م: آیا از این ابعاد بد شناخته شده که به آن اشاره کردید مورد خاصی را به خاطر دارید؟

ج: بله، مثلاً خود عزاداری امام حسین به نظر می آید که خوب شناخته نشده، در عین اینکه همان ناشناخته اش هم خیلی مؤثر بوده است. نوحه سرایی برای امام حسین و سرودن اشعار در مصیبت امام حسین مسأله ای است از اول هم بوده است، بخصوص شعر و ادبیات در این ناحیه خیلی کار آیی داشته است، اما وقتی انسان به اشعار برمی گردد می بیند کسانی که در این کار بوده اند چندان شناخت درستی نداشته اند، ما از قرنهای قبل شعر مربوط به کربلا داریم، اما شعرها محتوای آموزنده ای نداشته است. این گونه شعر سرودن درست نیست؛ اگر هم زمانی متداول بوده است امروز دیگر درست نیست. روی این ابعاد باید بیشتر کار شود. در حال حاضر مرثیه خوانی ما، روضه خوانی ما، منبر و مجالس و محافل ما و طرز فکری که عامه مردم نسبت به امام حسین علیه السلام و قصه عاشورا دارند، رشد یافته و پیشرفت کرده، اما هنوز کار زیادی لازم است تا درکی از عاشورا ایجاد شود که هم قداست داستان کربلا محفوظ بماند؛ هم حماسی بودن آن حفظ شود و هم تمامی ابعاد اخلاقی و ویژگیهای آن به درستی شناخته گردد و هم یک الگوی منطقی باشد که بتوان از آن الهام گرفت و درست آموخت. حتی در این زمینه ما کتاب خوب خیلی کم داریم. باید در زمینه همه ابعاد این قصه کار جدی انجام گیرد و جهات الهام بخش آن به طور روشن بیان شود. البته معنی این سخن آن نیست که چیزهایی را بی جهت زیر سؤال ببریم، چیزهایی که بود و

نبودشان یکسان است و پیگیری آنها اثری ندارد. اگر می‌گوییم باید اصلاح شود منظور مسائلی است که نوع درک و برداشت ما از آنها مهم است، اما اینکه مثلاً بررسی کنیم که حضرت علی اکبر بیست و هفت ساله بوده است نه هیجده ساله و یا اینکه زن و بچه داشته یا نه، اینها مسائل درخور پیگیری نیست و بر فرض اشتباه هم در آنها باشد به هیچ جا بر نمی‌خورد. درست است که به عنوان یک مسأله تاریخی می‌توان اینها را مورد بررسی قرار داد ولی منظور این نیست که کسی کتابهای ما را، مقاتل ما را از این به بعد زیر سؤال ببرد و بگوید مثلاً در این مقتل دویست دروغ نقل شده است و بعد که می‌خواهد موارد آن را نشان دهد، مسائلی نمونه بیاورد که دروغ بودن و نبودنش هیچ اثری ندارد. اگر کسی قصد اصلاح دارد باید به دنبال ابعادی برود که اشاره شد، در نوشته‌ای از یک استاد دانشگاه خواندم که ما مسأله کربلا را باید از رجزهای کربلا بشناسیم؛ یعنی اگر بخواهیم با کربلا آشنا شویم، باید ببینیم کربلا بیان چه می‌گفتند، در میدان حرفشان چه بود، فریادشان چه بود. این بهتر از این است که شعرهای سست و بی‌محتوا را بخوانیم. این مطلب نکته‌ای است که نفی و اثبات آن منشأ اثر است، اما خیلی چیزهاست که نفی و اثبات آنها تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

برخی مطالب است که اگر در آنها کندوکاو شود، جز اینکه قداست داستان کربلا را خدشه دار کند، یعنی مردم بگویند این که دروغ بود، آن یکی هم مثل همان است و... اثری ندارد. حتی بعضی از مسائلی که مرحوم شهید مطهری مورد چون و چرا قرار داده مانند قضیه تشنگی و آب خواستن و... گمان نمی‌کنم پرداختن به آنها صحیح باشد. البته قصد مرحوم مطهری از پرداختن به این بحث نفی مطالبی بوده است که جنبه ذلت و خواهش از دشمن دارد. باید به مبلغین گفته شود که از بیان مطالبی که از آنها اظهار ذلت احساس می‌شود خودداری کنند زیرا شعار امام حسین، شعار ذلت نبوده، شعار عزت بوده است؛ اما با مثالها و موارد باید خیلی با دقت و ظرافت برخورد شود.

ضرورت حفظ قداست عاشورا

نکته دیگر اینکه اگر در بیان داستان کربلا جنبه‌های الهی آن کمرنگ شود. این هم یک لطمه است. اگر هم کسی چنین رأیی دارد که این حادثه به عنوان یک کار بشری و به عنوان حرکت یک رهبر باید معرفی شود، باید با لطافتی تمام آن ظرافت‌های الهی مسأله را هم با او همراه کند تا آن قداست حفظ شود. هیچ وقت مردم ما حادثه کربلا را حتی با جنگ احد مقایسه نمی‌کنند. در اعتقاد مردم ما داستان کربلا از شأن و ارزش خیلی والایی برخوردار است. این تحلیل در برخی از کتابها که حادثه عاشورا را مانند جنگ احد و جنگ بدر معرفی کرده‌اند، اصلاً قابل قبول نیست. حادثه عاشورا در عرف شیعه عظمت ویژه‌ای دارد که اگر بخواهد جنبه بشری به خود بگیرد، به اصل آن لطمه می‌خورد. در همه تحلیلها جنبه قداست عاشورا که در جامعه شیعه تثبیت شده است - به طوری که با یک «یا حسین» می‌توان یک جمعیت را بسیج کرد - باید محفوظ بماند و آن اهمیت قصه - که لایقاس بها احد - و بی همانندی آن نباید کمرنگ شود.

فلسفه و اهداف نهضت عاشورا

م: تحلیل و تفسیر ماهیت حرکت و قیام سیدالشهداء، چرایی، انگیزه‌ها و اهداف آن، پرسشهای چندی را در برابر اندیشمندان و محققان قرار داده است که بر اساس نوع پاسخ به این پرسشها، دیدگاهها و برداشتهای متفاوت و گاه متضاد از رویداد عاشورا شکل گرفته است.

امام در حرکت خویش چه هدف یا هدفهایی را به دنبال بودند؟
شهادت خواهی، احیاگری و اصلاح طلبی، امر به معروف و نهی از منکر، انجام وظیفه و ادای تکلیف الهی، سرنگونی حاکمیت جور یزیدی و برپایی حکومت عدل اسلامی، از جمله دیدگاههای عمده‌ای هستند که

در تفسیر حرکت امام و تبیین انگیزه و اهداف آن از سوی اهل تحقیق و نظر، پیشنهاد شده است.

دیدگاه شما در تبیین فلسفه و اهداف نهضت عاشورا و پرسشهای مطرح در این باب چیست و نسبت رأی برگزیده خویش را با دیگر برداشتها و نظرات موجود چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: اعتراض به وضعیت موجود، انگیزه آغازین حرکت امام علیه السلام

جمله معروفی از امام حسین علیه السلام در آغاز حرکتشان نقل شده است: و علی الاسلام السلام اذ بلیت الامة بوال مثل یزید؛ این جمله حاکی از این است که امام حسین از این که یزید در رأس حکومت قرار گرفته، برای اسلام احساس خطر می‌کرده است. چه ما این را با توجه به امامت امام در نظر بگیریم و چه منهای آن؛ یعنی چه با توجه به اینکه امام حسین، امام معصوم است و چه با قطع نظر از عصمت و امامت ایشان، به هر حال دیدگاه امام این بوده است که وضع دگرگون شده و امروز، دیروز نیست و حتماً باید حرکتی انجام شود؛ یعنی امروز که یزید در رأس حکومت قرار گرفته، شرایط با دیروز که معاویه و گذشتگان بر سرکار بودند تفاوت دارد. حال این تفاوت را چگونه تحلیل کنیم و چگونه بیان کنیم خود بحثی دیگر است و این خیلی روشن است که امام حسین احساس می‌کرده است که حتماً باید حرکتی صورت پذیرد و این است که خیلی زود این حرکت را شروع می‌کند و از مدینه به مکه عازم می‌شود و این سفر را شاید بتوان باصطلاح یک هجرت معترضانه نام نهاد. لازم نبود که آنها امام را تبعید کنند تا همه بفهمند ایشان اعتراض داشته و مخالف بوده و آنها او را تبعید کرده‌اند، بلکه هجرت خود حضرت کفایت می‌کرد؛ یعنی هر کس که می‌شنید امام حسین از وطنش که مدینه است به مکه آمده و در آنجا مقیم شده است، به اعتراض امام پی می‌برد. مقصود اول امام حسین این است که به شرایط موجود اعتراض کند، چه این اعتراض مؤثر واقع شود، چه مؤثر واقع نشود.

امر به معروف و نهی از منکر، مبنای حرکت معترضان امام علیه السلام

این حرکت و اعتراض با هجرت و انتقال از مدینه به مکه صورت می‌گیرد و اگر ما قدری دقیقتر بنگریم می‌توانیم همان واژه اسلامی امر به معروف و نهی از منکر را بر این حرکت و اعتراض اطلاق کنیم اعم از این که مؤثر باشد یا نباشد؛ چون بعضی از امر به معروفها و نهی از منکرها غیر مؤثر، در تاریخ می‌ماند و آثار بعدی دارد. بله، برخی از امر به معروفها و نهی از منکرها هست که اگر انجام شود نه اثر آتی دارد، نه اثر در دراز مدت، و دلیلی بر انجام چنین امر به معروف و نهی از منکری وجود ندارد اما اگر اثر فعلی دارد باید حتماً انجام گیرد و اگر اثر فوری ندارد و آثار آن در دراز مدت ظاهر می‌شود باز هم باید به انجام آن مبادرت کرد. دوره‌ای که امام حسین در مکه به سر می‌برد، همین اعتراض به عنوان امر به معروف و نهی از منکر تلقی می‌شود و در واقع امام در حال امر به معروف و نهی از منکر قولی و عملی بوده است، هم عملاً که ایشان اعتراض خود را در عمل نشان داده است و هم قولاً چه این که هرکس از علت اقدام ایشان سؤال کند خواهد گفت که ما به وضعیت موجود معترض هستیم، از ما بیعت خواستند، زیر بار نرفتیم و بیعت نکردیم و روشنگری خواهد کرد.

دلالت ظاهری دعوت کوفیان بر فراهم بودن شرایط امر به معروف

در این میان وقتی که عده زیادی از مردم کوفه از ایشان دعوت کردند که به اینجا بیایید و حکومتی تشکیل دهید و ما از شما حمایت می‌کنیم (ابتدا اشاره کردم که هم با توجه به عالم بودن و امام بودن و معصوم بودن امام و هم با صرف نظر از این مسائل بحث را دنبال می‌کنیم) امام حسین با قطع نظر از امامت احساس می‌کند که آن اعتراض و امر به معروف اکنون شرایط بهتری پیدا کرده، عده فراوانی هستند که طالب اند به امام ملحق شوند و آن طور که ادعا می‌کنند

خواهان تشکیل حکومت هستند، ولو اینکه وقتی حکومت تشکیل شود باز مسأله دارد. خیلی که پیشرفت کند تازه مثل داستان امیرالمؤمنین علی و معاویه خواهد شد یعنی وقتی امام حسین به کوفه برود و آنها هم بر قول خود پایدار باشند و امام حسین بتواند حکومتی تشکیل دهد، تازه اول ماجراست، اول درگیری است. ولی امام حسین احساس می‌کند که آن اعتراض و امر به معروف در این شرایط خیلی قویتر و خیلی بهتر انجام می‌شود. ولو اینکه تنها در منطقه محدودی حکومتی تشکیل شود، با تشکیل این حکومت همه دنیا می‌فهمند که نه تنها امام حسین، بلکه عده زیادی (دهها هزار نفر) با حکومت یزید مخالف اند و به حکومت مرکزی آنجا اعتراض دارند و خودشان حکومت تشکیل داده‌اند.

عدم اعتماد قلبی امام به وعده کوفیان و ضرورت اتمام حجت با آنان

این جریان طبیعی مسأله تا اینجا، با قطع نظر از مقام عصمت و امامت امام می‌باشد، اما با توجه به روایات فراوانی که از رسول خدا و امیرمؤمنان در گذشته برای امام حسین نقل شده و به ایشان خبر داده‌اند که در عراق کشته می‌شود، اکنون که به طرف کوفه حرکت می‌کند و دعوت آنها را لبیک می‌گوید و اجابت می‌کند، چون سخنان پیامبر در خاطر او هست و احتمال می‌دهد آن شهادت در همین سفر محقق شود، خیلی به دعوت آنها خوش بین نیست در عین اینکه چون در ظاهر او را دعوت کرده‌اند، باید برود، ولی با آن ذهنیت احتمال مساوی برای شکست و پیروزی می‌دهد؛ ۵۰٪ احتمال می‌دهد که در این حرکت توفیقی باشد و ۵۰٪ هم احتمال می‌دهد به شکست بیانجامد. اینجاست که وقتی امام حسین را یک فرد عادی فرض کنیم، مسأله اتمام حجت مطرح می‌شود و حضرت این طور می‌اندیشد که امر به معروف با تشکیل حکومت به نحو خیلی مؤثرتری انجام می‌شود، ولی احتمال قابل توجهی نیز وجود دارد که

این کار محقق نشود و این سفر، همان سفر شهادتی باشد که از آن خبر داده‌اند. اینجا مسأله اتمام حجت به طور جدی مطرح است که بالاخره مردمی از ایشان خواسته‌اند که به کمک آنها بروند و امام باید بروند و به آنها ملحق شود که حجت بر آنها تمام شده باشد. در این هنگام امام حسین از یک سو با یزید و امثال یزید رو در روست و از سوی دیگر با مردمی که به او اظهار علاقه و حمایت می‌کنند. امام احتمال می‌دهد که این سفر، سفر پیروزی نباشد بلکه همان سفر شهادت باشد و مردم به وعده خود وفا نکنند و با یک تهدید از میدان به در روند، اما حتماً باید اقدام کند، چون اگر به خاطر این احتمالات از حرکت صرف‌نظر کند، حجت را بر آنها تمام نکرده است.

جمع‌پذیری تفسیرهای گوناگون از حرکت امام علیه السلام

بنابراین نتیجه می‌گیریم که امام حسین علیه السلام منهای اینکه معصوم باشد، می‌خواهد اعتراض کند، می‌خواهد امر به معروف کند، می‌خواهد حجت را بر مردم تمام کند و بر فرض وفای مردم به عهدشان، می‌خواهد حکومت تشکیل دهد. این هر چهار مطلب درست است؛ یعنی رأی آنکه می‌گوید هدف امام اعتراض بوده و ایشان با حرکت خود قصد ابراز مخالفت و اعتراض داشته است، صائب است و هر کس هدف را امر به معروف بداند، باز درست است. حرکت به منظور اتمام حجت و یا به قصد تشکیل حکومت نیز فرضهای صحیحی است. اینها همه در یک راستا بوده و با یکدیگر قابل جمع‌اند.

سازگاری حرکت امام علیه السلام با احتمالات گوناگون در فرجام حرکت

اینجا باید توضیح دهیم که چه امام حسین، امام باشد و چه نباشد، چه به خاطر امام بودن عالم باشد و چه به کمک قراین خاصی در این مسأله عالم باشد، اقدام او با همه این مراتب؛ یعنی احتمال پیروزی، شک به پیروزی (احتمال

مساوی پیروزی و شکست)، ظن به عدم پیروزی و یقین به عدم پیروزی سازگار است و با هیچ کدام تنافی ندارد؛ یعنی اگر امام حسین از حرکت خود قصد اعتراض داشته است با هر چهار حالت، می‌سازد. نباید گفته شود اگر امام حسین علم داشت، چرا اعتراض کرد. شرط اعتراض این نیست که لزوماً با پیروزی همراه باشد. قصد امام نشان دادن اعتراض خویش است و این امر را بر خود واجب می‌داند زیرا معتقد است: و علی الاسلام السلام اذ بلیت الامة بوال مثل یزید. در این موقعیت اعتراض وظیفه اوست، حال به هر کجا که می‌خواهد برسد: کشته شود یا نشود. پیروز شود یا نشود، درباره امر به معروف نیز مسأله چنین است؛ این امر به معروف و نهی از منکر از آن امر به معروف و نهی از منکر هایی است که امام حسین در هر صورت آن را بر خود فرض می‌داند: اگر یقین دارد و اگر گمان پیروزی دارد، اگر شک به پیروزی دارد و اگر یقین به عدم پیروزی دارد، در هر صورت این امر به معروف تکلیف است و باید انجام شود. اقدام امام کاری معقول و صد در صد منطقی بود و اگر کسی دیگر هم به جای امام حسین بود که اصلاً امام نبود و تحلیل درستی از شرایط حکومت یزید داشت، دقیقاً به این رأی می‌رسید که همین کار را انجام دهد. اگر کسی به امام حسین می‌گفت که این اتمام حجت ممکن است به شهادت شما بیانجامد، حضرت پاسخ می‌داد این اتمام حجت از آن اتمام حجت‌هایی است که من باید آن را دنبال کنم، به هر جا که می‌خواهد برسد. حتی درباره تشکیل حکومت هم مسأله به همین صورت است؛ ممکن است کسی فکر کند که تشکیل حکومت کار ساده‌ای نیست و خیلی ساده اندیشی است که تصور شود اگر بر فرض حکومتی تشکیل می‌شد، به جایی می‌رسید. اگر این اعتراض به امام حسین می‌شد، حضرت پاسخ می‌داد بر فرض که مردم به عهد خود وفا کنند، باید حکومت تشکیل شود گرچه مشکلات فراوانی داشته باشد. این خلاصه تحلیلی است که من در هدف قیام امام حسین (منهای امامت ایشان) دارم.

دلالت قراین بر آگاهی امام علیه السلام از سرانجام نهضت

اما اگر امام حسین، امام معصوم باشد - که به عقیده ما هست - هم دلایلی به طور کلی وجود دارد که امام همه چیز را می‌داند و هم اگر ما در بحث امامت معتقد باشیم که ائمه هدی علیهم السلام همه چیز را نمی‌دانند، در این مورد خاص قراین نشان می‌دهد که امام حسین همه چیز را می‌دانسته است؛ یعنی بر فرض کسی معتقد باشد که امامان همه چیز را نمی‌دانسته‌اند، نمی‌تواند منکر شود که به موارد خاصی علم داشته‌اند. قضیه امام حسین از موارد خاصی است که از روز آغاز سفر بیان فرمود. کسی که سفری را حتی با گمان پیروزی انجام می‌دهد نباید این گونه حرف بزند؛ نباید به قول معروف تو دل افراد را خالی کند؛ مرتب حرفهایی بزند که تنها افراد محکم بمانند و افراد سست بروند؛ تنها آنهایی که برای شهادت حاضرند بمانند و دیگران نمانند، چون در درگیریهایی که رخ می‌دهد، جمعیت نقش زیادی دارد. این چنین نیست که فقط افراد استوار تعیین کننده باشند. درست است که در هر نهضت و حرکتی (بهخصوص اگر نهضت دینی و اعتقادی باشد) هسته‌های مرکزی همان افرادی هستند که پایگاههای عقیدتی محکمی دارند، ولی با کمک جمعیت هم خیلی کارها صورت می‌گیرد و کسی که آنها را در اختیار دارند نباید کاری کند که نیروهایش را از دست بدهد؛ هم باید جمعیت را حفظ کند و هم هسته‌های مرکزی را و به تعبیر عامیانه‌اش حتی باید به فکر سیاهی لشکر هم باشد تا وقتی به یزید خبر می‌رسد که امام حسین با یک جمعیت چند هزار نفری در حال حرکت است دچار رعب و وحشت شود، ولی کلمات امام حسین و برخوردهای ایشان و اینکه اصراری برگرد آوردن کسی ندارد و حتی با همانها هم که با او آمده‌اند، طوری صحبت می‌کند که آنها از هر کجا که بخواهند می‌توانند آزادانه رها کنند و بازگردند، خلاف این را نشان می‌دهد.

ممکن است گفته شود بعضی از کلمات امام حسین مربوط به اوایل سفر نیست، مربوط به اواسط یا اواخر آن است. این را کسی نمی‌تواند منکر شود که از وسط راه که خبرهای تازه‌ای می‌رسید، دقیقاً امام حسین می‌دانست که چه خواهد شد و باید بگوییم که امام حسین با علم به عاقبت کار، اقدام خود را ادامه داد یعنی ما معتقدیم امام حسین به عنوان امام همه چیز را می‌دانست و از روز اوّل که اعتراض خود را شروع کرد، علم هم به نتیجه آن داشت، آن علم در کنار اعتراض او بود و این دو منافاتی بایکدیگر ندارد؛ یعنی با اینکه امام علم دارد که این اعتراض به شهادت می‌انجامد، باید آن را انجام دهد، علم دارد امر به معروف او به شهادت منتهی می‌شود، ولی در عین حال باید به انجام آن مبادرت ورزد. اجابت دعوت کوفیان و طرح تشکیل حکومت نیز با علم به شهادت منافات ندارد و ما معتقدیم که حضرت از ابتدا سرانجام کار را می‌دانست.

اگر بخواهیم قدری تنازل کنیم، هنگام حرکت از مکه از فرمایشات امام حسین علیه السلام روشن است که می‌داند چه خواهد شد و اگر بخواهیم بیشتر تنازل کنیم، از اواسط راه دیگر کاملاً روشن است که سفر ایشان، سفر پیروزی نیست، ولی امام حسین بر همان کلام اول خویش باقی است که شرایط، شرایطی است که باید اعتراض کرد؛ باید امر به معروف کرد؛ باید زیر بار بیعت یزید نرفت؛ چون اگر امام حسین بخواهد از آنجا برگردد یا باید بیعت کند و یا خود را در معرض همان ناامنی قرار دهد. وقتی امام حسین در مدینه امنیت ندارد و عدم امنیت باعث می‌شود که مقدمه هجرت فراهم شود، و در مکه هم امنیت وجود ندارد، اگر در اثنای راه هم خود را بیازد و قصد بازگشت کند، دیگر در ناامنی کامل است. یعنی هر لحظه احتمال می‌رود که امام حسین را از بین ببرند. این است که چنین سخنی پذیرفته نیست که حضرت باید از وسط راه برمی‌گشت. برگشتن با همان ناامنیها و خطر کشته شدن توأم بود. اگر حضرت می‌خواست

امنیت صوری پیدا کند، می‌بایست بیعت کند و از طرفی امام حاضر است که زیر بار بیعت نرود و در این راه به شهادت برسد؛ نه به صورت غیر عقلایی که بازگردد و بیعت نکند و کشته شود، بلکه راه خود را ادامه می‌دهد تا به هر سرانجامی که می‌خواهد منتهی شود. بنده روی این نکته تأکید دارم که خود اینکه حضرت نه در مدینه و نه در مکه امنیت نداشته؛ یعنی به دلیل وجود آن ناامنیها می‌دانست (اگر ایشان را امام فرض کنیم) و یا حدس قوی می‌زد (اگر امامت ایشان را در نظر نگیریم) که کشته می‌شود، مسأله ادامه حرکت را خیلی موجه می‌کند که حضرت باید همان مسیری را که از او دعوت شده و آن را در پیش گرفته بود ادامه می‌داد؛ البته از اینجا به بعد مسأله همان مسأله وظیفه الهی است.

با تحلیلی که من کردم ممکن است کسی اعتراض کند که شما اصلاً آن بعد وظیفه الهی را نادیده گرفتید که امام حسین وظیفه داشته که حرکت کند و به مکه برود و از آنجا به عراق بیاید و کشته شود و با شهادت خود اسلام را احیا کند. پاسخ می‌دهم: تحلیلی که من کردم هیچ تنافی‌ای با بعد وظیفه بودن اقدام امام ندارد؛ بنابراین حرکت امام حسین هم تحلیل منطقی دارد و هم وظیفه الهی او بوده است؛ بله، فقط موضوع به همراه آوردن اهل بیت می‌ماند که یک مسأله جد است و خیلی قابل تحلیل نیست؛ یعنی اگر ما بخواهیم مسأله را عادی تلقی کنیم و امام حسین را انسانی عاقل و اعقل عقلاً بدانیم اما امام معصوم ندانیم و از طرفی بگوییم عدم پیروزی یقینی یا ظنی است، در چنین شرایطی چگونه می‌توان این اقدام امام را تحلیل کرد؟ تازه اگر امام به پیروزی یقین داشت باز هم نباید اهل بیت را با خود می‌برد زیرا اگر امام پیروز می‌شد و حکومتی تشکیل می‌شد، حکومتی نبود که حضرت در آن زندگی آسوده‌ای داشته باشد. تقریباً به ذهن چنین می‌آید که باید اهل بیت می‌ماندند بخصوص که حضرت از آغاز آنها را به مکه آورد، چون شرایط به یزید اجازه نمی‌داد که اهل بیت امام را

مورد اذیت و آزار قرار دهد. درست است که آنها خیلی خبیث بودند ولی اگر امام حسین بتنهایی، بدون اینکه با زن و بچه همراه باشد، به عنوان اعتراض، از مدینه عازم مکه می‌شد، شرایط به گونه‌ای نبود که آنها بتوانند مزاحمتی برای اهل بیت فراهم کنند، امام حسین با این کار می‌خواست است زن و فرزندانش در دست دشمن نباشند. میدان جنگ نبود که بگوییم اهل بیت به دست دشمن می‌افتادند.

م: واقعه حره که سال بعد اتفاق افتاد نشان می‌دهد که اینها وقتی وارد مدینه شدند به هیچ کس رحم نکردند.

ج: در همان واقعه امام سجاد را استثنا کردند. تا حدی درست است که بگوییم برخورد با اهل بیت در داستان حره دنباله ماجرای کربلا و شام بوده است، ولی می‌گویند که خود یزید سفارش کرده بود که با امام سجاد کاری نداشته باشند و من فکر می‌کنم آن سفارش به این خاطر بوده است که شرایط آن شرایطی نبود که در کربلا پیش آمده بود؛ یعنی امام حسین در کربلا به نقطه اوج مخالفت با یزید رسید و خود مخالفت امام حسین با یزید و شهادت ایشان به دست یزید، برای یزید ننگ بسیار بزرگی بود.

م: یک احتمال دیگر درباره انگیزه امام از به همراه آوردن اهل بیت وجود دارد و آن اینکه جدا بودن اهل بیت از ایشان موجب دغدغه خاطر و نگرانی ایشان بوده است.

ج: این بیان شاید تا حدی قابل قبول باشد، ولی نگرانی تنها بودن اهل بیت در مدینه و بودن و امام حسین در مکه به نظر من کمتر از نگرانی همراه بردن اهل بیت با حضرت می‌باشد آن هم در جایی که خود ایشان می‌گوید می‌خواهند مرا کنار خانه خدا بشکنند. به همراه آوردن اهل بیت تقریباً به نظر می‌رسد که هیچ

توجهی ندارد، مگر انجام فرمان الهی که از عالم غیب به امام دستور داده شده است. از نظر تاریخی هم، بسیاری از قضایای تاریخی با شرایطی همراه است که همه زوایای آن بر ما روشن نیست.

مثلاً ما در زمان خودمان زندگی امام امت علیه السلام را که در نظر بگیریم می بینیم کارهایی که ایشان در طی ۳۰-۲۰ سال انجام داده بسیاری از زوایای آن در تاریخ منعکس نشده است. بنابراین به نظر می آید که این حرکت بر همان عبارت معروف که حضرت دستور داشته است که اهل بیت را همراه خود ببرد و خداوند خواسته است که آنها به اسارت در آیند تطبیق می کند. داستان به همراه بردن اهل بیت تا آنجا که در تاریخ خوانده ایم و اطلاع داریم جز با وظیفه الهی قابل توجه نیست ولی به جز مسأله همراهی اهل بیت، حرکت امام حسین منهای امامت و منهای علم غیب کاملاً قابل توجه و تحلیل است و با توجه به علم غیب و امامت نیز کاملاً قابل توجه است. یعنی اینها اصلاً با هم تعارض و تضادی ندارند.

م: در تحلیل کلی خود یکی از فرضیهایی که مطرح کردید، یقین به عدم پیروزی بود و در همین فرض هم یکی از احتمالات قیام امام را قیام برای تشکیل حکومت دانستید. این دو چگونه با یکدیگر قابل جمع است؟

ج: بله، طرح تشکیل حکومت یک اگر دارد؛ یعنی وقتی می گوئیم که امام حسین می خواهد با قیام خود اعتراض کند، دیگر اگر ندارد؛ می خواهد امر به معروف کند، اگر ندارد؛ می خواهد اتمام حجت کند، اگر ندارد؛ ولی وقتی می خواهد حکومت برپا کند؛ اگر دارد؛ یعنی، اگر مردم همراهی کنند، حکومت تشکیل می دهد. این فرض با یک اگر همراه است و خود امام هم به جهت علم امامت می داند که مردم همراهی نمی کنند.

م: برفرض اینکه امام یقین دارد که به تشکیل حکومت موفق نمی‌شود، باز اقدام برای تشکیل حکومت چگونه معنا پیدا می‌کند؟
ج: یقین ظاهری را می‌گویید یا یقین از راه امامت را؟

م: شما در شق اول صرفنظر از امامت بحث کردید.

ج: بله، منهای امامت طرح تشکیل حکومت یک اگر دارد: یعنی اگر مردم بر پیمان خود پایدار باشند حکومت تشکیل می‌دهیم اما ما معتقدیم که حضرت علم امامت هم دارد. می‌دانیم که ایشان در واقع یقین به عدم تشکیل حکومت دارد، می‌داند که چنین چیزی محقق نمی‌شود و در عین حال به آن علم ترتیب اثر نمی‌دهد و اینها را در بحث علم امام هم برای ما گفته‌اند؛ یعنی علمهایی هست که می‌شود به آنها ترتیب اثر نداد و آنها را نادیده گرفت.

م: همین سؤال به طور مشابه در فرض امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌شود به این معنا که وقتی امام یقین دارد که امر به معروف نتیجه‌ای ندارد، انجام آن چه توجیهی دارد؟

ج: اعتراض و امر به معروف و... اگر هم اثر فعلی نداشته باشد، در آینده اثر دارد. لازم نیست که امر به معروف اثر فوری داشته باشد، بلکه اگر اثر آتی و دور دست مهمی هم داشته باشد، برای انجام آن کفایت می‌کند. بنده فکر می‌کنم که امام خمینی رحمته‌الله هم در صدد این چنین امر به معروفی بود؛ یعنی اگر ایشان را با عوامل غیب مرتبط ندانیم، حدسشان این بود که ایشان را از بین می‌برند، ولی در عین حال می‌دانست که این حرکت ادامه می‌یابد. این، پیروی از کار امام حسین است. این حرکتی است که هر روزی شرایط آن ایجاد شود، باید آن را انجام داد؛ یعنی امر به معروفی که بتواند در سیر حوادث آینده اثر بگذارد و چنین تأثیری در حرکت امام حسین به طور واضح وجود داشته است.

م: از نهضت عاشورا در سطح فردی و اجتماعی و از ابعاد گوناگون سیاسی، عرفانی، اخلاقی، فرهنگی و ... چه درسهایی می‌توان گرفت؟

ج: احیا و استمرار نگرش حسینی مهمترین دستاورد عاشورا

مهمترین آن همان است که خود ائمه دنبال می‌کردند. خواسته ایشان این بود که این قضیه زنده بماند و زنده ماندن این داستان به معنای زنده ماندن این طرز فکر است؛ یعنی مهمترین و بالاترین بهره‌ای که ما می‌توانیم از عاشورا بگیریم زنده نگهداشتن این طرز تفکر و تلقین و القای هرچه بیشتر آن به مردم است و این ثمره کوچکی نیست، تمام نهضت امام خمینی را می‌توان معلول همین ثمره دانست، یعنی هم خود ایشان مانند امام حسین فکر می‌کرد و معتقد بود که باید اعتراض کند، باید امر به معروف کند، باید تشکیل حکومت دهد و این حرکت به هر جا هم که می‌خواهد منتهی شود، باید انجام شود و هم در مردم چنین تفکری را القا کرد. و این بعد از همه ابعاد مهمتر است؛ ولی از این بعد اصلی که بگذریم، داستان کربلا ابعاد مختلفی دارد و در هر یک از این ابعاد می‌تواند آموزنده باشد؛ مثلاً اخلاقیاتی که در کربلا مطرح شده است خیلی قابل توجه است.

اصلاً سراسر سیره اخلاقی امام حسین و اصحاب ایشان از روز حرکت تا هنگام شهادت و حتی اخلاق اهل بیت تا پایان اسارت می‌تواند گویای مکتب اخلاقی اسلام باشد چون در حادثه عاشورا وقایع خیلی عجیب و غریبی اتفاق افتاده است؛ مثلاً ماجرای برخورد امام حسین با حر و دارو دسته حر، حادثه بسیار عجیبی است. صداقت امام حسین با اطرافیانش و صداقت و صمیمیت اصحاب و یاران با امام حسین و با یکدیگر در طول این حرکت از نمونه‌هایی که از جنگهای رسول خدا نقل می‌شود که خیلی هم پرجاذبه است بسیار جذابتر

است؛ یعنی بعدی که واقعاً قابل استفاده است بعد اخلاقی قضیه است. در جنبه‌های سیاسی هم به عقیده ما ائمه یک مجموعه هستند و به این مجموعه باید من حیث المجموع نگاه کنیم و از آن الگو بگیریم و درس بیاموزیم؛ اینکه مثلاً امام کاظم را جدا بررسی کنیم، امام رضا را جدا بررسی کنیم، از حیث بررسی خوب است ولی از جهت نتیجه گیری باید آنها را در کنار هم قرار داد و از مجموع آنها درس گرفت. در این صورت از لحاظ سیاسی هم از داستان امام حسین می‌توانیم بهره بگیریم، بخصوص اینکه بتوانیم سیره امام حسن و سیره امام سجاد را به آن ضمیمه کنیم. این از بعد سیاسی و اینکه یک مسلمان اهل سیاست، چگونه می‌تواند منطقی رفتار کند، نه اینکه تحت تأثیر احساسات و بی حساب کارهایی انجام دهد، بسیار آموزنده است. داستان کربلا خیلی حساب شده انجام گرفته است و اگر قبل و بعد آن را نیز در نظر بگیریم، از لحاظ سیاسی می‌تواند برای همه نهضتها آموزنده باشد. نباید تصور شود که قصه کربلا تنها مسأله کشته شدن و شهادت بود، بلکه یک نهضت حساب شده و کاملاً منطقی و معقول بود.

* * *

م: امروزه که ما در دوره تأسیس حکومت و استقرار نهادها هستیم، در عرصه سیاسی - اجتماعی چه الهامی می‌توانیم از عاشورا بگیریم و این حرکت چگونه برای امروز قابل بهره‌برداری و استفاده است؟

ج: گزینش و ترجیح دین و آیین بر خویشتن در هنگامه دو راهیها، بزرگترین پیام عاشورا

تنها و مهمترین عاملی که می‌تواند تمام این نهادها را تقویت کند و تقویت این نهادها، تقویت حکومت باشد و مشکلات این نظام تقلیل یابد و نظام استحکام پیدا کند، همان است که امام حسین به آن عمل کرده است که باید به دین، بیش از خودمان بها بدهیم. اگر عامه مردم این گونه فکر کنند، همه چیز درست می‌شود. امروز تقریباً هر کمبودی داریم، از این ناحیه است؛

به عنوان نمونه مسأله گرانی را فرض کنید. این گرانی معلول هر عامل اقتصادی یا عوامل دیگری باشد - مثلاً در برنامه ریزی اشتباه شده باشد - یک عامل بسیار مهم آن این است که مردم در عمل حاضر نیستند که سود خود را فدای نظام کنند. می‌گویند نظام باشد، ولی سود ما هم باشد. امام حسین این درس را به ما داد که اگر بر سر دوراهی دین و جان قرار گرفتی باید از جان بگذری. این مهمترین درسی است که همه مردم باید از امام حسین بگیرند؛ یعنی اگر این درس را از امام حسین بیاموزیم که برای دینمان و برای نظاممان - که نظاممان همان دینمان است بیش از خودمان و مادیات خودمان ارزش قائل باشیم، من فکر کنم که به زودی شاید ۹۰٪ مشکلات ما حل شود و تنها مشکلات دشمن خارجی باقی می‌ماند که با نیرومند شدن ما قابل حل است. مشکلی که ما اکنون

داریم در نهاد، در غیر نهاد، در بازار، در خیابان، در کشاورزی و... در رده‌های متوسط، احیاناً در رده‌های نزدیک به بالای حاکمیت این نگرش و این طرز تفکر است که نظامی هست و ما هم هستیم و نظام باید باشد و خوب هم هست و حامی آن هستیم، ولی به زندگی ما هم نباید لطمه بخورد.

فصل چهارم

رساله‌های پیرامون علم امام (ع)

بخش اول

گفتار مرحوم سید شرف الدین عاملی
و مرحوم شیخ جعفر شوشتری
که اساسی و مأخذ نوشته ما در فصل سوم است

چون اساس کتابی که اینجانب نوشته ام گفتار مرحوم سید شرف الدین است و نیز چون در گفتار مرحوم شوشتری با اینکه بسیار خلاصه است لب مطلب آمده است مناسب دیدم این دو گفتار را در این بخش بیاورم تا اساتید و فضلا این دو گفتار را با محتوای کتاب شهید جاوید مقایسه و داوری کنند و ببینند که: تفاوت ره از کجا است تا بکجا.

در کتاب ارجمند المجالس الفاخرة (چاپ اول) می نویسد:

گفتار مرحوم سيد شرف الدين

ان المنافقين حيث دفعوا اهل البيت عن مقامهم و ازالوهم عن مراتبهم التي رتبهم الله فيها ظهورا للناس بمظاهر النبابة عن رسول الله صلى الله و آله و اظهروا التاييد لدينه، و الخدمة لشريعته، فوقع الالتباس، و اغترّ بهم اكثر الناس، و لما ملكوا من الامة ازمّتها، و استسلمت لهم برمّتها، حرّموا (و الناس في سنة عن سوء مقاصدهم) من حلال الله ماشاءوا، و حلّلوا من حرامه ما ارادوا، و عاشوا في الدين، و حكّموا فيه القاسطين، فسمّلوا اعيان اولياء الله، و قطعوا ايديهم و ارجلهم من خلاف، و صلبوهم على جذوع النخل، و نفوهم عن عقر ديار هم حتى تفرقوا ايدي سبا، و لعنوا امير المؤمنين و كتّوا به عن اخيه الصادق الامين، صلى الله عليه و آله و سلم.

فلو دامت تلك الاحوال و هم اولياء السلطة المطلقة، و الرئاسة الروحانية، لما ابقوا للاسلام عيناً و لا اثرّاً لكن ثار الحسين عليه السلام فادياً دين الله عزوجل بنفسه و احبائه حتى و ردوا حياض المنيا و لسان حاله يقول:

ان كان دين محمد لم يستقم
الا بقتلى يا سيوف خذيني

فاستنقذ الدين من ايدي الظالمين و انكشف الغطاء بوقوع تلك الرزايا عن نفاق القوم حتى تجلّت عداوتهم لله عزوجل و ظهر انتقامهم من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اذ لم يكتفوا بقتل الرجال من بنيه عطاشاً و الماء تعبث فيه خنازير البرّ و كلابه و لم يقتنعوا بذبح الاطفال من اشباله احياء و قد غارت اعيينهم من شدة العطش و لا اكتفوا باستئصال العترة الطاهرة و نجوم الارض من بنى شيبة الحمد حتى و طأوا جثثهم بسنابك الخيل و حملوا رؤوسهم على اطراف الاسنة و تركوا اشلاءهم الموزعة عارية بالعراء مباحة لوحوش الأرض و طير السماء ثم ابرزوا ودائع الرسالة و حرائر الوحي مسلبات و طافوا البلاد بهنّ سبايا كأنهنّ من

کوافر البربر حتی ادخلوهن تارة على ابن مرجانة و اخرى على ابن اكلة الاكباد و اوقفوهن على درج الجامع في دمشق حيث تباع جوارى السبي.

فلم تبق بعدها وقفة في عداوتهم لله ولا ربة بنفاقهم في دين الاسلام و علم حيثند اهل البحث والتنقيب من اولي الالباب ان هذه امور دبرت بليل و انها عن عهد السلف بها الى خلفه و ما كانت ارتجالاً من يزيد (و ما المسبب لولم ينجح السبب) ثم لم تزل انوار هذه الحقيقة تتجلى بكل من نظر نظراً فلسفياً في فجائع الطف و خطوب اهل البيت و بحث بحث مدققي عن اساس تلك القوارع و اسباب هاتيك الفظائع.

و قد علم اهل التدقيق من اولي البصائر انه ما كان لهذا الفاجر ان يرتكب من اهل البيت ما ارتكب لولا ما مهده سلفه من هدم سورهم و اطفاء نورهم و حمله الناس على رقابهم و فعله الشنيع يوم بابهم.

و تالله لولا ما بذله الحسين عليه السلام في سبيل احياء الدين من نفسه الزكية و نفوس احبائه بتلك الكيفية لأمسى الإسلام خيراً من الاخبار السالفة و أضحى المسلمون امة من الامم الثالثة اذ لو بقي المنافقون على ما كانوا عليه من الظهور للعامة بالنيابة عن رسول الله و نصح لدين عليه السلام و هم اولياء السلطة المطلقة و الارادة المقدسة لغرسوا من شجرة النفاق ما ارادوا و بثوا من روح الزندقة ما شاءوا و فعلوا بالدين ما توجهه عدواتهم له و ارتكبوا من الشريعة كل امر يقتضيه نفاقهم.

و اما و شية الحسين المخضوبة بدمه الطاهر لولا ما تحمله سلام الله عليه في سبيل الله ما قامت لا هل البيت عليهم السلام (و هم حجج الله) قائمة و لا عرفهم (و هم اولو الامر) ممن تأخر عنهم احد لكنه بأبى و امى فضح المنافقين و اسقطهم من انظار العالمين و استلفت الابصار بمصيبته الى سائر مصائب اهل البيت و اضطر الناس بحلول هذه القارعة الى البحث عن اساسها و حملهم على التنقيب عن اسبابها و الفحص عن جذرها و بذرها و استنهض الهمم الى حفظ

مقام اهل البيت عليهم السلام و حرك الحمية على الانتصار لهم لان الطبيعة البشرية و الجبلّة الانسانية تتصر للظلمين و تنتقم بجهدا من الظالمين فاندفع المسلمون الى موالاة اهل البيت حتى كانهم قد دخلوا بعد فاجعة الطف في دور جديد و ظهرت الروحانية الاسلامية باجلى مظاهرفى و سطع نور اهل البيت بعد ان كان محجوباً بسحاب ظلم الظالمين و انتبه الناس الى نصوص الكتاب و السنة فيهم عليهم السلام فهدى الله بها من هدى لدينه و ضل عنها من عمى عن سبيله.

و كان الحسين أبى و امى على يقين من ترتب هذه الآثار الشريفة على قتله و انتهاب رحله و ذبح اطفاله و سبى عياله بل لم يجد طريقاً لارشاد الخلق الى الائمة بالحق و استنقاذ الدين من ائمة المنافقين (الذين خفى مكرهم و علا في نفوس العامة امرهم) الا الاستسلام لتلك الرزايا و الصبر على هاتيك البلايا و ما قصد كربلا الا لتحمل ذلك البلاء. عهد معهود عن اخيه عن ابيه عن جدّه عن الله عزّو جلّ و يرشدك الى ذلك (مضافاً الى اخبارنا المتواترة من طريق العترة الطاهرة) دلائل اقواله و قرائن افعاله فانها نصّ فيما قلناه و حسبك منها:

١ - جوابه لام سلمة اذ قالت له (كما في البحار و جلاء العيون و غيرهما) يا بنى لا تحزننى بخروجك الى العراق فاني سمعت جدك صلى الله عليه و آله يقول يقتل ولدى الحسين بارض يقال لها كربلا فقال لها يا اماء و انا و الله اعلم ذلك و انى مقتول لامحالة و ليس لى منه بُدّ و قد شاء الله ان يرانى مقتولا و يرى حرمى مشرّدين و اطفالى مذبحين.

٢ - و جوابه لاختيه عمر اذ قال له حين امتنع من البيعة ليزيد حدثنى اخوك ابو محمد عن ابيه ثم بكى حتى علا شهيقه فضم الحسين اليه و قال (كما في الملهوف و غيره) حدثك انى مقتول قال حوشيت يا ابن رسول الله فقال بحق ابيك بقتلى خبرك قال نعم فلو بايعت فقال عليه السلام حدثنى ابي ان رسول الله صلى الله عليه و آله اخبره بقتله و قتلى و ان تربتى تكون بقرب تربته اتظن انك علمت ما لم اعلم.

٣ - و الرؤيا التى رآها في مسجد جده صلى الله عليه و آله حين ذهب ليودعه

و قول النبی له فیها (کما فی امالی الصدوق و غیره) بابی انت کأنی اراک مرثلاً بدمک بین عصابة من هذه الامة مالهم عند الله من خلاق.

۴ - و کتابه الی بنی هاشم لما فصل من المدينة و قوله فيه (کما فی الملهوف نقلاً عن رسائل ثقة الاسلام) اما بعد فان من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم يبلغ الفتح.

۵ - و خطبته لیلۃ خروجه من مکة و قوله فیها (کما فی الملهوف و غیره) کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا - الی ان قال: - الا و من کان باذلاً فینا مهجته موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباحا ان شاء الله تعالی.

۶ - و قوله (کما فی الملهوف و غیره) لولا تقارب الاشیاء و هبوط الاجل لقاتلتهم بهولاء و لکنی اعلم یقیناً ان هناك مصرعی و مصرع اصحابی لاینجو منهم الا ولدی علی.

۷ - و جوابه لأخیه محمد بن الحنفیه اذ قال له (کما فی الملهوف و غیره) یا اخی الم تعدنی النظر فیما سألتک؟ قال بلی و لکن اتانی رسول الله بعد ما فارقتک فقال یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلاً فقال ابن الحنفیه انا لله و نا الیه راجعون فما معنی حملک هذه النسوة و انت تخرج علی مثل هذه الحال؟ فقال له قال لی ان الله شاء ان یراهن سبا یا.

۸ - و جوابه لابن عباس و ابن الزبیر اذ اشارا علیه بالإمساک فقال لهما (کما فی الملهوف و غیره) ان رسول الله امرنی بأمر و انا ماض فیہ فخرج ابن عباس و هو یقول واحسیناه.

۹ - و جوابه لعبد الله بن جعفر و یحیی بن سعید اذ حاولا منه الرجوع فابی و قال لهما (کما فی تاریخی ابن جریر و ابن الاثیر و غیرهما) رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله فی المنام و امرنی بما انا ماض له.

۱۰ - و قوله (فی کلام له مع ابن الزبیر کما فی تاریخی ابن جریر و ابن الاثیر و

غيرهما) وايم الله لو كنت في جحر هامة من هذه الهوام لاستخرجوني حتى يقضوا في حاجتهم و والله ليعتدن كما اعتدت اليهود في السبت.

١١ - و قوله في مقام آخر (كما في كامل ابن الاثير وغيره) و الله لا يدعونى حتى يستخرجوا هذه العلقمة من جوفى فاذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم من يذلهم حتى يكونوا اذل من فرام المرأة (يعنى من خرقة الحيض)

١٢ - و قوله لابي هرة (كما في تاريخ ابن جرير وغيره) وايم الله لتقتلنى الفئة الباغية

١٣ - و رؤياه التى رآها لما ارتحل من قصر بنى مقاتل (كما في تاريخ الطبرى وغيره) فقال حين انتبه انا لله و انا اليه راجعون الحمد لله رب العالمين مرتين او ثلاثاً قالوا فاقبل عليه ابنه على فقال يا ابتاه جعلت فداك مما حمدت الله و استرجعت فقال يا بنى خففت برأسى فعن لى فارس فقال يا ابت لا اراك الله سوء ألسنا على الحق؟ قال: بلى و الذى اليه مرجع العباد قال اذاً لانبألى نموت محقين. فقال له جزاك الله من ولد خير ما جزى ولداً عن والده

١٤ - و قوله لما اخبر بقتل قيس بن مسهر الصيداوى (كما في تاريخ طبرى و غيره) فمنهم من قضى نحبه و منهم من ينتظر و ما بدلوا تبديلاً.

الى غير ذلك من اقواله الصريحة بانه كان على يقين مما انتهت اليه حاله و انه ما خرج الا ليبدل في سبيل الله نفسه و جميع ما ملكته يده و يضحى في احياء دين الله اولاده و اخوته و ابناء اخيه و بنى عمومته و خاصة اوليائه و العقائل الطاهرات من نساءه

اذ لم ير السبط للدين الحنيف شفا
و ما سمعنا عليلاً لا علاج له
بقتله فاح للاسلام طيب هدى
و صان ستر الهدى عن كل خائنة

الا اذا دمه في نصره سفكا
الا بنفس مداويه اذا هلكا
فكلما ذكرته المسلمون ذكرا
ستر الفواطم يوم الطف اذهتكا

نفسی الفداء لفادِ شرع والده بنفسه و باهلیه و ما ملکا
قد آثر الدين ان يحى فقممها حيث استقام القنا الخطی و اشتبکا*۱

على ان الامر الذى انتهت اليه حاله كان من الواضح بمثابة لم تخف على احد
و قد نهاه عن ذلك الوجه (جهلا بمقاصده السامية) كثير من الناس و اشفقوا عليه
و انذروه بلؤم بنى امية و غدر اهل العراق

۱۵ - فقال له اخوه محمد الحنفية (كما في اللهوف و غيره) يا اخي ان اهل
الكوفة من قد عرفت غدرهم باييك و اخيك و قد خفت ان يكون حالك
كحال من مضى فان رأيت ان تقيم فأنك اعز من في الحرم و امنعه فان خفت فسر
الى اليمن أو بعض نواحي البر فانك امنع الناس به و لا يقدر عليك فردّه
الحسين عليه السلام برأفة و رفق و قال انظر فيما قلت.

۱۶ - و اتاه ابن عباس فقال يا ابن عم قد ارجف الناس انك سائر الى العراق
فبين لى ما انت صانع قال انى قد اجمعت المسير في احد يومى هذين ان شاء الله
تعالى فقال له ابن عباس (كما في تاريخ الطبرى و ابن الاثير و غيرهما) اعيزك
بالله من ذلك اتسير الى قوم قتلوا اميرهم و ضبطوا بلادهم و نفوا عدوهم فان
كانوا فعلوا ذلك فسر اليهم و ان كانوا انما دعوك اليهم و اميرهم عليهم قاهر لهم
و عماله تجبى بلادهم فانهم انما دعوك الى الحرب و القتال و لا آمن عليك ان
يغروك و يكذبوك و يخالفوك و يخذلوك و ان يستنفروا اليك فيكونوا اشد
الناس عليك. فردّه الحسين عليه السلام رد رحمة و حنان فقال له استخير الله و انظر ما
يكون فخرج ابن عباس

۱۷ - ثم جاءه مرة اخرى فقال له (كما في تاريخ الطبرى و ابن الاثير و
غيرهما) يا ابن عم انى اتصبر و لا اصبر انى اتخوف عليك في هذا الوجه الهلاك

*۱ - هذه الايات من قصيدة للشريف الفاضل السيد جعفر الحلى يرثى بها جده (ع).

والاستئصال ان اهل العراق قوم غدر فلا تقرّبهم اقم بهذا البلد فانك سيد اهل الحجاز فان كان اهل العراق يريدونك كما زعموا فاكتب اليهم فلينفوا عدوهم ثم أقدم عليهم فان ابيت الا ان تخرج فسر الى اليمن فان بها حصونا و شعابا و لا ييك بها شيعة فتكتب الى الناس و تبث دعائك فاني ارجو أن ياتيكم عند ذلك الذي تحب في عافية. فقال له الحسين عليه السلام يا ابن عم ائى لأعلم و الله انك ناصح مشفق و لكن قد ازمعت و اجمعت على المسير

١٨ - و دخل عليه عمر بن عبد الرحمن المخزومي فقال له (كما في تاريخي الطبري و ابن الاثير و غيرهما) انى مشفق عليك انك تأتى بلدا فيه عماله و امرأوه و معهم بيوت الاموال و انما الناس عبيد الدينار و الدرهم فلا آمن عليك ان يقاتلك من وعدك نصره فقال له الحسين عليه السلام جزاك الله خيرا يا ابن عم فقد علمت انك مشيت بنصح و تكلمت بعقل و مهما يقض من امر يكن

١٩ - و كتب اليه عبد الله بن جعفر بعد خروجه من مكة (كما في تاريخي الطبري و ابن الاثير و غيرهما) اما بعد فاني أسألك بالله لما انصرفت حين تقرأ كتابي هذا فاني مشفق عليك من هذا الوجه ان يكون فيه هلاكك و استئصال اهل بيتك و ان هلك اليوم طفء نور الارض فانك علم المهتدين و رجاء المؤمنين فلا تعجل بالسير فاني في اثر كتابي و السلام و قام عبد الله بن جعفر الى عمرو بن سعيد (و هو عامل يزيد يومئذ بمكة) فقال له اكتب للحسين كتابا تجعل له الامان فيه و تمنيه فيه البرّ و الصلة و أسأله الرجوع ففعل عمرو ذلك و ارسل الكتاب مع اخيه يحيى بن سعيد و عبد الله ابن جعفر فلحقاه و قرأ عليه الكتاب و جهدا ان يرجع فلم يفعل

٢٠ - و قال له عبد الله بن مطيع اذ اجتمع به في الطريق على بعض مياه العرب (كما في تاريخي الطبري و غيرهما) اذكرك الله يا ابن رسول الله و حرمة الاسلام ان تنهتك انشدك الله في حرمة رسول الله صلى الله عليه و آله انشدك الله في حرمة العرب فو الله لان طلبت ما في ايدي بنى امية ليقتلنك و لئن قتلوك لا يهابون بعدك احداً

ابداً و الله أنها الحرمة الاسلام تنهتك و حرمة قريش و حرمة العرب فلا تفعل و لا تأت الكوفة و لا تعرض لبنى امية قالوا فايي الا ان يمضى (انجازاً لمقاصده السامية)

۲۱- و لقيه احد بنى عكرمة ببطن العقبة (كما في تاريخى الطبرى و غيرهما) فقال له انشدك الله لما انصرفت فو الله لا تقدم الا على الاسنة و حد السيوف فان هولاء الذين بعثوا اليك لو كانوا كفوك مؤنة القتال و وطأوا لك الاشياء فقدمت عليهم كان ذلك رايأ فاما على هذه الحال فاني لا ارى لك ان تفعل. فقال له يا عبد الله انه ليس يخفى على رأى ما رأيت و لكن الله لا يغلب على امره ۲۲- و لقيه بعض بنى تميم قريبا من القادسية (كما في تاريخى الطبرى و غيرهما) فقال له ارجع فاني لم ادع لك خيرا ارجوه

۲۳- و كان قد لقيه الفرزدق بن غالب الشاعر في الصفاح (كما في تاريخى الطبرى و غيرهما) فقال له قلوب الناس معك و سيوفهم مع بنى امية. و ما التقى فى الطريق باحد إلا التمسه على الرجوع اشفاقاً عليه من لؤم بنى أمية و غدر اهل العراق و ما كان ليخفى عليه ما ظهر لاغلب الناس لكنه و هولاء كما قيل (انت بواد و العذول بوادى)

۲۴- ما نزل بأبى و امى منزلاً و لا ارتحل منه (كما في الارشاد و غيره) الا ذكر يحيى بن زكريا و قتله و قال يوماً من هوان الدنيا على الله ان رأس يحيى بن زكريا اهدى الى بغى من بغايا بنى اسرائيل. فهل تراه اراد بهذا غير الاشارة الى ان سبيله في هذا الوجه انما هو سبيل يحيى عليهما السلام

۲۵- و اخبره الاسديان و هو نازل فى الثعلبية (كما في تاريخى الطبرى و غيرهما) بقتل مسلم بن عقيل و هانى بن عروة و انهما يجران بارجلهما في الاسواق بلانكير.

فهل يمكن بعد هذا ان يبقى له امل بنصرة اهل الكوفة او طمع في شىء من

خيرهم كلا والله ما جاءهم الا يائساً منهم عالماً بكل ما كان منهم عليه
 ٢٦- وقد كتب وهو نازل بزبالة كتاباً قرىء بامرہ على الناس وفيه: بسم الله
 الرحمن الرحيم اما بعد فانه قد اتانا خبر فطيع قتل مسلم بن عقيل و هانى بن عروة
 و عبد الله ابن يقطر و قد خذلنا شيعتنا فمن احب منكم الانصراف فلينصرف ليس
 عليه منا ذمام. قال محمد بن جرير الطبري في تاريخ الامم و الملوك فتفرق
 الناس عنه تفرقاً فاخذوا يميناً و شمالاً حتى بقى في اصحابه الذين جاءوا معه من
 المدينة (قال) و انما فعل ذلك لانه ظن انما اتبعه الاعراب لانهم ظنوا انه ياتي
 بلدا قد استقامت له طاعة اهله فكره ان يسيروا معه الا و هم يعلمون على ما
 يقدمون (قال) و قد علم انهم اذا بين لهم لم يصحبه الا من يريد مواساته و الموت
 معه

٢٧- و ذكر اهل الاخبار ان الطرماح بن عدى لما اجتمع به في عذيب
 الهجانات دنا منه فقال له (كما في تاريخ الطبري و غيره) و الله اني لانظر فما ارى
 معك احدا و لو لم يقاتلك الا هؤلاء الذين اراهم ملازميك (يعنى الحر و
 اصحابه) لكان كفى بهم و قد رايت قبل خروجي من الكوفة اليك بيوم ظهر
 الكوفة و فيه من الناس ما لم ترعيناى في صعيد واحد جمعاً اكثر منه فسألت عنهم
 فقبل اجتمعوا ليعرضوا ثم يسرحوا الى حرب الحسين فانشدك الله ان قدرت ان
 لاتقدم عليهم شبراً الا فعلت فان اردت ان تنزل بلدا يمنعك الله به حتى ترى من
 رايك و يستبين لك ما انت صانع فسر حتى انزلك منع جبلنا الذى يدعى اجاء
 امتنعنا و الله به من ملوك غسان و حمير و من النعمان بن المنذر و من الاسود و
 الاحمر و الله ما دخل علينا فيه ذل قط فاسير معك حتى انزلك القرية ثم نبعث
 الى الرجال ممن بأجا و سلمى من طيء فوالله لا يأتى عليك عشرة ايام حتى
 تاتيک طيء رجالا و ركبانا ثم اقم فينا ما بدالك فان هاجك هيح فانا زعيم لك
 بعشرين الف طائي يضربون بين يديك باسيافهم و الله لا يوصل اليك ابدا و منهم
 عين تطرف. فقال له جزاك الله و قومك خيرا و ابى ان ينصرف عن مقصده.

وانت تعلم انه لو كان له رغبة في غلبة او ميل الى سلطان لكان لكلام الطرماح وقع في نفسه عليه السلام و لظهر منه الميل الى ما عرضه عليه لكنه بأبي و امی ابی الآ الفوز بالشهادة و الموت في احياء دين الاسلام و قد صرح بذلك فيما تمثل به اذ قال له الحر اذ كرك الله في نفسك فانی اشهد لان قاتلت لتقتلن فقال عليه السلام (كما في تاريخ الطبری و غيره)

۲۸ - سأمضى و ما بالموت عار على الفتی

اذ مانوى حقا و جاهد مسلما

و واسى الرجال الصالحين بنفسه

و فارق مشبورا و خالف مجرما

۲۹ - و حسبك في اثبات علمه من اول الامر بما انتهت اليه حاله ما سمعته من اخبار النبى صلى الله عليه و آله بقتله في شاطيء الفرات بموضع يقال له كربلا و بكائه عليه

۳۰ - و نداء امير المؤمنين عليه السلام لما حاذى نينوى و هو منصرف الى صفين صبوا اباعده الله صبوا اباعده الله بشاطيء الفرات

۳۱ - و قوله اذ مر بكر بلا: هاهنا مناخ ركابهم و هاهنا موضع رحالهم و هاهنا مهراق دمائهم

۳۲ - و قول الحسين عليه السلام لآخيه عمر حدثني ابى ان رسول الله صلى الله عليه و آله اخبره بقتله و قتلى و ان تربتى تكون بقرب تربته

۳۳ - و قول الحسن للحسين عليهما السلام (كما في امالى الصدوق و اللهوف و غيرهما) من جملة كلام كان بينهما: ولكن لا يوم كيومك يا اباعده الله يزدلف اليك ثلاثون الف رجل فيجتمعون على قتلك و سفك دمك و انتهاك حرمتك و سبى ذراريك و نسائك و انتهاك ثقلك فعندها يحل الله بنى امية اللعنة

الى غير ذلك من الاخبار الدالة على ان قتل الحسين عليه السلام كان معروفا عند اهل البيت منذ اخبر الله به نبيه صلى الله عليه وآله بل صريح اخبارنا ان ذلك مما اوحى الى الانبياء السابقين و قد سمعت ما اشرنا اليه من بكائهم عليهم السلام و يظهر من بعض الاخبار ان قتل الحسين كان معروفا عند جملة من الصحابة و التابعين حتى انهم ليعلمون ان قاتله عمر بن سعد

۳۴- و حسبك ما نقله ابن الاثير (حيث ذكر مقتل عمر بن سعد في كامله عن عبدالله بن شريك قال ادركت اصحاب الاردية المعلمة و اصحاب البرانس السود من اصحاب السوارى اذا مر بهم عمر بن سعد قالوا هذا قاتل الحسين و ذلك قبل ان يقتله

۳۵- قال و قال ابن سيرين قال على لعمر بن سعد كيف انت اذا قمت مقاما تخير فيه بين الجنة و النار فتختار النار ...

اترى الحسين عليه السلام كان جاهلا بما علمه اصحاب السوارى؟ كلا و الله ما علم اصحاب البرانس السود ذلك الا منه او من اخيه او من جده او من ابيه و قد اطلنا الكلام في هذا المقام اذ لم نجد من وفّاه حقه و خرج من عهدة التكليف بايضاحه و الحمد لله على التوفيق لتحرير هذه المسألة و تقرير شواهدا و ادلتها على وجه تركن النفس اليه و لا يجد المنصف بداً من البناء عليه بل لا اظن احداً يقف على ما تلوناه ثم يرتاب فيما قررناه.

ای کاش مرحوم شرف الدین سر از خاک بر می داشت و می دید که برخی بی انصاف‌ها همه این روایت‌ها و نقل‌ها را می‌بینند و باز می‌گویند: امام حسین امید به پیروزی در این سفر داشت و با امید به پیروزی حرکت کرد و ادامه داد و ..

گفتار مرحوم شیخ جعفر شوشتری

در کتاب ارجمند خصائص حسینیه می نویسد: حضرت سید الشهداء بین تکلیف ظاهری و تکلیف واقعی جمع کرد.

این است عبارت کتاب خصائص:

من خصائص خصائص خصائصه جمعه بین التکلیفین المتنافیین ظاهراً.
بیان ذلك أنه قد ثبت أنّ للنبي خصائص في احكام تکلیفیه وضعیه تخالف
الاحکام العامة الثابتة لأمته.

ولکل منهم بالنسبة الى ما يتعلق بتکلیفه و بامامته وسلوکه مسلک الدعوة الى
الدين والحفظ للشریعة احکام خاصة مثبتة في صحف مکرمة مرفوعة مطهرة
بايدي سفرة کرام بررة.

وقد عمل کلّ من الائمة بمقتضى ما في صحيفته المختومة بخاتم من ذهب لم
تمسه النار اتى بها جبرئيل.

و حيث انّ فيها احکاماً تخالف ما ثبت في ظاهر الشريعة لباقي الائمة عليهم
السلام فما ينبغي الاعتراض بعد ذلك بانه كيف جاز الاقدام على ما يقطع معه
بالضرر و ذهاب الانفس بالنسبة الى بعض الانبياء والائمة عليهم السلام فانهم انما بلغوا
هذه المرتبة للتسليم والرضا بهذه التکلیف.

و قد اختص سيدنا المظلوم في قضيته في الجمع بين التکلیفین الظاهري
الموافق لتکلیف سائر الناس و الواقعي الموافق لتکلیفه الخاص. و هذا ايضاً من
خصائصه عليه السلام

أما التكليف الواقعي الذي دعاه الى الاقدام على الموت والقتل و تعريض عياله للاسر واطفاله للذبح مع علمه بذلك فالوجه فيه ان عتاة بني امية مخصوصاً معاوية قد اشرب الناس حبهم بحيث اعتقدوا فيهم أنهم على الحق وان علياً و اولاده و شيعتهم على الباطل حتى جعلوا سب علي عليه السلام من اجزاء صلاة الجمعة وبلغ الامر في ذلك ان بعض اتباعهم نساه في صلاة الجمعة حين خطبته و سافر و ذكره وهو في البرية قضاء في محل تذكره فبنوا هناك مسجداً سموه مسجد الذكر تأكيداً لهذا الامر

فلو كان الحسين عليه السلام يبائعهم تقيةً و يسلم لهم لم يبق من الحق اثر فان كثيراً من الناس اعتقدوا ان الله لا مخالف لهم في جميع الامّة و أنهم خلفاء النبي صلى الله عليه و آله حقاً فبعد ان حاربهم الحسين عليه السلام و صدر ما صدر الى نفسه و عياله و اطفاله و حرم الرسول ﷺ تنبه الناس لضلالتهم أنهم سلاطين الجور لا حجاج الله و خلفاء النبي ﷺ فظهر دين الشيعة بذلك كما بيناه مراراً

و اما التطبيق على التكليف الظاهري فبيانه ان نقول انه عليه السلام قد سعى في حفظ نفسه و عياله في المدينة ان يقتله فيها فخرج منها خائفاً يترقب و لذا قرء هذه الآية عند خروجه منها و لاذ الى حرم الله الذي جعل مأمناً للناس حتى الكافر منهم و قاتل النفس بغير الحق ان يقتل و مأمناً للوحوش ان تصاد و الطيور ان تنفر و للشجر و النبات ان يقطع فارادوا قبضه هناك او قتله غيلة و هو محرم فاحلّ و خرج و لم يتمكن من اتمام حجة ايضاً و لم يكن له في الأرض مقر و قد تحقق له التكليف الظاهري بالتوجه الى الكوفة لان اهلها كلهم قد كتبوا له بالسمع و الطاعة و القوا اليه الحجة و لم يتبين منهم خلاف خصوصاً بعد ان كتب له مسلم بن عقيلبيعة الناس له فلم يكن له عليهم حجة لو لم يأتهم ثم لما اتاهم و علم بنقضهم البيعة لم يمكنوه من الرجوع و مع ذلك كله نقول لو رجع اين يرجع لو لم ياتهم اين كان يذهب فقد ضافت عليه الأرض برحبها و كان مضطراً حيراناً لم يكن له بد و لا مفر.

والدليل على ذلك قوله ﷺ لآخيه ابن الحنفية وقد اشار اليه بان يذهب الى اليمن او الى البوادي وكهوف الجبال: لو دخلت في حجر هامة من هوام الأرض لاستخرجوني حتى يقتلوني

و يدل على ذلك ايضاً قوله للفرزدق وقد قاله له وهو خارج عن مكة داخل الحرم بأبي أنت و أمي يابن رسول الله ما اعجلك عن الحج؟ فقال لو لم اعجل لآخذت

وقوله لابي هرّة الازدي في التعلية وقد قال له ما الذي اخرجك عن حرم الله و حرم جدك؟ قال ﷺ ويحك يا ابا هرّة ان بني امية اخذوا مالي فصبرت و شتموا عرضي فصبرت و طلبوا دمي فهربت

و يدل على ذلك قوله ايضاً لعمر بن لوذان وهو شيخ من بني عكرمة رآه بطن العقبة فقال له يابن رسول الله ابن تريد؟ قال الكوفة فقال انشدك لما انصرفت فوالله لا تقدّم الا على حد السيوف والاسنة وان هؤلاء الذين بعثوا اليك لو كانوا كفوك مؤنة القتال ووطئوا لك الاشياء فقدمت عليهم كان ذلك رايّاً فقال ﷺ يا عبدالله ليس يخفى عليّ الرأي ولكن الله تعالى لا يغلب على امره. ثم قال والله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العلقه عن جوفي.

فانظر الى قوله ﷺ: «ولكن الله» فانه بيان للتكليف الواقعي الذي قدمنا ذكره وقوله: «والله لا يدعونني» بيان للاضطراب وانه لا يفيد الرجوع ولا الفرار. و في تعبيره عن قلبه بالعلقة اشارة الى شدة مصيبته وانقلاب قلبه دماً في تلك الحالة مع انه اول الامر

ثم اقول انه لو بايع معهم لقتلوه كما يدل عليه كلام ابن زياد انه قال ينزل على حكمي و حكم يزيد يعني يجعل نفسه محكوماً لنا قتلناه او خيلناه. و قول شمر قال فليبايع ثم نرى فيه رأينا

بأبي المستضعف الغريب الوحيد الذي ارادوا منه ان يقرّ لهم اقرار العبيد و من جملة كلامه له عليه السلام يوم عاشوراء والله لا اقرّ لكم اقرار العبيد و لا اعطيكم

بخش دوم

رساله در علم امام علیه السلام
از
علامه طباطبائی علیه السلام

رساله علم امام (بحثی کوتاه درباره علم امام) تألیف علامه طباطبائی

چون داوری بسیاری از فضلا و علما این بود که محتوای کتاب شهید جاوید با اعتقاد به علم امام منافات دارد، از این رو برخی از روحانیان سؤالی در همین زمینه تنظیم، و پاسخ آن را از علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه خواستند. معظم له برای پاسداری از اعتقادات و فرهنگ شیعه رساله‌ای با عنوان «بحثی کوتاه درباره علم امام» نوشتند و منتشر شد.

این رساله در عین اختصار و کوتاهی از اتقان و استحکام فوق العاده‌ای برخوردار است.

مؤلف کتاب شهید جاوید هنگامی که این رساله را مطالعه می‌کند به جای آنکه دقت در این رساله موجب تجدید نظر او در مطالب کتابش شود، رساله علامه طباطبائی را به نقد کشیده و انتقادات خود را برای معظم له می‌فرستد. آن مرحوم با سعه صدر، برای یک یک انتقادهای او پاسخ می‌نویسد تا به او برگرداند.

بنده توسط یکی از اساتید، از این داستان آگاه شده و پیش از آنکه نوشته علامه طباطبائی برای مؤلف آن کتاب فرستاده شود، تصویری از آن برای خود تهیه کردم.

اینک اصل رساله علم امام، و سپس انتقادهای مؤلف شهید جاوید بر آن رساله، و پاسخ‌های متین و محکم حضرت علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه از نظر شما می‌گذرد.

بحثی کوتاه درباره علم امام

بسم الله الرحمن الرحيم

س - آیا حضرت سیدالشهداء علیه السلام در مسافرتی که از مکه به سوی کوفه می‌کرد می‌دانست که شهید خواهد شد یا نه؟ و به عبارت دیگر، آیا آن حضرت به قصد شهادت رهسپار عراق شد یا به قصد تشکیل یک حکومت عادلانه صدرصد اسلامی؟

ج - سید الشهداء علیه السلام به عقیده شیعه امامیه، امام مفترض الطاعة و سومین جانشین از جانشینان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و صاحب ولایت کلیه می‌باشد و علم امام علیه السلام به اعیان خارجی و حوادث و وقایع، طبق آنچه از ادله نقلیه و براهین عقلیه برمی‌آید دو قسم و از دو راه است:

قسم اول از علم امام

امام علیه السلام به حقایق جهان هستی، در هر گونه شرایطی که وجود داشته باشند به اذن خدا واقف است اعم از آنها که تحت حس قرار دارند، و آنها که بیرون از دایره حس می‌باشند، مانند موجودات آسمانی و حوادث گذشته و وقایع آینده. دلیل این مطلب:

راه اثبات علم

الف - از راه نقل، روایات متواتره‌ای است که در جوامع حدیث شیعه مانند کتاب کافی و کتاب بصائر و کتب صدوق و کتاب بحار و غیر آنها ضبط شده، به موجب این روایات که به حد و حصر نمی‌آید امام علیه السلام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هر چه را بخواهد به اذن خدا، به ادنی توجهی می‌داند.

البته در قرآن کریم آیاتی داریم که علم غیب را مخصوص ذات خدای متعال و منحصر در ساحت مقدس او قرار می‌دهد ولی استثنایی که در آیه کریمه: عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً * الا من ارتضى من رسول^۱ وجود دارد، نشان می‌دهد که اختصاص علم غیب به خدای متعال به این معنی است که غیب را مستقلاً و از پیش خود (بالذات) کسی جز خدا نداند ولی ممکن است پیغمبران پسندیده، به تعلیم خدایی بدانند و ممکن است پسندیدگان دیگر نیز به تعلیم پیغمبران، آن را بدانند، چنانکه در بسیاری از این روایات وارد است که پیغمبر و نیز هر امامی در آخرین لحظات زندگی خود علم امامت را به امام پس از خود می‌سپارد.

ب - و از راه عقل، براهینی است که به موجب آنها امام علیه السلام به حسب مقام نورانیت خود، کاملترین انسان عهد خود و مظهر تام اسماء و صفات خدایی و بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشنا است و به حسب وجود عنصری خود به هر سوی توجه کند برای وی حقایق روشن می‌شود.

ما تقریر این براهین را نظر به اینکه به یک سلسله مسائل عقلی پیچیده متوقف و سطح آنها از سطح این مقاله بالاتر است به محل مخصوص آنها احاله می‌دهیم.

این علم تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد

نکته‌ای که باید به سوی آن عطف توجه کرد این است که این گونه علم موهبتی، به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می‌کند، قابل هیچ گونه تخلف نیست و تغییر نمی‌پذیرد و سر موئی به خطا نمی‌رود و به اصطلاح، علم است به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده است و آگاهی است از آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلق گرفته. و لازمه این مطلب این است که هیچگونه تکلیفی، به متعلق این گونه علم - از آن جهت که متعلق این گونه علم است و حتمی الوقوع می‌باشد - تعلق نمی‌گیرد و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی‌کند؛ زیرا تکلیف همواره از راه امکان، به فعل تعلق می‌گیرد و از راه اینکه فعل و ترک، هر دو در اختیار مکلفند، فعل یا ترک خواسته می‌شود و اما از جهت ضروری الوقوع و متعلق قضاء حتمی بودن آن، محال است مورد تکلیف قرار گیرد.

مثلاً صحیح است خدا به بنده خود بفرماید: «فلان کاری را که فعل و ترک آن برای تو ممکن است و در اختیار تو است بکن» ولی محال است بفرماید: «فلان کاری را که به موجب مشیت تکوینی و قضای حتمی من، البته تحقق خواهد یافت و برو برگرد ندارد بکن یا ممکن»؛ زیرا چنین امر و نهی لغو و بی‌اثر می‌باشد.

و همچنین انسان می‌تواند امری را که امکان شدن و نشدن دارد، اراده کرده، برای خود مقصد و هدف قرار داده، برای تحقق دادن آن به تلاش و کوشش بپردازد ولی هرگز نمی‌تواند امری را که به طور یقین (بی‌تغییر و تخلف) و به طور قضاء حتمی شدنی است اراده کند و آن را مقصد خود قرار داده تعقیب کند؛ زیرا اراده و عدم اراده و قصد و عدم قصد انسان، کمترین تأثیری در امری که به هر حال شدنی است - و از آن جهت که شدنی است - ندارد مثلاً اگر کسی

علم پیدا کند که اگر سر ساعت فلان از روز فلان در نقطه معینی از فلان خیابان شهر باشد حتماً زیر ماشین رفته هلاک خواهد شد (علمی است مشروط و مقید) البته تا می‌تواند در وقت مفروض در نقطه مفروض حاضر نمی‌شود و از این راه جان خود را حفظ می‌کند و پر روشن است که نرفتن او به نقطه خطر اثر علم است.

و اگر علم پیدا کند که در سر ساعت فلان از روز فلان نقطه از فلان خیابان شهر حتماً زیر ماشین خواهد رفت و این علم هیچ گونه تخلف ندارد و هیچ تلاشی جلو این خطر را نمی‌تواند بگیرد (علم به قضاء حتمی) بدیهی است که این شخص با وجود علم به خطر برای رفع خطر دست به هیچ تلاشی نخواهد زد؛ زیرا می‌داند که سودی ندارد و فایده‌ای نخواهد بخشید و این همان است که گفته شد: «علم به قضاء حتمی تأثیری در زندگی عملی انسان ندارد و تکلیف آور نیست». این شخص با وجود علم به خطر، به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد اگر چه منتهی به خطر خواهد شد و مشمول آیه کریمه «لا تلقوا بأیدیکم الی التهلکة» نیست؛ زیرا در تهلکه واقع شده نه اینکه خود را به تهلکه انداخته، بر خلاف شخص مفروض اولی که مکلف است تا می‌تواند برای نجات از خطر چاره‌ای بیندیشد و خود را به تهلکه نیندازد. و از این بیان روشن می‌شود که:

۱- این علم موهبتی امام علیه السلام، اثری در اعمال او و ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد و اصولاً هر امر مفروض - از آن جهت که متعلق قضاء حتمی و حتمی الوقوع است - متعلق امر یا نهی یا اراده و قصد انسانی نمی‌شود. آری متعلق قضای حتمی و مشیت قاطعه حق تعالی مورد رضا به قضاء است چنانکه سیدالشهداء علیه السلام در آخرین ساعت زندگی در میان خاک و خون می‌گفت: رضاً بقضائک و تسليماً لامرک لامعبود سواک.

و همچنین در خطبه‌ای که هنگام بیرون آمدن از مکه خواند فرمود: رضا الله رضانا اهل البيت.

۲- ممکن است کسی تصور کند که علم قطعی به حوادث قطعی غیر قابل تغییر، مستلزم جبر است مثلاً اگر فرض شود که امام علم داشته که فلان شخصی در فلان وقت و فلان مکان با شرایط معینی او را خواهد کشت و این حادثه به هیچ وجه قابل تغییر نیست، لازمه این فرض این است که ترک قتل در اختیار قاتل نبوده و برای وی مقدور نمی‌باشد یعنی قاتل مجبور به قتل باشد و با فرض مجبورت برای شخص مجبور تکلیفی نیست!

و این تصویری است بی پایه زیرا:

اولاً این اشکال در حقیقت اشکال است به عمومیت تعلق قضاء الهی به افعال اختیاری انسان (نه به علم امام) و طبق این اشکال طائفة معتزله از سنیها می‌گویند: تقدیر خداوندی نمی‌تواند به فعل اختیاری انسان متعلق شود و انسان مستقلاً آفریدگار فعل خودش می‌باشد و در نتیجه انسان خالق افعال خود و خدا خالق بقیة اشیاء!

در حالی که به نص صریح قرآن کریم و اخبار متواتره پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه هدی ﷺ همه موجودات و حوادث جهان بدون استثناء متعلق قضاء و قدر خداوندی عز اسمه است.

از راه بحث عقلی نیز مطلب روشن و آفتابی است اگر چه به واسطه وسعت اطراف آن نمی‌توانیم آن را در این مقاله مختصر بگنجانیم

آنچه به طور اجمال می‌شود گفت این است که در جهان هستی که آفرینش خدا است چیزی جز با مشیت و اذن خداوندی به وجود نمی‌آید و مشیت خداوندی به افعال اختیاری انسانی از راه اراده و اختیار تعلق گرفته است، مثلاً خداوند خواسته که انسان، فلان فعل اختیاری را از اراده و اختیار انجام دهد و

البته بدیهی است فعل با این وصف لازم التحقق خواهد بود و با این همه اختیاری است؛ زیرا اگر اختیاری نباشد اراده خداوندی از مرادش تخلف می‌کند.

و ما تشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين.^{۱*}

و ثانیاً با صرف نظر از تعلق قضاء و قدر به فعل اختیاری انسان، به نص صریح کتاب و سنت متواتره، خداوند لوح محفوظی خلق فرموده که همه حوادث گذشته و آینده جهان را در آن ثبت کرده و هیچ گونه تغییری در آن راه ندارد و خود نیز به آنچه در آنست عالم است، آیا خنده دار نیست بگوییم که ثبت حوادث غیر قابل تغییر در لوح محفوظ و علم قبلی خداوند به آنها، افعال انسان را جبری نمی‌کند، ولی اگر امام به برخی از آنها یا به همه آنها علم رساند، افعال اختیاری انسان و من جمله فعل قاتل امام جبری می‌شود؟

۳- اینکه ظواهر اعمال امام علیه السلام را که قابل تطبیق به علل و اسباب ظاهری است، نباید دلیل نداشتن این علم موهبتی و شاهد جهل به واقع گرفت مانند اینکه گفته شود: اگر سید الشهداء علیه السلام علم به واقع داشت چرا حضرت مسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد؟ چرا توسط صیداوی، نامه به اهل کوفه نوشت؟ چرا خود از مکه رهسپار کوفه شد؟ چرا خود را به هلاکت انداخت و حال آنکه خدا می‌فرماید: و لاتلقوا بایدیکم الی التهلكة؟^{۲*} چرا؟ و چرا؟

پاسخ همه این پرسشها از نکته‌ای که تذکر دادیم روشن است و امام علیه السلام در این موارد و نظائر آنها به علومی که از مجاری عادی و از شواهد و قرائن به دست می‌آید عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می‌دانست هیچ گونه

* ۱- سوره تکویر (۸۱)؛ ۲۹.

* ۲- سوره بقره (۲)؛ ۱۹۵.

اقدامی نکرده؛ زیرا می دانست که تلاش سودی ندارد و قضاء حتمی و تغییر پذیر نیست چنانکه خدای متعال در کلام خود در سوره آل عمران در برابر آنان که در جنگ احد گفته بودند اگر یاران کشته شده، پیش ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند می فرماید:

قل لو کتتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم (آل عمران ۱۵۴)

بگوی اگر در خانه هایتان نیز بودید کسانی که برایشان قتل نوشته شده بود به سوی خوابگاههای خود بیرون می آمدند.

قسم دوم از علم امام: علم عادی

پیغمبر ﷺ به نص قرآن کریم و همچنین امام ﷺ (از عترت پاک او) بشری است همانند سایر افراد بشر و اعمالی که در مسیر زندگی انجام می دهد مانند اعمال سایر افراد بشر در مجرای اختیار و بر اساس علم عادی قرار دارد. امام ﷺ نیز مانند دیگران خیر و شر و نفع و ضرر کارها را از روی علم عادی تشخیص داده و آنچه را که شایسته اقدام می بیند اراده کرده، و در انجام آن به تلاش و کوشش می پردازد. در جایی که علل و عوامل و اوضاع و احوال خارجی موافق می باشد به هدف، اصابت می کند و در جایی که اسباب و شرائط مساعدت نکنند از پیش نمی رود.

و این که امام ﷺ به اذن خدا به جزئیات همه حوادث چنانکه شده و خواهد شد واقف است تأثیری در این اعمال اختیاریه وی ندارد چنانکه گذشت.

امام ﷺ مانند سایر افراد انسانی بنده خدا و به تکالیف و مقررات دینی مکلف و موظف می باشد و طبق سرپرستی و پیشوایی که از جانب خدا دارد با موازین عادی انسانی باید رفتار کند و آخرین تلاش و کوشش را در احیاء کلمه حق و سر پا نگهداشتن دین و آیین بنماید.

نهضت سید الشهدا علیه السلام و هدف آن

با یک سیر اجمالی در وضع عمومی آن روز، می‌توان نسبت به تصمیم و اقدام سیدالشهدا علیه السلام روشن شد. تیره‌ترین و تاریک‌ترین روزگاری که در جریان تاریخ اسلام به خانواده رسالت و شیعیانشان گذشته، دوره حکومت بیست ساله معاویه بود.

معاویه پس از آنکه خلافت اسلامی را - با هر نیرنگ بود - به دست آورد و فرمانروای بی قید و شرط کشور پهناور اسلامی شد، همه نیروی شگرف خود را صرف تحکیم و تقویت فرمانروایی خود و نابود ساختن اهل بیت رسالت می‌نمود، نه تنها در اینکه آنان را نابود کند بلکه می‌خواست نام آنان را از زبان مردم و نشان آنان را از یاد مردم محو کند.

جماعتی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله را که مورد احترام و اعتماد مردم بودند از هر راه بود با خود همراه و با ساختن احادیث به نفع صحابه و ضرر اهل بیت به کار انداخت و به دستور او در منابر اسلامی در سرتاسر بلاد اسلامی به امیرالمؤمنین علیه السلام - مانند یک فریضه دینی - سب و لعن می‌شد.

به وسیله ایادی خود مانند زیاد بن ابیه و سمره بن جندب و بسر بن ارطاة و امثال ایشان، هر جا از دوستان اهل بیت سراغ می‌کرد به زندگیش خاتمه می‌داد و در این راهها از زر از زور، از تطمیع، از ترغیب و از تهدید تا آخرین حد توانایی استفاده می‌کرد.

در چنین محیطی طبعاً کار به اینجا می‌کشید که عامه مردم از بردن نام علی علیه السلام و آل علی نفرت کنند و کسانی که از دوستی اهل بیت، رگی در دل دارند از ترس جان و مال و عرض خود، هرگونه رابطه خود را با اهل بیت قطع کنند.

واقع امر را از اینجا می‌توان به دست آورد که امامت سیدالشهدا علیه السلام تقریباً ده سال طول کشید که در همه این مدت - جز چند ماه اخیر - معاصر معاویه بود.

در طول این مدت از آن حضرت که امام وقت و مبین معارف و احکام دین بود، در تمام فقه اسلامی حتی یک حدیث نقل نشده است^{۱*} منظور روایتی است که مردم از آن حضرت نقل کرده باشند که شاهد مراجعه و اقبال مردم است نه روایتی که از داخل خاندان آن حضرت مانند ائمه بعدی رسیده باشد. و از اینجا معلوم می شود که آن روز درب خانه اهل بیت علیهم السلام بکلی بسته شده و اقبال مردم به حد صفر رسیده بوده است.

اختناق و فشار روز افزون که محیط اسلام را فرا گرفته بود به حضرت امام حسن علیه السلام اجازه ادامه جنگ یا قیام علیه معاویه را نداد و کمترین فایده ای هم نداشت؛ زیرا:

اولاً: معاویه از او بیعت گرفته بود و با وجود بیعت، کسی با وی همراهی نمی کرد.

ثانیاً: معاویه خود را یکی از صحابه کبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و کاتب وحی و مورد اعتماد و دست راست سه نفر از خلفای راشدین به مردم شناسانده بود و نام خال المؤمنین را به عنوان لقبی مقدس بر خود گذاشته بود.

ثالثاً: با نیرنگ مخصوص به خودش به آسانی می توانست حضرت امام حسن علیه السلام را به دست کسان خودش بکشد و بعد به خونخواهی وی برخیزد و از قاتلین وی انتقام بکشد و مجلس عزای نیز برپا کند و عزاداری شود!

معاویه وضع زندگی امام حسن علیه السلام را به جایی کشانیده بود که کمترین امنیتی حتی در داخل خانه شخصی خودش نداشت، و بالاخره نیز وقتی که می خواست

۱* - گفته شده که روایت با روایاتی که مردم از آن حضرت نقل کنند در برخی کتابها هست اگر این گفتار در درست باشد و مثلاً مردم پنج یا ده روایت از آن حضرت نقل کرده باشند باز به آنچه علامه طباطبائی فرموده، لطمه نمی زند زیرا مقصود ایشان اینست که دشمن آنان را منزوی کرده بود و مردم به سراغ ایشان نمی رفتند و معلوم است نقل چند روایت در طول چند سال شاهد عدم انزوای آنان نیست. استادی

برای یزید از مردم بیعت بگیرد آن حضرت را به دست همسر خود مسموم کرده، شهید ساخت.

همان سیدالشهداء علیه السلام که پس از درگذشت معاویه بی درنگ علیه یزید قیام کرد و خود و کسان خود - حتی بچه شیرخواره خود - را در این راه فدا کرد، در همه مدت امامت خود که معاصر معاویه بود به این فداکاری قادر نشده؛ زیرا در برابر نیرنگهای صورتاً حق به جانب معاویه و بیعتی که از وی گرفته شده بود، قیام و شهادت او کمترین اثری نداشت.

این بود خلاصه وضع ناگواری که معاویه در محیط اسلامی به وجود آورد و درب خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله را بکلی بسته، اهل بیت را از هر گونه اثر و خاصیت انداخت.

درگذشت معاویه و خلافت یزید

آخرین ضربت کاری وی که به پیکر اسلام و مسلمین وارد ساخت این بود که خلافت اسلامی را به سلطنت استبدادی موروثی تبدیل نمود و پسر خود یزید را به جای خود نشانید، در حالی که یزید هیچگونه شخصیت دینی - حتی به طور تزویر و ظاهر - نداشت و همه وقت خود را علناً با ساز و نواز و باده گساری و شاهد بازی و میمون رقصانی می گذرانید و احترامی به مقررات دینی نمی گذاشت و گذشته از همه اینها اعتقادی به دین و آیین نداشت چنانکه وقتی که اسیران اهل بیت و سرهای شهدای کربلا را وارد دمشق می کردند و به تماشای آنها بیرون آمده بود، بانک کلاغی به گوشش رسید، گفت:

نعب الغراب فقلت قل او لا تقل فقد اقتضیت من الرسول دیونی^۱

۱* - به نقل آلوسی در جزء ۲۶ تفسیر روح المعانی، ص ۶۶ از تاریخ ابن الوردی و کتاب الوافی بالوفیات.

و همچنین هنگامی که اسیران اهل بیت و سر مقدس سیدالشهداء علیه السلام را به حضورش آوردند، ایاتی سرود که یکی از آنها این بیت بود:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل

ز مامداری یزید که توأم با ادامهٔ سیاست معاویه بود، تکلیف اسلام و مسلمین را روشن می‌کرد و من جمله وضع رابطهٔ اهل بیت رسالت را با مسلمانان و شیعیانشان - که می‌بایست به دست فراموشی مطلق سپرده شود و بس - معلوم می‌ساخت.

در چنین شرایطی یگانه وسیله و مؤثرترین عامل برای قطعیت یافتن سقوط اهل بیت و درهم ریختن بنیان حق و حقیقت، این بود که سیدالشهداء علیه السلام با یزید بیعت کند و او را خلیفه و جانشین مفترض الطاعة پیغمبر بشناسد.

امام علیه السلام و بیعت با یزید

سیدالشهداء علیه السلام نظر به پیشوایی و رهبری واقعی که داشت نمی‌توانست با یزید بیعت کند و چنین قدم مؤثری در پایمال ساختن دین و آیین، بردارد و تکلیفی جز امتناع از بیعت نداشت و خدا نیز جز این از وی نمی‌خواست.

اثر امتناع از بیعت

از آن طرف امتناع از بیعت اثری تلخ و ناگوار داشت؛ زیرا قدرت هولناک و مقاومت ناپذیر وقت، با تمام هستی خود، بیعت می‌خواست (بیعت می‌خواست یا سر) و به هیچ چیز دیگر قانع نبود و از این روی کشته شدن امام علیه السلام در صورت امتناع از بیعت، قطعی و لازم لاینفک امتناع بود.

سیدالشهداء علیه السلام نظر به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین، تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت، و کشته شدن گرفت و بی‌محابا مرگ را بر زندگی ترجیح داد و

تکلیف خدایی وی نیز امتناع از بیعت و کشته شدن بود. و این است معنی آنچه در برخی از روایات وارد است که رسول خدا در خواب به او فرمود: خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند. و نیز آن حضرت به بعضی از کسانی که از نهضت منعی می‌کردند فرمود: خدا می‌خواهد مرا کشته ببیند. و به هر حال، مراد مشیت تشریعی است نه مشیت تکوینی؛ زیرا چنانکه سابقاً بیان کردیم مشیت تکوینی خدا تأثیری در اراده و فعل ندارد.

ترجیح مرگ بر زندگی

آری سیدالشهداء علیه السلام تصمیم بر امتناع از بیعت و - در نتیجه - کشته شدن گرفت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد و جریان حوادث نیز اصابت نظر آن حضرت را به ثبوت رسانید؛ زیرا شهادت وی با آن وضع دلخراش، مظلومیت و حقانیت اهل بیت را مسجل ساخت و پس از شهادت، تا دوازده سال نهضتها و خونریزها ادامه یافت و پس از آن همان خانه‌ای که در زمان حیات آن حضرت کسی درب آن را نمی‌شناخت با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم به وجود آمد، شیعه از اطراف و اکناف مانند سیل به در همان خانه می‌ریختند و پس از آن، روز به روز به آمار شیعیان اهل بیت افزود و حقانیت و نورانیتشان در هر گوشه و کنار جهان به تابش و تلالو پرداخت و پایه استوار آن، حقانیت توأم با مظلومیت اهل بیت می‌باشد و پیش‌تاز این میدان، سیدالشهداء علیه السلام بود. حالا مقایسه وضع خاندان رسالت و اقبال مردم به آنان در زمان حیات آن حضرت، با وضعی که پس از شهادت وی در مدت چهارده قرن پیش آمده و سال به سال تازه‌تر و عمیق‌تر می‌شود، اصابت نظر آن حضرت را آفتابی می‌کند و بیتی که آن حضرت - بنا به بعضی از روایات - انشاد فرموده، اشاره به همین معنی است:

وما ان طَبَّنَا جِبْنَ وَلَكِنْ منایانا و دولة آخرینا

و به همین نظر بود که معاویه به یزید اکیداً وصیت کرده بود که اگر حسین بن

علی از بیعت با وی خودداری کند او را به حال خود رها کند و هیچ گونه متعرض وی نشود. معاویه نه از راه اخلاص و محبت این وصیت را می‌کرد، بلکه می‌دانست که حسین بن علی علیه السلام بیعت کننده نیست و اگر به دست یزید کشته شود اهل بیت، مارک مظلومیت به خود می‌گیرند و این برای سلطنت اموی، خطرناک و برای اهل بیت، بهترین وسیله تبلیغ و پیشرفت است.

اشاره‌های مختلف امام علیه السلام به وظیفه خود

سیدالشهداء علیه السلام به وظیفه‌خدایی خود که امتناع از بیعت بود آشنا بود و بهتر از همه به قدرت بیکران و مقاومت‌ناپذیر بنی‌امیه و روحیه یزید پی برده بود و می‌دانست که لازم لاینفک خودداری از بیعت، کشته شدن اوست، و انجام وظیفه‌خدایی، شهادت را در بر دارد. و از این معنی در مقامات مختلف با تعبیرات گوناگون کشف می‌فرمود.

در مجلس حاکم مدینه که از وی بیعت می‌خواست فرمود: مثل من با مثل یزید بیعت نمی‌کند.

هنگامی که شبانه از مدینه بیرون می‌رفت از جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمود که در خواب به وی فرمود: خدا خواسته (یعنی به عنوان تکلیف) که کشته شوی.

در خطبه‌ای که هنگام حرکت از مکه خواند و در پاسخ کسانی که می‌خواستند آن حضرت را از حرکت به سوی عراق منصرف سازند همان مطلب را تکرار فرمود.

در پاسخ یکی از شخصیت‌های اعراب که بین راه اصرار داشت که آن حضرت از رفتن به کوفه منصرف شود و گر نه قطعاً کشته خواهد شد، فرمود: این رأی بر من پوشیده نیست ولی اینان از من دست بردار نیستند و هر جا بروم و هر جا باشم مرا خواهند کشت.

برخی از این روایات اگر چه معارض دارد یا از جهت سند خالی از ضعف نیست ولی ملاحظه اوضاع و احوال روز و تجزیه و تحلیل قضایا، آنها را کاملاً تأیید می‌کند.

اختلاف روش امام علی علیه السلام در خلال مدت قیام خود

البته مراد از اینکه می‌گوییم مقصد امام علیه السلام از قیام، شهادت بود و خدا شهادت او را خواسته بود، این نیست که خدا از وی خواسته بود که از بیعت یزید خودداری نماید، آنگاه دست روی دست گذاشته به کسان یزید اطلاع دهد که بیایید مرا بکشید و بدین طریق خنده‌دار وظیفه خود را انجام دهد و نام قیام روی آن بگذارد.

بلکه وظیفه امام علیه السلام این بود که علیه خلافت شوم یزید قیام کرده، از بیعت با او امتناع ورزد و امتناع خود را - که به شهادت منتهی خواهد شد - از هر راه ممکن به پایان رساند.

از اینجاست که می‌بینیم روش امام علیه السلام در خلال مدت قیام به حسب اختلاف اوضاع و احوال، مختلف بوده است:

در آغاز کار که تحت فشار حاکم مدینه قرار گرفت شبانه از مدینه حرکت کرده به مکه که حرم خدا و مأمن دینی بود پناهنده شد و چند ماهی را در مکه در حال پناهندگی گذراند.

در مکه تحت مراقبت سری مأمورین آگاهی خلافت بود تا تصمیم گرفته شد توسط گروه اعزامی در موسم حج کشته شود یا دستگیر شده به شام فرستاده شود. و از طرف دیگر سیل نامه از جانب عراق به سوی آن حضرت باز شده در صدها و هزارها نامه وعده یاری و نصرت داده او را به عراق دعوت کردند و در آخرین نامه که صریحاً به عنوان اتمام حجت - چنانکه بعضی از مورخین نوشته‌اند - از اهل کوفه رسید آن حضرت تصمیم به حرکت و قیام خونین گرفت.

اول به عنوان اتمام حجت، مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود به کوفه فرستاد و پس از چندی، نامهٔ مسلم مبنی بر مساعد بودن اوضاع نسبت به قیام، به آن حضرت رسید.

امام علیه السلام به ملاحظه دو عامل که گفته شد یعنی ورود مأمورین سری شام به منظور کشتن یا گرفتن وی و حفظ حرمت خانه خدا و مهیا بودن عراق برای قیام، به سوی کوفه رهسپار شد. سپس در اثنای راه که خبر قتل فجیع مسلم و هانی رسید، روش قیام و جنگ تهاجمی را به قیام دفاعی تبدیل فرموده به تصفیه جماعت خود پرداخت و تنها کسانی را که تا آخرین قطرهٔ خون خود از یاری وی دست بردار نبودند نگهداشته، رهسپار مصرع خود شد.

محمد حسین طباطبائی

انتقاد

همانطور که قبلاً گفتیم نویسنده شهید جاوید بجای استفاده از بیانات استاد، به مطالب این رساله ایرادهایی گرفت^{۱*} و به خدمت علامه طباطبائی فرستاد. مرحوم علامه طباطبائی هم یک یک ایرادهای او را پاسخ متین و محکم داد.

اینک متن آن ایرادها و پاسخ‌ها:

۱* - پس از اینکه کتاب عصای موسی نوشته آقای صالحی به دست ما رسید دیدم همین ایرادها به عنوان ردّ رساله «بحثی کوتاه...» علامه طباطبائی، در آن کتاب چاپ شده است. البته انصاف ایجاب می‌کرد که چون علامه طباطبائی به این ایرادها پاسخ گفته است در کتاب عصای موسی به این موضوع لا اقل اشاره‌ای می‌شد. اما هیئات هیئات از مثل حضرت آقای صالحی که اخلاق در بحث را مراعات کند. استادی

بخش سوم

پاسخ علامه طباطبائی
به قسمتی از کتاب عصای موسی
که نقد و ساله علم امام ایشان است

پاسخ علامه طباطبائی به بخشی از کتاب عصای موسی که نقدی است بر رساله علم امام ایشان

ناقد (آقای صالحی) می نویسد: رساله کوچکی به نام «بحثی کوتاه درباره علم امام» از استاد علامه طباطبائی منتشر شده... ما در عین حال که به شخصیت استاد علامه طباطبائی مد ظله علاقه مندیم و احترام می گذاریم، نظر معظم له را در باب علم امام چون همراه دلیل نیست، نمی توانیم بپذیریم و علاوه بر این، در نوشته ایشان نقاط ضعفی می بینیم که قابل اغماض نیست.

پاسخ استاد علامه: نظریه ای که در این رساله بیان شده نظریه ای است مستدل و اجمالاً به دلیل آن اشاره شده، نهایت، نویسنده محترم به مطلب نرسیده و تخیلاتی نوشته است.

ناقد: علامه می نویسد: «به موجب روایاتی که به حد و حصر نمی آید امام از راه موهبت الهی نه از راه اکتساب، به همه چیز واقف است و از همه چیز آگاه است» و نیز می نویسند «امام بالفعل به همه چیز، عالم است».

ما هر چه تفحص کردیم حتی یک روایت نیافتیم که بگوید امام از همه چیز به طور بی نهایت آگاه است.

استاد علامه: این دعوی است غیر مطابق واقع، اگر نویسنده واقعاً تفحص

می‌کرد و به صفحه ۲۶۰ کافی^{۱*}، چاپ جدید و صفحه ۱۲۷ و ۱۲۹ بصائر الدرجات، چاپ جدید نگاه می‌کرد این دعوی پوچ را نمی‌کرد و همچنین باب ۹۲ از جلد هفتم کتاب بحار چاپ کمپانی^{۲*} و همچنین مضامین زیارات ائمه و همچنین ابواب مناقب ائمه و روایات طینت و اول ما خلق الله که روی هم رفته و عموماً مسأله علم را توضیح می‌دهد.

ناقد: بلکه به عکس، روایاتی یافتیم که از آنها استفاده می‌شود: علم امام محدود به حدی است که بیش از آن نمی‌داند و در اینجا به چند مورد از آن روایات اشاره می‌کنیم:

* ۱- امام محمد باقر علیه السلام در خبر صحیح فرمود: گاهی علم برای ما گسترده می‌شود و می‌دانیم و گاهی جلو آن گرفته می‌شود و نمی‌دانیم (اصول کافی ۲۵۶/۱).

استاد علامه: روایت ناظر است به علم عادی امام علیه السلام که در رساله «بحثی کوتاه درباره علم امام» آمده و منافات با وسعت علم ندارد.

ناقد: * ۲- اخباری که می‌گوید اعمال مردم بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام عرضه می‌شود (اصول کافی ۲۱۹/۱ - ۲۲۰) اگر پیغمبر و ائمه علیهم السلام بالفعل از اعمال مردم آگاه بودند چه احتیاجی به عرضه شدن اعمال بر آنان بود؟ استاد علامه: عرض اعمال بر امام و پیغمبر صلی الله علیه و آله منافات با علم فعلی امام و پیغمبر ندارد چنانکه کتابت اعمال و صعود آنها به سوی خدای متعال، منافاتی با علم خدا ندارد و لغو نیست.

* ۱- اصول کافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۲۶۰، باب أن الائمة علیهم السلام يعلمون علم ما کان و ما یکون و أن لا یخفی علیهم الشیء.

* ۲- مطابق با جلد ۲۶، ص ۱۰۹ - ۱۱۷، باب ۶، از چاپ جدید.

ناقد: * ۳- اخباری که می‌گوید اسم اعظم خدا ۷۳ حرف است، هفتاد و دو حرف آن را پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام را می‌دانند و یک حرف آن مختص به خدا است و پیغمبر و ائمه نمی‌دانند (اصول کافی ۱/ ۲۳۰).

استاد علامه: در تفسیر المیزان به ثبوت رسانیدیم که اسم اعظم از قبیل لفظ نیست و مراد از حرف، حرف اصطلاحی ملفوظ نیست و در نتیجه اسم اعظم، واقعیت یکی از اسماء الله خواهد بود و اسم اعظمی که علم به آن مخصوص خداست اسمی که از صفت، کشف می‌کند، نخواهد بود بلکه اسمی که مطابق آن ذات مطلق حق است، خواهد بود و چنین اسمی به موجب ادله نقلی و براهین عقلی محال است به غیر خدای متعال معلوم شود و غیر او به ذات مقدسش احاطه کند ﴿ولایحیطون به علماً﴾^۱ بنابراین مجهول بودن این حرف به غیر خدا، اشکالی به مدعای ما ندارد.

ناقد: * ۴- اخباری که می‌گوید: یک قسم از علوم ائمه علیهم‌السلام روز به روز حادث می‌شود و تازه به تازه به آن الهام می‌گردد (اصول کافی ۱/ ۲۲۵ و ۲۴۰ و ۲۶۴) اگر بالفعل این علوم را می‌دانستند چه احتیاجی به الهام بودن و چگونه ممکن بود روز به روز برای آنان حادث شود؟

استاد علامه: نویسنده محترم میان علم عادی امام علیه‌السلام و علم وی به حسب مقام نورانیت خلط کرده، تجدد و تدریج به حسب علم عادی که مربوط به مقام عنصری اوست، مانع از تحقق علم مقام نورانیت نیست که اولین مخلوق و اول صادر و فعلیت محضه است پس ممکن است که امام به حسب مقام نورانیت به چیزی علم ثابت داشته باشد و علم به همان معلوم به حسب مقام عنصری منوط به الهام جدید بوده باشد.

ناقد: * ۵- خبری که می‌گوید فاطمه زهرا علیها السلام مطالبی را از فرشته می‌شنید و برای علی علیه السلام دیکته می‌کرد و آن حضرت می‌نوشت (اصول کافی ۱/ ۲۴۰) اگر امیرالمؤمنین علیه السلام این مطالب را بالفعل قبلاً می‌دانست چه احتیاجی بود که از فاطمه زهرا علیها السلام بشنود و بنویسد؟

استاد علامه: در روایت مصحف فاطمه علیها السلام و استنساخ حضرت امیر علیه السلام احادیث فاطمه علیها السلام را، اشعاری به این که حضرت امیر علیه السلام نسبت به آنها جاهل بوده است ندارد و چه مانع دارد که در عین حال که عالم بود، آنها را استنساخ می‌کرد که به پیامبر اکرم نشان دهد و از این راه کمال حضرت فاطمه مکشوف گردد.

گذشته از این، مدلول ادله علم احاطی امام این است که اینگونه علم همراه منصب امامت به امام می‌رسد و ممکن است کسی بگوید که حضرت امیر علیه السلام آنوقت هنوز امام نبوده است.

ناقد: * ۶- اخباریکه می‌گوید علم ائمه اضافه می‌شود و اگر اضافه نمی‌شد تمام می‌گشت (اصول کافی ۱/ ۲۵۴ - ۲۵۵) اگر ائمه همه چیز را بالفعل می‌دانستند زیاد شدن علم آنان چه معنی داشت و اگر علم آنان بی نهایت بود تمام شدن آن چه معنی داشت که می‌فرماید: اگر علم ما زیاد نمی‌شد تمام می‌گشت.

استاد علامه: جواب این اشکال در شماره ۲ گذشت.

ناقد: * ۷- اخباری که می‌گوید خداوند دوگونه علم دارد، یکی را به ملائکه و پیغمبران و ائمه آموخته و دیگری را به فرشته‌ها و پیغمبران و ائمه علیهم السلام نیاموخته است (اصول کافی ۱/ ۲۵۵ - ۲۵۶)

استاد علامه: جواب این اشکال در ذیل شماره ۳ گذشت.

ناقد: * ۸ - علی علیه السلام می فرماید: علومی که در آیه ان الله عنده علم الساعة (سوره لقمان، آیه آخر) ذکر شده مختص به خداست و هیچ کس غیر خدا نمی داند (نهج البلاغه خطبه ۱۲۶) یعنی پیغمبر و امام نیز نمی داند.

یک نکته: این سخن استاد علامه که امام بالفعل از همه چیز آگاه است نه تنها با اخبار اهل بیت مخالف است بلکه با قرآن هم مخالف است، زیرا آیه ۱۸۷ از سوره اعراف می گوید: علم به وقت قیامت، مختص به خداست و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی داند. انما علمها عند الله و نیز در آیه ۹ از سوره احقاف خداوند به پیغمبرش می فرماید: بگو من نمی دانم که با من و شما چه خواهد شد. و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم و نیز آیه ۱۸۸ از سوره اعراف می گوید آنجا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نمی تواند جلب خیر یا دفع ضرر کند غیب نمی داند: ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء در جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکم قرآن، وقت قیامت را نداند و آنچه بر سر او و امتش می آید نداند و در موردی که نمی تواند جلب خیر و دفع ضرر کند، غیب نداند، چگونه می تواند گفت: امام بالفعل از همه چیز به طور بی نهایت آگاه است؟

می دانیم ندانستن چیزهایی که دانستن آنها برای مقام رهبری پیغمبر و امام، ضرورتی ندارد، هیچگونه نقصی محسوب نمی شود بلکه لازمه جنبه بشری آنان است چنانکه خوردن و خوابیدن و مریض شدن و مردن، لازمه جنبه بشری رهبران الهی است و برای آنان نقص محسوب نمی شود.

و نیز می دانیم که این همه افراط و اغراق گویی درباره علم امام آن هم بر خلاف آیات و اخبار، خطر بزرگی را در بر دارد، خطر انحراف به سوی آنچه نصاری بدان دچار شدند که حضرت مسیح را تا سرحدّ خدایی بالا بردند و در حقیقت خدا را تا سر حد بشر فرود آوردند.

استاد علامه: آیه کریمه: ان الله عنده علمه الساعة در دلالت بر انحصار علم غیب به خدای متعال تنها نیست بلکه آیات دیگری در قرآن کریم به همین معنی

دلالت دارند و مانند آیه: و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو^{۱*} و آیه: قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله^{۲*} و آیات دیگری در همین مضمون، جز اینکه آیات نامبرده مطلقاً هستند اطلاق آنها با صریح آیه ۲۶ و ۲۷ سورة جن تقید شده چنانکه می‌فرماید: عالم الغيب فلا يظهر على غيب احداً^{۳*} الا من ارتضى من رسول و در همین معنی است آیه ۱۷۹ سورة آل عمران: و ما كان الله ليطلعكم على الغيب و لكن الله يجتبي من رسله من يشاء و محصل مضمون این مطلق و قید آن این می‌شود که خدای متعال مستقلاً و بالذات به غیب عالم است و رسل پسندیده او به تعلیم و اذن وی.

و از شواهد همین معنی است که آیاتی که از زبان پیغمبران در انکار استقلال در علم غیب و قرآن کریم نقل شده در ذیل آنها به اتباع و حی اشاره شده، چنانکه در آیه کریمه و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم (احقاف / ۹) بعد می‌فرماید: ان أتبع الا ما یوحی الیّ یعنی استقلال در این علم ندارم و در سورة اعراف می‌فرماید قل لا املک لنفسی نفعاً و ضراً الا ما شاء الله و لو كنت اعلم الغيب واستكثر من الخير و ما مسنی السوء ان انا الا بشیر (اعراف / ۱۸۸). و از این بیان بی پایه بودن آنچه نویسنده محترم به عنوان یک نکته بیان

کرده معلوم می‌شود زیرا

اولاً: این سخن را که امام از همه چیز آگاه است با اخبار اهل بیت مخالف گرفته در حالیکه اخبار نامبرده آحاد هستند و ایشان اخبار آحاد را مطلقاً از حجیت ساقط گرفته.

و ثانیاً: اخبار نامبرده مقید هستند و هرگز اهل فن، مقید را با مطلق مغایر نمی‌گیرد، علاوه بر این که مطلق و قید، حتی به شکل استثناء وجود دارد و [ناقض]

۱* - سورة انعام (۶)؛ ۵۹.

۲* - سورة نمل (۲۷)؛ ۶۵.

به این خواب و خیال قناعت نکرده و قول به عموم علم امام را یک نحوگرایش به مذهب نصاری گرفته است.

ناقد: علامه طباطبائی در این رساله می نویسد: امام هر چه را بخواهد به اذن خدا به ادنی توجهی می داند. و در صفحه دیگر می نویسد: امام بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشنا است بین این دو عبارت تناقض وجود دارد، زیرا معنای اینکه هر چه را بخواهد به ادنی توجهی می داند این است که بالفعل نمی داند ولی وقتی توجه کند می داند و معنای اینکه امام بالفعل به همه چیز، عالم است این است که علم فعلی برای امام موجود است و احتیاجی به توجه ندارد و این تناقض روشن است.

استاد علامه: هیچ گونه تناقضی میان دو مطلب نیست اینکه گفته می شود امام به همه چیز بالفعل واقف و عالم است مربوط به مقام نورانیت می باشد چنانکه ادله نقلی و براهین عقلی دلالت دارد و این که گفته می شود امام آنچه را بخواهد به ادنی توجهی به اذن خدا می داند مربوط به مقام عنصری و بشری است و تناقضی میان دو مطلب نیست جز توهمی بی اساس.

ناقد: علامه طباطبائی نوشته اند امام هر چه را بخواهد به اذن خدا می داند مدرک این مطلب فقط سه، چهار خبر است که در اصول کافی (۱/ ۲۵۷ و ۲۵۸) درج شده که می گوید الامام اذا شاء أن يعلم علم، امام هر وقت بخواهد بداند، می داند و بحار الانوار نیز این اخبار را در جلد ۲۶ چاپ جدید ص ۵۶ و ۵۷ از بصائر الدرجات نقل کرده است ولی این اخبار به چند دلیل قابل اعتماد نیست:

الف: سند هیچ یک از این اخبار صحیح نیست و اگر صحیح هم بود چون این اخبار متواتر و یقین آور نیست، نمی توان یک مسألة اعتقادی را با آنها ثابت

کرد و از این رو علما فرموده‌اند با خبر واحد مسائل اعتقادی ثابت نمی‌شود (المقاصد العلیة از شهید ثانی، ص ۲۵ و حاشیة مشکینی بر کفایه، ج ۱، ص ۳۷۴).

ب: این روایات معارض دارند که دو عدد آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱- خطبة ۱۴۹ نهج البلاغه است که امام در ضمن آن می‌فرماید:
کم اطردت الايام ابجتها عن مکنون هذا الامر فابی الله الا اخفاءه هیئات علم مخزون.

یعنی چقدر روزگار گذراندم و از راز مرگ (یا وقت مرگ) تفحص کردم که آن را بدانم ولی خدا نخواست. نه، هرگز آن را نخواهم دانست، چون علم آن مخزون نزد خدا است.

معلوم است که در اینجا امام خواست بداند ولی نتوانست، و این با اخباری که می‌گویند: اگر امام بخواهد بداند می‌داند، سازگار نیست.

۲- نقلی است که می‌گوید پس از جنگ نهروان علی علیه السلام برای پیدا کردن جسد ذوالثدیة خیلی جستجو کرد تا آنجا که ۴۰۰۰ کشته را به دستور آن حضرت زیر و رو کردند ولی کشته او را نیافتند. امام ناراحت شد و فرمود باز هم جستجو کنید. باز هم به همراهی و کمک خود آن حضرت جستجو کردند تا سرانجام کشته او را در جوی آبی یا در زیر کشته‌های دیگری پیدا کردند (شرح ابن ابی الحدید ۲/ ۲۷۶ و ۲۷۷).

در اینجا نیز امام خواست بداند ولی نتوانست و این نقل هم مثل نقل سابق با اخباری که می‌گویند: امام اگر بخواهد بداند می‌داند، سازگار نیست.

ج: اگر بگوییم امام هر وقت بخواهد بداند می‌داند، اشکالات زیادی وارد می‌شود که جواب ندارد و اینک چند نمونه از آن اشکالات:

* ۱- علی علیه السلام مالک اشتر را به عنوان حاکم مصر به آن کشور فرستاد ولی مأمور خراج قلمز او را به تحریک معاویه مسموم کرد و مالک درگذشت و به

مصر نرسید، (کامل ابن اثیر ۳/۳۵۳).

چرا علی علیه السلام نخواست بداند مالک را در راه می‌کشند و به مصر نمی‌رسد تا او را نفرستد یا از مکر دشمن آگاهش کند.

* ۲- امام حسین علیه السلام قیس بن مسهر صیداوی را به کوفه فرستاد که نامه آن حضرت را به مردم کوفه برساند ولی او به دست مأموران ابن زیاد گرفتار و به دستور وی اعدام شد. (کامل ۱/۴۱).

چرا امام نخواست بداند نامه رسان وی کشته می‌شود و نامه وی به مردم نمی‌رسد تا تدبیر دیگری بیندیشد؟

* ۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد یک عده پنجاه نفری را روی تپه عینین مستقر کرد که اگر دشمن خواست از راهی که در کنار آن تپه بود عبور کند جلوگیری کنند ولی اکثریت آنان به طمع غنیمت موضع خود را رها کردند و دشمنان از راه کنار تپه عبور کرده و عده کمی را که مانده بودند کشتند و از آن راه دور زده از پشت به مسلمانان حمله کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد حملات شدید خود قرار داده، صورت آن حضرت را مجروح و غرق خون کرده و به زمینش افکندند (کامل ۲/۱۵۴).

چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواست بداند اکثریت آن عده امر آن حضرت را تمرد می‌کنند تا عده دیگری را به جای آنان بگمارد که قشون اسلام چنین شکست بزرگی نخورند؟

و از این قبیل اشکالات زیاد است که جوابی ندارد بجز اینکه بگوییم: اخباری که می‌گوید امام اگر بخواهد بداند می‌داند، قابل اعتماد نیست.

استاد علامه: نویسنده محترم می‌نویسد: مدرک این سخن که امام هر چه را بخواهد به اذن خدا می‌داند سه یا چهار خبر است و این اخبار به چند دلیل قابل اعتماد نیست:

الف: این روایات اخبار آحاد هستند و خبر واحد در اعتقادات حجت نیست.

آنچه در علم اصول به ثبوت رسیده این است که خبر واحد در غیر احکام حجت نیست مگر اینکه محفوف به قرینه قطعیه باشد و این اخبار اذن، چنانکه در بصائر / ۳۱۵ نقل کرده پنج روایت است و شواهد زیادی در سایر روایات مناقب دارند که جای تردید در آنها نمی‌گذارند مانند روایات مستجاب الدعوة بودن امام و اخبار علم امام به اسم اعظم و روایت استجابت دعای وی به اسم اعظم و روایات زیادی که اگر امام چیزی را نداند - به حسب مقام عنصری - روح القدس تعلیمش می‌دهد و روایات دیگر از این قبیل.

ب: نویسنده محترم می‌نویسد: و اخبار نامبرده معارض دارند و چندین روایت نیز نقل کرده که دلالت دارند گاهی واقع، به پیغمبر ﷺ و حضرت امیر ﷺ و امام حسین ﷺ مجهول ماند.

جواب این اشکالات با بیان سابق روشن شده و در رساله «بحثی کوتاه در علم امام ﷺ» نیز از دو راه جواب داده شد. یعنی ممکن است امام یا رسول اکرم ﷺ را در مورد مزبور عالم فرض کنیم و به حسب مقام نورانیت قضیه را روشن بگیریم و از این اشکال جواب بدهیم و ممکن است قضیه را مجهول بگیریم و امام یا پیغمبر لمصلحة نخواهد بداند و قضیه به حسب مقام عنصری مجهول باشد.

ناقد: علامه طباطبائی در این رساله برای اینکه ثابت کنند کشته شدن امام حسین ﷺ سبب پیشرفت تشیع شد می‌نویسند:

«... و پس از آن همان خانه‌ای که در زمان حیات آن حضرت، کسی درب آن را نمی‌شناخت با مختصر آرامشی که در زمان امام پنجم به وجود آمد، شیعه، از اطراف و اکناف مانند سیل به در همان خانه می‌ریختند و پس از آن روز به روز به آمار شیعیان اهل بیت افزود...».

در اینجا قضیه، درست به عکس نوشته رساله نامبرده است؛ زیرا پس از شهادت امام حسین علیه السلام شیعیان از هر جهت در سختی و تقیه بودند و این سختی و بیچارگی شیعیان در زمان حجاج بن یوسف به متتهای شدت خود رسید تا آنجا که گفته‌اند حجاج صد و بیست هزار از شیعیان را کشت. (کامل ۵۸۷/۴) در این زمان شیعیان بقدری در سختی و زحمت و مورد ظلم و قتل و اهانت بودند که اگر به کسی می‌گفتند زندیق یا مجوسی است نزد او بهتر بود از اینکه بگویند شیعه حسین بن علی است (بحار طبع جدید ۲۷/۲۱۳).

این سختی و عذاب شیعیان با این صورت وحشتناک تا سال ۹۵ هجری که سال مرگ حجاج و اول امامت امام پنجم بود دوام یافت، بعداً هم که مختصر آرامشی پدید آمد باز ترس و وحشت و تقیه برطرف نشده بود و این همه اخباری که از امام پنجم از روی تقیه صادر شده به همین سبب بوده و هرگز مردم در زمان امام پنجم مثل سبیل به در خانه اهل بیت نمی‌ریختند.

البته جاذبه شخصیت امام پنجم با وجود ترس و تقیه، گروه زیادی از مردم حقیقت طلب را به سوی آن حضرت جذب کرد چنانکه قبلاً هم شخصیت امام چهارم گروه زیادی را و حتی افرادی از اهل سنت را از قبیل ابن شهاب زهری به سوی خود جذب کرده بود و این مطلب ربطی به حادثه کربلا و قتل وحشتناک امام نداشت. آری اگر حکومت حسینی چنانکه دلخواه آن حضرت بود تشکیل می‌شد سراسر جهان اسلام به اهل بیت عصمت گرایش پیدا می‌کردند و آنگاه بود که مردم مثل سبیل به در خانه ائمه علیهم السلام می‌ریختند و اکثریت و شاهد همه مسلمانان پیرو اهل بیت می‌شدند.

استاد علامه: این مطلب از بدیهیات است که فشار ظلم و ستم هر چه شدیدتر باشد و هستی مظلوم را بر باد بدهد، احساسات مظلوم و ناراحتی باطنی وی قوی‌تر و مهیج‌تر می‌شود و در مقاصد مظلومانۀ خود پای بر جاتر می‌باشد و عامۀ شنوندگان و بینندگان را طرفدار مظلوم می‌سازد و حجاج‌ها و ابن زیادها را

محکوم می‌کند و از این روی، وقایع اسفناک کربلا و مصائب طاقت فرسایی که بر اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و ادامه یافت، طبعاً مردم را به در خانه اهل بیت و استفاده از معارف و معلومات حضرت باقر علیه السلام هدایت خواهد کرد و نیز بدیهی است که معارف کتاب و سنت که فعلاً در دسترس شیعه است، عمده آن مرهون زحمات حضرت باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام میباشد و صدور روایات تقیه منافی این پیشرفت نیست چنانکه فشاری که به شیعه وارد می‌شد منافی با پیشرفت تشیع نبوده (است).

ناقد: علامه طباطبائی در این رساله می‌نویسند: سیدالشهداء نظر به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و کشته شدن گرفت... و تکلیف خدایی وی نیز امتناع از بیعت و کشته شدن بود. و نیز می‌نویسند: چون عراق برای قیام مهیا بود امام به سوی کوفه رهسپار شد سپس در اثناء راه که خبر قتل مسلم و هانی رسید روش قیام و جنگ تهاجمی را به قیام دفاعی تبدیل فرمود.

این دو عبارت با هم تناقض دارد؛ زیرا از عبارت اول معلوم می‌شود: امام از اول به قصد کشته شدن حرکت کرده در حالی که از عبارت دوم معلوم می‌شود چون عراق برای قیام مهیا بود امام به قصد قیام مسلحانه و جنگ تهاجمی برای تسخیر کوفه حرکت فرموده و این تناقض روشنی است.

علاوه بر این، رساله نامبرده می‌گوید: امام از همان اول می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، در این صورت امامی که می‌داند در این سفر کشته می‌شود چگونه ممکن است تصمیمی بگیرد که با قیام و جنگ تهاجمی، کوفه را تسخیر کند؟

استاد علامه: نویسنده محترم، مطلب رساله را در خصوص علم امام خلط کرده و در نتیجه به چالۀ تناقض افتاده است. مطلب این بود که امام در مقام

نورانیت خود جریان حوادث مربوط به خود را با علم یقینی می دانست و در این باب هیچ گونه تکلیف نداشت (قضائی بود مبرم) و به حسب علم عادی و طبیعت بشری حالش حال عامه بشر بود و روشی مطابق ظواهر داشت و تکلیفش امتناع از بیعت بود و بس، و مسأله تکلیف کشته شدن، کنایه از همین امتناع بود. بنابر آن آنچه گذشت تناقضی که نویسنده محترم ساخته و پرداخته، مستند به عدم توجه به معنی علم نورانیت و علم عادی بشری می باشد.

ناقد: طبق آنچه رساله نامبرده نوشته که امام بالفعل به همه چیز عالم و به هر واقعه شخصی آشنا است، لازم می آید امام نتواند برای تسخیر کوفه تصمیم بگیرد؛ زیرا فرض این است که امام می داند همه مقدمات به نفع حکومت یزید فراهم شده و همه جریانها به کشته شدن آن حضرت خواهد انجامید و لازمه این مطلب این است امام نتواند تصمیم بگیرد که از راه به دست گرفتن قدرت خلافت، حدود و احکام تعطیل شده اسلام را جاری کند؛ زیرا امامی که می داند در همین سفر، در فلان ساعت، در فلان نقطه زمین کشته خواهد شد ناچار باید چون آلتی بی اراده و بی تصمیم و ناامید خود را در اختیار حوادث بگذارد و منتظر باشد آن حضرت را در محاصره نظامی بگیرند، او و اصحابش را بکشند و خانواده اش را اسیر کنند.

استاد علامه: این اشکال نیز یکی از موارد خلطی است که نویسنده محترم میان علم به حسب مقام نورانیت و علم عادی نموده است و نتیجه گرفته که با وجود علم فعلی به وقوع حادثه ای، راه هر گونه تصمیمی برای انسان و هر نوع چاره جویی بسته می شود و جواب آن از بحثهای گذشته و از رساله «بحثی کوتاه درباره علم امام» (معلوم شد) و در تفسیر المیزان در اول سوره احقاف ذکر شده، ممکن است مراجعه فرمایند.

ناقد: طبق آنچه رساله نامبرده می‌نویسد: که امام بالفعل به همه چیز عالم است، لازم می‌آید امام بتواند درباره هیچ مطلبی فکر کند؛ زیرا فکر، برای کشف مجهولات است و فرض این است که طبق نوشته رساله نامبرده، هیچ چیزی نیست که امام نداند تا برای دانستن آن فکر کند، بنابراین هر مطلبی که بخواهد درباره آن فکر کند قبلاً برای او معلوم بوده و از این رو فکر کردن درباره آن ممکن نیست. در حالی که علی علیه السلام می‌فرماید: و طفت ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء.^{۱*}

پس از آنکه ابوبکر روی کار آمد من مدتی فکر کردم آیا مصلحت این است که با نداشتن نیرو با حکومت جدید پیکار کنم یا در این حادثه سیاه و رنج آور صبر کنم و سرانجام مصلحت را در صبر و سکوت دیدم. معلوم است که امام پس از فکر کردن بسیار، دانسته که مصلحت در سکوت است.

استاد علامه: این بیان نیز خلطی دیگر است که میان علم به حسب مرتبه نورانیت و علم عادی شده. فکر، از لوازم علم عادی است و امام به حسب مقام بشریت آن را دارد و اما در علم به حسب مقام نورانیت که یقین طلق است، فکر معنی ندارد و ارتباطی با تکلیف ندارد و گذشته از ادله نقلی، براهین عقلی بر آن قائم است.

ناقد: علامه طباطبائی در این رساله سخنی بدین مضمون نوشته‌اند: که مشیت در حدیث «ان الله قد شاء ان یراک قتیلاً» مشیت تشریعی است یعنی خدا از نظر قانون اسلام خواسته امام حسین علیه السلام را کشته ببیند و در حقیقت یکی از مقررات اسلام این است که امام کشته شود.

این اظهار نظر عجیبی است؛ زیرا خدا کارهای خوب را از نظر قانون اسلام خواسته نه کارهای بد و گناهان را. خدا به مشیت تشریعی و از نظر قانون خواسته مردم نماز بخوانند و روزه بگیرند و زکات بدهند و هرگز به مشیت تشریعی نخواسته مردم گناه کنند.

چیزی که خدا به مشیت تشریعی و از نظر قانون بخواهد یا واجب است یا مستحب. آیا کشته شدن امام حسین علیه السلام واجب بود یا مستحب؟!

استاد علامه: چنانکه در بحثهای گذشته تذکر داده شد جمله «ان الله قد شاء ان يراک قتیلاً» تکلیف مستقل نیست بلکه کنایه است از امتناع از بیعت و هرگز لازمه آن این نیست که کشته شدن سیدالشهداء علیه السلام جزء احکام دینی بوده، واجب یا مستحب باشد. بلکه معنایش این است که تکلیف تو امتناع از بیعت است که لازمش قتل است و مصداقش آن است.

ناقد: خلاصه بحث این شد که آنچه استاد علامه درباره علم امام نوشته‌اند چون دلیلی برای آن ذکر نشده بلکه دلیلهایی برخلاف آن موجود است، قابل قبول نیست.

استاد علامه: در رساله، اشاره اجمالی به دلیل - که روایات صریح و شواهد متفرقه آنها (باشد) - شد و در بحثهای گذشته نیز اشاره نسبتاً مفصلي به مطلب شده است.

و علاوه بر دلیل نقلی مطلب به دلیل عقلی که ولایت کلیه امام علیه السلام را اثبات می‌کند اشاره شده (چگونه متصور است امام علیه السلام و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به حسب مقام نورانیت به نظر فلسفی اشرف موجودات و مجرای فیض باشند و به حادثه‌ای از حوادث جاهل باشند) و این دلیل مدلول روایت معروف نبوی «اول ما خلق الله نور نبیک یا جابر» می‌باشد.

ناقد: و آنچه دربارهٔ برنامه حرکت امام حسین علیه السلام نوشته‌اند خوب روشن نیست که می‌خواهند چه بگویند از رساله نامبرده معلوم نمی‌شود که:

۱- آیا امام حسین قصد قیام تهاجمی مسلحانه را داشت؟

۲- یا به قصد کشته شدن، حرکت فرموده؟

۳- یا اول، قصد قیام تهاجمی داشته و بعداً قصد کشته شدن کرده؟

۴- یا اول به قصد دفاع از مدینه به مکه رفته و پس از گزارش مساعد مسلم، حرکت آن حضرت به سوی کوفه هم جنبه دفاعی داشته و هم برای تسخیر کوفه به وسیله نیروهای صدهزار نفری بوده و پس از برخورد با نیروهای دشمن که رابطه‌اش با کوفه قطع شد حالت دفاعی به خود گرفته و در راه دفاع، شهید شده است؟

هیچ یک از این چهار وجه از رسالهٔ استاد علامه به طور صریح فهمیده نمی‌شود.

استاد علامه: همین وجه چهارم در آخر رساله تأیید شده است.

* * *

علامه طباطبائی علاوه بر اینکه در «تفسیرالمیزان» درباره علم امام بحث کرده‌اند، رساله‌ای موجز به زبان عربی نیز در همین موضوع نگاشته‌اند که به خاطر اهمیت آن پس از نقل رساله آیه الله شهید قاضی طباطبائی ره در بخش چهارم، آن رساله عربی را هم در بخش پنجم می‌آوریم.

بخش چهارم

رساله علم امام علیه السلام

از
مرحوم آية الله شهید سید
محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی

رساله علم امام آیه الله شهید قاضی تبریزی

رساله «بحثنی کوتاه درباره علم امام» تألیف علامه طباطبائی، مکرر چاپ شد در چاپ سوم آن مقدمه‌ای - که خود رساله‌ای سودمند درباره آیه تطهیر و علم امام است - به قلم آیه الله شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی ضمیمه آن است.

آن مقدمه - یا رساله - برای استفاده خوانندگان عزیز، در اینجا نقل می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم
وله الحمد والكبرياء والصلاة والسلام على رسوله خاتم الانبياء
و آله الطيبين المعصومين

انسان دانا و توانا باید معنی «دین» را فهمیده و به اصول دین علم و قطع پیدا کند دین عبارت از عقیده الهی است که از آن ناشی می‌شود نظام کل، برای زندگانی فردی و اجتماعی بشر.

بعضی در تعریف دین گویند: که آن عبارت است از: «علاقه فردی میان خدا و انسان» و این تعریف خطاست و با دین مقدس اسلام مطابق نیست، زیرا اسلام فقط برای تنظیم علاقه میان خدا و انسان نیست بلکه شامل تمامی ارتباطات و علائق فردی و اجتماعی میان خدا و انسان، و میان انسان و تمامی آنچه در عالم

و زندگانی بشری است، می‌باشد.

تعریفی که گفته شد با دین مقدس اسلام مطابق نیست، را از اروپا به شرق و به عالم اسلام ارمغان فرستاده و در میان مسلمانها بویژه جوانها شهرت داده‌اند تا بتوانند فکر شوم غربی را که تفکیک میان دین و اداره امور اجتماعی است وارد اذهان نموده و به منظور خودشان رسیده و از اسلام خلاصی یابند.

اسلام دینی است که خداوند آن را به وسیله انبیاء و در آخر آنها به وسیله خاتم انبیاء محمد بن عبدالله عربی قرشی هاشمی صلی الله علیه و آله برای تمامی بشر تا روز رستاخیز (معاد) فرستاده.

و اسلام بر دو رکن اساسی گذاشته شده است و آن عبارت است از:

۱- عقیده ۲- نظام.

۱- عقیده عبارت از ایمان، یعنی تصدیق قلبی به خدا و پیغمبران و آنچه به آنها نازل شده، و تصدیق به اوصیاء آنها، و به روز جزا (معاد)، و عقد قلبی به عمل به آثار آنچه به آن عقیده پیدا نموده است.

۲- نظام عبارت از تشریع و دستورها و قوانین الهی است، که برای تنظیم و اداره زندگانی تمامی بشر وضع شده است.

و اساس عقیده از چند ریشه اصلی ترکیب شده است:

۱- توحید.

۲- عدل.

۳- نبوت.

۴- امامت.

۵- معاد.

عقیده به توحید سه قسمت می شود به ترتیب زیر:

- ۱- ایمان به وجود خدا.
- ۲- ایمان به یگانگی خدا.
- ۳- ایمان به کمال خدا و اینکه خدا دارای هر کمال است و کمال او عین ذات اوست.

پس یکی از ریشه های دین و اساس آن، «امامت» است و نزد عموم شیعه امامیه اثنا عشریه امامت از اصول دین است.

امامت یعنی قائل شدن به امامت و خلافت و وصایت و ولایت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین سلام الله علیه - بدون اینکه احدی را بعد از رسول الله ﷺ وصی آن حضرت دانسته و فاصله میان پیغمبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ قرار داده شود - و قائل شدن به امامت یازده فرزند معصوم امیرالمؤمنین ﷺ و اینکه آخرین آنها زنده و حجت خدا در روی زمین است که خداوند با قدرت کامله خود او را از گزند حوادث روزگار نگاه داشته و آن قدر او را زنده نگاه خواهد داشت که مصلحت اقتضاء کند و ظهور او به اندازه ای حتمی است که اگر فرضاً دنیا تمام بشود و نماند مگر یک روز، خدا آن روز را آن قدر طول خواهد داد که آن بزرگوار ظهور نموده و دنیا را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه با ظلم و ستم پر شده باشد و او حجة بن الحسن العسکری المهدی القائم المنتظر ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

موضوع امامت از ضروریات مذهب شیعه امامیه بوده و از مسلمانات مذهب ماست.

رسول الله ﷺ فرموده:

من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية.

یعنی هر کس بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مردن او مردن زمان جاهلیت است، چون در زمان جاهلیت نوع افراد بشر از اعتقادات حقه چیزی نمی‌دانستند.

از این حدیث شریف که میان شیعه و سنی متواتر است برمی‌آید که باید در هر زمان امامی وجود داشته باشد و امام متعدد بوده و هر زمانی امامی دارد زیرا کلمه امام اضافه به «زمان شخصی» شده و آن اقتضاء می‌کند که امام باید متعدد بوده و هر عصر و زمان اختصاص به امامی داشته باشد و ائمه به نحو تبادل و تناوب بوده و با نوبه در زمانها باشند.

و مراد از شناختن امام شناختن وی از جهت شکل و شمایل و دیدن روی او و رنگ و قد و قامت او و اندازه‌گیری عرض و طول بدن او با متر و سانتیمتر نیست.

بلکه مراد شناختن شخص امام، با نسب او که مختص به اوست، و شناختن اوصاف و کمالات انسانی اوست مانند صفت امامت و عصمت، که از لوازم آن عموم علم اوست به احکام شرعی و موضوعات خارجی و عالم بودن او است به تمامی علوم و فنون و اشیاء و موجودات و ماسوی الله تعالی، و فعلیت علم اوست نه به نحو شأنیت، زیرا شأنیت نسبت به تمامی موجودات یکسان است و اختصاص به امام ندارد.

چنانچه تمامی اوصاف و قوای ظاهری و باطنی تمامی انسانها در مقام فعلیت است^{۱*} و تعجب است از کسانی که اوصاف و قوای خودشان را - اگر از آنها

۱* - این مطلب را در رساله علم امام علی علیه السلام که به ضمیمه ترجمه علم امام مرحوم شیخ محمد

سؤال شود - در مقام فعلیت می‌دانند چنانچه وجدان شاهد آن است ولی نسبت به علم امام که می‌رسند - از خودشان هم پائین تر خیال کرده - به شأنت قائل می‌شوند.

پس از آنچه نگارش یافت معلوم گشت که باید انسان به اوصاف امام معرفت پیدا کند و معرفت پیدا کردن به اوصاف او نسبت به اشخاص با استعداد و خواص، از قبیل واجبات مطلقه است و ضرورت خاصه دارد، و برای خواص از جهت حکم تکلیفی، تحصیل اعتقاد تفصیلی در معرفت علم امام علیه السلام از حیث کمیت و کیفیت ضرورت داشته و واجب است، و از جهت حکم وضعی اعتقاد به کمیت و کیفیت علم امام علیه السلام مدخلیت در ایمان و عدالت داشته، و ترک کردن تحصیل اعتقاد مذکور ترک مقدمه واجب مطلق است زیرا کسی که از خواص به شمار می‌رود و استعداد فهم این مطلب را دارد معذور نیست، و همچنین اگر معتقد باشد اجمالاً نه تفصیلاً باز معذور نیست.

و باید دانست که اعتقادات بر دو نوع است:

۱- قسمتی از قبیل واجبات مطلقه است که تحصیل علم به آنها از مقدمات آنهاست باید انسان تحصیل علم و قطع به آنها نماید.

۲- و قسمتی از قبیل واجبات مشروطه به حصول علم است، یعنی اگر علم برای مکلف حاصل شد باید معتقد باشد و اگر حاصل نگشت اعتقاد لازم نیست. و اعتقاد به امامت و عصمت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم از قبیل واجبات مطلقه میباشد و در ایمان مکلف مدخلیت داشته و بر هر مکلف واجب است که تحصیل علم به آن نماید و معتقد باشد و الا ایمان نخواهد داشت.

اما فروعات مسأله امامت: آیا علم امام حضوری است یا حصولی‌اشائی؟ از قبیل واجبات مشروطه به حصول علم برای مکلف است.

ولی چنانچه در محل خود تحقیق شده، نسبت به تمامی افراد مکلفین مطلب این طور نیست بلکه نسبت به اشخاص خواص و آنهایی که استعداد به دست آوردن این اعتقاد را دارند از قبیل واجبات مطلقه است و باید تحصیل علم به این اعتقاد نمایند والا نقصان و خللی در ایمان داشته و از عدالت ساقطند.

و برای اثبات عموم علم امام علیه السلام ادله عقلیه و نقلیه زیاد است و برخی از علمای اعلام به تألیف مستغنی در این باره پرداختند.

سید علامه فقیه آقای حاج سید عبدالحسین موسوی شیرازی لاری متوفی (۱۳۴۲ق) رساله‌ای در این خصوص تألیف فرموده و آن را «معارف السلمانی بمراتب الخلفاء الرحمانی» نامیده و با تحقیقات علمی به حل مطلب پرداخته و این رساله بسیار ارزنده است و در سال ۱۳۱۳ قمری در طهران چاپ سنگی شده است.

مرحوم علامه جلیل فقید آقای شیخ محمد حسین مظفر نجفی (ره) متوفی (۱۳۸۱ق) رساله‌ای در این باب تألیف کرده‌اند که بسیار نفیس است و در سال (۱۳۸۵ق) در نجف اشرف به طبع رسیده و آن را فاضل صدیق آقای حاج میرزا محمد آصفی ترجمه به فارسی نموده و در سال (۱۳۹۰ق) در تبریز طبع شده.

نگارنده نیز رساله‌ای در این باره تنظیم نموده و به ضمیمه ترجمه علم امام مرحوم مظفر مانند مقدمه بر آن در همان سال چاپ شده.

و در نظر بود ترجمه علم امام مرحوم مظفر با آنچه نگارش داده‌ام با اضافات و اصلاحات در عبارت اصل ترجمه، تجدید چاپ شود ولی به نظر رسید که قبلاً رساله مختصره بسیار نفیسی که استاد علامه کبیر آقای طباطبائی دام ظلّه به

عنوان: «بحثی کوتاه درباره علم امام» نگارش داده‌اند طبع شده و در دسترس دانش پژوهان گرامی گذاشته شود.

[ادله علم امام]

چنانچه (علامه طباطبائی) اشاره فرموده‌اند درباره عموم علم امام علیه السلام روایات متواتره در جوامع حدیث شیعه موجود است.

و نگارنده می‌خواهد در اینجا آنچه درباره آیه تطهیر به نظر می‌رسد بنگارد و به طور فشرده آنچه از آیه شریفه فهمیده می‌شود در دسترس ارباب فضل و دانش بگذارد و تقلید از گفته‌های پیشینیان را که درباره آیه شریفه گفته‌اند ننموده و بدون تفکر کردن در مفاد آیه، آیه مبارکه را به کنار نگذارد، و با تدبیر در آیه شریفه قرآن مطلب را درباره علم امام روشن‌تر سازد.

نزد ما شیعه امامیه جای شک و شبهه نبوده و ضروری است که آیه تطهیر در حق پنج بزرگوار آل عبا علیهم السلام نازل شده و روایات شیعه و سنی متواتراً بر آن دلالت دارد.

و آیه شریفه به تنهایی نازل گشته و آیات دیگر قبلی و بعدی، در نزول شرکت نداشته، و احدی از مسلمین در این مطلب شک ندارد.

و آیه شریفه دلالت بر دفع رجس می‌کند چون رسول الله صلی الله علیه و آله داخل مفاد آیه شریفه است^{۱*}، [پس] رفع رجس نیست که زوجات رسول الله صلی الله علیه و آله داخل مفاد آیه باشد چنانچه از حضرت یوسف علیه السلام دفع سوء و فحشاء کرده:

۱* - و او معصوم است و رفع رجس از او معنی ندارد. استادی

«كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء»^{*۱}

و حسنین علیه السلام داخل آیه‌اند بالاتفاق، و در آن موقع آنها به حد بلوغ نرسیده بودند^{*۲} و این مطلب قرینه قطعی است و دلالت می‌کند که دفع رجس منظور است پس زوجات قطعاً داخل معنای آیه نیستند^{*۳}.

و اراده در آیه شریفه اراده تکوینی است چون تعلق به فعل شخص مرید دارد نه به فعل غیر، که تشریعی باشد، پس اراده تکوینی ازلی خدا تعلق یافته بر این که از اهل بیت علیهم السلام ارجاس را دور گرداند.

و لذا این پاکیزه گردانیدن [از رجس] را اختصاص به اهل بیت علیهم السلام داده و با کلمه (انما) حصر بر آنها کرده است.

و مراد از اراده در آیه شریفه اراده مستتبعه به فعل است، و ممکن نیست صرف اراده محضه باشد که به فعلیت نرسیده باشد، زیرا لازم اراده تکوینی خداوندی آن است که «مراد» در خارج تحقق پیدا نماید و تخلف اراده الهی از «مراد» محال است.

و استعمال مضارع در ماوقع، یعنی در آنچه واقع شده، خصوص ماده «اراده» و لفظ «یرید» بسیار است و این استعمال در آیات قرآنی، مانند استعمال اراده در تکوینی و تشریعی در قرآن زیاد است مانند:

«انما یرید الشیطان ان یضلهم».

«و یرید الله بکم الیسر».

«و یرید الله ان یخفف عنکم».

و کلمه: اهل البیت در آیه شریفه به نحو قضیه خارجیّه است که اشاره به آن

*۱ - سوره یوسف آیه ۲۴.

*۲ - تاگناهی برای آنان فرض شود و رفع گردد. استادی

*۳ - چون درباره آنان «رفع» مصداق دارد، نه دفع، زیرا معصوم نیستند.

پنج بزرگوار است که در تحت کساء در بیت ام سلمه جمع شده بودند حتی خود ام سلمه به موجب روایات متواتره فریقین از [اهل] بیت خارج بوده، و آیه به نحو قضیه حقیقیه نیست که احتیاج به کاوشی در مفهوم آنچه موضوع در قضیه است داشته باشد و لذا توان تردید کرد که مورد حکم، در آیه عبارت از آن پنج بزرگوار است و تجاوزی از آنها نمی‌کند، پس آنهایی که می‌خواهند کلمه (اهل البیت) را تعمیم بدهند و شامل زوجات هم بدانند، یا از روی غرض - مانند نشائیمی اموی حیاء نکرده - مراد از اهل بیت را فقط زوجات بدانند، از بحث و تدبر علمی در آیه شریفه فرسنگها دور و از واقع مهجورند.

و به دستور خود رسول الله ﷺ آیه تطهیر را در میان همان آیات [مربوط به زوجات] گذاشته‌اند نظر به نکاتی که در جای خود محرز و مذکور است.

و الف و لام در کلمه (اهل البیت) برای عهد خارجی است یعنی بیتی که آن پنج بزرگوار در آن جمع شده‌اند (پس اهل بیت) مانند کلمه (آل عباء) و (اصحاب کساء) انحصار به آن پنج ذوات مقدسه دارد، و جمع کردن در زیر کساء هم اشاره به انحصار است علاوه بر عمل رسول الله ﷺ که تا چند ماه که هنگام نماز، درب خانه علی علیه السلام آیه تطهیر را خطاب به علی و زهرا و حسن و حسین علیه السلام می‌خواند.

اگر چه به حسب اجماع و آیات دیگر و تصریح خود رسول الله ﷺ عنوان (اهل البیت) بر سایر ائمه علیهم السلام نیز صادق است.

پس از بیان این مقدمات اجمالی، گفته می‌شود:

رجس به معنی پلیدی و چرکی و قذارت است خواه ظاهری باشد یا باطنی، و در آیات قرآن قذارت معنوی در چند مورد استعمال شده:

رجس من عمل الشیطان.

و در آیه تطهیر بر حسب ظاهر، اطلاق رجس اعم است، ولی مصب و جریان آیه شریفه ارجاس باطنی است، و الف و لام (الرجس) یا برای جنس است یا استغراق، در هر صورت افاده عموم می‌کند و لی آن بزرگواران قطعاً خودشان را از ارجاس ظاهری پاکیزه نگاه می‌داشتند و از آنچه در اسلام نجس است بدون شک اجتناب می‌فرموده‌اند.

ارجاس باطنی و پلیدیهای معنوی که خداوند آنها را از آن پاکیزه گردانیده شامل تمامی پلیدیها و قذارت‌های باطنی است و تمامی ارجاس معنویه از اوصاف رذیله و صفات مذمومه از گناه و عصیان و جهل و نادانی و حرص و طمع و حسد و بخل و لثیمی و غباوت و سهو و نسیان و کینه توزی و عداوت و بی‌بند و باری را شامل می‌شود و هر چه از اوصاف مذمومه محسوب است از آن بزرگواران دفع شده است، و به عبارت دیگر: آیه شریفه دلالت بر کبرای کلیه دارد و آن عبارت از نفی کلیه ارجاس و پلیدیهای معنوی از اهل بیت علیهم‌السلام است و هر یک از افراد ارجاس باطنیه که از اهل بیت علیهم‌السلام دفع شده است از مصادیق و صغریات آن کبرای کلی است و منطبق بر آن شده و نتیجه صحیحه می‌دهد، و لذا با عبارت عربی شریف که بهتر مطلب ادا می‌شود چنین باید گفت:

الذنب او الجهل او الحسد او... رجس، و کل رجس فهو منفی عن اهل البيت علیهم‌السلام،... فالجهل او... منفی عنهم علیهم‌السلام.

آیا کدام رجس باطنی بالاتر از جهل و نادانی است؟ پس به موجب آیه شریفه امام باید به چیزی جاهل نباشد والا با آیه شریفه تطهیر سازش ندارد و خلاف مدلول مطابقی آیه است زیرا جاهل بودن با عموم «إذهاب رجس» و کبرای کلی منافات دارد.

کسانی که امام را فقط عالم به احکام شرعیه می‌دانند^{۱*} و جاهل به سایر موضوعات می‌دانند با مدلول آیه تطهیر مخالفت دارند و علت آن عدم تفکر و دقت، در مدلول آیه است.

شیخ صدوق می‌فرماید:

و اعتقادنا فیهم انهم معصومون موصوفون بالکمال و التمام و العلم من اوائل امورهم و اواخرها لایوصفون فی شیء من احوالهم بنقص و لاعصیان و لا جهل.^{۲*}

یعنی اعتقاد ما امامیه در حق ائمه علیهم السلام آن است که آنها معصوم هستند و موصوفند به کمال و تمام و علم از اوایل امورشان تا اواخر آنها، و در چیزی از احوالشان به نقص و عصیان و جهالت و نادانی موصوف نمی‌شوند. آیه شریفه دلالت بر عصمت آل علیهم السلام دارد و عصمت واقعی است و لذا

۱* - اینکه برخی از علمای قرون گذشته این حرف را چند قرن پیش گفته‌اند دلیلشان این است: که ادعای اینکه امام حوادث آینده را می‌داند بی دلیل است. پس معلوم می‌شود آنها از اخبار متواتره چشم پوشیده و تعمق در آیه شریفه تطهیر ننموده‌اند که بهترین دلیل است. آیا ما هم می‌توانیم با وجود ادله بسیار قوی از آنها تقلید نمائیم؟ در صورتی که می‌بینیم آنان چندان تحقیق و غور و بررسی در این مطلب اعتقادی نکرده‌اند. و تعجب از قول کسی است که می‌گوید:

این مسأله نتیجه عملی مهمی ندارد آیا مسأله اعتقادی که نتایج مهم اخروی دارد و موجب معرفت کامل به مقام شامخ الهی امام است به اندازه نتیجه عملی دنیوی نیست؟ آیا نتایج عملی دنیوی اهمیتش از نتایج اعتقادی اخروی بیشتر است؟ و حال آنکه اعتقادات به مراتب از غیر اعتقادی و عملی اهمیتش بیشتر است و گفته شد که این مسأله برای خواص ضرورت دارد و بر اشخاص با استعداد و صاحبان علم و دانش از قبیل واجبات مطلقه است که باید علم و اعتقاد پیدا کنند والا معرفشان نسبت به امام که از اصول دین است ناقص است.

۲* - اعتقادات صدوق ص ۹۹، چاپ سنگی عبدالرحیم.

باید به همه چیز عالم باشند والا عصمت واقعی درست نمی‌شود.
و در اینجا تذکر چند مطلب لازم به نظر می‌رسد:

اول: مراد از امام در مورد بحث که می‌گوئیم علمش از جهت کمیت و کیفیت عمومیت دارد و به همه چیز عالم است و با کوچکترین توجه می‌داند، آن معنی نیست که در کتب کلام و اصطلاح متکلمین است که عبارت از «شخصی است که ریاست عامه الهیه بر دین و دنیا به نص رسول الله ﷺ داشته باشد».

و نیز مراد مطلق معصوم نیست که شامل ملائکه نیز باشد که خودشان اعتراف کردند: «لا علم لنا الا ما علمتنا».

بلکه مراد از امام در این مقام مطلق آن کسی است که ریاست الهیه عامه داشته باشد، و خواه به توسط پیغمبر باشد مثل اوصیاء و ائمه، یا بلاواسطه پیغمبر باشد مانند خود پیغمبر. پس مراد از امام در مورد بحث شامل پیغمبر نیز هست چنانکه در آیه شریفه: «انی جاعلک للناس اماماً».

حضرت ابراهیم نبی بود و پس از مدتها به مقام امامت نائل شد و آن مقام ولایت کلیه را دارا گشت. مقام امامت بالاتر از مقام نبوت مطلقه است چنانچه در محل خود تفصیلاً بیان شده است.

دوم: مراد از علم امام علم باطنی فطری لدنی موهوبی از جانب خداوند عالم است با الهام و وحی، مع الواسطه یا بلاواسطه، و یا با هر اسبابی که اختصاص به انبیاء و اوصیاء آنها دارد.

و مراد علم ظاهری کسبی آنها که حاصل از امارت و حواس ظاهریه و اکتسایه است نیست، لذا بدیهی است که علم ظاهری که برای امام حاصل

می‌شود مانند علم ظاهری حاصل برای دیگران است که تابع اسباب و حواس ظاهری است در کمیت و کیفیت، و در این باره خلافتی در میان علماء وجود ندارد.

و اصل عدم علم امام، که از قلم جمعی از بزرگان در فقه و در اصول فقه صادر شده، و یا اینکه در مقامهای دیگر تعبیر کرده‌اند: امام نمی‌دانست، و یا بر ظن وی غلبه کرد و نظایر آن عبارات، نظر به این علم ظاهری است که امام مکلف است به آن عمل نماید و به این مطالب در تعلیقات کتاب انیس الموحدین نراقی اشاره کرده‌ایم و کلام جمعی از بزرگان هم راجع به این علم ظاهری است^۱.*

سوم: مراد از عموم علم امام و کیفیت حضوری بودن آن این نیست که علم امام احاطه بر تمامی معلومات دارد به نحو علیت و معلولیت، زیرا واضح است که علم به این معنی از خصایص ذات واجب الوجود است که احدی از ممکنات قطعاً در آن با او شرکت ندارد.

بلکه مراد از علم حضوری امام انکشاف معلومات است نزد او فعلاً در مقابل انکشاف شأنی بر او با قوه و اراده، که از آن تعبیر آورده‌اند: لو شاء ان يعلم لعلم.

در صورتی که می‌خواهد و می‌داند^۲* و احتیاج ندارد که هر وقت خواست

۱* - و آنچه از سید علم الهدی و شیخ مفید و شیخ طوسی رحمهم الله تعالی دربارهٔ امیرالمؤمنین و سیدالشهداء سلام الله نقل شده و در تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی فرموده‌اند تماماً راجع به علم ظاهری امام است و اگر راجع به آن نباشد خلط بین علم ظاهری امام و علم باطنی اوست که کاملاً در زمانهای آن اکابر تحقیق نشده بوده است.

۲* - یعنی خواسته است و دانسته است و به فعلیت رسیده و شأنی نیست. استادی.

بداند می‌داند چنانچه با اندک تأمل روشن است.

«ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء».

علم خدا عین ذات اوست و به آن نتوان احاطه رسانید پس مراد احاطه به معلومات است و استثناء فرموده، و هر مقداری که خودش بخواهد به برگزیدگانش از معلومات خود احاطه می‌دهد و استثناء قطعاً تحقق یافته است و خدا قادر است هر مقدار بخواهد به پیغمبر و امام به معلومات خود علم دهد، و قادر است آنها را به همه چیز عالم نماید و جلو قدرت غیر منتهای خدا را نتوان گرفت.

و به جهت رفع اشتباه از بعضی اذهان ساده و سطحی فرق میان علم خداوند تعالی و علم امام و فعلیت آن در اینجا مشروحاً بیان می‌شود:

- ۱- علم خدا قدیم و علم امام حدیث و موهوبی از جانب خدا است.
- ۲- علم خدا به نحو علیت و معلولیت است و علم امام به نحو انکشاف است.
- ۳- علم خدا عین ذات اوست، علم امام زائد بر ذات اوست.
- ۴- علم خدا ازلی است، علم امام در ازل نبود مسبوق به عدم است.
- ۵- علم خدا محتاج به توجه نیست، علم امام محتاج به توجه است.
- ۶- علم خدا لایتنهای و غیر محدود است، علم امام متناهی و محدود است.^{۱*}

بلی نسبت به علم سائر بشر، اگر از علم امام لایتنهای تعبیر شود مانع ندارد، و

۱* - پس از تأمل در آنچه بیان شد، و نیز تأمل در فروق مذکوره، سطحی بودن آنچه ابن شهر آشوب در کتاب منسوب به وی به نام متشابهات القرآن گفته روشن می‌شود، رجوع شود به کتاب متشابهات ص ۲۱۱ که مطالب صحیح را با سقیمه خلط کرده، و مطلب حق و صحیح را واضح نکرده است و عظمت آن بزرگوار و تقلید از وی نباید اذهان را بگیرد. (الحق احق ان یتبع).

ممکن است فرقه‌های دیگری نیز وجود داشته باشد ولی پس از دقت تمامی آنها به فروقی که ذکر شد برمی‌گردد.

با در نظر گرفتن آنچه از فرق میان علم خدا و علم امام نگارش یافت، شرک و غلوّی در بین تصور کردن، ناشی از عدم فهم مطلب و بی علمی و به واقع نرسیدن است.

و در اینجا شبهه ساده و سطحی هست که اغلب اذهان را بعد از آنکه گفته می‌شود امام به همه چیز عالم است، فراگرفته و فوری زبان به اعتراض گشوده و گویند:

حالا که امام عالم به علم فعلی حضوری است و می‌دانست که فلان کار چنان خواهد شد پس چرا اقدام کرد؟ و چرا جلو آن را نگرفت؟ و چرا به فلان محل رفت تا فلان حادثه واقع شود؟ پس اگر عالم بود جلو آن حوادث ناگوار را می‌گرفت.

این شبهه بسیار سطحی است اما به فرمایش محقق طوسی:

شبهه گاه هست که بسیار ساده و آسان است و رسوخ در اذهان می‌کند ولی جواب، دقیق و علمی و محتاج به فهمیدن واقع مطلب می‌شود، و شبهه که به آسانی وارد اذهان شده آن را با دشواری باید از اذهان خارج نمود.

این اشخاص خیال می‌کنند که عالم بودن امام جلو حوادث را که از روی اسباب و مسببات و علل و معلولات عالم پیش می‌آید می‌تواند بگیرد ولی آن طور نیست بلکه جلوگیری نتواند کرد علاوه اینکه امام مکلف به عمل به علم واقعی نیست، گرچه اختیار دارد بعضی اوقات اگر مصلحت تقاضا کند که به آن علم عمل نماید، عمل کند ولی عالم بودن امام لازم نگرفته که جلو اسباب و مسببات عالم کون و طبیعت را بگیرد مگر از روی اعجاز، آن هم اگر صلاح باشد.

عبدالله بن رافع از حضرت امیرالمؤمنین سلام الله نقل می‌کند:
و قد وجهه ابا موسی الأشعری فقال له:

احکم بکتاب الله و لا تجاوزہ، فلما ادبر قال ﷺ و کأنی به و قد خدع. قلت: یا امیرالمؤمنین فلم توجهه و أنت تعلم انه مخدوع؟ فقال ﷺ: یا بنی لو عمل الله فی خلقه بعلمه ما احتج علیهم بالرسول.

یعنی وقت امیرالمؤمنین ﷺ ابو موسی اشعری را می‌فرستاد (در داستان جنگ صفین و حکم قرار دادن ابو موسی پس از اصرار مشایخ نهروان).
می‌فرماید:

می‌بینم ابو موسی فریب خورده و عمرو عاص به او حيله زده و بر علیه من رأی خواهد داد. عبدالله گوید: عرض کردم یا امیرالمؤمنین حالا که علم دارید ابو موسی فریب خواهد خورد چرا او را می‌فرستی؟ امام ﷺ فرمود:

فرزند من اگر خدا به علم خود دربارهٔ خلقش عمل می‌فرمود به فرستادن انبیاء و رسل بر مردم احتیاج نبود یعنی به علم خود عمل نمی‌کند و باید انبیاء را بفرستد گرچه عالم است که کدام کس ایمان خواهد آورد و کدام نه، من هم نمی‌توانم بر حسب علم خود عمل کنم باید اسباب و مسببات عالم طبیعت از روی مصالح و مفاسد و افعال بشر با اختیار بشر فراهم آید.

و این بحث را علامه کبیر و یگانه، استاد اکبر آقای طباطبائی دام ظلّه در رسالهٔ نفیسهٔ خود «بحثی کوتاهی دربارهٔ علم امام» به نحو بسیار لطیف و خوبی حل فرموده و از این جهت لازم دانستم که پس از استجازه از محضر شریفشان به چاپ آن رساله اقدام شود و نظر به اینکه در آذربایجان - با اینکه آن رساله دو مرتبه در قم چاپ شده - نسخهٔ آن بسیار نادر و نایاب بود به نشر آن اقدام و در دسترس عموم دانش پژوهان ارجمند که علاقه‌مند به معارف دینی و مسائل اصول دین و اوصاف امام و معرفت کامل به حجت خداوندی هستند قرار داده

شود و به دست عاشقان علم و فضیلت برسد.

و به این مناسبت شبی تلفن را برداشته و با خود آیت الله طباطبائی دام ظلّه از تبریز به قم تماس گرفته و اجازه تجدید طبع را صادر و نسخه‌ای نیز به وسیله پست از چاپهای بعدی ارسال فرمودند.

با کمال خرسندی به مجرد صدور اجازه مقدمات طبع فراهم شد. و بدیهی است در اینگونه مباحث باید به نظر متخصصین در فن و شخصیت‌های علمی بارزی رجوع شود که انظار آنها ارزش کامل داشته، و مورد اعتنا و اعتبار در میان افراد جامعه و دانشمندان عصر و علمای اعلام است. و آیت الله علامه طباطبائی دام ظلّه از شخصیت‌های بزرگ علمی و دینی عصر حاضر و قلم و بیان من از تقریر مقامات علمیه ایشان قاصر است.

زیرا جامعیت معظم له در فقه و کلام و تفسیر و حکمت و فلسفه و اصول فقه و حدیث و ریاضیات از هندسه و حساب و شعر و ادب - حتی در اوائل جوانی استاد ماهر در نقاشی بود و بعداً نظر به جهاتی ترک فرمود - چون آفتاب عالمتاب روشن است و جامع‌ترین علمای امامیه در علوم نامبرده در این عصر می‌باشند^۱ و از افتخارات شیعه و به ویژه از مفاخر خاندان، «سادات عبدالوهابیه» حسنین طباطبائین است که عموم افراد خاندان به وجود مقدسشان مباحثات نموده و دعاگویند.

و نظر به اینکه نگارنده از ایام کودکی در حالات و جدیت و تحمل مشقات

۱ - شاید به نظر برسد چرا آیت الله علامه طباطبائی دام ظلّه با آن جامعیت و احراز مرتبه اعلای فقاقت و

اجتهاد رساله عملیه نشر نمی‌فرماید؟ علت آن نظر به رویه بزرگان علما و فقهاء این خاندان است و وصیثان به اولاد و اعقاب خودشان این بوده که هر قدر بتوانند از فتوا و نشر رساله عملیه - گر چه با احتمال جنبه اعلمیت از دیگران باشد - خودداری نمایند چنانچه رویه اغلب افراد بارز علمی خاندان جلیل تا حال بر این است.

آن استاد اعظم و رأیت عظمای خداوندی آشنایی داشته و نیز نظر بر نسبت نسبی و سببی از چند جهت قدیماً و حدیثاً اباً عن جد، آگاهی کامل و اطلاع وافر دارم و لذا تفصیل شرح حال و ترجمه احوال آن جوهره فضل و کمال و ستاره درخشان در آسمان علم و فضیلت را در کتاب «خاندان عبد الوهاب» مشروحاً نگارش داده‌ام و از درگاه خداوند قادر متعال از صمیم قلب عمر طولانی و صحت کامل و توفیقات بیشتری را در حق آن علامه اکبر در نشر علوم و معارف دینی مسألت می‌نمایم.

بحقّ النّبی و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

۱۸ شوال ۱۳۹۶ قمری

تبریز سید محمد علی قاضی طباطبائی

بخش پنجم

رساله دیگر درباره علم امام
از
علامه طباطبائی
(به زبان عربی)

بسمه تعالی

قد تكرر فى كلامه تعالى ان العلم بالغيب مما يختص به تعالى لا يعلمه الا هو و لا مطمع فى لغيره.^{*۱}

غير انه تعالى قال: ﴿عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً الا من ارتضى من رسول﴾^{*۲} فدل على ان ما يوحىه الى رسوله، من الغيب الذى يختص به. و فى معناه آيات اخر تدل على ان ما يوحىه الى رسوله من انباء الغيب^{*۳}.

و هذه الآيات تفسر تلك الآيات التى تخص علم الغيب به تعالى و تنفيه عن سواه و يتحصل ان الذى يختص به تعالى هو الاستقلال فى العلم بالغيب فلا يملكه بذاته و لذاته الا هو تعالى و تقدس و اما غيره فلا يملك شيئاً منها الا بتعليم من الله و اذن منه.

فوزان هذين القبيلين من الآيات وزان قوله تعالى: ﴿الله يتوفى الانفس حين موتها﴾^{*۴} و قوله: ﴿حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا﴾^{*۵} و قوله:

﴿يتوفاكم ملك الموت الذى وكل بكم﴾^{*۶} حيث يدل على ان التوفى له سبحانه بالاصالة و الاستقلال و لملائكته باذن منه و تسبيب.

*۱ - به آیه ۶۵ سوره نمل و ۵۹ سوره انعام و ۳۸ سوره فاطر و نظائر آنها مراجعه شود.

*۲ - سوره جن، آیه ۲۶.

*۳ - به آیه ۴۴ سوره آل عمران و ۴۹ سوره هود و ۱۰۲ سوره يوسف مراجعه شود.

*۴ - سوره زمر، آیه ۴۲.

*۵ - سوره انعام، آیه ۶۱.

*۶ - سوره سجده، آیه ۱۱.

فتحصل ان للرسول نصيباً من علم الغيب مع اختصاصه به تعالى فله علم به
 لا من نفسه و بنفسه على سبيل الاصاله و الاستقلال بل باذن منه تعالى و تعليم.
 و بذلك يرتفع ما يتراآى من التناقى بين قوله: ﴿الا من ارتضى من رسول﴾^{*۱}
 و امثال قوله: ﴿قل ما كنت بدعاً من الرسل و ما ادرى ما يفعل بى و لايحكم ان اتبع
 الا ما يوحى الى﴾^{*۲} و قوله: ﴿قل لا املك لنفسى نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله و لو
 كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير﴾^{*۳} و غيرهما^{*۴} فالمنفى هو العلم بنفسه و
 لنفسه و المثبت هو العلم باذن منه تعالى و تعليم.
 هذا هو المحصل من كلامه تعالى فى علم النبى صلى الله عليه و آله و سلم
 بالغيب باذنه منه.

و اما الاخبار فقد تكاثرت عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم و ائمة اهل
 البيت عليهم السلام ان نور النبى صلى الله عليه و آله و سلم اول ما خلقه الله^{*۵} و
 ان نورهم و نور النبى صلى الله عليه و آله و سلم واحداً^{*۶} و ان الله آتاه علم ما
 كان و ما يكون و ما هو كائن و حياً^{*۷} و انهم عليهم السلام اخذوه عنه صلى الله
 عليه و آله و سلم بالوراثه.^{*۸}

*۱ - سورة جن، آية ۲۶.

*۲ - سورة احقاف، آية ۹.

*۳ - سورة اعراف، آية ۱۸۸.

*۴ - به آية ۵۰ سورة انعام و ۳۰ سورة هود مراجعه شود.

*۵ - به رساله نور الانوار فى بدو الخلقة تأليف آقاى نمازى شاهرودى چاپ مشهد مراجعه شود.

*۶ - همان.

*۷ - به روايات فراوانى كه در اين مورد در رساله علم غيب تأليف آقاى نمازى شاهرودى از كتاب كافى و بصائر الدرجات و كمال الدين و خصال و عيون اخبار الرضا و غيره نقل شده است مراجعه شود.

*۸ - همان.

و قد روى فى بعضها - و سياقه سياق التفسير لسائرهما - انهم عليهم السلام اذا شأوا علموا و اذا لم يشأوا لم يعلموا.^{*۱}

و يتحصل به ان لهم بحسب مقام نورانيتهم علما بالفعل بكل شىء و اما بحسب الوجود العنصرى الدنيوى فهم اذا شأوا علموا بالاتصال بمقام النورانية باذن الله و اذا لم يشأوا لم يعلموا.

و على هذا يحمل ما ورد فى بعض القصص و السير المأثورة عنهم مما ظاهره انهم ما كانوا على علم بما كان يستقبلهم من الحوادث فلا تغفل.

على ان هناك نكتة تنحل بالتنبه لها امثال هذه الشبهات من اصلها و هى ان علمهم هذا بالحوادث علم بما انها واجبة التحقق ضرورية الوقوع لا تقبل بداء و لا تحتمل تخلفا كما فى الاخبار^{*۲} و العلم الذى هذا شأنه لا اثر له فى فعل الانسان.

بيان ذلك ان من المقرر عقلاً - و قد صدقه الكتاب و السنة - ان كل حادثة من الحوادث تحتاج فى تحققها الى علة و ان العلة المتوقف عليها وجود الشىء تنقسم الى ناقصة و تامة و العلة التامة تمام ما يتوقف عليه وجود الشىء فيجب بوجودها وجوده و بعدمها عدمه و العلة الناقصة بعض ما يتوقف عليه وجود الشىء فلا يجب بوجودها وجوده لافتقاره معها الى غيرها و لكن يجب بعدمها عدمه.

و من هنا يظهر انه لا يتحقق حادثة من الحوادث الا و هى واجبة الوجود بايجاب علتها التامة التى فوقها وكذا الكلام فى علتها التامة حتى ينتهى الى الواجب بالذات تعالى و تقدس فالعالم مؤلف من سلسلة من الحوادث كل حلقة

*۱ - به كافى ج ۱ ص ۲۵۸ چاپ آخوندی و نیز به بصائر الدرجات مراجعه شود.

*۲ - به باب البداء كافى ج ۱ ص ۱۴۶ و نیز رساله‌ای که مرحوم شیخ محمد جواد بلاغی در این باره نگاشته و با مقدمه آقای شیخ محمد حسن آل یاسین در چهارده صفحه در مجموعه چهارم نفائس المخطوطات در سال ۱۳۷۴ در بغداد چاپ شده است مراجعه کنید.

من حلقاتها واجبة الوجود بما يسبقها - و ان كانت ممكنة بالقياس الى علتها الناقصة - و هذه الوجوبات المترتبة الواقعة في سلسلة الحوادث في نظام القضاء الحتمي الذي ينسبه الله تعالى الى نفسه قال تعالى: ﴿ليقضى الله امراً كان مفعولاً﴾^{۱*} و قال: ﴿وكان امراً مقضياً﴾^{۲*}

ثم ان من المعلوم ان الانسان الفعال بالعلم و الارادة انما يقصد ما يتعلق به علمه من الخير و النفع و يهرب مما يتعلق به علمه من الشر و الضرر فللعلم اثر في دعوة الانسان الى العمل و بعثه نحو الفعل و الترك بالتوسل بما ينفعه في جلب النفع او دفع الضرر و بذلك يظهر ان علم الانسان بالخير و كذا الشر و الضرر في الحوادث المستقبلية انما يؤثر اثره لو تعلق بها العلم من جهة امكانها لا من جهة ضرورتها على ما اشير اليه آنفا و ذلك كان يعلم الانسان انه لو حضر مكاناً كذا في ساعة كذا من يوم كذا قتل قطعاً فيؤثر العلم المفروض فيه ببعثه نحو دفع الضرر فيختار ترك الحضور في المكان المفروض تحرزا من القتل و اما اذا تعلق العلم بالضرر مثلاً من جهة كونه ضروري الوقوع واجب التحقق كما اذا علم انه في مكان كذا في ساعة كذا من يوم كذا مقتول لامحالة بحيث لا ينفع في دفع القتل عنه عمل و لا تحول دونه حيلة فان مثل هذا العلم لا يؤثر في الانسان امراً ببعثه الى نوع من التحرز و الاتقاء لفرض علمه بانه لا ينفع في شيء من العلم فهذا الانسان مع علمه بالضرر المستقبل يجري في العمل مجرى الجاهل بالضرر.

اذا علمت ذلك ثم راجعت الاخبار الناصة على ان الذي علمهم الله تعالى من العلم بالحوادث لبدء فيه و لا تخلف^{۳*} ظهر لك اندفاع ما ورد على القول بعلمهم بعامة الحوادث من انه لو كان لهم علم بذلك لا حترزوا مما وقعوا فيه من

* ۱ - سورة انفال، آية ۴۲.

* ۲ - سورة مريم، آية ۲۱.

* ۳ - اشاره به همان روایاتی است که مدرک آنها بیشتر در پاورقی یاد شد.

الشركا لشهادة قتلاً بالسيف و بالسم لحرمة القاء النفس فى التهلكة.^{*۱}
 وجه الاندفاع ان علمهم بالحوادث علم بها من جهة ضرورتها كما هو صريح
 نفى البداء عن علمهم و العلم الذى هذا شأنه لا اثر له فى فعل الانسان ببعثه الى
 نوع من التحرز و اذا كان الخطر بحيث لا يقبل الدفع بوجه من الوجوه فالابتلاء به
 وقوع فى التهلكة لا القاء فى التهلكة، قال تعالى: ﴿قل لو كنتم فى بيوتكم لبرز
 الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم﴾.^{*۲}

هذا ما يودى اليه التدبر فى الكتاب و السنة فى مسألة اختصاص علم الغيب
 بالله سبحانه و فيضانه الى نور النبوة و الامامة باذنه تعالى. و الابحاث العقلية
 البرهانية الجارية فى سير الانسان فى صراط الكمال و انتهائه الى غاية وجوده ينتج
 ذلك. من اراد الوقوف عليها فليراجع محلها والله العالم.

كتبه الفقير الى الله محمد حسين الطباطبائي^{*۳}

*۱ - اشاره به آیه ۱۹۵ سورة بقره است.

*۲ - سورة آل عمران، آیه ۱۵۴.

*۳ - نسخه اصل این رساله به خط مؤلف نزد آیه الله سبحانی بود و لازم است یادآوری کنم که
 پاورقی‌ها از اینجانب است. (استادی)

خاتمه

مصادر کتاب

قرآن مجید

ابصار العین: سماوی (عربی)

اثبات الوصیة: مسعودی (عربی)

احتجاج: شیخ طبرسی (عربی)

ارشاد: شیخ مفید (عربی)

اسد الغابة: جلال سیوطی (عربی)

اصابة: ابن حجر (عربی)

اعیان الشیعة: سید محسن عاملی (عربی)

افسانه کتاب: عطائی خراسانی (فارسی)

اقبال: ابن طاووس (عربی)

امالی: شیخ صدوق (عربی)

امالی: شیخ مفید (عربی)

الامامة والسياسة: ابن قتيبة دینوری (عربی)

اوائل المقالات: شیخ مفید (عربی)

اهل بیت یا چهره‌های درخشان در آیه تطهیر: آیه الله فاضل و حاج شیخ شهاب الدین اشراقی (فارسی)

بحار الانوار: علامه مجلسی (عربی)

بحثی کوتاه درباره علم امام: علامه طباطبائی (فارسی)

بحر الفوائد: میرزای آشتیانی (عربی)

بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید: رضا استادی (فارسی)

بررسی مسائل کلی امامت: حاج شیخ ابراهیم امینی نجف آبادی (فارسی)

بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی: سید علی فرحی (فارسی)

بصائر الدرجات: صفّار (عربی)

بوالفضول: محمد حسین نوریان (فارسی)

پاسخ به کتاب شهید جاوید: سید علی اکبر حجّت (فارسی)

پاسداران وحی: آیه الله فاضل و حاج شیخ شهاب الدین اشراقی (فارسی)

پرتو حقیقت: سید محمد نوری موسوی (فارسی)

پژوهشی جدید در چند مبحث فقهی: صالحی نجف آبادی (فارسی)

پیرامون نظر دکتر شریعتی: صالحی نجف آبادی (فارسی)

پیشوای شهیدان: سید رضا صدر (فارسی)

تاریخ ابن اعثم = الفتوح و ترجمه آن (عربی و فارسی)

تاریخ الامم و الملوک: طبری (عربی)

تاریخ الخلفاء: جلال سیوطی (عربی)

تاریخ بغداد: خطیب بغداد (عربی)

تبیان، دفتر سوم و یازدهم از انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه (فارسی)

تحقیقی درباره دعای ندبه: رضا استادی (فارسی)

تحقیقی در یک مسأله فقهی: رضا استادی (فارسی)

تذکرة الخواص: ابن جوزی (عربی)

ترجمه کتاب علم امام مرحوم محمد حسین مظفر: آصفی (فارسی)

تعلیمات اخلاقی: حاج شیخ علی پناه اشتهاردی (فارسی)

تلخیص الشافی: شیخ طوسی (عربی)

تنزیه الانبیاء: سید مرتضی (عربی)

توطئه شاه بر ضد امام خمینی رحمته الله علیه: صالحی نجف آبادی (فارسی)

تهذیب: شیخ طوسی (عربی)

جنة المأوی: شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (عربی)

جواب او از کتاب او: سید عبدالصاحب لنگرودی (فارسی)

چهل حدیث: امام خمینی ره (فارسی)

الحسین والسنة: سید عبدالعزیز طباطبائی (عربی)

حسین و پذیرش دعوت: شیخ محمد تقی صدیقین (فارسی)

حماسه حسینی: آیه الله شهید مطهری (فارسی)

خصائص الحسینیة: شیخ جعفر شوشتری (عربی)

- درسی از ولایت: سید ابوالفضل برقی (فارسی)
- دروس دینیّه: حاج شیخ غلامحسین تبریزی (فارسی و عربی)
- دفاع از حسین: محمد علی انصاری قمی (فارسی)
- دلائل الامامة: طبری شیعی (عربی)
- ذخائر العقبی: طبری (عربی)
- ذریعه: علامه طهرانی (عربی)
- ذکری: شهید اوّل (عربی)
- راه سوم: حاج شیخ علی کاظمی (فارسی)
- رجال کشی (عربی)
- رساله در علم امام: سید محمد علی قاضی طباطبائی (فارسی)
- رساله در علم امام: علامه طباطبائی (عربی)
- سالار شهیدان: سید احمد فهری (فارسی)
- سخنان حسین بن علی علیه السلام: شیخ محمد صادق نجمی (فارسی)
- سخنی کوتاه در علم امام: محمد تقی جعفری ره (فارسی)
- شرح نهج البلاغه: حاج شیخ محمد کرمی (عربی)
- شهادت: دکتر علی شریعتی (فارسی)
- شهید آگاه: آیه الله صافی گلپایگانی (فارسی)
- شهید جاوید چاپ اوّل و دوّم و یازدهم: صالحی نجف آبادی (فارسی)
- صحیفه نور: امام خمینی ره (فارسی)
- طبقات: ابن سعد (عربی)

عصای موسی چاپ اوّل که منتشر نشد و چاپ جدید: صالحی نجف آبادی
(فارسی)

عقد الفرید: ابن عبد ربّه (عربی)

عقده گشوده: حاج شیخ جعفر صبور (فارسی)

عمدة الطالب: ابن عتبة (عربی)

فرائد الاصول: شیخ انصاری (عربی)

فرج المهموم: ابن طاووس (عربی)

فصول مهمّة: ابن صباغ (عربی)

فهرست شیخ طوسی (عربی)

فهرست نجاشی (عربی)

قاموس الرجال: شیخ محمد تقی تستری (عربی)

قمقام: فرهاد میرزا (فارسی)

کافی: شیخ کلینی (عربی)

کامل التواریخ: ابن اثیر (عربی)

کامل الزیارات: ابن قولویه (عربی)

کتابشناسی تاریخی امام حسین: محمد اسفندیاری (فارسی)

کتاب هفت ساله ...: حاج شیخ علی پناه اشتهاردی (فارسی)

کشف المحجّة: ابن طاووس (عربی)

کنی والقباب: محدث قمی (عربی)

لهوف: سیّد ابن طاووس (عربی)

- مثير الاحزان: ابن نما (عربی)
 مجالس فاخرة: سيد شرف الدين عاملی (عربی)
 مجله حكومت اسلامى ش ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ (فارسی)
 مجله مكتب اسلام (فارسی)
 مجله مكتب تشيع (فارسی)
 مجموعه مقالات كنگره بين المللى امام خمينى و فرهنگ عاشورا (فارسی)
 مجموعه ورام: تنبيه الخواطر (عربی)
 مختصر صفوة الصفوة (عربی)
 مرآت العقول: علامه مجلسى (عربی)
 مروج الذهب: مسعودى (عربی)
 مسائل عكبريه: شيخ مفيد (عربی)
 مطالب السؤل: ابن طلحه شافعى (عربی)
 معادن الحكمة: علم الهدى كاشانى (عربی)
 معانى الاخبار: شيخ صدوق (عربی)
 مقتل الحسين عليه السلام: خوارزمى (عربی)
 مقصد الحسين: حاج ميرزا ابوالفضل زاهدی قمی (فارسی)
 ملاحم: ابن طاووس (عربی)
 مناقب: ابن شهر آشوب (عربی)
 منتخب الاثر: آية الله صافى (عربی)
 ميزان الحكمة: محمدى رى شهرى (عربی)

- نفس المهموم: محدّث قمی (عربی)
- نکت اعتقادیّه. منسوب به شیخ مفید (عربی)
- نگاهی به کتاب حماسه حسینی: صالحی نجف آبادی (فارسی)
- نورالعین: اسفرائینی (عربی)
- نهج البلاغه: چاپ با حاشیه عبده و صبحی صالح (عربی)
- وسائل الشیعه: شیخ حرّ عاملی (عربی)
- ولایت فقیه، حکومت صالحان: صالحی نجف آبادی (فارسی)
- هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی: غلامرضا کرباسچی (فارسی)
- یک بررسی مختصر پیرامون قیام مقدّس شهید جاوید حسین بن علی علیه السلام
- آقایان: اشعری و کریمی و آل طه (فارسی)
- یک فضیلت بزرگ برای پنج تن آل عبا: صالحی نجف آبادی (فارسی)

فهرست	۵
مقدمه	۹
دوازده پرسش و پاسخ	۹
پرسش اول:	۱۱
پرسش دوم:	۱۳
پرسش سوم: اقوال صاحب نظران درباره ماهیت قیام سیدالشهداء (ع)	۱۶
درک سیاسی و روشن بینی امام	۱۷
قول اول	۱۹
قول دوم	۲۰
قول سوم	۲۱
قول چهارم	۲۱
قول پنجم	۲۱
اقوال اصلی و فرعی	۲۲
خلاصه بحث درباره قول اول	۲۳
بحث درباره قول دوم و مدرک آن	۲۴
روایت اول	۲۵
روایت دوم	۲۵
فرقهای قول اول با قول دوم	۲۷
فرق اول	۲۷
فرق دوم	۲۷
فرق سوم	۲۸
فرق چهارم	۲۸
فرق پنجم	۲۹

۲۹		فرق ششم
۲۹		فرق هفتم
۳۰		فرق هشتم
۳۰		تحلیلهای متفاوت در قیام امام
۳۲		بحث درباره قول سوم و مدرک آن
۳۴		بحث درباره قول چهارم و مدرک آن
۳۵		بحث درباره قول پنجم و مدرک آن
۳۶		بحث درباره قول ششم و مدرک آن
۳۷		بحث درباره قول هفتم و مدرک آن
۳۹		مردم انقلابی ایران و قیام امام حسین علیه السلام
۴۳		پرسش چهارم:
۴۵		پرسش پنجم:
۴۷		پرسش ششم:
۵۲		پرسش هفتم: باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است
۵۳		آزاد اندیشی
۵۳		دیوار به دیوار ایمان و کفر
۵۶		مرحله اول
۵۸		مرحله دوم
۶۱		مرحله سوم
۶۴		پرسش هشتم:
۶۶		پرسش نهم:
۶۸		پرسش دهم:
۷۲		پرسش یازدهم:
۷۷		اشتباهی بزرگ

- ۷۹ پرسش دوازدهم:
- ۸۱ سال عزّت و افتخار حسینی

فصل اوّل

- ۸۳ نظر امام خمینی علیه السلام درباره قیام امام حسین علیه السلام
- ۸۷ دیدگاه امام خمینی علیه السلام درباره قیام حسینی
- ۸۸ ۱- قیام برای تشکیل حکومت
- ۹۰ ۲- آگاهی به شهادت و حرکت برای حکومت
- ۹۱ ۳- تقدم مصالح عالیه
- ۹۲ ۴- عاشورا الگویی برای همه
- ۹۴ جمع بندی دیدگاه امام
- ۹۶ تشکیل حکومت اسلامی و علم امام به شهادت
- ۹۹ امام خمینی علیه السلام و قیام سید الشهداء علیه السلام
- ۹۹ براندازی حکومت فاسد اموی
- ۱۰۰ اصلاح امت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۰ قیام علیه رژیم ظالم
- ۱۰۱ رسوا کردن قدرت ناحق
- ۱۰۱ جلوگیری از نابودی مکتب
- ۱۰۱ زنده کردن اسلام
- ۱۰۱ عقیده به مکتب
- ۱۰۲ مخالفت با ظلم
- ۱۰۲ اصلاح جامعه
- ۱۰۳ برپائی حکومت عدل
- ۱۰۳ از بین بردن حکومت جور

- تشکیل حکومت عدل ۱۰۴
- تأمین آینده اسلام ۱۰۴
- چرا بترسیم؟ ۱۰۵
- جنگ برای اقامه نماز ۱۰۵
- مسابقه شهادت ۱۰۶
- هر شهیدی امام را مصمم تر می کرد ۱۰۶
- هر چه به شهادت نزدیک می شد برافروخته تر می شد ۱۰۶
- مرتبه ای است در بهشت، نمی رسی مگر به شهادت ۱۰۷
- نجات اسلام و عدالت ۱۰۸
- بنی امیه را شکست ۱۰۸
- سلطنت یزید را شکست ۱۰۸
- اسلام را احیا کردند ۱۰۹
- ممانعت از معرفی وارونه اسلام ۱۰۹
- پیشبرد مکتب ۱۰۹
- رژیم بنی امیه را دفن کرد ۱۱۰
- نجات اسلام ۱۱۰
- استمرار حیات اسلام ۱۱۰
- اسلام را بیمه کرد ۱۱۰
- بیرق یزید را افکند ۱۱۰
- یزیدیان دفن شدند ۱۱۱
- کاخ ستم را فرو ریخت ۱۱۱
- سفیانیان را از صحنه تاریخ راند ۱۱۱
- قرآن و وحی را جاوید ساخت ۱۱۲
- با شهادت حسین علیه السلام اسلام نوین شد ۱۱۲

- ۱۱۲ بنی‌امیه را رسوا کرد
- ۱۱۳ اسلام را وارونه نشان دادند
- ۱۱۳ تدارک نهضت‌های حق طلبانه در اسلام
- ۱۱۳ حرکت سیاسی امام حسین علیه السلام
- ۱۱۳ امام حسین علیه السلام قیام علیه حکومت جابرانه را به ما آموخت
- ۱۱۴ همه سرزمین‌ها کربلاست
- ۱۱۴ نه گفتن در مقابل امپراطوری ظالمانه باید محفوظ بماند
- ۱۱۵ اگر عاشورا نبود نهضت ۱۵ خرداد هم نبود
- ۱۱۵ ما باید روی فداکاری سیدالشهدا حساب کنیم
- ۱۱۵ سیدالشهدا آموخت به ما که از قلت عدد تترسیم
- ۱۱۷ پی‌نوشت‌ها

- ۱۱۹ فصل دوم
- ۱۱۹ سرگذشت کتاب شهید جاوید
- ۱۲۱ مقاله اول
- ۱۲۲ مقاله دوم
- ۱۲۳ آیا علی قاتل خود را بیدار کرد؟
- ۱۲۷ پس این دو شایعه از کجاست؟
- ۱۲۹ نقد نوشته آقای صالحی
- ۱۲۹ علی علیه السلام در کجا شهید شد؟
- ۱۳۲ یک توضیح کوتاه
- ۱۳۳ آیا امام علیه السلام در محراب ضربت خورد؟
- ۱۳۴ شهید جاوید (نوشته سوم)
- ۱۳۴ آیه الله صدیقین

- توضیحی درباره کتاب «شهید جاوید» ۱۳۵
- آیه الله حاج سید ابوالفضل زنجانی ره ۱۳۸
- اصل نامه آیه الله زنجانی ۱۴۳
- نامه اینجانب به آیه الله زنجانی ۱۵۱
- نامه آیه الله زنجانی در پاسخ نامه اینجانب ۱۵۵
- علامه محمدتقی جعفری ره ۱۵۸
- سخنی کوتاه در علم امام نوشته علامه محمدتقی جعفری ره ۱۶۰
- آگاهی امام حسین علیه السلام به شهادت خویش در قیام بزرگ عاشورا ۱۶۷
- اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۶۹
- معنای زندگی که مطلوب مطلق در عرصه هستی است، چیست؟ ۱۷۱
- انسانها در درک زندگی و مرگ و حقیقت آن دو بسیار متفاوتند ۱۷۵
- بحثی برای درک سازگار بودن علم به شهادت با تلاش برای زندگی ۱۷۷
- آیه الله مشکینی ۱۸۱
- آیه الله حاج سید ابوالحسن رفیعی قزوینی ۱۸۳
- علامه طباطبائی صاحب تفسیر «المیزان» ۱۸۵
- سؤال دیگر یا یک شبهه ۱۸۶
- پاسخ حضرت آیه الله طباطبائی ۱۸۶
- آیه الله حاج شیخ محمدتقی بروجردی ۱۸۹
- آیه الله العظمی گلپایگانی ۱۹۰
- آیه الله حائری ۱۹۱
- آیه الله مرعشی نجفی (ره) ۱۹۲
- اعلامیه جدید ۱۹۳
- رد آن اعلامیه ۱۹۷
- رد اعلامیه شهید جاوید ۱۹۷

- ۲۰۳ آیه الله حاج شیخ جعفر صبورى از علمای کاشان
 ۲۰۸ آیه الله زاده حجت
 ۲۰۹ محمد حسین نوریان
 ۲۱۰ آیه الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی ره
 ۲۱۱ کتابهایی که در رد کتاب شهید جاوید نگاشته شده
 ۲۱۱ ۱- پرتو حقیقت
 ۲۱۱ ۲- جزوه آیه الله حاج شیخ محمد کرمی
 ۲۱۲ ۳- حسین علی و پذیرش دعوت
 ۲۱۳ ۴- یک بررسی مختصر پیرامون قیام مقدس شهید جاوید
 ۲۱۳ پاسخ به بعضی از اشکالات
 ۲۱۹ ۵- راه سوم در موضوع قیام مقدس شهید جاوید حسین بن علی علی
 ۲۱۹ هدف حسین علی چه بود؟
 ۲۱۹ نظریه اول: هدف تشکیل حکومت اسلامی
 ۲۲۰ نظریه دوم: هدف شهادت خود و یاران و اسارت اهل بیت علی
 ۲۲۰ راه سوم: هدف اتمام حجت و پاسخ بدعوت مردم کوفه
 ۲۲۰ چرا حسین علی موظف به ظاهر بود؟
 ۲۲۳ اتمام حجت چه لزومی داشت؟
 ۲۲۴ ۶- کتاب «مقصد الحسین»
 ۲۳۱ افسانه کتاب نقد شهید جاوید
 ۲۳۲ ۸- دفاع از حسین علی تألیف آقای انصاری قمی
 ۲۳۳ ۹- جواب او از کتاب او
 ۲۳۳ یا پاسخ شبهات کتاب شهید جاوید
 ۲۳۴ ۱۰- کتاب هفت ساله چرا صدا درآورد

- توضیح و تذکر ۲۳۶
- ۱۱ - سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام ۲۳۹
- ۱۲ - پاسداران وحی ۲۴۵
- ۱۳ - شهید آگاه رهبر نجات بخش اسلام ۲۵۰
- بشارت، بشارت ۲۵۱
- فهرست اجمالی مطالب شهید آگاه ۲۵۲
- ۱۴ - بحثی کوتاه درباره علم امام ۲۶۱
- رساله‌ای در دلالت آیه تطهیر بر علم پیامبر و امام ۲۶۱
- ۱۵ - آیه‌الله شهید مطهری ره ۲۶۲
- ۱۶ - آیه‌الله صدر ره ۲۶۳
- ۱۷ - کتابی تحقیقی درباره قیام سیدالشهدا علیه السلام ۲۶۸
- «روایت مشیت» از یک قانون کلی ریشه می‌گیرد ۲۷۱
- تسلیم حکومت باطل نشدن نیز مهم بلکه مهم‌تر است ۲۷۴
- ۱۸ - کتاب سخنان حسین بن علی علیه السلام ۲۷۵
- ۱۹ - کتاب «شهادت» تألیف دکتر شریعتی ۲۷۹
- آغاز قیام و شکل حرکت امام از مدینه ۲۸۰
- ۲۰ - کتاب بیستم ۲۸۴
- فصل سوم ۲۸۵
- داستان نقد نگارنده بر کتاب شهید جاوید ۲۸۵
- بخش اول ۲۸۶
- نوشتاری از آیه‌الله میلانی درباره ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام ۲۹۰
- هشدار امام خمینی رحمه الله ۲۹۲
- دعای ندبه و علامه تستری صاحب «قاموس الرجال» ۲۹۶

۳۰۰		آیه الله شهید قاضی طباطبائی تبریزی
۳۰۲		نامه آیه الله شهید صدوقی
۳۰۳		کتاب خمس و نامه آیه الله میلانی
۳۰۵		نامه آیه الله شهید مطهری
۳۰۷		نامه آیه الله مطهری
۳۰۸		کتاب بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید
۳۱۳		چرا حساسیت
۳۱۶		چاپ دوم شهید جاوید
۳۱۹		بخش دوم
۳۱۹		یادداشت هایی درباره کتاب شهید جاوید که پیشتر چاپ نشده بود
۳۲۰		تناقض صریح
۳۶۷		بخش سوم
۳۶۷		شهید آگاه و جاوید یا بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید
۳۶۹		چند یادآوری
۳۶۹		یادآوری اول
۳۷۰		یادآوری دوم
۳۷۲		یادآوری سوم
۳۷۲		توجه، توجه
۳۷۳		توضیح واضح
۳۷۴		یادآوری چهارم
۳۷۵		شهید آگاه و جاوید حسین بن علی علیه السلام
۳۷۵		پیشگفتار

- ۱ - ان الله قد شاء ان يراک قتيلًا ۳۷۷
- تذکر: ۳۷۸
- اشکال اول ۳۷۹
- اشکال دیگر: ۳۸۰
- تذکر لازم: ۳۸۱
- اما اصل روایت: ۳۸۱
- توضیح اینکه: ۳۸۳
- اشکال سوم: ۳۸۴
- اشکال چهارم: ۳۸۶
- اینک اصل دو روایت ۳۸۷
- اشکال پنجم: ۳۸۹
- اشکال ششم: ۳۹۰
- ۲ - خطبه خط الموت علی ولد آدم ۳۹۳
- اشکال اول: ۳۹۴
- اشکال دوم: ۳۹۵
- اشکال سوم: ۳۹۶
- تذکر دیگر ۳۹۷
- ۳ - حدیث ام سلمه ۳۹۸
- اشکال اول: ۳۹۹
- اشکال دوم: ۳۹۹
- تذکر: ۴۰۲
- اشکال سوم: ۴۰۴
- ۴ - داستان فرشته ها ۴۰۵
- اشکال اول: ۴۰۷

- ۴۰۹ اشکال دوم:
- ۴۱۰ اشکال سوم:
- ۴۱۱ اشکال چهارم:
- ۴۱۳ اشکال پنجم:
- ۴۱۳ تذکر
- ۴۱۵ ۵- امام علیه السلام در کنار قبر پیغمبر خواب دید
- ۴۱۶ اشکال اول:
- ۴۱۷ اشکال دوم:
- ۴۱۷ اشکال سوم:
- ۴۱۹ تذکر:
- ۴۲۰ ۶- حدیث من لحق بی استشهد
- ۴۲۲ تذکر:
- ۴۲۵ ۷- گفتگوی امام علیه السلام با ابن زبیر
- ۴۲۷ ۸- جواب امام علیه السلام به عبدالله جعفر و یحیی بن سعید
- ۴۲۹ ۹- رؤیای امام علیه السلام در قصر بنی مقاتل
- ۴۳۱ ۱۰- گفتگوی حضرت با فرزدق
- ۴۳۳ تذکر:
- ۴۳۴ و در پاسخ ایشان می‌گوییم:
- ۴۳۷ مطلب اول
- ۴۳۷ مطلب دوم
- ۴۳۷ مطلب سوم
- ۴۳۸ مطلب چهارم
- ۴۳۹ مطلب پنجم
- ۴۴۱ ۱۱- حدیث جعفر بن سلیمان

- ۴۴۲ ۱۲ - حدیث ابی هرة
- ۴۴۳ تذکر:
- ۴۴۴ ۱۳ - حدیث عمرو بن لوزان
- ۴۴۵ ۱۴ - حدیث علی بن زید
- ۴۴۶ ۱۵ - خبر منزل عذیب الهجانان
- ۴۴۷ ۱۶ - خبر منزل زباله
- ۴۴۸ ۱۷ - روایت طبری شیعی
- ۴۴۹ اشکال اول:
- ۴۴۹ اشکال دوم:
- ۴۵۰ اشکال سوم:
- ۴۵۱ ۱۸ - روایت کامل الزیارات
- ۴۵۲ ۱۹ - روایت ههنا مناخ رکابنا
- ۴۵۲ توضیح این که:
- ۴۵۶ ۲۰ - گفتار امام در عصر تاسوعا
- ۴۵۷ سه روایت دیگر
- ۴۶۰ یک اشکال فریبنده
- ۴۶۲ سؤال؟
- ۴۶۲ پاسخ اول
- ۴۶۳ الحسین کتاب الله تکوینی
- ۴۶۷ پاسخ دوم
- ۴۷۰ پاسخ سوم
- ۴۷۱ الحسین علیه السلام فی کلام اهل البيت علیهم السلام
- ۴۷۱ ولایت علیه السلام
- ۴۷۱ علم علیه السلام

- منطقه علیه السلام فی طریق الشهاده ۴۷۱
- حمایت علیه السلام عن الدین ۴۷۲
- الحسین و المؤمنون ۴۷۲
- بخش چهارم ۴۷۳
- قسمتی از کتاب عصای موسی و پاسخ آن ۴۷۳
- توجه: ۴۷۶
- آیا ادعای خود را ثابت کرده؟ ۴۷۷
- نقطه ضعف ۱: ۴۷۷
- نقطه ضعف ۲: ۴۷۹
- نقطه ضعف ۳: ۴۸۰
- نقطه ضعف ۴: ۴۸۱
- بخش پنجم ۴۸۳
- مصاحبه ای درباره قیام حضرت سیدالشهداء و نظریه صحیح ۴۸۳
- توضیحی است برای نظریه ای که بنده صحیح می دانم ۴۸۴
- ضرورت حفظ قداست عاشورا ۴۹۱
- فلسفه و اهداف نهضت عاشورا ۴۹۱
- امر به معروف و نهی از منکر، مبنای حرکت معترضان امام علیه السلام ۴۹۳
- دلالت ظاهری دعوت کوفیان بر فراهم بودن شرایط امر به معروف ... ۴۹۳
- عدم اعتماد قلبی امام به وعده کوفیان و ضرورت اتمام حجت با آنان .. ۴۹۴
- جمع پذیری تفسیرهای گوناگون از حرکت امام علیه السلام ۴۹۵
- سازگاری حرکت امام علیه السلام با احتمالات گوناگون در فرجام حرکت ۴۹۵
- دلالت قراین بر آگاهی امام علیه السلام از سرانجام نهضت ۴۹۷
- بزرگترین پیام عاشورا ۵۰۵

فصل چهارم

۵۰۷	 رساله‌هایی پیرامون علم امام (ع)
۵۰۹	 بخش اول
۵۱۰	 گفتار مرحوم سید شرف الدین
۵۲۱	 گفتار مرحوم شیخ جعفر شوشتی
۵۲۵	 بخش دوم
۵۲۵	 رساله در علم امام علیه السلام از علامه طباطبائی رحمته الله
۵۲۷	 بحثی کوتاه درباره علم امام
۵۲۷	 قسم اول از علم امام
۵۲۸	 راه اثبات علم
۵۳۳	 قسم دوم از علم امام: علم عادی
۵۳۴	 نهضت سید الشهدا علیه السلام و هدف آن
۵۳۶	 درگذشت معاویه و خلافت یزید
۵۳۷	 امام علیه السلام و بیعت با یزید
۵۳۷	 اثر امتناع از بیعت
۵۳۹	 اشاره‌های مختلف امام علیه السلام به وظیفه خود
۵۴۰	 اختلاف روش امام علی علیه السلام در خلال مدت قیام خود
۵۴۳	 بخش سوم
۵۴۳	 پاسخ علامه طباطبائی به قسمتی از کتاب عصای موسی
۵۶۱	 بخش چهارم
۵۶۳	 رساله علم امام آیه الله شهید قاضی تبریزی
۵۶۹	 ادله علم امام
۵۸۱	 بخش پنجم
۵۸۱	 رساله دیگر درباره علم امام از علامه طباطبائی
۵۸۷	 خاتمه: مصادر کتاب